

مجموعه مقالات دین سنجیار

و

دبیره کرمان شناسی

از انتشارات

مرکز کرمان شناسی



ريال

مجموعه مقالات ویرین سمینار

و

دوره کرمانشاهی

۲

۲۰۰

۳۰

۳۶

اسکن شد

۶۰۲۹۵



کتابخانه تخصصی ایران

کرمان شناسی

«مجموعه مقالات»



از انتشارات مرکز کرمان شناسی



کرمان

مرکز کرمان شناسی تلفن ۲۳۵۰۸۱

مجموعه مقالات

بکوشش محمدعلی گلاب زاده

حروفچینی: واحد انتشارات مرکز کرمان شناسی

جلد: دوم

تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

تاریخ نشر: ۱۳۷۴

تهران: چاپ معراج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

	<u>نام نویسنده</u>	<u>عنوان</u>
		کلیات
۳	دکتر محمدعلی امامی میبیدی	ابوحامد ، افضل طبیب کرمانی
۱۷	دکتر حمید فرزام	یادی از افضل کرمانی
۲۵	عبدالرضامدرس زاده	بررسی شعرو شخصیت مذهبی فؤاد
۴۱	دکتر صادق کسائی	انقلاب جنگل
۴۵	مهندس علی روشنی	غبارزدائی از یک چهره (کوچکملی دهجی)
۵۱	دکتر احمد پوراحمد	ساخت وساز فضائی سنتی شهر کرمان
۷۵	دکتر عطااله قبادیان	تحلیلی بر مکان یابی ومکان سازی
		زیست محیطی وتنگناهای آن در سطح کشوریا تأکید بر استان کرمان
۹۳		گوشه ای از تاریخ کرمان
۱۰۹	دکتر جمشید محبوبی	چندشهر گمشده ساسانی - اسلامی در کرمان
۱۱۵	محمدعلی غضنفری پور	نکاتی پیرامون سابقه تاریخی وسیمای
		توریستی شهر قدیمی وارگ بم
۱۲۹	دکتر عبدالله گروسی	راههای کاروانرو ایالت کرمان در سده های سوم
		تاششم هجری (محورهای ارتباطی شیراز - جیرفت)
۱۳۹	عزیزاله صفا	جبال بارز در مسیر تاریخ کرمان
۱۵۳	دکتر محمود جعفری	زادسپریم ، ردسیرگان
۱۶۳	منوچهر دانش پزوه	کرمان در سفرنامه ها
۱۷۹	دکتر مرتضی فرهادی	برخی روشهای پیشگیرانه دردانش عامیانه
		در میان عشایر وروستائیان استان کرمان

- ۱۹۳ دکتر زیبایی کرم ابریشم وسایقه آن در استان کرمان
- ۲۰۷ دکتر محمد جواد برومند سعید مردم گرایی در عرفان
- ۲۷۳ دکتر جهانگیر اُشیدری کرمان وسهم زرتشتیان وهمزیستی مسالمت آمیز
- ۲۹۳ بختیار محمدی سلیمانی کرک یا طلای سفید عشایر
- ۳۰۳ دکتر مهدی رجبعلی پور پیشینه علوم ریاضی در خطه کرمان
- ۳۱۵ دکتر فرهاد ناظرزاده نیاز به طرح و اجرای برنامه های فرهنگی - هنری بردسیر
- ۳۲۷ سید عبدالرضا جعفری صدر پیشنهاد احداث سایت رصدخانه در ارتفاعات شمال شرقی شهر کوهبنان
- ۳۴۳ دکتر جلال الدین رفیع فر « کوهبنان پیش از تاریخ »
- ۳۵۷ دکتر حمید فرزام شاه ولی در کوبنان
- ۳۶۹ فاطمه جهانگرد زنده یاد استاد دکتر احمد ناظرزاده کرمانی

كَلِمَات

بیتالی

مقدمه :

خوشا بناد عنبر نسیم سحر
خوشا وقت آن مرغ دستان سرا
زمن تا چه آمد ؟ که چرخ بلند
به بغداد بهر چه سازم وطن
که بر خاک کرمانش باشد گذر
که دارد در آن بزم ماوی و جای
از آن خاک پاکم به غربت فکند
که ناید بجز دجله در چشم من
(خواجو)

چنانچه استان کرمان این دیار دیر پای زمان را بعنوان مجموعه ارزشها منظور نمائیم سخنی بگراف نگفته ایم ، چرا که کرمان، با :

- آسمانی پرستاره که شب هنگام چلچراغ از زیباییها را بتماشا می گذارد،
- ستارگان علم و ادب و هنر که تفکر و اندیشه آنان آسمانی از زیباییها را به جلوه گذاشته،
- معادن غنی و سرشار از هریک پشتوانه ارزشمند اقتصادی مامحسوب می شود،
- اراضی حاصلخیزی که گوشه ای از آن، هند ایران لقب گرفته،
- قالی و پته و گلیم و شال وده ها اثر دستی دیگر که هریک نمونه ای از اوج هنر را بتجلی گذاشته،
- همچنین زیره، پسته، خرما، مرکبات، حنا وده ها محصول ارزشمند دیگر که خاص و عامند،
- در جوار اینهمه، تاریخی سرشار از افتخار و پایدردی و عظمت ملتی که در برابر تمامی سختی ها و مصائب، ایستادند و استقامت آنان، صلابت صخره ها را به مسخره گرفت،

- ودلاوران صف شکنی که پاسداری از ارزشهای انقلاب اسلامیمان را
وجه همت خویش ساخته و نامشان خواب را در پلک دشمن میشکند،
- و بالاخره دیاری که صاحبان نعمت و کرامت، دل عالمش نامیدند.
مجموعه ای از تمامی ارزشها را در خود جای داده با اینهمه ومع الاسف
نه فقط بزرگان و نامورانی چون خواجه و افضل و ابواسحاق کوهبنانی و ده ها
شاعر، نویسنده و ریاضیدان و مورخ بزرگ که هریک افتخار ملتی را کفایت
می کنند، در غباری از غربت فرو رفته اند، بلکه بسیاری از سرمایه ها و ارزشهای
استان نیز ناشناخته مانده و زمینه تضييع حقی بزرگ را فراهم ساخته.
در راستای این بینش، وفتح بابی جهت معرفی بیشتر استان و غبارزدائی
از چهره بزرگان علم و ادب، عبارت دیگر، برای شناخت بیشتر ارزشهای
گذشته، مقایسه با وضعیت حال و اینهمه را چراغی فراراه آینده قرار دادن،
مرکز کرمان شناسی راه اندازی و بعنوان نخستین گام، اقدام به بریائی
سمیناری نمود که در آن قریب پانصد نفر اساتید و دانشمندان کرمان شناسی،
هنرمندان، صاحب نظران و خبرگان در آن شرکت جسته سخنرانیهای ایراد
گردید که هریک درحد خود توانست گوشه های ناشناخته ای از تاریخ،
فرهنگ، هنر و اقتصاد و کشاورزی ما را روشن ساخته و بعنوان اولین قدم در
طی راهی طولانی، مطرح گردد.
بدنبال این حرکت، مرکز هر سال در مهرماه و بیاد حادثه مسجد جامع
دهه کرمان و یا سمیناری برگزار می نماید که در آن رجال و شخصیت های
علمی برجسته ای شرکت کرده و در خصوص تاریخ پرفراز و نشیب و ارزشهای
وسیع مادی و معنوی این استان سخن می گویند.
آنچه در این مجموعه از نظر تان می گذرد، در واقع حاصل زحمات و
تلاش های اساتید شرکت کننده در دومین سمینار، و دومین دهه کرمان شناسی
می باشد که امید است قبول طبع مشکل پسندان قرار گیرد.

مرکز کرمان شناسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن کامل سخنرانی حجة الاسلام والمسلمین سید یحیی جعفری

امام جمعه و نماینده ولی فقیه

با سلام و درود به روان پاک بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران قائدراحل رضوان الله تعالی الیه و شهدای راه حق و حقیقت بالاخص شهدای جنگ تحمیلی و با آرزوی سلامتی و طول عمر برای مقام معظم رهبری حضرت آیت الله خامنه‌ای مدظله و عرض ادب و احترام و سلام به پیشگاه شما عزیزان شرکت کننده در دومین سمینار کرمان شناسی، در ابتدا لازم می‌دانم از همه حضار گرامی، شخصیت‌های ارجمند ادبی، فرهنگی، سیاسی، مذهبی و تمام قشرهایی که در این محضر شریف شرکت جستند صمیمانه تقدیر و تشکر نمایم بخصوص از حجج اسلام و علمای اعلام و اساتید گرانقدر تشکر کنم و از برادران دست‌اندرکاری که زحمات فراوانی را برای تشکیل دومین سمینار کرمان شناسی تحمل نموده‌اند، از همه و همه بالاخص از برادرارجمند و گرامی جناب آقای مرعشی استاندار محترم کرمان و برادر دیگر جناب آقای گلاب‌زاده معاونت محترم استانداری قدر دانی می‌کنم و از همه برادران پوزش می‌طلبم با وصف عدم آمادگی و عذرهای فراوان به منظور امثال امرچند لحظه‌ای ایجاد تصدیع و مزاحمت خواهم نمود.

بمناسبت محضر صحبت من درباره مسئله معرفت و شناخت است چون عنوان سمینار، سمینار کرمان شناسی است که مادرباره این آب و خاک، درباره زندگی بشر مسئله علم و معرفت و آگاهیست که نخستین پیشوای عظیم الشأن ما امیرالمؤمنین علی (ع) فرمود: **الْعِلْمُ أَصْلُ كُلِّ خَيْرٍ** یعنی دانش و معرفت

اصل و ریشه و اساس تمام خیرات و برکات و سعادت‌هاست و در بیان موجز و کوتاه باز امیر مؤمنان فرمود: مَا مِنْ حَرَكَةٍ اِلَّا تَوَانَتْ مُحْتَاجٍ فِيهَا اِلَى مَعْرِفَةٍ عبارت از نظر لفظ کوتاه است و بسیار پر معنا و عمیق و ارزشمند است میفرماید تمام حرکتهای همه امور مسائل اعم از مسائل فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و دیگر مسائل همه و همه بدون کسب معرفت و شناخت و آگاهی انجام صحیح آنها میسر نخواهد بود و مانی حَرَكَةٍ اِلَّا تَوَانَتْ مُحْتَاجٍ فِيهَا اِلَى مَعْرِفَةٍ و خیلی روشن و واضح است اهتمام مکتب ما و اسلام عزیز و قرآن شریف به مسند معرفت و شناخت با عبارت مختلف با عناوین گوناگون در کتاب و سنت مسئله علم و معرفت و آگاهی مطرح شده است گاهی به عنوان تفقه و زمانی بعنوان تفکر و اندیشیدن در مسائل، زمانی بعنوان کسب علم و دانش و معرفت و بصیرت و گاهی بعنوان تعقل نمودن در مسائل و امور این مسئله مورد عنایت و توجه خاص بوده است و اساساً بدون کسب شناخت و معرفت در هر مسئله و امری که وارد بشویم ناکام خواهیم ماند کاری که بدون معرفت یا با معرفت ناقص انجام پذیرد یا بدون نتیجه است یا کم نتیجه است و یا احیاناً مضر و خطرناک که شرح و تفصیلش کمکی نیست و لذاست که پیشوای عالی مقام ما امام صادق (ع) میفرماید: مَنْ هَجَمَ عَلَيَّ اَمْرٍ بِغَيْرِ عِلْمٍ جَدَعَ اَنْفَ نَضِيهِ اِذَا مَلَئَتْهُ كِرْوَةٌ وَطَافِيَةٌ اَي ویا شخصی بدون علم و معرفت و آگاهی در امر کاری وارد شود بینی اش بخاک مالیده خواهد شد، قطع خواهد گردید، یعنی موفقیت برای چنین مواردی بسیار تا بسیار اندک و ناچیز است. شما می دانید که امروز کشورهای متمدن و پیشرفته عالم با چه ایزاری ویا چه برنامه ای توانسته اند مراحل و مدارج عالیة ارتقاء و کمال مادی را طی کنند هرچند که در بعد معنوی دنیای متمدن، وحشی است کسانی که امروز در دنیا حرف اول را می زنند و نظرات خود را بر جامعه جهانی تحمیل می کنند چه کسانی هستند و چگونه به این پیشرفت و مقام نائل شده اند. دنیای متمدن در سایه سه مسئله توانسته است در بعد مادی ترقی و تعالی کسب نماید اول مسئله کار و تلاش و کوشش که اسلام فرموده است :

وَأَنْ لَيْسَ لِلإِنْسَانِ اِلَّا مَاسَعَى

و آن آیه و روایت داریم که لَا تَعْدُوا لَتَحْصِي سَوْمِ مَسْئَلَةٍ نَظْمٍ وَانضباط است. بدون حساب و کتاب آمریکا امروز قدرت بزرگ عالم در بعد مادی نشده است. کشور ژاپن امروز بدون حساب و کتاب در دنیا قد علم نکرده، مطمئناً مردمی که توانسته اند به این مرحله از عظمت و بزرگی در این بعد نائل شوند هم تلاش و کار کرده اند و هم انضباط و نظم در کار آنها مورد نظر بوده و هم به کسب علم

ودانش و معرفت اهمیت داده اند و ما گفتیم که اسلام همه اینها را برای پیروانش آورده است جای بسی تأسف است اسلامی که نخستین آیات نازله بر قلب پاک رسولش محمد (ص) درباره علم معرفت و تعلیم و تعلم و قلم است، و سایر مطالب را به ما آموخته جای بسی تأسف است که امروز وضع مسلمین جهان و وضع جهان اسلام تا این اندازه اسفبار باشد که احتیاجی به استدلال ندارد. ماهمه مصالح را در اختیار داریم، مگر اسلام دستور علم نداده؟ چرا مگر اسلام دستور تلاش و جهاد و کار نداده؟ چرا مگر اسلام دستور نظم نداده؟ چرا مگر اسلام تمام عوامل رشد و کمال و سعادت را در اختیار بشر نگذاشته؟ چرا، پس علت عقب ماندگی و انحطاط و بیچارگی جهان اسلام و مسلمین چیست چرا مسئله فلسطین بعد از قریب ۵۰ سال حل نشده، چرا مردم مظلوم و محروم فلسطین و لبنان مورد ظلم و ستم و تجاوز اشغالگران صهیونیسم قرار می گیرند، چرا مسئله کشمیر لاینحل باقی مانده است و چرا امروز مردم مسلمان بوسنی و هرزه گوین در اوج مظلومیت بسر می برند و صربهای جنایتکار و وحشی با حمایت و کمک استکبار جهانی آنها را قتل عام می کنند و از این چراها ما زیاد داریم. مثل ما یعنی مثل جهان اسلام، مثل یک آدمی است که تمام وسائل سعادت و رفاه و آسایش و خوشبختی را در اختیار دارد خانه خوب دارد باغ و ملک و آب و سرمایه خوب دارد اما خودش را در یک مزبله و لجن زار گرفتار کرده است و دست و پا می زند و از این همه مصالح و امکانات استفاده نمی کند.

ما چیزی کم نداریم که احتیاج به آمریکا و اروپا و دنیای خارج داشته باشیم ممکن است شما بفرمائید چرا ترقی نکرده ایم این یک بحث دیگری را می طلبد یک علت و جهتش برمی گردد به همین موضوع تذکر داده شده مسئله شناخت، اگر ما اسلام را درست شناخته بودیم، اگر معارف قرآن برای مسلمین درک شده بود و اگر مفاهیم مذهبی برای مسلمانان روشن گشته بود ما امروز گرفتار این مشکلات قطعاً نبودیم. بله مسلمان هستیم بیش از یک میلیارد مسلم هم در دنیا داریم، اما چه خاصیت ما باید به کیفیت مسائل بنگریم نه کمیت. کمیت درعین آنکه در یک دید مهم است اما چندان کارساز نخواهد بود کیفیت مهم است ما باید در رابطه با مسئله شناخت و معرفت اولویتهای مسائل و امور را ملاحظه کنیم یعنی در تمام برنامه ریزیها باید مسائل اهم ملاحظه گردد همچنین در رابطه با مسئله علم و آگاهی و شناخت اول چه چیزهایی را باید بفهمیم و چه مسائلی را باید بشناسیم. اول باید حقیقت عالم وجود را درک کنیم و به مسئله توحید و رب العالمین توجه و عنایت داشته باشیم خودمان را بشناسیم، آرمان

وهدف زندگی را درک کنیم و بفهمیم. امام کاظم موسی بن جعفر بیان رسایی دارد می فرماید: *عِلْمُ النَّاسِ فِي أَرْبَعٍ حَضْرَتِ نَمِي خَوَاهِدُ بَكُوَيْدِ عِلْمٍ مَحْصَرٌ بَه* اینهاست یعنی فیزیک علم نیست، شیمی علم نیست در رشته های متفاوت متخصص شدن علم نیست، چرا من فکر می کنم حضرت می خواهد امور مهم را برای ما بیان کند که اینها باید در درجه اول و در رأس و در سرلوحه برنامه زندگی ما قرار بگیرد، *أُولَئِكَ أَنْ تَعْرِفَ رَتَكَ أَوَّلَ خِدا رَا بَشَناسِيدِ وَثَانِيَهَ الثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ صَنَعَ بِيَكِ دَوْمِ خُودَتِ رَا بَشَناسِي وَثَالِثاً الثَّالِثَ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ* هدف بشناسید برای چه به این دنیا آمدم امام صادق فرمود: *رَحِمَ اللّٰهُ أَمْرًا عِلْمٌ مِنْ آيِنَ وَفِي آيِنَ وَالِي آيِنَ* چهارم *الرَّابِعَ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ* که من این چهار امر را خلاصه می کنم در چهار عنوان خداشناسی، خود شناسی، هدف شناسی، جرم شناسی اگر اینهارا شناختیم و راجع به این مسائل کار کردیم آنوقت تمام مسائل ما، تمام حرکت های ما، ایران شناسی ما، کرمان شناسی ما، اصفهان شناسی ما و سایر مسائلی که در کشور داریم هدف دار خواهد شد.

و باید عمل امام راحل را که گویاترین شاهد است برای این مسئله ملاحظه کنیم امام راحل چگونه شد که در بین همه مراجع و علما و فقه ها توفیقش زیادتر بود و کاری کرد که به غیر از صدر اسلام سابقه نداشته و ندارد چه ویژگی هایی در امام بود، امام معرفت و شناختش خوب بود چه چیز را شناخت سه مطلب اول قدرت اسلام و روحانیت، البته روحانیت به ما هو از خودش قدرتی ندارد هرچه قدرت داشته باشد مربوط به اسلام و مکتب است، امام قدرت اسلام را فهمیده بود و این خیلی مهم است یعنی می دانست با قدرت اسلام و روحانیت می شود نظام دوهزاروپانصد ساله شاهنشاهی را ریشه کن کرد و به زباله دان تاریخ فرستاد. آنروزها هرکسی اینگونه فکر نمی کرد، شما شخصیت های ارزنده سیاسی، مذهبی، فرهنگی، ادبی، اساتید بزرگ می دانید که در آنروزها ۹۹٪ از مردم اعم از مذهب یون و غیر مذهب یون می گفتند کار امام عبث است عده قلیل و اندکی بودند که می فهمیدند. فکر نمی کنم ایرادی داشته باشد که نمونه اش را عرض کنم چون اخلاق من را همه می دانند که اهل تملق نیستم، در حدود سی سال یا بیشتر یا کمتر دقیقاً نمی دانم در همین روزهایی که امام حرکت خودش را می خواست آغاز کند برادر عزیز و دانشمند ما که در مجلس حضور دارند حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای حجتی کرمانی این جمله را می فرمود: قدرت اسلام و روحانیت به قدری است که می تواند نظام سلطنت را

از میان بردارد، ولی همه نمی‌فهمیدند و همه دارای چنین بینشی نبودند و ایشان از پیشتازان و پیش قراولان مبارزه و جهاد اسلامی است و مایه افتخار ایران و کرمان است. یا برادر بزرگوار دیگرمان که در مجلس حضور دارند حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای دعائی که در دوران انقلاب و مبارزه شجاعتها و فداکاریها و ایثارها از خود بروز داده‌اند که اگر دستگیر می‌شدند مجازات ایشان اعدام بود.

امام اسلام را شناخت روحانیت و قدرت روحانیت را شناخت و مردم را هم شناخت این خیلی مهم است ما نمی‌شناختیم الان هم ممکن بشناسیم ما می‌گفتیم یک نفر که کشته‌شود مردم عقب‌نشینی می‌کنند و امام می‌گفت اگر شما برای اسلام کار کنید مردم حامی شما هستند. و دیگر آنکه دشمن را شناخت با صراحت اعلام کرد قدرت آمریکا و شوروی و شاه و همه وابستگان به قدرتهای سلطه‌گر اجنبی بواسطه ضعف ما است چون ما ضعیفیم و اظهار ضعف می‌کنیم آنها قدرت دارند. چون این سه امر را درک کرد قدرت اسلام و روحانیت، قدرت ملت و مردم، قدرت دشمن لذا موفق شد زودتر از آنچه که همه فکر می‌کردیم به اهداف و مقاصد عالی‌اش رسید و ما امیدواریم سمینار کرمان‌شناسی در همین جهت سیر کند بطوریکه برادران مسئول با من صحبت کردند هدف و مقصود همین است به برکت اینگونه جلسه‌ها و نشست‌ها و تلاشهای محققین و اساتید بزرگوار ارزشهای اسلامی و انسانی زنده بشود ما کرمان را درست از نو بشناسیم، کرمان چقدر امکانات دارد برای کشاورزی، برای صنعت. در گذشته کرمان چه وضعی داشته است خصلتهای مردم، سنتهای ملی این جامعه چه چیزهایی بوده اینکه اشکال ندارد از نظر شرع بلکه لازم است. منتهی همه چیز در چهارچوب و براساس معیارها دین و اسلام ما بفهمیم کرمان در طول تاریخ چقدر مقاومت کرده در برابر تجاوزهایی که به آن شده و خود کرمان، بم و سایر نقاط استان ماکه شرحش زیاد است چقدر مقاومت کرده‌اند این ملت چگونه صلحشوری به خرج داد و در طول دوران انقلاب و مبارزه و جنگ تحمیلی چه ایثارهایی را به منصفه بروز و ظهور رسانده. ما این بسیج‌ها را بشناسیم، این پاسدارها را بشناسیم، این مردم خوب و عزیز کرمان و استان کرمان را بشناسیم همه وقت آیه یأس برزبانمان جاری نشود به گذشته خودمان فکر کنیم خوبستن خویش را بازیابیم بدانیم یک روز مادر دنیا قرنها مشعل‌دار علم و دانش و فرهنگ و تمدن بوده‌ایم چرا خودباخته‌ایم، و به برکت جمهوری اسلامی ایران می‌توانیم انشاالله عزت و عظمت از دست رفته را دوباره

بازیابیم ماهمه چیز داریم مصالح در اختیار مااست اما جرینه استفاده
وبهره برداری از این مصالح را باید درخود ایجاد کنیم .

سالهادل طلب جام جم از مامی کرد آنچه خود داشت زیبگانه تمنا می کرد
گوهری کز صدف کون مکان بیرون بود طلب از گمشدگان لب دریا می کرد
بیدلی درهمه احوال خدا با او بود او نمی دیدش و از دور خدایا می کرد

بحث در این زمینه بسیار گسترده ومفصل است از همه برادران عزیز
واساتید پوزش می طلبم در این وقت کم ویا عذر هائیکه من داشتم ممکن نبود
حق مطلب آنطور که باید وشاید ادا شود انشاءالله امیدواریم خدا همه شما را
موفق بدارد وجلسه شما به برکت وجود دانشمندان بزرگ پربار شود ووجود شما
در این شهر وآستان منشاء رحمت وبرکت وخیر باشد اگر لغزشی در گفتار من
وجود داشت که حتماً وجود داشته است از همه شما پوزش می طلبم انشاءالله
مؤید ومظفر باشید وامیدواریم خداوند متعال به همه ما توفیق کسب معرفت
وشناخت در همه مسائل را عنایت بفرماید که یکی از عوامل ظهور ولی عصر
ویکی از موجبات تشکیل حکومت واحد جهانی مسئله شناخت ومعرفت
واگاهیت این جمله را بمناسبت این مکان مقدس عرض می کنم امت وقتی
که معرفت واگاهی پیدا کرد وفهمید این مکتهای پوچ ومادی نمی توانند دنیا
را اداره کنند وقتی که زمینه مناسب ومساعد فراهم شد که یکی از زمینه های
مساعد مسئله آگاهی توده ها است آنوقت امام زمان ظاهر می شود.

والسلام علیکم برحمة الله وبرکاته
سید یحیی جعفری امام جمعه ونماینده ولی فقیه

متن کامل سخنرانی آقای سید حسین مرعشی استاندار کرمان در سمینار کرمان شناسی

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين وخير ناصر ومعين

در آستانه سالروز قیام مردم کرمان و حادثه ۲۴ مهر ماه در جوار مسجد جامع کرمان و در مهدیه متعلق به حضرت بقیة الله (عج) و در جمع ارزشمند سروران محترم روحانی و شخصیت‌های علمی و فرهنگی کشور و نمایندگان محترم مجلس در آغاز دومین سمینار کرمان شناسی هستیم و من مقدم همه اساتید خصوصاً نماینده مقام معظم رهبری جناب حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای جعفری و همه حضار را گرامی می‌دارم و از اینکه سروران عزیز دعوت مرکز کرمان شناسی را پذیرفته و در دومین سمینار کرمان شناسی که به هدف شناخت جامعتر و دقیقتر مسائل مختلف استان کرمان تشکیل شده شرکت فرموده‌اند صمیمانه تشکر می‌کنم.

قدر مسلم این است که ما بعنوان متصدیان اداره جامعه و مسئولین اداره این کشور بزرگ در این مقطع حساس تاریخی و بعنوان کسانی که خودمان را پیرو اسلام، این مکتب حیات بخش جهانی می‌دانیم وظیفه داریم که تمام امکانات

کشور را در سطح استان و تمام امکانات استان را برای سازندگی و عمران و آبادانی و تعالی مادی و معنوی این جامعه بکار بگیریم و اگر چنین کنیم قطعاً خدمت بزرگی به این سرزمین کرده ایم و در این راستا مهمترین عامل و مهمترین منبع ارزشمندترین امکاناتی که در اختیار و دسترس ماست نیروی لایزال مردمی است، ما اگر موفق شویم مردمان را در صحنه نگه داریم آنان را نسبت به مسائل مختلفی که با آن سروکار دارند آشنا کرده سطح آگاهیها و دانششان را افزایش داده و مشارکت ایشان را در مسائل کشورشان و منطقه شان بدست آوریم و به عبارتی عزم ملی را برای توسعه و عمران و آبادانی استانمان فراهم کنیم می توانیم به موفقیت برنامه ها و فعالیتها و طرحهایمان امید داشته باشیم. و این هدفی است که مرکز کرمان شناسی بدنبال آن است تا در یک مرحله بامراجعه به اساتید و محققین و دانش پژوهان از همکاری و مساعدت و راهنماییهای آنها استفاده کرده و پای صحبت و ارشاد آنها بنشیند و زمینه را برای پروژه های مختلف تحقیقاتی و کوشهای اجتماعی و اقتصادی فراهم کند و از طرف دیگر با اجرای یک مجموعه فعالیتهای فرهنگی و آموزشی بتواند این اطلاعات و دانش را به مردم منتقل کند مردمی که به فرموده امام راحل هر جا مشکل داریم باید به آنها مراجعه کنیم و آنها را وارد صحنه کنیم تا مشکلاتمان حل شود.

مرکز کرمان شناسی مفتخر است که در دوران کوتاه فعالیت خودش با برگزاری اولین سمینار کرمان شناسی و برگزاری دهه کرمان در سال ۶۹ و امروز با برگزاری دومین سمینار کرمان شناسی و با سایر فعالیتهائی که گزارش آن را در ادامه این جلسه خواهید شنید در این جهت قدم بردارد، مافکر می کنیم که کرمان بعنوان یک منطقه نه بعنوان یک شهر، (زیرا همه اساتید توجه دارند که کرمان نام سرزمینی در جنوب شرقی ایران است و اطلاق این نام به شهر کرمان اخیراً و شاید در چند صد سال اخیر انجام شده) بعنوان یکی از سرزمینهای کهن ایران دارای توانائیها و استعداد های است که هنوز این استعدادها و امکانات بطور کامل شکوفا نشده و معتقدیم که این امکانات باید در خدمت توسعه کشور قرار بگیرد و باید این سرزمین به یکی از سرزمینهای آباد و به یکی از سرزمینهای پر رونق و به یکی از سرزمینهای که در آن زندگی مادی و معنوی در سطح بالائی جریان داشته باشد تبدیل شود.

امروز استان کرمان علیرغم همه فعالیتهای گسترده ای که در بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در آن اتفاق افتاده و علیرغم توجهات به حقی که دولتمردان جمهوری اسلامی داشته اند هنوز در خیلی از زمینه ها حتی با متوسط شاخصهای

کشور هم قابل مقایسه نیست و در بعضی از زمینه‌ها دارای عقب‌افتادگی‌هایی است. استانی که با داشتن ۱۱/۴٪ از خاک کشور و در اختیار داشتن بیش از ۸٪ منابع آب کشور، (علیرغم تصور عمومی که کرمان را بعنوان یک استان خشک معرفی می‌کند ما اکنون ۸٪ از منابع آب کشور را در اختیار داریم) و با جمعیتی معادل ۳/۲٪ جمعیت کل کشور تنها ۲٪ تولید ناخالص کشور را در اختیار داریم و دقیقاً این در شرایطی است که آنچه که مربوط به فعالیت مردم و تلاش مردم می‌شده به اقرار و اعتراف همه کارشناسان و صاحب‌نظران به خوبی انجام شده و تلاش و کوشش و فعالیت مردم برای آبادانی و برای بهره‌بری از امکانات چشمگیر بوده. قاعدتاً ما با داشتن ۳/۲٪ جمعیت، ۱۱/۴٪ خاک و ۸٪ منابع آب می‌باید تولیدی بیشتر از آنچه امروز داریم داشته باشیم منتها چه کنیم که تا قبل از پیروزی انقلاب به این استان در بعد سرمایه‌گذاری‌های ملی و سرمایه‌گذاری‌های صنعتی توجه کافی نشده مادر شرایطی با این مشکل مواجه هستیم که مردمان بدنبال تأمین معیشت و برای عمران زمین‌ازیدترین خاک و بدترین آب استفاده می‌کنند و بهترین محصول و اقتصادی‌ترین محصول را که پسته باشد تولید می‌کنند. ولی بدلیل ضعف سرمایه‌گذاری در صنعت با بهانه کمبود آب استان رتبه کافی نداشته است. امروزی‌ش از ۹۷٪ آب استان کرمان در بخش کشاورزی مصرف می‌شود و تنها ۳٪ از منابع آب صرف شرب و صنعت می‌شود. ما با تکیه بر پیشینه تاریخی‌مان که نشان می‌دهد کرمان یکی از چهار ایالت مهم کشور حداقل از دوره هخامنشیان به این سمت بوده و تکیه بر منابع فعال نیروی انسانی‌مان و استعدادهایمان و بهره‌گیری از منابع فراوان معدنی‌مان باید یک جدیتی در توسعه صنعت داشته باشیم و موقعیت کنونی کشور را که حاکمیت حق و منطقی است درک کنیم و از آن استفاده کنیم و عقب‌افتادگی‌های استانمان را جبران کنیم.

امروز باید مردم کرمان و تمام شهرستانهای استان از روستائی و شهری گرفته تا عشایر غیور استان و از قشرهای مختلف تمام نیرو و توانشان را روی توسعه و عمران و آبادانی و رفع حوائج مادی بگذارند. امروز زمانی است که باید از تمام امکانات آن استفاده کنیم و تمام مردمان از زن و مرد به صحنه بیایند و احساس امنیت بکنند و فعال باشند و هرکسی در هر حدی که می‌تواند کار بکند، زمینه را برای کارکردنش و فعالیتش فراهم کنیم. امروز زمانی است که ما با پرداختن به توسعه در تمام نقاط استان و نه در نقاطی خاص و یا آباد کردن همه شهرها و بخشها و روستاهایمان باید به پیشواز یک زندگی توسعه یافته برویم.

پیام مرکز کرمان شناسی همین است که مردم به صحنه بیایند و شرایط و موقعیت خوب منطقه شان را درک بکنند و سرمایه هایشان را بروی هم انباشته بکنند و نیروهای متخصصشان را در درون خودشان نگهدارند و در یک حرکت جهشی به وسعت تمام استان به عظمت این مردم و به عظمت این منطقه کار سازندگی را ادامه دهند تا انشاءالله بتوانیم روزی ما بعنوان یک جزئی از یک کشور بزرگ به یک منطقه آباد تبدیل شویم و انشاءالله بتوانیم ضمن جبران عقب افتادگیها بعنوان یک منطقه و بعنوان یک استان پیشتاز در این صحنه حرکت کنیم و من تصورم این است که همه ابزار امروز فراهم است. روحانیت در رأس جامعه مشفق ماست نمایندگان مجلس در کنار ما هستند مدیران و کارشناسان استان عاشق تحقق یک چنین موفقیتی هستند.

ما دعوت می کنیم از همه مردمان در این روز که روز کرمان است بیایند و وارد صحنه شوند و این برنامه عظیم را انشاءالله آغاز کنند و از این راه هم استان خودشان را آباد کنند و هم برای اسلام عزتی را کسب کنند بطوری که روزی اقدامات همه ما موجب سربلندی اسلام و ایران باشد.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته
سید حسین مرعشی استاند ار کرمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن کامل سخنرانی آقای سید محمدعلی کلاب زاده

مدیر مرکز کرمان شناسی

امروز مرکز کرمان شناسی، در مجلس جشنی که چلچراغهای روشن آن حضور شما عزیزان است، چهارمین سال میلاد خود را جشن می گیرد. چهار سال تلاش برای معرفی سرزمینی که با آن همه غنای مادی و ارزشهای وسیع معنوی مع الأسف مهجور و ناشناخته مانده. چهار سال تلاش برای شناساندن چهره سرزمینی که در مسیر ساختن تاریخ، حوادث سهمگینی را پشت سر گذاشته، حوادثی که هریک برای درهم شکستن قامت یک جامعه بسنده می کرد سرزمینی که ققنوس وار، بارها و بارها، تپای مرگ پیش رفت اما هربار از میان

خاکستر خود برخاست و حیات مجدد خویش را آغاز کرد. سرزمینی که به قول آن مورخ هلندی روزگاری را دید که از هفتاد هزار نفر جمعیت این دیار تنها سه هزار نفر باقی ماندند و بقیه قربانی خودکامگیهای خودکامان و غداران تاریخ شدند اما کرمان و کرمانی در برابر طوفان حوادث نستوه و استوار ایستاد و پیرتاریخ را بر آن داشت تا حکایت پایداری و ماندگاریش را با خامه جان برکتیبه زمان رقم زند و کرمانی که حماسه های فرزندان دلیرش در جبهه های شرف و پایمردی خود حکایتی و حدیثی دیگر است. و بالاخره چهار سال تلاش برای معرفی کرمانی پاینده و پویانده که می رود تا در گذار اجرای دهها طرح عمرانی و فرهنگی و اجتماعی، فرداهای روشن خود را رقم بزند. در طول این مدت تمامی کسانی که افتخار خدمتگذاری در مرکز کرمان شناسی را داشتند، تمامی توان و تلاش خود را بکار گرفتند تا تحقق بخش آرمانهای متعالی مرکز باشند و در این راه گامهایی برداشته شد که اگر چه چندان بلند نبود، اما تصویری از عشق و اشتیاق تمامی این بزرگواران را نقش راه داشت. من فرصت را برای ارائه گزارش مبسوط و مشروح مرکز با توجه به ضیق وقت مناسب نمی بینم مضافاً اینکه اصرار دارم شمارا از بیانات عالمانه اساتیدی که برای تهیه مقاله شان ماهها زحمت کشیدند محروم نسازم اما تنها به یک نکته اشاره می کنم و نتیجه گیری، و آن اینکه کرمان شناسی در طول این چهار سال به انتشار ۱۷ اثر فرهنگی اجتماعی در ارتباط با استان کرمان همت گمارد و قریب ۱۰ اثر دیگر را در دست چاپ و انتشار دارد. خیزش فرهنگی که در طول این مدت شاهد آن بودیم خود بارقه امید ماست. بزرگواران و صاحب نظرانی که در جلسه حاضر هستند استحضار دارند، بعنوان نمونه عرض می کنم از سال ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۶۹ یعنی قریب ۴۰ سال تنها ۳۰۰۰ نسخه از دیوان شاعر و عارف بزرگ دیار ما خواجه کرمانی انتشار پیدا کرده بود، و این اواخر وضع بگونه ای بود که نه دیگر کتابخانه ها کتابی از خواجه داشتند و نه کسی نام این عارف و شاعر بزرگ را می دانست. اما از سال ۱۳۶۹ که مرکز کرمان شناسی ابتدا بامعاضدت «پاژنگ» و بعد با همکاری انجمن خوشنویسان ۳۰۰۰ نسخه از دیوان خواجه و ۱۰۰۰۰ نسخه از گزیده غزلیات خواجه را انتشار داد و بعد از کنگره بزرگداشت خواجه تا امروز که من در خدمت شما هستم بیش از ۱۰۰۰۰ جلد کتاب با عناوین مختلف از این شاعر و عارف بزرگ ما بوسیله افراد مختلف و انتشاراتیهای گوناگون کشور انتشار پیدا کرده.

من می خواهم عرض کنم که اگر این اقدام را مرکز کرمان شناسی انجام می داد، جای افتخار نبود. امامم اینجاست راهی که مرکز کرمان شناسی پیش رو گرفته

دیگران ادامه می دهند و این همان رسالتی است که مرکز همواره بدان اندیشیده است. ماسرافراز هستیم که امروز مرکز کرمان شناسی در صحنه های مختلف فرهنگی و اجتماعی حضوری فعال دارد و سرافرازتر اینکه قریب ۱۲ استان کشور امروز مراکزی را مشابه مرکز کرمان شناسی تشکیل داده اند. من رجاء واثق دارم که مرکز کرمان شناسی در سایه صحابت و همراهی شما بزرگواران و همه کسانی که به این سرزمین به عنوان بخشی از ایران همیشه سرافراز اسلامی عشق می ورزند، در آینده ای نه چندان دور خواهد توانست این نهال نوپا را به صورت درخت تناوری در آورد «که از باد و طوفان نیابد گزند».

اما در خصوص سمینار عرض می کنم که جمعاً در طول این مدت قریب ۸۰ مقاله را دریافت کرده ایم. این مقالات توسط هیئتهای علمی که جای دارد همین جاز همه سپاسگزاری کنم گزینش شد، و در طول سمینار این مقالات ارائه خواهد شد و بقیه مقالات نیز انشاءالله در مجموعه ای به همین نام انتشار پیدا خواهد کرد و در اختیار عموم قرار می گیرد. بنده در اینجا لازم می دانم از همکاری و مساعدت کلیه ارگانها و نهادهایی که ما را در برگزاری این سمینار و تمامی فعالیتهای فرهنگی مساعدت و یاری کرده اند از شهرداری کرمان برای تلاش شبانه روزی در آماده سازی فضای ورودی، صداوسیما، مرکز آموزش ۰۵، لشکر ثارا.. و سپاه پاسداران، میراث فرهنگی، اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و بقیه نهادها و ارگانهایی که ممکن است اسمشان را فراموش کرده باشیم صمیمانه سپاسگزارم و برای همه عزت و سرافرازی و پیروزی و بهروزی را آرزو می کنم.

اما همانطور که استحضار دارید محور برنامه های ادبی دومین سمینار کرمان شناسی بررسی شخصیت عرفانی و ادبی شاعر بزرگ و عارف نامدار دیارمان فؤاد کرمانی است عارفی که اندیشه اش آستانه اشراق و نگاهش رصدخانه بیکرانگی بود قطعه شعری را در بزرگداشت این شاعر گرانقدر خدمتتان تقدیم می کنم با این توضیحی که می دهم. به فؤاد اتهاماتی را نسبت داده بودند این سخن به گوش حضرت آیت الله حاج میرزا محمد رضا کرمانی رسیده بود ایشان دستور می دهند دیوان فؤاد را می آورند، مطالعه می کنند، در خصوص شخصیت این عارف بزرگ بررسی می کنند، و یک روز در مجلسی که عده زیادی از بزرگان کرمان نشسته بودند فؤاد را احضار می کنند. زمانیکه فؤاد وارد می شود، رو به فؤاد می کنند و می گویند: فؤاد، اشعار تو را خواندم اشعار بوداری داشتی. فؤاد با آن ذهنیتی که از موضوع داشته مضطرب و نگران می شود و می گوید: آقا بوی چی؟ آیت الله با دیدگانی به اشک نشسته می گوید: اشعار

تو بوی خون حسین داشت واین نکته ایست که در این شعر آمده :

بوی بهار می وزد از باغ شعر تو
می خواند عاشقانه نسیم سحرگهی
ای باغبان قصه اندوه لاله ها
گلوآژه های شعرتو در گوش ژاله ها

شبهای پرستاره کرمان هماره دید
در راستای زمزمه های شبانه بود
گلدسته های دست تراتا به آسمان
کاواز دوست را توشنیدی به گوش جان

گفتی چو در رثای شهیدان کربلا
صد آفرین به عارف وارسته ای که گفت
بازار گرم مرثیه بشکست شعرتو
مشحون زبوی خون حسین است شعرتو

ای میر عشق مظهر شوریدگی فؤاد
می گفت پیک عشق که در جمع قدسیان
وای شمع جمع محفل یاران بی ریا
افسانه ایست قدسی ونامیست آشنا

آری همیشه شمع تو، خورشید جمع ماست
آنان که داده اند تو را نسبتی جز این
نام تو را همیشه بزرگان ستوده اند
دانند خلق، دلق خود ازرق نموده اند

جان بیقرار گرد دو دامن زکف رود
بردی ز چند خرمن گل بهره که اینچنین
چون پای می نهم به گلستان شعرتو
عطر «گلاب» مانده به دیوان شعرتو

سید محمد علی گلاب زاده
مدیر مرکز کرمان شناسی

ابوحامد، افضل طبیب کرمانی

دکتر محمد علی امامی میدی

ابوحامد ، افضل طبیب کرمانی و رساله صلاح الصحاح وی در پزشکی پیشگیری

مقدمه :

تاریخ طب و طبابت در استان پهناور کرمان چون دیگر استانها و شهرهای ایران، چنان غریب و مهجور است که تا دانشجو و دانش پژوهی اهل دردوشیفته و مشتاق دانستن آن نباشد و در معرض بمباران "The jurnal of" های فرنگی- که امروزه آنرا تهاجم فرهنگی نامیده اند- خود را نباخته باشد و از غرب زدگی مجال اندیشیدن را از او نگرفته باشد، و هر چه که متعلق به تاریخ است قدیمی و متروکه و بی مصرف نداند، نمی تواند دریابد که پزشکی نوین غرب بدون طب قدیم ایران و کشورهای دیگر شرق (که در پناه اسلام، قریب پانصد سال و بیشتر، قلل رفیع طب جهان را در زیر پای خود داشت) درخت بی ریشه ایست که بدون ارتزاق از ریشه، به اندک باد پائیزی خزان خواهد شد و برگ گلهای رنگارنگ و خیره کننده اش پژمرده و برزمین خواهد ریخت.

کرمان نیز چون شهرهای دیگر ایران ، پزشکانی چون ابوالقاسم حکیم (سده پنجم / یازدهم) ، غیاث الدین محمود(ظ سده نهم / پانزدهم) ، برهان الدین عوض بن حکیم طبیب (سده نهم / پانزدهم) ، ظفرین نعمت الله (سده دهم / شانزدهم) عبدالرزاق بن محمد عبدالرزاق (سده دهم / شانزدهم) ، عمادالدین محمودبن مسعود (سده دهم / شانزدهم) محمد باقرین عمادالدین (سده پانزدهم / هفدهم) ، کمال الدین حسینی ماهانی (سده یازدهم / هفدهم) ، مظفرعلیشاه طریقتی (سده دوازدهم / هجدهم) ، فخرالاطباء(ظ سده سیزدهم / نوزدهم) ، حاج محمدکریم خان (سده سیزدهم / نوزدهم) ، ناظم الاطباء(سده چهاردهم / بیستم) و...

به ایران اسلامی تقدیم نموده است که برخی از آنان چون نفیس بن عوض نه تنها در عصر خویش از پزشکان مشهور ایران و کشورهای اسلامی بوده اند و آثار ارزشمندی چون شرح نفیسی و پزشکی نامه و دقائق العلاج و دهها رساله و کتاب در شعب مختلف طب تألیف نموده اند، بلکه چندتن از آنان در آنسوی کشورهای مسلمان نیز شناخته شده بودند.

وازمیان این بزرگان برخی چون افضل کرمانی در پهنه های دیگر علم و هنر چنان درخشیده اند که کمتر کسی حذاقت و بزرگی آنان در طب را شناخته و شناسانده است .
در این مقاله کوشش خواهیم کرد که افضل طبیب را (ونه افضل ادیب و شاعر، سیاستمدار و متفکر را) به خوانندگان عزیز معرفی نمائیم .

روش کار:

افزون بروجود رساله طبی بنام صلاح الصحاح فی حفظ الصحه که اشتغال افضل به طبابت و حذاقت اورا می‌رساند و شاید بتوان افضل را نخستین پزشکی دانست که هفت قرن پیش به اهمیت بهداشت و طب پیشگیری واقف بوده و آنرا نیمی از طب دانسته است، و استاد دکتر باستانی پاریزی در مقدمه عالمانه خود بر کتاب عقدالعلی للموقف الاعلی (۱) همه گفتنی را گفته‌اند، ومانیز در مقاله دیگری با تردید بدان پرداخته‌ایم (۲)، در این مقاله نخست گزیده‌ای از سخنان استاد را نقل و سپس برخی از اشعار باز مانده از افضل که در آنها از اصطلاحات رایج طب به نحو شایسته و دلپذیری استفاده شده و نشان می‌دهد که حرفه پزشکی در کنار و موازی و یا حتی مقدم بر اشتغالات فرهنگی و تاریخی افضل بوده و دست کم در زمان خویش در استان کرمان و استانهای مجاور چون یزد، به حذاقت و استادی بلامنازع، مشهور بوده است.

البته سخنان استاد پاریزی در مقدمه عقدالعلی و روشنی مطالب رساله صلاح الصحاح ما و خواننده را از شرح و تفسیر آنها بی‌نیاز کرده است. تنها خواننده ارجمند - بویژه علاقمندان به تاریخ تمدن و فرهنگ و علوم کرمان - را به مطالعه کتاب فوق حواله می‌دهیم.

متن :

آنچه در ذیل می‌آید گزیده‌ایست از مقدمه استاد پاریزی و متن کتاب عقدالعلی و رساله صلاح الصحاح افضل (۳) که بدون توجه به ترتیب موضوعی و محتوایی و فقط به ترتیب تقدم و تأخر درج آنها از صفحات کتاب فوق انتخاب شده‌اند.

ص ۶ :

ضمناً، از جهت اینکه، افضل کرمانی، علاوه بر تبحر در انشاء و دبیری و خط و ربط و تاریخ نگاری، در حرفه طب و صحت مزاج نیز مردی کامل و حاذق بوده و شاید در این مورد، نخستین بار، نگارنده در مقدمات تاریخ کرمان اشاراتی کرده باشد برای خالی نبودن عریضه - به قول امروزها - یکی از رسالات طبی

و بهداشتی او را برای نخستین بار چاپ می کند.
این رساله درپیشگیری بیماریها و درواقع تعلیم بهداشت - به معنای امروزی -
و همان است که امروزی گویند «پیشگیری مهمتر از معالجه است»، و عجب آنکه
هفتصدسال پیش هم، افضل کرمانی میگفت: «حفظ صحت یک نیمه از جزو
عمل است از علم طب، و نیمه دیگر علاج بیماران است» (۴).

ص ۲۴ :

باز خندید بخت صفاوی زانکه دیرست کاندین سود است
گرکله کج نهد دلم شاید که بپوشد؟ قبای شادی راست (۵)

ص ۲۵ :

صاحبا عارضه مبارک تو سبب اختلال عالم بود
سر تو تا قرین بالش شد پهلوی خلق بستری می بود
سردی آسمان و گرمی تو جان ودل کرد جای آتش و دود
تا تو بودی غنوده دربستر به غلط چشم فتنه می نغنود
دل امید از ره دیده هر چه خون داشت درجگر پالود
ملک را دیدم آستین دردست کرده از اشک دیده خون آلود
آسمان گفت غم مخور که خدای بر دل ریش عالمی بخشود
آتش تب زجسم او کم کرد

ص ۴۰، ۴۱ :

افضل و طب - نکته دیگری که شاید کمتر کسی متوجه آن شده
باشد، آگاهی و بصیرت افضل در طب بوده است. در عقدا لعلی چند جا اشارتی
در این مورد بچشم می خورد، یکی در مورد قربت خود با اولاد طغرل شاه گوید:
«به حکم آن مرا معایش بسیار فرموده بودند و شروع در مدارس و مارستانات
کرده مرا تکلیف اعمال نمودند» (۷)
باز هنگامی که به یزد مراجعه نموده است، در مورد رعایت ملوک آن

ناحیه از او گوید : «از آن حضرت در احترام و توقیر من مبالغت می نمودند و مارستان با مبالغ ارتفاع مسلم فرمودند» (۸) بدین طریق معلوم است که وسایل طبابت او را فراهم می ساخته اند و بیمارستان را در عهده او قرار داده بودند. علاوه بر این دو مورد ، جای دیگری اصولاً اشاره صریحتر دارد و آن هنگامی است که مجدالدین از طرف اتابک یزد نزد او آمده و او را از عزیمت به کرمان منصرف ساخته پیشنهاد می کند که در یزد بماند، هم دارالانشاء را باو می دهند و هم طبابت خاصه پادشاه را، خود گوید :

«... (مجدالدین) گفت اشارت پادشاه چنین است که این عمل را تقلید نمائی و چون قربت را انشاء و اختصاص طبیعی جمع شوند، همگی این حضرت تو باشی... من این حکایت بگفتم که: مردی چند سر درازگوش خرید تا بر آن کار و قوتی بدست آورد ، بیامد آن کار نداشت و درازگوشان سقط می شدند. او را گفتند تو را طالع درازگوش داشتن نیست ، درازگوش ببايد فروخت و شتر خرید ، گفت آری از آنچه در پیش داشتم بسیار راحت دیدم تا از آنچه از پس پشت خواهد بود سود ببینم در حضرت یزد مظنه فراغ و آسایش طبیعی است و من از آن برین صفت ملولم ، عمل انشاء رنج و عنا و کداست و شب نخفتن و روز نیاسودنست چون خواهم بود. پس کار از مراسلت با مشافهت افتاد. اتابک هر شب من بنده را می خواند و این معنی را می گفت و خطاب از حکیم یا منشی می کرد، و من هر لحظه عذری می نهادم .» (۹)

بدین طریق ظاهر می شود که افضل الدین علاوه بر فنون شعر و ادب و تاریخ و خطابه و خوش محضری، در فن طب نیز مهارتی داشته که مورد توجه شایان و در حقیقت ذوفنون بوده و در یزد با این که دو مقام وجاه و به قول امروزیها دوپست نان و آبدار به او می داده اند، سعه صدر و بی نیازی طبیعی او را از قبول این دو مهم بازداشته و حتی در این مورد خود گفته است :

از وزر بترسم و وزیري نکنم میرم ز گرسنگی و میری نکنم
باآنکه دو جاه است و دو حضرت در یزد در قعر دو بئر من دبیری نکنم

الرسالة الموسومة به صلاح في طب

بعد از حمد و سپاس باری تعالی، که بیافرید به حکمت و به پروردید به نعمت، و درود برسید انبیاء محمد مصطفی (ص) - که دلیل گمراهان و شفیع برگناهان است، و بر جمله اهل بیت و اصحاب او.

چنین گوید، مؤلف این کتاب، صدر امام، مرحوم افضل الملّه والدين الكرمانی - که اگرچه انواع علوم بسیارست و اصناف معلومات بی شمار - باز آورده اند که: العلم علمان، علم الابدان و علم الاديان. (۱۰)

علم ابدان علم طب است و علم ادیان معرفت شریعت، غرض از این تخصیص آنست که راحت دنیا از عمر به واسطه صحت است و آن را بر علم طب و شناختن اسباب آن نگاه توان داشت.

... و خلاص آخرت و رسیدن بنعیم ابد به اقامت شرایط و احکام دین و آن را به تحصیل علم شرع به دست توان آورد، پس بر هر کس واجبست که از علم و دین چندان بیاموزد که اگر معالجت بیماری نتواند کرد باری صحت خویش نگاه تواند داشت.

و حفظ صحت یک نیمه از جزو عملست از علم طب و نیمه دیگر علاج بیماران است. و کتب متقدمان و متأخران که به تازی و فارسی کرده اند بهر دو نوع مشتمل است اما باز جستن حفظ صحت (و) مفرد کردن آن کتب بر هر کس دشوار بود.

ندیده ایم که در حفظ مفرد تصنیفی پارسی کرده باشند (۱۱) که لایق مجلس بزرگان باشد و از آن فایده گرفته باشند به این معنی استخارت کردیم به حق سبحانه (تع)، و از جهت بارگاه خداوندگار تصنیفی در مجرد حفظ صحت مشتمل بر نصوص بقراط و فصوص جالینوس، و نکتهها که حکما درین باب گفته اند، نام آن صلاح الصحاح فی حفظ الصحه نهادم و از حق (تع) در خواست آمد که این مجموع را به سبب دوام صحت خداوندان گرداند، إنه هو السميع البصير.

اساس این مجموع بر چهارمقاله نهاد. مقاله اول درصحت بوجه کلی و آن سه فصل است .

فصل اول : دروصایای کلمات حکما و آنچه درباب حفظ صحت گفته اند.
فصل دوم: دراصطلاح امورغیر(۱۲)طبیعی که آن را طبیبان ضروری خوانند، و آن هواسست که گرد مردم درآمده است، و ماکول و مشروب، و حرکت و سکون از استفراغ و استخفاف و خواب و بیداری، و اعراض نفسانی چون شادی و غم و امن و ترس .

فصل سوم : درحفظ صحت به حسب آشیان (؟) تدبیر طفلان و جوانان و کهول و مشایخ باشد.

مقاله دوم در حفظ صحت به حسب فصول سال و آن چهار فصل است .
فصل (مقاله) سوم در حفظ اندام ها و آن سیزده فصل است .
مقاله چهارم در یاد کردن بعضی از شرابها و معجونها و داروهای سبک و مختصر که در حفظ صحت به کار آید و ذکر آنچه قوت مردی را سود دارد(۱۳) و تعلق بدان دارد و آنچه منی را کم کند و آنچه آبستنی باز دارد.
و اینجا کتابت ختم شود ،اسهل ...تع عن اتمامه .

ص ۵۴ :

تمت الكتاب بعون الملك الوهاب علي يد المذنب المحتاج ابوالحسن بن محمد
قلي الجبر بادقاني بتاريخ شهر رمضان المبارك سنة ۱۰۳۳ : (۱۴)
غرض نقشی است کز ما بازماند که هستی را نمی بینم بقایی
مگر صاحب دلی روزی برحمت کند در حق درویشان دعایی

ص ۹۶ :

ملک کرمان که بیماری بود بر فراش ارتعاش از خفت و انتعاش نومید شده و در بحران حرمان مانده و در دست یک مشت نیم طیب جاهل و ره نشین غافل افتاده اصل طب علاج الضد بالضدست حرارت را ببرودت و برودت را بحرارت. کرمان که از حرارت سقم ستم سوخته بودو در یرقان (زردی) انقلاب و خفقان اضطراب از وی رمقی مانده طبیبان جاهل که صاحب اغراض (۱۵)

بودند نه حافظ اعراض او را بمکاشحه (۱۶) صفرا آمیز و مکاوحه (۱۷) سودا انگیز مداوات می کردند لاجرم هر روز علت قوی تر می شد و علیل از صحت دورتر می افتاد، خبر دادند که مسیح علت شناس که مهدی آخرالزمانست رسید و از آنجا رفته است هر مرده را که دید زنده کرد و هراکمه را که یافت دیده داد. چون نداء این بشارت و صداء این اشارت از راه صماخ بدماغ کرمان بیمار رسید فرح این مزده سبب معاودت قوت شد. (۱۸)

ص ۱۰۵ :

ترا بخت تا از عدو واگرفته	زهی تیغ تیز تو صفرا گرفته
جهان از ترا تا ثریا گرفته	زهی موج شادی ازین فتح میمون
شفا یافت سرهای سودا گرفته (۱۹)	زهی شاه میمون قدم کز قدومت

خلاصه و نتیجه :

افضل الدین ابوحامد احمدبن حامد کرمانی ، نه تنها از ادبا، شعرا و مورخین سده هفتم / سیزدهم کرمان است که قدیمی ترین تاریخ موجود درباره استان پهناور و تاریخی کرمان را تألیف نموده است ، بلکه علیرغم بی توجهی شرح حال نویسان، در طب و طبابت نیز حاذق و در عصر خویش استادی بلامنازع بوده است .

بررسی رساله صلاح الصحاح وی نشان می دهد که وی از بانیان پزشکی پیشگیری بوده و هفتصد سال پیش آنرا نیمی از طب دانسته است. همچنین اصرار حکام و پادشاهان وقت کرمان و یزد در اینکه افضل طبابت خاص آنها را همراه با وزارت ایشان تصدی نماید و یا احراز سرپرستی بیمارستانهای یزد که در سده هفتم دارالشفاهای بزرگ و مشهوری داشته است . (۲۰) و سرانجام مروری بر آثار منشور و منظوم وی که همگی حکایت از آن دارند که می توان و میبایست او را افضل طبیب کرمانی لقب داد.

و شاید در صورت پژوهش گسترده تر در تاریخ طب و اطباء کرمان و آثار

بازمانده از آنها، رسالات دیگری از افضل پیدا بشود. همانگونه که تا این زمان محققین عزیز که در تاریخ علوم کرمان کار کرده‌اند، کمتر به موضوع فوق پرداخته‌اند و حال آنکه برخی از پزشکان کرمانی چون عوض بن نفیس، کمال‌الدین ماهانی، حاج محمد کریمخان و ناظم الاطباء آثار ارزنده و در بسیاری موارد بدیع و تازه از خود بیادگار گذاشته‌اند و اگر نه درموطن ومیهن خویش که نزد بیگانگان مشهور و محبوب بوده‌اند. (۳)

زیر نویسها و مأخذ :

- ۱- باستانی پاریزی ، مقدمه عقدالعلی ... ، تألیف افضل کرمانی ، به تصحیح و اهتمام علیمحمدامری نائینی ، بمناسبت هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی در کرمان ، دانشگاه کرمان ، ۲۵۳۶ شا (۱۳۵۶خ). صص ۱-۴۲ : همو:تاریخ کرمان ، تألیف احمدعلی خان وزیری ، تصحیح و تحشیه باستانی پاریزی ، انتشارات علمی ، تهران ، ۱۳۷۰ ، صص ۱۲۴ ، ۳۳۰:
- ۲- امامی میبیدی ، معرفی اطباء کرمان از ظهور اسلام تا سده چهاردهم قمری / بیستم میلادی ، مجموعه مقالات دومین سمینار کرمان شناسی ، ۲۰-۲۵ آبان ۱۳۷۲ خ ، کرمان (زیر چاپ) . شماره ۶.
- ۳- رساله مذکور که نسخه خطی آن در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران و نسخه دیگری از آن در پاریس موجود است ، و دراستواری ج ۲ ص ۲۱۳ و فهرست منزوی ص ۵۵۶ شناسانده شده و آقای محمدتقی دانش پژوه بدان اشاره کرده اند ، نخستین مرتبه توسط استاد پاریزی در کتاب عقدالعلی (صص ۴۰-۵۷) بچاپ رسیده است .
- ۴- بنقل از مقدمه رساله صلاح الصحاح ، ص ۴۵:
- ۵- بنقل از صاحب تذکره عرفات در باب مقام ادبی افضل ، از مقدمه استاد پاریزی ، ص ۲۴ : اصطلاحات «بخت صفراوی» و «سودا» از امزجه اریعه یعنی سودا ، صفرا ، بلغم و دم ، از ارکان طب ایران باستان (پزشکی اوستایی) و طب بقراطی است که به پزشکی ایران بعد از اسلام و طب اسلامی راه یافته است و هنوز هم رواج دارد . اما ترکیب «بخت صفراوی» نشان می دهد که افضل حالات روحی و پدیده های ماوراءطبیعی مانند بخت و اقبال را هم متأثر از امزجه اریعه می دانسته است .
- ۶- ظاهراً در بیماری یکی از امراء کرمان (ویایزد) توسط افضل سروده شده است .
واژه های سردی ، گرمی ، پالایش خون در جگر (کبد) ، آتش تب در جسم (بدن) و عذاب مخالف (علاج بیماری باضد آن یعنی سردی با گرمی و...) همه

حکایت وقوف کامل افضل بر اصول نظری و عملی طب دارند.

۷- مارستان بمعنی بیمارستان امروزی یا دارالشفاء و مریضخانه عربی است . یک واژه پارسی بسیار قدیمی است که از دو جزء مار (دردمند) و ستان (جایگاه) تشکیل شده است . تأسیس بیمارستان از ابتکارات ایرانیان قدیم است که ازراه مکتب جندی شاپور به ممالک اسلامی و سپس به اروپا راه یافته است (رک . تاریخ بیمارستانها و...).

۸- عقدالعلی ، صص ۹۷-۱۰۰؛ سرپرستی بیمارستان و طبابت پادشاه و حکام وقت در همه ادوار و در همه اماکن به حاذق ترین پزشک واگذار می شده است . پیشنهاد و پافشاری اتابک یزد بر توقف افضل و پذیرش مشاغل فوق نشان می دهد که افضل کرمانی دست کم در این منطقه ایران به حذاقت و بزرگی در طب شهره بوده است .

۹- حکیم یعنی طبیب و فیلسوف ، به کسانی اطلاق می شده است که علاوه بر بسیاری از دانش های عصر که در فلسفه جمع شده بودند، در طب علمی و عملی نیز تبحر داشته اند. در سده های اخیر و پس از هجوم طب جدید اروپائی و اضمحلال ایران در همه شئون اجتماعی و فرهنگی و علمی، برای از میان بردن طب بومی و سنتی ایران ، به گیاه فروشان و امثال آنها حکیم باشی می گفتند.

۱۰- همین یک حدیث شریف کافی است که توجه اسلام و مسلمین را به علم شریف پزشکی و شعبات آن چون تشریح و... نشان دهد. زیرا نیمی از همه دانشها را «دانش تن» دانستن ، موضوع کوچکی نیست .

۱۱- بنابر این ، رساله مذکور اولین رساله فارسی در طب پیشگیری و بهداشت عمومی ، فردی و... است .

۱۲- امور غیرطبیعی ... ظاهراً در کتابت و نسخه برداری چیزی از قلم افتاده و یا اشتباهی صورت گرفته است .

۱۳- با وجود اینکه رساله خیلی کوتاه و مختصر است، همه اصول بهداشت را مورد توجه قرار داده است .

۱۴- تاریخ مورد اشاره (۱۰۳۴) مربوط است به نسخه برداری از روی نسخه ای

قدیمی تر و یا نسخه اصل بخط افضل طبیب که توسط ابوالحسن بن محمدقلی البحر بادقانی (?) صورت گرفته و دو بیت مذکور نیز ظاهراً از خود اوست.
۱۵- اغراض، جمع غرض بمعنی اهل غرض. باصاحبان اغراض یعنی سید اسمعیل جرجانی پزشک پارسی نویسنده ششم / دوازدهم که علاوه بر ذخیره و چند کتاب دیگر کتابی هم بنام الاغراض الصبیه دارد، اشتباه نشود.
۱۶- پنهان دشمنی کردن.

۱۷- آشکار و رویاروی دشنام دادن و باهم جنگ کردن.

۱۸- در شرح اوضاع عمومی کرمان است. لیکن آنرا به بیماری شبیه کردن و استفاده از واژه‌های طبی چون ارتعاش، انتعاش، بحران، حرارت، برودت، علاج الضد بالضد، سقم، یرقان، خفقان، اضطراب، رمق، مکاشحه، مکاوحه، سودا، مداوات، علت، علیل، صحت، صماخ، دماغ، معاودت، و... در چند سطر و مهمتراز آن شبیه زمامداران نالایق به «یک مشت نیم طبیب جاهل» همه حکایت از حذاقت، تسلط و گشاد اندیشی افضل در طب نظری و عملی دارند.

۱۹- تکرار واژه‌های پزشکی در شعر توسط افضل شاعر و طبیب.

۲۰- صفا، ذبیح الله، گنجینه سخن، جلد ششم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، صص ۱۹، ۱۴-۲۳:

۲۱- ضیاء الدینی و امامی میبیدی، شرح حال نفیس کرمانی و کتاب شرح الاسباب و العلامات او؛ ارائه شده به دومین سمینار کرمان شناسی، کرمان، ۲۴-۲۶ مهر ماه ۱۳۷۱.

دکتر محمدعلی امامی میبیدی

یادی از افضل کرمانی

دکتر حمید فرزام

«یادی از افضل کرمانی»

یادی از افضل کرمان را تیمناً با چند بیت از اشعاری که در نعتِ پیامبر (ص) سروده است آغاز می‌کنیم :

صاحبِ صدرلامکان، فاضلِ کُن فکانِ تویی
مَجْرِمِ خَلَوَتِ دلی، اُمّیِ اَمردانِ تویی
بُرده زانبیاسبق، کفرزخلقِ تو خلق
برسرِ بندگانِ حق، خواجهٔ مهربانِ تویی
لشکرِ قدس خیلِ تو، سویِ کی است میلِ تو؟
جملهٔ جهان طغیلِ تو، خوانده و میهمانِ تویی
(مقدمه عقدالعلی ۱۳۵۶)

از اکابر نویسندگان و دانشمندان و افاضل مورخان و طبیبان کرمان در اواخر قرن ششم و اوایل قرن هفتم هجری بل از مفاخر این دیار در تمام قرون و اعصار، افضل‌الدین ابو حامد احمد بن حامد کرمانی ملقب به افضل کرمان است که در انشاء و ترسُّل و ادب فارسی و عربی بزرگ و آیتی بوده و از برکت همین هنر ارجمند، در تاریخ نگاری به خلق و ابداعِ آثاری گرانبها چون : *عقد العلی للموقف الاعلی* و *بدایع الازمان فی وقایع کرمان و المصاف الی بدایع الازمان* پرداخته و در این فن شریف با سبک و شیوه‌ای خاص و دلنشین، مکتبی نوآیین ساخته و چنانکه اشارت خواهد رفت بر اثر جاذبهٔ شگرف کلام استادانه و سحرآمیز خویش، جمعی از مورخان و نویسندگان را از سرشیدایی و شیفتگی در پی خود به راه انداخته است و این رسمی است معهود و کهن و از دیرباز صاحب‌دلان در وصف خوبان جهان و اهل کمال گفته‌اند که : «می‌نمایند و می‌رُیاند...» !!
پیش از بیان این مطلب یادآور می‌شویم که افضل علاوه بر مهارت و استادی

در ترسُل و نویسدگی، در علم طبّ نیز دست داشته و رساله: صلاح الصّحاح فی حفظ الصّحّه را در این باب نگاشته که بدین عبارت آغاز شده: «... اگر چه انواع علوم بسیارست و اصناف معلومات بی شمار، باز آورده اند که: الْعِلْمُ عِلْمَانُ، عِلْمُ الْآبِدَانِ وَعِلْمُ الْآذْيَانِ. علم آبدان و علم طبّ است و علم آدیان علم معرفتِ شریعت ...» (عقدالعلی ۱۳۵۶ ص ۴۳)

دانشمند مزبور در عقدالعلی، ضمن اشارت به مسافرت خود به یزد، در باب معلومات طبّی خویش و همچنین اداره بیمارستان آن سامان که با منصب دبیری از طرف اتابک، بدو حواله رفت و دشواریهای کار چنین آورده است: «... اگر چه در احترام و توقیر من مبالغت می نمودند و مارستان با مبالغ ارتفاع مُسَلَّم فرمودند، مجاهدات و مکابدات می رفت که شرح آن متعذّرت ... علاءالدوله (پسر اتابک سام) پادشاه یزد بود... (پیام داد) که چون قربت انشاء و اختصاص طبیبی جمع شوند همگی این حضرت تو باشی ... من جواب دادم:

ازوزر بترسم و وزیری نکنم میرم زگرسنگی و میری نکنم
باآنکه دوجاهست و دوحضرت دریزد در قعرِ دوبر من دبیری نکنم...

** ** *

لاوَالَّذِي حَجَّتْ قُرَيْشٌ بَيْتَهُ مُسْتَقْبِلِينَ الرُّكْنَ مِنْ بَطْحَانِهَا...

تا به خاتونی از کرمان که ملک در تحت حکم اوست ... قصه حال بازگفتم درباب من شفاعت کرد ... رخصت فرمود بروعهه یک ماه ... (ص ۱۶۳) و در همین باره قصیده ای عربی حسب حال خویش بدین مطلع سرود:

خَلِيلِيَّ از مَعْتُ التَّرَحُّلِ عن يَزْدِ وَخَلَّلْتَ قَلْبِي عنْدَ مَنْ بَرّهَ عِنْدِي ...

من بنده برسر آن نیست که در این گفتار به شرح احوال و آثار افضل کرمان پردازد چه در این باره «سخن هرچه باید همه گفته اند» و آثار ارزشمند او را نیز به زیور طبع آراسته اند. استاد علیمحمد عامری در این راه پیشگام بوده و با چاپ بسیار عالمانه عقدالعلی در سال ۱۳۱۱ شمسی به مصداق: الفضل للمقدم، بردیگر روندگان این راه برتری و مزیت یافته و پس از وی سعی دکتر

مهدی بیانی در چاپ التقاطی بدایع الازمان فی وقایع کرمان در ۱۳۲۶ واهتمام استاد عباس اقبال در کشف و طبع المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان از روی نسخه خطی بسیار نفیس و منحصر به فرد کتابخانه واتیکان در ۱۳۳۱ و کوشش آقای دکتر باستانی در تجدید چاپ عقدالعلی به ضمیمه شرح حال افضل ورساله صلاح الصّحاح وی به سال ۱۳۵۶ هریک در جای خود از لحاظ نقد علمی و برحسب درجه اهمیت و اصلت، مشکور و در خور توجه و امان نظر است.

حال که از چاپ التقاطی بدایع الازمان ... سخن به میان آمد در توجیه و تبیین آن ذکر این نکته دریاست می نماید که نشر افضل در بسیاری موارد بویژه در عقدالعلی در غایت متانت و جزالت و آراسته به انواع صنایع بدیعی و امثال و حکم و آیات و اخبار و اشعار فراوان فارسی و عربی است و بدین جهت «... از نمونه های بارز انشاء مصنوعی و مزین فارسی در اواخر قرن ششم هجری است...» (تاریخ ادبیات دکتر صفا ج ۲ ص ۱۰۲۴) که با وجود اندک صعوبت در نوع خود سخت مطبوع و دلپذیر افتاده و درعین ایجاز لفظ از حیث لطف معنی و مضمون تمام و در حد کمال است و برآستی تا کسی آثار وی خاصه عقدالعلی را در مطالعه نگیرد بدین معنی واقف نگردد و اینهمه به یمن پیروی او از سبک سخن بلند و استادانه منشی بزرگ، ابوالمعالی نصرا...ین محمد بن عبدالحمید، مترجم کلیله و دمنه و ظهیری سمرقندی صاحب سندبادنامه است چنانکه خود در این باره نوشته است:

«... پیش از من بنده، صاحب کلیله و دمنه و صاحب سندباد، آن رموز و حکایات راکسوت عبارت پوشیده اند و در حله براءت عرض داده اند. ناقدان که عقل ممیز... دارند اگر انصاف دهند، سمین سخن... از غث... جداکنند... و بردقایق این سخن آن کس واقف باشد که ذوق سخن دارد...» (تاریخ ادبیات ج ۲ ص ۱۰۰۲) تلویحاً سخن خویش را برآن هردو رجحان نهاده است!! خلاصه، برآثر وسعت معلومات، بویژه ذوق و استعداد خداداد شاعری و نویسندگی و احاطه برمتون ارزشمند و معروف منظوم و منثور فارسی و عربی...، آثار تاریخی افضل به حدی مقبول افتاد که پس از وی بخشهایی از آنها نه تنها مورد استفاده بلکه در معرض غارت و دستبرد بعضی از مورخان و نویسندگان کم مایه بی انصاف خدانشناس قرار گرفت.

مورخ معروف معاصر استاد اقبال آشتیانی در این باره چنین آورده: «...»

نویسندگان جامع‌التواریخ حسنی وتاریخ سلاجقه کرمان، مطالب بدایع‌الازمان را علاوه بر اختصار و انداختن امثله و اشعار به هر شکل که خواسته مثله کرده‌اند تا میزان اختلاس و دستبرد ایشان پر واضح نشود... و آنچه از این مقوله در جامع‌التواریخ حسنی وتاریخ محمدبن ابراهیم باقی مانده است متن ناقصی است که آن دونفر با شیوه ناخوش و قلم ناساز خود در آن دویده و در حقیقت چهره زیبای متن اصلی را ناجوانمردانه خراشیده و به صورت ناقص وزشت کنونی در آورده‌اند» (مقدمه المضاف ص ۵) قسمت اعظم بدایع‌الازمان را بدون اسم و با حذف بعضی عبارات به طریق دستبرد نقل کرده...» (تاریخ ادبیات ج ۲ ص ۱۰۲۵) و محمدبن ابراهیم در تاریخ سلاجقه کرمان، با ذکر نامی از بدایع‌الازمان و مؤلف آن، به اقتباس اکثر مطالب کتاب مزبور پرداخته و به اصطلاح معروف، برای خالی نبودن عریضه، قریب بدین مضمون نوشته است:

«... اخلاق و اطوار پسران طغرل شاه را... افضل‌الدین ابو حامد احمد بن حامد... در تاریخ بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان، که به تاریخ افضل شهرت یافته ذکر کرده، چون بر اقوال او اعتماد است اکثر احوال اولاد قاوردشاه از تاریخ او استخراج شده باز قلم می‌آید...» (دیباچه تاریخ افضل یا بدایع‌الازمان فی وقایع کرمان، دکتر مهدی بیانی ۱۳۲۶ شمسی).

در اینجا برای رعایت جانب اختصار از ذکر دیگر موارد می‌گذریم و طالبان تحقیق و پژوهش در این باره را به مطالعه بررسی دیباچه و متن بدایع‌الازمان و مقدمه‌های المضاف و عقد‌العلی و تاریخ سلاجقه کرمان و قسمتهایی از تاریخ ادبیات در ایران که حاوی نکاتی در باب موضوع مورد بحث است حواله می‌دهیم و همین قدر برای بیان وسعت دامنه نفوذ کلام و تأثیر سبک و شیوه نویسندگی و اهمیت مکتب تاریخ نگاری افضل اشارت می‌کنیم که قریب یک قرن و نیم بعد از نخستین تصنیف وی به نام عقد‌العلی للموقف الاعلی در ۵۸۴ هـ. - مورخ نامی ناصرالدین منشی کرمانی نام تاریخ خود را که در فاصله ۷۱۵ - ۷۲۰ هـ. درباره قراختائیان کرمان نگاشته، به تقلید وی: سمط‌العلی للحضرة العلیا، نهاده و با ذکر احترام آمیز نام آن مورخ بزرگ، تمایل خود را به پیروی از سبک و طرز سخن و شاگردی مکتب وی نیز ابراز نموده است (رجوع شود به مقدمه سمط‌العلی به قلم استاد عباس اقبال، ۱۳۲۸ شمسی).

چنانکه از این پیش نیز گفته آمد، این شواهد مستند همه بیانگر تأثیر شگرف افضل در بعضی از نویسندگان و مورخان است که در قرون و اعصار

متمادی بعد از او قدم به عرصه وجود نهاده و بیش و کم از خوان نعمت بی دریغ فضل و دانش وی بهره مند گشته اند.

ناگفته نماند که وجهه همت و انگیزه من بنده در این گفتار، بیان نکته تازه ای در باب موطن اصلی این مورخ نامدار است که با کمال شگفتی تاکنون از دیده تیز بین بعضی از محققان و مورخان، دور و مستور مانده است! در مقدمه چاپ جدید عقدالعلی از روی حدس و گمان در این باره چنین آمده: «... به قرائن بسیار افضل از اهل کوهبنان بوده است...» (مقدمه عقدالعلی به قلم آقای دکتر باستانی، ۱۳۵۶ ص ۳۸). با اینکه در تأیید این مطلب ابدأ ذکر از قرائن نرفته و به مصداق آیه ۳۶ سوره ۱۰ قرآن مجید، ظن و گمان ابدأ بیانگر حقیقت نتواند بود، جمله مزبور بی هیچ دلیل و برهان در بعضی نوشته ها دستاویزی برای انتساب افضل کرمان به کوهبنان گردیده است...؟! (کوهبنان، سال ۱۳۵۸، ذیل مشاهیر کوهبنان، ص ۱۷ و ۲۰-۲۱ و دورنمای آثار تاریخی کوهبنان از آقای احمدروح الامینی).

حقیقت امر این است که مورخ مورد بحث ما، در فصل پنجم عقدالعلی که در شرح حال خویش نگاشته، به صراحت، کرمان را وطن خود شمرده نه کوهبنان را و در این باره نوشته است:

«... چون دَورِ دولتِ طغرلشاه (هشتمین پادشاه از سلاجقه کرمان) ... در گذشت، غلامان-بزرگان و معارف کرمان را هلاک کردند... من بنده از آن بترسیدم... و علاوه بر دیگر حوادث در کرمان قحطی افتاد (۵۷۷ هـ) عزیمت خراسان داشتم... نخست رحلتی تا کونینان کردم تا اسباب آن سفر دراز آنجا بسازم... آن جوانمرد به غایت، علم پرور و عالم دوست بود، گفت ای فلان راه خراسان راهی دورست... و کار کرمان چنین نماند.

کدام محنت دیدی که آن بماند مقیم کدام نعمت دیدی که آن نیافت زوال؟

اگر روزی چند... باما درین بادیه بسازی تا مردم از تو استفادت نمایند و از علوم تو اقتباس (همانا از مصلحت دور نباشد) و اگر آرزوی وطن (کرمان) تاختن آرد راه نزدیک بود... دل را با قول و نصیحت او سکون افتاد...

نَرْكَبُ آمَانَا إِلَى مَلِكٍ نَأْخِذُ مِنْ مَالِهِ وَمِنْ آذِيهِ ...

من بنده پنج سال در کوهبنان مقیم زاویه انزوا بودم واز دریچه اعتبار، نظاره روزگار رسن باز وزمانه گره ساز می کردم...» (عقدالعلی، عامری ص ۹۹ وچاپ جدید دکتر باستانی ص ۱۵۴).

با وجود چنین سند صحیح ویرهان قاطعی درباره وطن اصلی افضل، که در عقدالعلی اولین و معروفترین تصنیف وی به قلم خودش آمده است، به قول علمای فقه و اصول، دیگر هیچ گونه اجتهادی در برابر این نص صریح جایز نیست!! خاصه آنکه رساله صلاح الصحاح او نیز بدین عبارت آغاز گردیده: «چنین گوید مؤلف این کتاب، صدر امام مرحوم افضل الملة والدين الکرمانی...» (عقدالعلی، با مقدمه دکتر باستانی، ۱۳۵۶ ص ۴۳) که باز برکرمانی بودن او دلالت دارد وابدأ نامی از کوهبنان در آن نیامده است. از اینرو با کمال اطمینان، افضل اهل کرمان و مایه افتخار کرمانیان بلکه همه ایرانیان و مردم فارسی زبان است و کوهبنان هم متعلق به کرمان است و ماهمگی برابر و برادریم واز هم جدایی نداریم!!

آفرین بر عشق کُل اوستاد
صد هزاران ذره را داد اتحاد
همچو خاک مُفترق در رهگذر
یک سبوشان کرد دست کوزه گر...
(مثنوی مولوی دفتر ۲ چاپ نیکلسون ص ۲۵۷)

والسلام _ دکتر حمید فرزام

بررسی شعر و شخصیت نبدھی نواذ

«عبدالرضا مدرس اده»

به نام خدا

بررسی شعر و شخصیت مذهبی فؤاد کرمانی

متن سخنرانی «عبدالرضا مدرس زاده» عضو هیأت علمی کانون نشر فرهنگی اسلامی کاشان - در دومین سمینار کرمان شناسی ۲۱ تا ۲۳ مهر ۱۳۷۱ - کرمان.

* * *

حمد سزاوار آن خدای توانا
زان متعالی بود که در احدیت
کامده حمدش و رای مُدرک دانا
خلق ثنایش کنند واحد و یکتا

بحث و گفتگوارا درباره مرحوم شادروان فتح الله قدسی متخلص به «فؤاد کرمانی» با توجه به این نکته مهم آغاز می کنیم که او را دارای شخصیت مذهبی عالی و موقعیت ادبی ممتاز می دانیم .

در یک نگاه کلی به مجموعه آثار فؤاد، درمی یابیم که او یک شاعر پاکباز و حقیقتاً مذهبی است، و اهل البیت (ع) در شعر او به بهترین روش مورد ستایش قرار گرفته اند .

فؤاد که عمر وزندگی اش را وقف ارادت و اشتیاق به خاندان رسالت کرده بود با یک «رستاخیز ادبی» (۱) در شعر، آن را هم به این خاندان عظیم الشان اختصاص داد و از این راه «زنده جاوید گشت» .

در آغاز مطلب، ذکر این نکته ضروری است که «اثر» یک شاعر، نویسنده و

بطور کلی یک هنرمند بهترین سند و شاهد برای اهل تحقیق و نظر، در شناخت جنبه‌های رفتاری شخصیت اوست و حتی از آن می‌توان پی به اعتقادات و اخلاق و رفتار صاحب اثر برد.

با توجه به این اصل کلی، و از آنجا که در قبال گذشت زمان و عدم درک ما از حضور و زمان زندگی فؤاد، این مجموعه آثار اوست که نزد ما باقی مانده است چنین می‌نماید که می‌توان از راه مطالعه مجموعه آثار و اشعار فؤاد به شخصیت و روحیه و اعتقاد او پی برد.

به همین لحاظ، بانگ‌های گذرا ولی از سرشور و حال و اشتیاق به مجموعه اشعار مرحوم فؤاد، ضمن بررسی سبک و روش ادبی او، با شخصیت این شاعر نامدار هم بیشتر آشنا می‌شویم.

در اینجا لازم است - علیرغم کمی فرصت و کاستی‌های ما - هم شخصیت فؤاد مورد بحث قرار گیرد و هم شعر او: از این رو مطلب را در دو بخش جداگانه پی می‌گیریم:

- ۱- بررسی ابعاد شخصیت فؤاد کرمانی
- ۲- بررسی مختصات ادبی شعر فؤاد کرمانی

* * *

۱- بررسی ابعاد شخصیت « فؤاد کرمانی »

باجستجو در آثار بجامانده از فؤاد به نکات جالب و زیبایی از شخصیت او بر می‌خوریم که در خور ستایش است و از سویی این «غرورملی» را در ذهن ما پرورش می‌دهد که به راستی فؤاد یک شاعر تمام عیار و از افتخارات شعر و ادب ایران و کرمان به شمار می‌آید.

در بررسی شخصیت فؤاد درمی‌یابیم که او در طول عمر خود نخواسته است که به هیچ روی از یک روحیه والای مذهبی دور باشد و تشخیص داده بود که از همین خط سیر می‌تواند به یک زندگی سراسر لطف و برکت دست یابد. و در واقع می‌توان گفت از آنجا که روحیه و منش و رفتار او را تحت تأثیر کامل و مثبت مذهب می‌بینیم؛ اگر او شاعری خویش را در راه سرودن اشعاری غیر از آنچه که اکنون از او باقی است صرف می‌کرد به هیچ روی

پیشرفتی نمی‌داشت و این در ادبیات فارسی یک اصل مسلم ویدیهی است. (همچنانکه اگر حافظ به قصیده و سعدی به حماسه روی می‌آوردند شهرت جهانی امروز را نداشتند).

دقت در اشعار مذهبی فؤاد نشان می‌دهد که او به هیچ وجه نخواست است جهت خالی نبودن عریضه و هم رنگ جماعت شدن یا از روی تفتن به سرودن اشعار مذهبی و ذکر مناقب آل محمد (ص) پردازد و این بزرگترین خصوصیت شخصیت مذهبی اوست. این امریدین معنی است که فؤاد و هر شاعر مذهبی دیگر باید یک موحد واقعی باشد تا توحید در اشعارش موج بزند و با قرآن و حدیث آشنایی و انس دایم داشته باشد تا تارگه‌هایی از آیات و احادیث مذهبی در شعرش نمایان شود. از این رو کتابش با توحید الهی آغاز می‌شود:

حمد سزاوار آن خدای توانا کامده حمدش و رای مُدرک دانا
و در ابتدای منظومه سرگذشت اجمالی خود می‌گوید:
خالقی را منت و شکر و سپاس کافرید از خاک، ادراک و حواس

در کنار این روحیه والای مذهبی که از فؤاد سراغ داریم و می‌دانیم که او همه جا یک مسلمان و موحد واقعی است (خصوصاً بعد از انقلابی که او را مقیم کاروانسرای جَر کرمان می‌کند و روح فؤاد را «قدسی» می‌کند) (۲) ولی در مقابل، همیشه و همه جا و مثل هر شاعر بلند اندیشه و آزاده دیگر از «زهد دروغین» نفرت شدید دارد؛ یعنی به میزان اهمیت و احترامی که برای دین قائل است، همانگونه هم بر خود لازم می‌داند که با زاهدان دروغین و کسانی که مسلمانی و دین را دستاویز رفتار خود قرار داده‌اند به مبارزه برخاسته و «حافظ» گونه ضمن مبارزه با ریا، از دین دفاع کند:

جز مفت خوری مفتی ماکارش نیست
بی علم قضاوت کند و عارش نیست ...
طبع گیتی پی اصلاح امور است و هنوز
شیخ مابین که خیالش همه برافساد است
خلق را زاهد ظالم به کمین است و دلش
غافل از آیه الله لباً المرصاد است
صرف آمال هوا چند کنی مال یتیم
دان که فراش خدا دربی استرداد است

موضوع مهم دیگر در شخصیت فؤاد، موقعیت «عرفان» در نزد اوست. او ضمن اینکه یک مسلمان ایده آل است یک عارف تمام عیار هم هست عرفانی که در اشعار او موج می زند بیانگر شخصیت عرفانی اوست؛ راههای نیل به عرفان نزد او مختلف بوده است؛ فؤاد ضمن اینکه قابلیت پذیرش مسئولیت در حوزه عرفان را داشته است، ازراه انس دائم با کتاب عرفانی مولانا-مثنوی-ودرک محضر استادی بزرگ در عرفان - که در شرح حالش از او یاد می کند- به عرفان نزدیک شده است:

بیدار شدن یک سحر از بانگ خروس

صد سال به از خواب در آغوش عروس

باجلسه فقر ساعتی گشته جلیس

خوشرکه به تخت سلطنت کرده جلوس و...

در ادامه گفتار، به بررسی پیام شعری فؤاد می پردازیم؛ می دانیم که شاعران، ادیبان و هنرمندان یک جامعه بخاطر موقعیت خاص فکری- رفتاری که دارند می توانند یک الگوی مناسب فرهنگی برای جامعه ها باشند. این امر زمانی قوت می گیرد که ما آنها را در شعر و هنرشان «متعهد» می دانیم. فؤاد از این اصل کلی به دور نیست؛ شعر او به منزله پیام جاویدش در نزد ماست که حالتی از تأکید و هشدار و توصیه در آن نهفته است. در این میان به ۲ نکته اساسی که همان پیام فؤاد است اشاره می کنیم:

اخلاق :

اخلاق، به عنوان زنجیره مشترک و عامل ارتباط میان تمامی علما و ادبای مشرق زمین مطرح است از مدینه فاضله فارابی و نظامی (در اسکندرنامه) تا بوستان سعدی و قابوس نامه عنصرالمعالی و اخلاق ناصری خواجه نصیرالدین طوسی. که همه اینها در رسیدن به یک سرفصل زیبای اخلاقی متفق القول بوده اند و کار تاجایی ادامه پیدامی کند که بعدها یکی از پایه های معنوی در سبک هندی «اخلاق» به شمار می آید.

فؤاد نیز براساس همین اصل نه تنها به عنوان یک شاعر بلکه در قالب یک معلم اخلاق پایه میدان پند و اندرز می‌گذارد و نصایح خردمندانه‌ای را ارائه می‌دهد:

گرت هواست چمیدن به جویبار بهشت
به بوستان صفا همچو سرو موزون باش
مرید شهوت و مشتاق عزّ و جاه مباح
که این پرستش خُبث است و سجده برطاغوت...

علم و هنر :

علم و هنر هم مورد تأکید و اهتمام فؤاد بوده است او نیز به مانند دیگر شاعران ادب فارسی این اعتقاد را داشته است که کار نباید به این خفت برسد که به قول سعدی «پسران وزیر ناقص عقل به گدایی به روستا بروند». فؤاد می‌دانسته است که مردم جوامع در هر حال و شرایطی که باشند به اکسیرناب علم و هنر محتاج هستند تا بتوانند «مس» استعدادهای خود را به «طلا» ی ناب ترقی و فرهنگ بیارایند.

ملک را پرکن از هنر که هنر ملک را سود بی زیان آمد
مردچون پیشه کرد «علم و هنر» گنج دکانش این دوکان آمد

اینک قبل از آنکه به بررسی اجمالی شعر فؤاد بپردازیم به دونکته اساسی اشاره می‌کنیم:

۱- هنر شعری فؤاد ۲- فؤاد و دیگر شاعران

۱- هنر شعری فؤاد :

آنچه که تحت عنوان هنر شعری فؤاد مورد نظرماست دقیقاً خصوصیات مثبت و ارزنده‌ای است که فؤاد با کمک آنها توانسته است یک شاعر محبوب

ومورد احترام واقع شود. این خصوصیات عبارت است از:

الف) ذکر مضامین اجتماعی معاصر در شعر: براساس قول علمای نقد ادبی که اعتقاد دارند شعر باید همگام با زمان و جامعه حرکت کند این نکته پیش می‌آید که شعر شاعر از چه مقدار تازگی و لطافت برخوردار است. یکی از راههای همگام شدن شعر با جامعه به کاربردن لغات و تعبیرهای امروزی جامعه از سوی شاعر است. البته بحث فراتر از آوردن واژه‌هایی چون گرامافون و سینما در شعر است و اهمیت کار به پیوند این لغات و عبارات با متن شعر و برداشت پیام ادبی از سوی شاعر، می‌باشد.

در توحید الهی چنین می‌گوید (عبارتهای امروزی قابل توجه است)

مانده زدرکش علیل عقل اطبا	بسته عروقی به دل که درگه تشریح
بشکنند آثار آسیا و اروپا	دانه صفت آسیای برقی امرش
هادم این قلعه نیست توپ اروپا	قلعه عزش زفتح خلق مصون است

ب) رباعی‌های ناب: بخش دیگری از هنر شعری فؤاد را می‌توان در رباعی‌های اجتماعی، مذهبی، اخلاقی و عرفانی او یافت. بیش از ۶۰۰ رباعی جان پرور اجتماعی- اخلاقی و مذهبی فؤاد در جای جای مجالس و محافل و مراکز فرهنگی کشور و حتی زبان مردم جای گرفته است و نشان دهنده هنر والای شعر اوست:

جز تخم هرچه بکاریم غم است	غیر از توبه هر که دل سپاریم غم است
دولت غم روی توست کاین دولت و ملک	داریم غم است اگر نداریم غم است

هر لحظه به اختلاف آواز و صدا	از شمس ندا می‌رسد از ذره ندا
آواز خدا همیشه در گوش دل است	کو دل که دهد گوش به آواز خدا

عالم صدف است و فاطمه گوهر اوست	گیتی عرض است و این گهر جوهر اوست
در قدرو شرافتش همین بس که زخلق	احمد پدر است و مرتضی شوهر اوست

ای کشته که جان عالمی کشته توست	پیوسته به هر دل از خفا رشته توست
در دیده اهل دل ملاقات خدا	رخسار به خون فرق آغشته توست

ج) ابتکار در سرودن شرح حال منظوم خود:

هنر دیگر فؤاد ایجاد یک مجموعه ۲۰۰۰ بیتی است که اختصاص به شرح حال خود او دارد. در این منظومه که با توحید الهی آغاز می‌شود به دوران کودکی، عاشقی، شغل، عرفان، تحصیل کمالات و... اشاره شده است ضمن اینکه در این شرح حال منظوم به بیان تفکر خود هم پرداخته است و در مورد مهدویت و قیام مهدی (عج) و عرفان و طریق سلوک به بحث نشسته است:

خواستم کز خود نویسم قصه‌ای زندگان راهیچ بعد از مرگ یار خواهم اینک از صباوت تا شباب در عاشقی خود گوید:	تا برد زین قصه هر کس حصه‌ای از سخن بهتر نباشد یادگار گویم از خود قصه تا ختم کتاب... کز کف ساقی نمی‌خوردم شراب دل مدام دیده بروی می‌گماشت...
--	---

درباره هنر شعری فؤاد می‌توان موارد دیگری مثل: انتخاب قافیه‌های دشوار و طبع آزمایشی او از این راه را، همچنین تبخّر در انواع قالبهای ادبی و مهارت فنی- ادبی در سرودن شعر مورد اشاره قرارداد.

۲- فؤاد و دیگر شاعران :

در ادبیات فارسی، ارتباط یک شاعر با دیگر شاعران هم‌عصر و مقدم او به گونه‌های مختلف انجام می‌شود که مهمترین آن استقبال، تضمین و اقتباس یک شاعر از دیگران شاعران در شعر است. فؤاد هم که از این ارتباط بهره‌مند بوده است با چند شاعر بزرگ فارسی ارتباط شعری بیشتری داشته است: حافظ و سعدی ۲ شاعری هستند که بیش از ۹۰٪ غزل‌های فؤاد برون و قافیه و استقبال از شعرهای آنها ساخته شده است. همچنین مثنوی ۲۰۰۰ بیتی شرح حال منظوم برون مثنوی مولانا و تضمین کامل قریب به ۴۰ بیت از آن است. از سوی دیگر شباهت‌های لفظی و معنوی بسیاری بین فؤاد و شاعرانی مثل خاقانی و نظامی

وجود دارد. (که بحث مفصلی را می‌طلبد).

نکته مهمی که در این باره وجود دارد اینکه فؤاد در تأثیر پذیری از شاعران ادب فارسی، فقط بخشی از راه را با آنها پیموده است و این رمز موفقیت اوست • وقتی فؤاد می‌دیده که یک وزن و قالب و قافیه توان کشش معانی و پیامهای مختلف را دارد، از ابتکار حافظ و سعدی و دیگران بهره برده و تا اینجای کار را همراه آنان بوده است و بعد به ارائه ابتکار خود که سرودن اشعار ناب مذهبی است، در قالب وزن‌های انتخابی آنان پرداخته است. مثلاً غزل:

رونق عهدثبات است دگرستان را می‌رسد مژده گل بلبل خوش الحان را
از حافظ را تضمین و استقبال کرده ولی در مدح و منقب حضرت امام حسین (ع)، به کاربرده است و این تفاوت کاربردی باعث توفیق فؤاد در امر ارتباط او دیگر شاعران بوده است:

سعدی: اول دفتر بنام ایزد دانا
صانع پروردگار، حی توانا
فؤاد: حمد سزاوار آن خدای دانا
کامده حمدش و رای مدرک دانا
حافظ: سحرم هاتف میخانه به دولت خواهی
گفت بازآی که دیرینه این درگاهی
فؤاد: ای زیزدان به سرت افسر شاهنشاهی
حاصل بندگی ات منصب صاحب جاهی
عراقی: زد و دیده خون فشام زغمت شب جدایی
چه کنم که هست اینها گل باغ آشنایی
فؤاد: متجلی است ذاتش به صفات خودنمایی
که کند از این تجلی همه دعوی خدایی؟

۲- بررسی مختصات ادبی شعر «فؤاد»

این بخش از گفتار مابیه بررسی مختصات ادبی شعر فؤاد در زمینه‌های صنایع ادبی، تلمیحات، امثال و حکم و تأثیر قرآن و حدیث می‌پردازد:

الف) صنایع ادبی :

پیداست که فؤاد در شعرش روی ۲ نکته حساس بوده است یکی ارتباط با دیگر شاعران - که بحث آن گذشت - و دیگری کاربرد صنایع ادبی در شعر. اصرار اودر به کارگیری صنایع ادبی در شعر و یقین به اینکه این کاربرد شعرش را سست و دور از لطافت نخواهد کرد نشان از این دارد که فؤاد خود را از لحاظ علو طبع و قدرت ادبی در مقام انجام این کار می دیده است. از این رومرور در دیوانش ما را با انبوهی از صنایع رنگ رنگ ادبی روبرو می کند که فؤاد با مهارت و لطافتی تمام آنها را برای بالا بردن سطح شعر خود به کار برده است. به این چند نمونه دقت کنید :

جناس :

روی محمود ایازش ننماید محمود

هر که را دیده محمود ندادند فؤاد

یا

بلکه مائیم کشتگان اجل

حق اجل است از اینکه کشته شود

قلب :

مشروطه رسید و عام شد عیب خواص

خاصان که عیوب عام گفتمی همه عمر

ایهام :

من رفت گشت «کشف حجاب»

سالها من حجاب خود بودم

تشبیه :

چنان بر خویش لرزیدی که طفل از غرش تندر

اگر برقی بجستی زین بلا «البرز امکان» را

تناسب :

رخ نتابد شاه، گر بر پیل اسب آید سوار

بازی شطرنج گردون هر زمانش بیدقی است

تصویرسازی :

بهر خون خوردن ما در طلب فساد است

مرض ماهمه بی خونی و خونخواره طیب

(ب) تلمیحات :

تلمیح، که در معنی عبارت است از اشاره ای به داستان، واقعه، تاریخ با نکته ای مشهور به عنوان یکی از مختصات اصلی شعر قابل طرح است و کاربرد آن، حکایت از اطلاع شاعر از وقایع تاریخی، مذهبی، اساطیری و حماسی دارد ضمن اینکه قدرت طبع او را در پیوند دادن این داستانها و تلمیحات با متن شعر آشکار می کند. کاربرد تلمیح این خوبی را هم دارد که شاعر خواننده و مخاطب خود را با دنیای تاریخی - اساطیری گذشته آشناسازی سازد. فؤاد بایک دست مایه قوی از اطلاعات تاریخی و اساطیری و مذهبی از تلمیح به مقدار فراوان در شعر خود استفاده کرده است :

(به عنوان نمونه این ابیات حاوی پیوند تلمیح با اشعار مذهبی است :)

خلیل حق اگر مجروح دیدی حلق اصغر را
پسر بگذاشتی خود را نهادی کرد بر خنجر
بجای ماه با ناخن نبی، بشکافتی دل را
بدیدی منشق از شمشیر اگر فرق علی اکبر
علی را گر خبر از زخمهای پیکرش بودی
از آن تیغ دو پیکر خویش را کردی دو صد پیکر
از این ماتم اگر بودی خبر حوا و آدم را
نه آدم روی زن دیدی نه حوا چهره شوهر
شنیدی این مصیبت را اگر از روح القدس عیسی
گزیدی بطن مریم را نزادی هرگز از مادر
نسیمی گر وزیدی بر سلیمان زین مصیبت ها
چنان بگریختی از وی که خیل پشه از صرصر
اگر ایوب را بودی خبر از حال سجاش
نمی خواندی دگر خود را ز قوم صابرین، اصبر
گراین بحر قضایک لقمه می افکند یونس را
زخوف اندر دل ماهی نهان می گشت تا محشر

و تلمیح‌های تاریخی ملی :

بتر از نوشیروان در عدل بنیادی بنه
عشق شیرین نکرد فرق و برید
تابماند از تو این بنیاد عالی یادگار
فرق فرهاد و پهلوی پرویز

ج) امثال و حکم :

کاربرد امثال و حکم از سوی شاعر در شعر «نماد» اجتماعی بودن او و پیوندش با جامعه و آداب و رسوم و فرهنگ متعلق به آن است. وجود امثال و حکم در شعر فارسی سابقه‌ای به درازای عمر ادبیات دارد و تا آنجا اعتبار و کاربرد دارد که کمتر شاعری است که مجموعه شعرش انباشته از امثال و حکم نباشد. در مورد امثال و حکم فارسی باید این نکته مهم را در نظر داشت که گاهی شاعر یک مثل فارسی را از متن آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی بیرون آورده و با تغییرات اندکی - به مقتضای وزن و قافیه - آن را در شعر خود «درج» میکند و گاهی هم هست که شاعر در مقام ابتکار و ابداع است و آنچه که می‌گوید می‌تواند در حکم «مثل سایر» باشد، و از همانجا در «دهن عام» می‌افتد و رایج می‌گردد. شعر فؤاد نیز به لطف و طراوت امثال و حکم فارسی آمیخته شده است ضمن اینکه بعضی از آنها را هم خود او ساخته است :

شرح دل ما حدیث ماهی و آب است
ای که با دزد شریک استی و با قافله یار
خار دزدی ز نخل بی‌کاری است
زداس ماه نوای آسمان دست قلم گردد
دست حق بالای هر دستی دست آفرید
ترسم به فنا کشد در این دوره فؤاد
ره بحرو سیر کشتی مطلب ز شیخ و مفتی
... مشت به نشتر ز نندول طمه به سندان
کاو همه در آب و آب را شده جویا
اینک اعمال تو سرد دفتر استشهاد است
مؤمن مرد کاردان آمد
که بدرودی گلستان نبی را لاله و عبهر
نیست دستی در درستی بالای دست کردگار
کوتاهی عمر ما و آمال دراز
که عقول خرچرانان نرسد به ناخدا بی!

(مصراع پنجم مسمط)

(د) تأثیر قرآن و حدیث در شعر فؤاد :

آخرین بخش از سخن ما، موضوع تأثیر قرآن و حدیث در شعر فؤاد است. در مورد اینکه چرا بطور کلی یک شاعر به آیات و احادیث در شعرش استناد می‌کند باید گفت این امر به مسئله شخصیت مذهبی شاعر برمی‌گردد و اینکه او در مقام یک موحد واقعی دست به این عمل بزند و انجام این کار انعکاسی از اعتقاد او به دین و مذهب باشد. همچنین باید در نظر داشت که شاعر جهت زینت بخشیدن به شعر خود و تقدیس آن، از قرآن و حدیث استفاده می‌کند. ضمن اینکه باید این کاربرد را به بحث مهارت‌های ادبی شاعر پیوند داد و اینکه به هر حال شاعر باید این قدرت طبع را داشته باشد تا بتواند متن یا مفهوم آیات و احادیث را در شعر خود وارد نماید. و موضوع دیگر اینکه تأثیر قرآن و حدیث به نوبه خود می‌تواند حاکی از گستردگی و قابلیت ادبیات فارسی و آمادگی و زمینه مساعد آن برای جذب این پیوند باشد.

ذکر این نکته هم لازم است که گاهی شاعر یک آیه یا حدیث را به تمامی در شعر خود می‌آورد و گاهی هم ترجمه‌ای از آن را و بعضی وقت‌ها فقط اشاره‌ای به آیه یا حدیث دارد. نمونه‌های مختلف تأثیر فؤاد از قرآن و حدیث چنین است:

کشتن او خلق را برعهده نیست کاو طرف با قهر خلاق غنی است
ولو تقول علينا بعض الاقوال لاخذ نامنه باليمن ثم لقطعنا منه الوتين .
آیه ۴۴- الحاقه

این بیان را در کتاب حق بجو زآیه لمانسوا مذکروا اشاره دارد به آیه
فلمانسوا ما ذکروالی فاذا هم مبلسون ۴۴ انعام- ۱۶۵ اعراف
این خودی اصل نار نیران است فاتقوا النار یا اولی الابصار
نیست ناری بجز خودی آری وقنا رینا عذاب النار
عبارت اول ظاهراً تعبیر خود فؤاد است و عبارت دوم از آیه ۲۰۱ بقره می‌باشد.
ای که خدایت به کتاب کریم خواند لدینا لعلی حکیم
که آیه ۴ سوره زخرف را در بر دارد

همچنین بیت :

عجز الواصفون عن صفتک ما عرفناک حق معرفتک
شامل ۲ حدیث از پیامبر اکرم (ص) است.

خاتمه :

فؤاد کرمانی از شاعران خوب دوره اخیر شعر فارسی است. باید اذعان داشت اگرچه ادبیات مذهبی و سرودن شعر در مدح و منقبت اهل البیت (ع) سابقه ای چند صد ساله دارد ولی در این میان یک نکته هم مطرح است و آن اینکه به راستی چه تعداد از این شاعران مورد عنایت و توجه بیشتر مردم و پیروان اهل البیت هستند؟ واضح است که کسانی که توانسته اند مانند فؤاد کرمانی و محتشم کاشانی و صباحی بیدگلی و عمان سامانی در دل و اندیشه مردم جای بگیرند، انگشت شمارند و این قبل از هر چیز از ارادت خالصانه این بزرگواران و عمق اخلاق آنان حکایت دازد. و اینکه درک «توفیق الهی» در این زمینه سعادت بزرگ بوده است که شامل هر کسی نمی شود.

شعر فؤاد کرمانی به مانند هر شاعر عاشق و دلسوخته اهل بیت در دفتر جاویدان ذهن و اندیشه مردم و جامعه مذهبی ایران باقی خواهد ماند و «کرمان» برای همیشه ایام به دست پروده نازنین خود که توانست فرزندی خلف برای این دیار باشد افتخار خواهد کرد و نام او را به نیکی خواهد ستود.

من الله التوفیق

عبدالرضامدرس زاده - کاشان

پی نویس :

۱۲- این رستاخیز بی ارتباط با انقلابی که در شخصیت مرحوم فؤاد رخ می دهد نیست. شرح این رستاخیز و انقلاب درونی فؤاد چنین است:

« به هنگام رواج فرقه ضاله «بابی گری» آواز سیدمحمدعلی باب شیرازی به کرمان هم می رسد. مرحوم فؤاد از آنجا که تحت تأثیر سخن مبلغان این فرقه قرار می گیرد به آنها می پیونددومدتی رادراین به ظاهر مسلک باقی می ماند. نکته جالب اینجاست که پس از گذشت زمان، فؤاد به این فکر می افتد که به راستی پسریک پارچه فروش شیرازی چگونه می تواند صاحب مذهبی تازه باشد. ازاین رو عمیقاً واز سراخلاص توبه می کند؛ به منادی شهر می گوید که خبرمرگ فؤاد را اعلام کند. مردم با شنیدن صدای آشنای نغمه مرگ از منادی، به منزل فؤاد می آیند و بدن او را حرکت می دهند. درمیان راه فؤاد از جای برمی خیزد و توبه رسمی خویش را اعلام می کند و می گوید که دیگر به خانه برنخواهد گشت واز آن روز تامرگ در کاروانسرای جر-گودال- درکرمان اقامت می کند؛ آن اشعار ناب و شیوا محصول این انقلاب است و به اعتقاد نگارنده بحث مهدویت در مثنوی شرح حال منظوم که سروده خود فؤاد است، نفی گذشته و ذکر ایمان به مسئله ظهور و انتظار و... است.

نکته جالب دیگر اینکه این انقلاب معنوی در شخصیت فؤاد کرمانی در ادب فارسی سابقه ای طولانی دارد ناصرخسرو قبادیانی و حکیم سنایی غزنوی نیز حالتی مانند فؤاد درزندگی برایشان پیش می آید.

انقلاب جنگل

دکتر صادق کسائی

انقلاب جنگل

انقلاب جنگل که به رهبری سردار واقعی جنگهای چریکی خاورمیانه، شهید سرزیده میرزا کوچک خان جنگلی در دومین سال جنگ بین الملل اول (۱۲۹۲) ابراز وجود کرد، از نظر سلسله ارتباط زمانی و توالی زمان، طولانی ترین انقلاب جهان محسوب می شود.

در بین چریکهای دانشگاهی جهان مشهور است که فیدل کاسترو رهبر انقلاب کوبا، از میرزا کوچک خان جنگلی الهام گرفته و سازماندهی چریکی را در جنگهای «سیترامسترا» به روش میرزا شکل داده و حتی نگهداری ریش بلند، را از جنگلیها آموخته است.

انقلاب جنگل جداً یکی از عظیم ترین رخدادهای قرن حاضر بوده که در شرایط مکانی و زمانی بسیار دشوار و پیچیده اتفاق افتاد و به جرأت می توان گفت هیچ یک از انقلابهای جهان، به اندازه انقلاب جنگل، مورد هجوم واقع نشده است مهاجمین عبارت بودند از: زمین خواران مردم و میهن فروشان و ارتجاع داخلی، ارتشهای انگلستان، روسیه تزاری، سپس شوروی و ایادی داخلی آنها. متأسفانه بدلیل عدم هشیاری انقلابیون عصر ما، تجربیات و دستاوردهای انقلاب جنگل که غنی ترین و آموزنده ترین آموزشهای انقلابی را در خود دارد، ناشناخته و غریب و بدون استفاده باقی مانده است.

یکی از اعضاء شورای مرکزی انقلاب جنگل، که در انقلاب مشروطیت هم صاحب نام بوده دکتر ابراهیم حشمت الاطباء فرزند عباسقلی حکیم باشی طالقانی

بود که در دو جبهه جنگهای چریکی و علم به موازات یکدیگر همت گماشته و از جان مایه گذاشته است. دکترحشمت بعد از سالها نبرد با متجاوزان روسی و انگلیسی و تحمل فشارها و صدمات بیشمار، بدلائل عاطفی و انسانی و میهن پرستانه و عدم تمایل جنگ با هم میهنان (چون هدف اصلی مبارزه پاک کردن میهن از شر انگلیسها و روسها بوده است).

و فقر امکانات نظامی، نفرت، آذوقه، عدم توانائی جنگ سربازان جنگل تحت فرمان و نبود امید به پیروزی همچنین عشق خدمت بهتر به میهن و ادامه تحصیل و اخذ تخصص از دانشکده طب پاریس که آنزمان سرآمد دانشکده های پزشکی جهان بوده، پیشنهاد دروغین سرهنگ «پالکونیک استراسلسکی» نماینده نظامی نیکلا (تزار روس) در حکومت احمد شاه و فرمانده قزاقهای ایرانی مبنی بر اعزام او به پاریس برای ادامه تحصیل در صورت تسلیم را پذیرفت.

میرزا کوچک خان پس از اطلاع از تصمیم به تسلیم دکترحشمت، دو تن از امینان جنگل یکی بنام میرزایحیی کرمانی مشهور به یحیی نمایشی (که هنر تأثر می دانسته) و دیگری بنام میرصالح مظفرزاده را با پیامی محرمانه مبنی بر عدم تسلیم بسوی دکترحشمت می فرستد که دکترحشمت متأسفانه قول و تعهد ناجوانمردانه سرهنگ روسی را پذیرفته و تسلیم شد که او را محکوم به اعدام نمودند دکتر هم با تبسم حلقه ریسمان را به گردن انداخت با ملت خداحافظی نمود بدینسان یکی از ستارگان درخشان انقلاب ایران زمین کشته شد که حرم مطهر این انقلابی در چله خانه رشت بدون توجه، غریب و تنها مانده است.

هرشب ستاره ای به زمین می کشند و باز

این آسمان غم زده پر ز ستاره هاست

پایان

دکتر صادق کسائی

نبارزدانی از یک چھتر کو چھلی دی،

مهندس علی روشنی»

غبار زدایی از یک چهره (کوچکعلی دهجی)

یکی از ترفندهای دیرینه استعمار اعم از قدیم و جدید برای سلطه بر ملت‌ها، ترور شخصیت و بدنام کردن چهره‌های مردمی مبارز و آزادی‌خواه در بین مردم و در نتیجه منزوی و طرد کردن آنها توسط خود مردم بوده است. کارگزاران استعمار برای رسیدن باین هدف، در طول تاریخ از هیچ شایعه و تهمت و افترا و دروغی هم دریغ نداشته‌اند. حال که یمن دم مسیحائی امام راحل خمینی کبیر (قدس سره) و برکت انقلاب اسلامی، سایه شوم استعمار را از این مرز و بوم رخت بر بسته و نسیم عدالت و آزادی وزیدن گرفته است، این وظیفه خطیر مورخان و اندیشمندان کشورمان است که زدودن غبار اتهام‌های ناجوانمردانه ساخته و پرداخته دست

استعمار ازچهره مردان بزرگی که در دوران سیاه سلطه استعمار بر این کشور، سعی در برافراشته نگهداشتن پرچم عدالت و آزادی خواهی در این سرزمین پهناور را داشتند، چهره واقعی آنها را به مردم میهنمان بشناسانند.

با روی کار آمدن رضاخان توسط کودتای دست‌پخت انگلیسی در سال ۱۲۹۹ ه.ش، با اینکه جوی از رعب وحشت برای سرکوب آزادی خواهان بوجود آمده بود، ولی در گوشه و کنار کشور، کانونهای مقاومتی هم وجود داشت که رضاخان صرفاً باحره نظامی موفق به خاموش کردن آنها نشد و لذا با تبلیغات وسیع و دامنه‌داری سعی کرد با لکه‌دار کردن چهره رهبران آنها، مردم بومی را از اطراف آنها پراکنده و در نتیجه توسط خود مردم آنها را قلع و قمع نماید.

یکی از چهره‌های تاریخی در منطقه شهر بابک از توابع استان کرمان «کوچکعلی شیبانی دهجی» بوده است. این مبارز گمنام و ناشناخته که در اثر تبلیغات مسموم و گمراه‌کننده عوامل رضاخان و خوانین محلی هنوز هم در منطقه به «کوچکعلی یاغی» معروف است، در سال ۱۲۷۳ ه.ش (۱۹۱۴ میلادی) یعنی همزمان با شروع جنگ جهانی اول در روستای دهج از توابع شهرستان شهر بابک متولد شد. و تا سال ۱۳۰۸ ه.ش یعنی تا سن ۳۵ سالگی در همان روستا مثل صدها کشاورز ساده روستایی دیگر به کشاورزی و دامداری مشغول بود. در این سال یعنی در اوج ترکتازیهای رضاخان بر اثر ظلم و بی‌داد خوانین وقت محلی سربکوه و بیابان گذاشت.

دوران فعالیت ایشان شامل دو مرحله است:

مرحله اول از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ و مرحله دوم از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۲۴ ه.ش. در مرحله اول مبارزه ایشان صرفاً علیه خوانین محلی بوده است، اما در مرحله دوم که متوجه می‌شود دست خوانین محلی بارضاخان و در نهایت با انگلیسی‌ها در یک کاسه است، مبارزه خود را گسترش داده، عوامل درستی را هم مورد حمله قرار می‌دهد. این مرحله مصادف با جنگ جهانی دوم (۱۳۲۴-۱۳۱۸ ه.ش مطابق با ۱۹۴۵-۱۹۳۹ میلادی) و اشتغال خاک ایران توسط قوای متفقین بوده است. مهمترین جاده ارتباطی و تدارکاتی شمال-جنوب قوای روس و انگلیس در جنگ علیه آلمانی‌ها بوده است. یکی از اقدامات مهم کوچکعلی دهجی و یارانش، کمین کردن در این جاده و حمله بکاروانهای تدارکاتی متفقین مخصوصاً کاروانهای حامل قندوشکر و آذوقه و پخش آنها بین مردم محروم و کشاورزان ستمدیده منطقه در دوران قحطی ناشی از جنگ بوده است. این اقدام باعث ایجاد

محبوبیت شدیدایشان در بین مردم ویشتیبانی از طرف اهالی منطقه بوده است. انگلیسی‌ها و نوکرشان رضاخان وقتی موفق به سرکوب نظامی کوچکعلی که سنگر اصلی او در قلعه مستحکم ایوب در هفتاد کیلومتری شمال غرب شهربابک نزدیک روستای دهج بوده است، نمی‌شوند، با همکاری عوامل محلی خود از جمله خوانین خودفروش وقت شروع به پخش شایعات کذب وید نام کردن ایشان در بین مردم با عنوان «کوچکعلی» می‌کنند و در نهایت با همین حربه موفق به پراکندن مردم و یارانش می‌شوند. کوچکعلی که از دست دادن یاران و مردمی که بخاطر آنان دست باسلحه برده بود، برایش گران تمام می‌شود، شدیداً دچار افسردگی روحی شده و بعد از ابتلاء به یک بیماری مهلک و از دست دادن قوای جسمی، سرانجام در سال ۱۳۲۴ ه. ش، در سن ۵۱ سالگی همزمان با پایان گرفتن جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵ میلادی) دارفانی را وداع می‌گوید. جسد ایشان توسط مردم دهج که بعد از مرگ به حقانیت او پی برده بودند، تشییع و در قبرستان زادگاهش بخاک سپرده می‌شود.

پایان

مهندس علی روشنی

ساخت و ساز فضائی تہ سہ شہر کرنا

دکتر احمد پورا احمد»

ساخت و سازمان فضائی سنتی شهر کرمان

شهرهای دوره فتودالی ساختی متحدالمركز داشته و دارای سه ركن مهم ريش، شارستان و ارگ هستند. در سازمان شهرهای قدیمی، شارستان در داخل حصار شهر قرار گرفته و خود این قسمت كهندژ و ارگ دولتی را در محاصره داشته، محل زندگی مردم عادی شهر نیز بود و اراضی کشاورزی در اطراف حصار آن، گسترش می یافت. رشد شهر، ابتدا از شارستان شروع و سپس بانفوذ در اراضی کشاورزی آنها را به شكل و شمائل شهر می كشانده همچنانكه در جنگ و ستیزها و خرابیها، جریانی برعكس آن طی می گردید. یعنی در ابتدا کشاورزان مورد تعدی واقع می شدند، سپس اهالی شارستان و آنگاه چنانچه حصار و ارگ دولتی گشوده می شد شهر خود سقوط می كرد. پدیده رشد شهر بر روی اراضی کشاورزی هم اکنون در شهر کرمان نیز به چشم می خورد. بطوریکه زمینهای کشاورزی را در دل شهر و در داخل مناطق مسکونی به آسانی می توان دید.

شهر قدیم که بصورت تقریباً یک چهار ضلعی بنا شده دارای وسعتی برابر با $1700 * 750$ متر مربع است که معادل با $297/5$ هکتار (حدود 3 کیلومتر مربع می باشد). این حصار از آثار سلاطین آل سامان کرمان بوده است که در سال 322 هجری قمری ایجاد شده و در 832 ه. ق. شاهرخ تیموری آنرا تعمیر نموده است. حد فاصل حصار و بناهای شهر خندقی به عمق 5 متر و به عرض 6 الی 8 متر

قرار داشته است. آقا محمدخان قاجار که در سال ۱۲۰۸ برای شکست لطفعلیخان زند که به کرمان پناه آورده بود مدت بیش از ۴ ماه پشت دروازه‌های شهر ماند و حتی مجبور گردید در اراضی طهماسب آباد مغرب شهر آنروز خانه و پایگاه و خیمه بزند. (۱)

دیوار قلعه از گل رس ساخته شده بود و برجهایی به فاصله ۴۰۰ متر از همدیگر بحصار متصل بوده اند، علاوه بر این برجها، شهر دارای شش دروازه بوده است که هر کدام دارای اسامی متفاوت می باشند. (۲) وزیر (۳) حصار شهر و دروازه‌های آنرا چنین شرح داده است. (۴)

« دور این شهر تقریباً یک فرسخ و بیشکل قنات (خیارچنبر)، طولش از دروازه خراسان تا دروازه ریگ آباد و عرضش از دروازه وکیل تا دروازه ارگ می باشد. در زمان حال این شهر مشتمل بر ۶ دروازه است.

۱- دروازه وکیل: شاهزاده کیومرث میرزا ملقب به وکیل الملک در سال ۱۲۸۰ هـ. این دروازه را نزدیک مسجد جامع بنا نهاد. (۵) ولی چون نزدیک مسجد جمعه است در قدیم به دروازه مسجد معروف بوده هنوز هم بعضی از مردم کرمان دروازه مسجد گویند.

۲- دروازه ناصری: این دروازه در مشرق محله شهر است و آنرا نیز مرحوم محمد اسمعیل خان الملک بنا نهاد، این دو دروازه بعد از سال ۱۲۸۰ هجری باز شده است.

۳- دروازه گبری: این دروازه در خارج شهر بوده و طایفه زرتشتیان در آنجا سکونت داشته اند. لذا به دروازه گبری معروف بوده است، محمود افغان در زمان صفویه به کرمان هجوم آورد. اما شهر را نتوانست فتح نماید، این محله را ویران کرد و اموال مردم را تاراج می نماید.

مرحوم اسمعیل خان وکیل الملک در سال ۱۲۸۰ هـ. ش آنرا تعمیر نمود و به ملاحظه آنکه رو به خراسان باز می شود دروازه خراسان نام نهاد لکن برخی از اهالی بعبادت قدیم هنوز دروازه گبری نامند.

۴- دروازه سلطانی: به دستور سلطان شاهرخ باز شده است که دروازه دولت هم نامیده می شود.

۵- دروازه ارگ: آنرا دروازه باغ نیز می گویند چون ارگ و میدان مشق و توپخانه و منزل ایالت، در سال ۱۲۲۵ هـ. ش بوسیله مرحوم ابراهیم خان ظهیرالدوله حکمران کرمان ساخته شده است این دروازه بسمت شمال باز می شود.

۶- دروازه رق آباد: این دروازه چون از قدیم در حوالی مزرعه‌ای بنام رق آباد (ریگ آباد) واقع بوده لذا از آنزمان تابحال، دروازه را به اسم مزرعه رق آباد نامیده‌اند که در جنوب شهر قرار داشت.

بخش شارستان در داخل این حصار محفوظ بوده است و در طرف بخش شرقی و غربی حصار که کوههای کرمان واقع بودند و امکان انداختن گلوله‌های توپ و تفنگ از طرف دشمنان وجود داشته است فاصله‌ای بیش از ۶۰ متر قرارداد است، که به اراضی مزروعی و قبرستان شهر اختصاص داده شده بود. هنوز هم گاه و بیگاه بهنگام بنایی و حفر زمین اسکلت‌هایی مربوط به آن دوران بدست می‌آید.

دروازه‌های شهر کارکرد امنیتی داشت. برای مثال یکی از حملاتی که در دوره قاجاریه به شهر شد و مردم غارت شدند. زمانی بود که پس از فتنه آقامحمدخان قاجار و سرکوبی و کشتار مردم کرمان آنها را از شهر اخراج و مجبور ساخت تا در بیرون دروازه شهر در اراضی فریزن سکنی گزینند و چون مردمیکه در این نواحی ساکن شده بودند و محل برج، قلعه‌ای نداشت در زمان حکومت محمدتقی‌خان عده‌ای از اوپاش بلوچ و سیستانی از طریق گل‌باف و شهداد به کرمان آمده و شبانه بخانه‌های فریزن ریخته عده‌ای را بقتل رسانده و اموال زیادی را غارت بردند. (۶)

دروازه‌های شهر با طلوع آفتاب باز می‌شد و زارعین و تجار با کاروانهای شتر به شهر وارد می‌شدند و بفروش اجناس خود می‌پرداختند. راه‌های ورودی شهر به فرمی طراحی شده بود که تازه واردین می‌توانستند به تمام نقاط شهر دسترسی یافته و به تمام نقاط آن سرویس دهند. استقبال از مقامات رسمی و علما و برجستگان جامعه در کنار دروازه‌های شهر بعمل می‌آمد. چنانکه تلگراف زیر در دوشنبه ۲۴ شعبان ۱۳۳۴ هـ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۶ (تابستان) به تهران مخابره شده است:

«امروز شاهزاده نصره السلطنه‌والی کرمان وارد شد. نزدیک دروازه طاق نصرت بسته بود و اعیان و اشراف استقبال کردند.» (۷)

بدلیل تعصبات مذهبی مسلمانان به ندرت اقلیت‌های مذهبی را به خود راه می‌دادند، به این جهت در خارج از قلعه شهر محله‌هایی وجود داشته است که متعلق به زردشتیان بوده و بنام «گبرمحله» معروف است.

محله جانی آباد و چوپان محله ... دو محله خوش آب و هوا و ویلاقی کرمان بوده و نیز دو محله ریگ آباد و شاهزاده محمد در خارج از قلعه شهر ولی نزدیک

به آن قرارداد شدند البته در حال حاضر تمامی محلات نامبرده جزو شهر کرمان شده اند. در شارستان کرمان ۴ بخش مشخص دیده می شود. ۱- بخش تجاری (بازار) ۲- میدان ارگ ۳- مسجد جامع ۴- محلات مسکونی .

الف: بخش تجاری (بازار)

خصیصه اقتصادی و تبادلات تجاری در شهر کرمان در دوره های مختلف بازار پروونقی را تدریجاً شکل داده است .

بازار اصلی و بزرگ شهر در مرکز شهر قرار دارد و جهت آن شرقی-غربی می باشد. این بازار به خط مستقیمی است که در دوسوی آن دو دروازه ورودی و خروجی شهر یعنی دروازه ارگ و دروازه مسجد قرار داشت . طول آن حدود سه کیلومتر است و شهر را دقیقاً به دو بخش شمالی-جنوبی تقسیم می نماید.

بازار کرمان متشکل از کاروانسراها، سراها و تیمچه هائی است که همگی در دوراستای عمود برهم جای گرفته اند که این راسته ها از چهار جهت به راههای عمده تجاری شهر یا منطقه ختم می شده اند. محل تلاقی این دو راستا چهارسوق است که تقریباً همیشه شلوغ و پرازدحام است .

بازار کرمان از عمده ترین عوامل شکل گیری شهر قدیم و به مثابه ستون فقرات آن بوده است. وجود کاروانسراها، سراها و تیمچه های متعددی که حتی تا چندی پیش همچنان فعال بوده اند گواه فعالیت وسیع تجاری در بازار کرمان بوده است و نشانگر آن است که بازار قدیمی شهر علاوه بر فعالیت تولیدی از جهت تجارتی نیز در سطح فرمانطقه عمل کرده است .

نوع فعالیت های تولیدی بازار قدیم کرمان و مکان گزینی اصناف تولیدکننده در نقاط مختلف راسته های آنرا می توان، چون تمامی بازارهای ایران، از نامگذاری بخشهای مختلف آن دریافت .

عموم عناصر و فضاهای مهم شهر قدیم کرمان مانند: مسجد جامع، مسجد امام (ملک)، مجموعه های فرهنگی ، آموزشی تجاری-وقفی مانند مجموعه های گنجعلی خان ، وکیل، حاج آقاعلی و بعضی فضاهاى حکومتی با ارتباطی بسیار نزدیک در مجموعه بازار جای داشته اند. ما در باب سلسله مراتب فضائی بازار و عملکرد آن در گذشته و حال در آینده به تفصیل سخن خواهیم گفت.

ب : مسجد جامع

مسجد جامع در کنار میدان مشتاقیه و ابتدای خیابان شریعتی در ابتدای دروازه شرقی شهر (دروازه مظفری) قرار داشت و اکنون بازار مظفری جنب آن منسوب به مسجد جامع است. این مسجد که جامع مظفری نیز شهرت دارد از جمله مساجد چهار ایوانی است که در ازای سردر رفیع، صحن، ایوان و شبستان می باشد این مسجد در دوران حکومت امیر مبارزالدین محمد مظفر سرسلسله آل مظفر بنا گردیده است که در دوره های بعد الحاقات و تعمیراتی در مسجد صورت می گیرد. از جمله آن تعمیرات مرمت کاشیکاری ایوان بزرگ در زمان وکیل الملک و کاشیکاری ستونهای داخل مسجد واحداث شبستان شمالی در دوره اخیر را می توان نام برد این مسجد که در طول دوران خود محل برگزاری نماز جمعه بوده است، پایگاه اصلی روحانیت و مردم شهر بشمار می رود. مغازه ها و زمین های اطراف همگی وقف بر مسجد جامع اند که منافع آنها صرف حفظ و تعمیر آن می گردد. ارزشمندترین قسمت بنا، کاشیکاری معرق محراب و سردر شرقی مسجد می باشد که تاکنون تعمیراتی توسط سازمان میراث فرهنگی کرمان جهت حفظ مسجد جامع انجام شده است. (۸)

ج : میدان ارگ

میدان ارگ محوطه وسیعی است دایره مانند که در حدود ۶ هزار متر مربع مساحت دارد و در نزدیکی حصار غربی شهر درمداخل غربی بازار بزرگ واقع شده است. این میدان در زمان قاجاریه توسط ابراهیم خان ظهیرالدوله در جلو ارگ دولتی که در جنوب آن قرار داشته است ساخته شده و بناهای میدان توپخانه، میدان اعدام و میدان مشق معروف بوده، که بعدها بمیدان ارگ ملقب گردیده است. این میدان در جشنها نقش مهمی ایفا می کرده است. ظاهر منظور ابراهیم خان از ساختن آن چنین بوده است که برای رسیدگی به دادخواهی مردم و شکایات آنها دستور ساختن این میدان را در محل جنب ارگ دولتی می دهد که در آنجا هم به شکایات رسیدگی کند و هم محکومین را در جلو چشم اهالی، سیاست کنند و نیز در گوشه و کنار آن جایگاهی برای سپاهیان در نظر گرفته بود که معترض مردم نشوند. این میدان بوسیله دیوارهایی نسبتاً بلند محافظت می شد و شخصیت های عالیرتبه حکومتی و بازرگانان درجه اول در داخل حصارهای آن زندگی می کردند و بهنگام هرج و مرج و آشوب برای حفظ امنیت خویش، اقدام به بستن دیوارهای آن می کردند. (۹)

سایکس که در اواخر قرن سیزدهم هجری به کرمان سفر کرده بود در مورد شهر و ارگ می‌نویسد :

«کرمان به پنج محله زیر تقسیم گردیده :

محله شهر مشتمل بر شهر قدیم کرمان است ، محله خواجه خضر ، قطب آباد ، میدان قلعه و محله شاه عادل . در طرف غربی شهر میدان ارگ قرار دارد ، که عمارت ایالتی و تلگرافخانه اداره قشونی در حوالی آن واقع شده است . ابنیه مزبور قدیمی و عموماً معمولی و آباد است که در این بین باغ نسبتاً وسیعی ، عمارت استانداری را تشکیل می‌دهد.» (۱۰)

د : محلات مسکونی

اگر شهر را به درختی تشبیه نمائیم ، محلات شهری در این دوره برگهای بافت شهری را تشکیل می‌دادند که از بازار ، کوچه‌های آبرسانی حیات گرفته و تغذیه می‌شدند ، محلات شهر ، محل سکونت گروههای قومی و نژادی و مذهبی و صاحبان شغل‌های مختلفی بود که دارای پیوستگی و روابط نزدیک با یکدیگر بودند. (۱۱)

در شهرهای بزرگ گاهی هر محله برای خود شهری بود نیمه مستقل با بازارچه ، مساجد ، گرمابه‌ها و سازمانهای اداری مشخص . بنحوی که حتی بعضی از آنها مستقلاً حصاری بدور خود قرار داده ولی در کل وابسته به حکومت شهر بودند . برخلاف مراکز اداری و بازرگانی و مذهبی شهر که تاحد زیادی نمودار همبستگی نظام شهری بود ، محلات جلوه گاه تضادها و گروهها بود . در نگرشی به ساخت شهرهای قدیم ایران ، شهر به محلات متعددی تقسیم می‌شد و این تقسیم‌بندی معمولاً براساس مذهب و یا حرفه‌ای و وابستگی‌های خاص قوی نژادی بود . شهر کرمان به محلات بالاسری و پایین سری و یهودی و زرتشتی تقسیم شده است . گاهی افراد یک صنف ، در جائی «خشت مالها» یا «چوپان محله» در شهر کرمان . در بسیاری موارد نیز محلات یک شهر از همان روستاهائی پدید می‌آمد که قبلاً در کنار شهر بودند و در اثر توسعه شهر به آن ملحق شده‌اند مثل محله زریسف کرمان یا محله سلسبیل ، باوجود اختلاف طبقاتی در سطح شهرها ، ترکیب ساکنین داخلی هر محله مختلط بوده است .

با اینکه محلات شهر همگی قابلیت دسترسی سریع به شاهراههای اصلی و از جمله بازار را داشته و استفاده از مراکز اجتماعی و اقتصادی و مذهبی

درون آن بر ایشان ممکن بوده ولی بغیر از آن در هریک از محلات نیز بازارچه ای همراه با تعدادی مغازه که مایحتاج اولیه زندگی چون خوار و بار را تأمین می کرده اند، وجود داشته است. در کنار این بازارچه و گذرهای اصلی که در شهرهای بزرگ این فضاها خود وسعتی بسیار داشته اند، حمام، مسجد و تکیه نیز به توسط افراد متمکن ساکن در محله پدید آمده است.

در بخش شارستان تا قبل از تخریب حصار شهر ۳۲ محله وجود داشت و هر محله از حدود ۱۰۰ الی ۲۰۰ خانه مسکونی تشکیل شده که در کنار هم بصورت یک بافت کاملاً متشکل قرار گرفته بودند.

کوچه های اصلی شهر بنا بر شکل خاصی، یا از حدود محلات و یا مستقیماً از مراکز محلات عبور می کرد. در داخل محلات جهت دسترسی به خانه های مسکونی در میان کوچه های کم عرض (به پهنای عبور دوحیوان بارکش) با پیچ و خمهای فراوان، می بایستی در کوچه پس کوچه های آن چرخید تا بتوان به تک تک خانه ها دسترسی پیدا کرد. کوچه های فرعی بسیار کوتاه بودند. در مرزبندی و تقسیم بندی محلات، سیستم شبکه آبها که از سوی قنوات بسمت آب انبار هر محله در جریان بود نقش بسیار مهمی را ایفا می کرد.

مرز محلات تاجائی بود که کوچه های فرعی منشعب از میدان و تکیه اصلی محله به بن بست می رسیدند و در واقع دایره بسته ای را تشکیل می دادند. شاید این حدیث که از هر خانه تا چهل خانه اطراف جزو همسایه ها محسوب می گردد، نوعی مرزبندی محله باشد. گاهی حدود و مرز محله را، وسعت زمین اولیه قبل از ساختن تشکیل می داد. که وسعت آن زمین تبدیل به محدوده محله می گردید. و گاهی مرز محله را عاملی طبیعی، تاریخی تعیین می کرد مثل محله قلعه دختر که به کوه ختم می شد.

محلات کرمان گاهی دربرگیرنده صنفی خاص بود همچون محله گودال خشت مالهایا محله قالیبافان و گاهی نیز دربرگیرنده قلمرو مالکیت فرد و یا موقوفه وی بود. همچون محدوده ابراهیم خان یا محدوده گنجعلیخان و منسوب به واقعه ای بود که در آنجا رخ داده بود مثل محله پامنار که بواسطه شهرتی است که از خونریزی نادرشاه و درست کردن مناره از سرها بدست آورد. و گاهی نیز مربوط به بخش مهمی از شهر بود مثل محله میدان ارگ و گاهی مربوط به اقلیت دینی بود، همچون محله کلیمیا و یا محله زرتشتیان و گاهی مربوط به شهرت بازاری بود که در آن رونق داشت همچون محله بازار عزیز یا محله چهارسوق کهنه.

مرکز هر محله فضائی بود نسبتاً وسیع که محل اجتماع افراد در مراسم خاص مثل سوگواریها بود. اطراف این فضا اماکن عمومی مورد احتیاج مردم قرار داشت که عبارت بود از مسجد، تکیه، حمام، زورخانه، آب انبار و بازارچه ای با دکانهایی چند همچون: قصابی، میوه فروشی، نانوائی، بقالی وغیره. مردم هر محله برای احتیاجات روزانه خود به بازار بزرگ شهر نمی رفتند. واز همین مغازه ها مایحتاج خود را تهیه می نمودند. استفاده از مؤسسات عمومی محله و سهولت دسترسی به تجهیزات محله ای که بپایاده روی امکان پذیر بود باعث احساس تعلق به محله می گردید و در واقع محله هم یک واحد فیزیکی بود و هم یک واحد اجتماعی.

بازار و بافت شهر

بافت شهر قدیم کرمان را می توانیم به درختی تشبیه کنیم که محور اصلی شهر یعنی بازار همانند تنه، و محورهای فرعی یا کوچه ها مثل شاخه ها، و مراکز تجمع و سکونت شهری بمانند میوه و برگهای این درخت هستند. اما شبکه راهها ریشه این درخت بشمار می رود زیرا شهرهای قدیمی بخاطر عملکرد تجاری خود می بایست، جزئی از شبکه بازرگانی باشند. و همین دلیل در طی قرون وسطی، شهرهایی رشد و گسترش یافتند که بر سرشاهراها و راه های اصلی بودند، عبارت دیگر چون تجارت عواید اصلی شهر را تأمین می کرد شهرها بر سر راههای تجارتی پدید آمدند و هر کدام که مثل کرمان که بر سر راههای اصلی تجارتی قرار داشتند رشد بیشتری یافتند بازار بعنوان محور اصلی شهر سرویس دهنده و تغذیه کننده تمام شهر است، محوری است که تمام مردم در آن حرکت می کنند، خرید و فروش می نمایند و از آن به مراکز اجتماعی و اقتصادی راه می یابند، به کاروانسرا، مساجد، مدارس، تکیه ها، حمام ها و... و در ادامه مسیر به دروازه های شهر می رسند. وجود این مراکز نشان دهنده اهمیت یافتن طبقه بازرگان و صنعتگر در طی این قرون است.

بازار در شهرهای قرون وسطی در طی مرحله اول تکامل شهرها، بر دو طرف میدان اصلی شهر جاییکه مسجد جامع و مرکز حکومتی قرار داشت بنا می گردید و چون منافع این دو قطب از یکدیگر جدا شد، قطب حکومتی نیز جای خود را تغییر داده و به کناره شهر نقل مکان نمود و بدین ترتیب بازار، ارتباط دهنده جایگاه حکومت و مذهب شد.

کوچه‌ها و محلات بعنوان محورهای فرعی، و شاخه‌های درختِ بافتِ شهری را، تشکیل می‌دادند. کوچه‌ها بخاطر بافت ارگانیک منطقه مسکونی و همچنین جلوگیری از آسایش بادهای کویری که خاک بهمراه دارند شکل نامنظم و پیچ در پیچ بخود می‌گیرند. محور دیگر شهرهای سنتی ایران و بویژه کرمان شبکه آبراهه‌های آنست. زیرا که در بیشتر شهرهای ایران و مخصوصاً در داخل فلات، آب قنات به شهر می‌بایستی با عبور از کانالهای مختلف، تمام طول شهر را بپیماید و همه جا را مشروب و سیراب گرداند.

هویت شهر سنتی کرمان

شهرهای قرون وسطی بطور کلی شهرهای پیاده هستند یعنی عبور و مرور و حرکت در آنها بدون دخالت وسائط نقلیه انجام می‌شده است و انسانها پیاده و یا حداکثر با مرکبی چهارپا از نقطه دیگر رفت و آمد داشته‌اند. در حقیقت باید گفت که هر شهر سنتی تا ابتدای قرون جدید و توسعه بیش از پیش وسائط نقلیه موتوری و غیرموتوری مجموعه ایست از معابر پیاده که جابجائی کلی رادر شهر بعهد دارند و فضاهای زندگی ساکن رابدور خود جمع می‌کنند. مهمترین شریان شهری در این قبیل شهرها بازار بود که دراصل فضائی خاص را مخصوص پیاده‌ها دارد. و تمام مراکز عمومی شهر را بهم می‌دوزد و بعد کوچه، پس کوچه و گذرها از این شریان اصلی جدا شده، و با مراعات سلسله مراتب بدنبال هم نشسته، و درون قسمت‌های خصوصی‌تر فرو می‌روند کوچه‌ها که مهمترین شریانهای شهر بعد از بازار هستند بدنبال عملکرد خاص خود یعنی عبور عابر پیاده شکل می‌گیرند و سعی دارند که مناسب‌ترین محیط را برای رهگذر ایجاد کنند، بدین ترتیب پیچ و خم می‌یابند تا مسیر بادهای مزاحم را ببندند و بادهای مناسب را بداخل خود کشند:

در مرحله اول آنچه هویت شهر کرمان را تأمین می‌کند و به آن تشخص می‌بخشد از همان اصل عبور پیاده سرچشمه می‌گیرد. اثر این عامل در اندازه‌های شهری رخ می‌نماید چرا که بهرحال حدود توانایی انسان پیاده محدود است و همین سطح شهر را هم محدود می‌کند و طول شریان اصلی یعنی بازار را از محور اصلی شهر تعیین می‌سازد علاوه بر این حرکت پیاده در سطح شهر باعث بوجود آمدن فضایی قابل لمس و محیط‌هایی آشنا که حاوی ارتباط مستقیم انسان با انسان است، می‌شود:

در مجموع بافت شهری نیزه هویت شهری کرمان کمک کرده است و محیطی آشنا و مانوس بوجود می آورد، بازار در شهر حالتی مرکزی داشته و تمام راه ها، به نحوی به آن ختم می شده است و اصولاً در این راستا، جهتی ثابت و همیشگی به معابر عمومی عرضه می داشته است، در کمتر مدتی آشنا و شناخته می شد، از طرف دیگر مراکز محلات و مراکز شهری اطراف بازار که بعلت اختلاف عملکرد و خصوصیات عمومی خود ابعاد و ارتفاعی بیشتر می یافتند خود نشان هائی مشخص و معین در شهر بودند، حتی در یک محله کوچک عناصر عمودی مانند با دیگر بلند یا ورودی مشخص محله را پیوسته هویت و تشخیص خاصی از نقطه نظر بعدی می بخشیدند.

هویت شهری کرمان از طریق یکپارچگی فضا و فضاسازیهای بدنبال هم نیز دنبال می شد، و بواسطه یکسان ماندن مصالح ساختمانی در سطح شهر تشدید و تقویت می گردید زیرا اولاً مصالح محدود بودند و تنوع زیادی نداشتند و ثانیاً بدون علت تغییر نمی یافتند و هر تغییر در آنها به سبب حکمتی و در پی حل مسئله ای در تداوم فضاسازی انجام می گرفت. هر فضا در عین اینکه در خود کامل بود، بخودش تمام نمی شد و در مقیاس بزرگتر وابسته به فضاهای اطراف خود بود. باری این یگانگی در فضای سازی تکراری رادر خود داشته است، بدون اینکه تنوع را از دست بدهد و باعث یکنواختی و خستگی گردد.

خطوط شبکه بندی شهر

برای دسترسی به تمام نقاط اصلی شهر و، اماکن عمومی - شهر قدیم کرمان دارای کوچه های اصلی تقریباً مستقیمی بوده است با عرض بطور متوسط ۵ متر که شریانهای اصلی شهر را تشکیل می دادند، این کوچه ها معمولاً شمالی و جنوبی و یا شرقی غربی بودند و هر کدام از آنها به یکی از دروازه های شهر منتهی می گردید باین ترتیب سه خیابان شمال جنوبی و سه خیابان شرقی غربی (بجز مسیرهای اصلی بازار به فاصله هائی حدود ۴۰۰ متر از داخل شهر عبور کرده و شهر را بصورت شطرنجی تقسیم بندی می نمودند).

سلسله مراتب فضاهای شهری

سلسله مراتب فضاهای شهری :

بطورکلی شهرهای اسلامی سنتی با تأثر از فرهنگ اسلامی، که برای خانواده و اهل خانه حرمت خاصی قائل شده است ویا قوانین مربوط به «حریم» آنرا استحکام بخشیده است، به عرضه‌های عمومی، نیمه عمومی وخصوصی تقسیم می‌شوند وهرکدام ازاین حوضه‌ها حریم خاص خود را در ارتباط با فضاهای دیگر بخوبی حفظ می‌کنند.

بازار عمومی‌ترین فضای شهر است پس اکثر اماکن نیمه عمومی را بدور خود می‌کشد این اماکن مانند مساجد، حسینیه‌ها، مدارس وکاروانسراها درعین اینکه فضائی عمومی هستند اما نسبت به بازار دردرجه دوم عمومیت، قرار دارند چنانکه بعضی مواقع که از اسامی آنها نیز پیداست به گروه خاصی تعلق دارند ورفت وآمد در آنها محدودتر است، باین خاطر هرچند درکنار بازار جای می‌گیرند اما برای حفظ حریم خاص خود بوسیله فضاهائی واسطه به شاه‌رگ بازار مرتبط می‌شوند بطوریکه جنب وجوش و حرکت درونی بازار، مزاحم خصوصیاتشان نباشد. بطورکلی توالی فضاهای شهر براساس درجه اهمیت حریم خصوصی آنها تعیین می‌شود. مثلاً اماکن مسکونی که فضاهای خصوصی هستند کمتر امکان آنرا می‌یابند که درکنار بازار واقع شوند بلکه معمولاً کوچه وپس کوچه‌ها آنها را به شاه‌رگ اصلی بازار پیوند می‌دهند، این فاصله‌ها وکوچه‌های بن بستی که به‌خانه‌ها می‌رسند، همواره بادورشدن ازبازار باریک‌تر می‌شوند واین خود تأکیدی بر اهمیت حریم در منازل مسکونی می‌باشد.

مسئله حریم وحریم سازی حتی در جزئیات بنا هم دخالت دارد ودریک بنای خاص نیز، هرفضا حریم خاص خود را دارد. بطور مثال دریک کاروانسرا حیاط فضائی است عمومی با حریم کم، حال آنکه اطاقهای اطراف حیاط محل زندگی کاروانیان‌بوده وحرمتی بیش از حیاط داشته وبادر یک مدرسه همیشه اطاقهای کناری که به طلاب تعلق دارد ویاورودیی نیمه بسته به حیاط مربوط می‌شود، هیچ ارتباط مستقیم عبوری بین حیاط وطاقها نمی‌باشد.

خصوصیات فیزیکی شهر سنتی کرمان

هرفضای معماری تحت تأثیر عوامل متعددی از جمله عوامل جغرافیائی و اقلیمی ایدئولوژی و ارزشهای فرهنگی و مصالح و فن ساختمان و کارکردها و عناصر ویژه خلاقیت و ابتکار معمار، شکل می‌گیرد. (۱۲)

عموم فضاهای معماری در نواحی گرم و خشک کشور درون‌گرا خلق شده‌اند و به این ترتیب فقدان چشم اندازها و فضاهای سبز طبیعی توسط خلق فضای محدودی که درحیاطی مرکزی احداث می‌شده جبران می‌شده و چشم اندازی دلنشین و شرایطی مطلوب برای زیست پدید می‌آورده است.

کعبود چوب و سنگ درنواحی مرکز و جنوبی، معماران ایرانی را وادار به استفاده قوسهای جناغی برای پوشش دهانه‌هایی کرد که با خشت خام یا پخته بصورت جبلیه، رومی یا ضربی ساخته می‌شد. انواع پوشش‌ها مانند طاق، گنبد و کاربندی، هرکدام درجای خود و برای تأمین کارکردی معین مورد استفاده قرار می‌گرفت. شکل نهائی و هویت کلی هرفضای معماری بیشتر توسط کارکردهای ویژه آن معین می‌شود. چنانچه یکی از مهمترین عناصر فضایی یک مدرسه حجره‌های آن است چه برای حداکثر استفاده از زمین و نیاز به ایجاد بیشترین تعداد حجره در یک مدرسه علمیه، سبب می‌شد که برخلاف توزیع فضائی عناصر در فضاهای مسکونی ازهر چهار جبهه حیاط جهت احداث حجره‌ها استفاده کنند و عبارت دیگر، نحوه مکان یابی حجره‌ها در مدرسه نسبت به جهت نور آفتاب و عوامل اقلیمی بی تفاوت باشد. چنین سیمائی را با اندکی اغماض کمابیش در کاروانسراها هم شاهد هستیم.

شکل کالبدی فضاهای معماری علاوه بر جنبه شالوده‌ای و کارکردی از جنبه‌ای ادراکی و هنری نیز برخوردار است. جنبه‌های شالوده‌ای با تأثیرپذیری از عواملی که نام برده شد یعنی عوامل اقلیمی و جغرافیائی مصالح و فن ساختمان و کارکردهای ویژه شکل می‌گیرد. اما جنبه ادراکی و هنری فضاهای معماری را بدون توجه به خصوصیات فرهنگی و ارزشهای اجتماعی نمی‌توان مورد بررسی و تحلیل قرار داد.

شهر سنتی کرمان در درون حصاری فشرده و متمرکز دیده بود این تمرکز و فشرده‌گی، بیشترین سایه را که شهر بیش از هر چیز دیگر بدان نیاز دارد، و کمترین تماس با تابش آفتاب را ایجاد می‌کند دارا است. فضاها و بناهای

شهر در مجموعه ای منسجم بنحوی باهم ترکیب شده اند که هر عنصری در عین داشتن استقلال شخصی عضوی از کلیت نظام فضائی شهر محسوب می گردد و شهر بگونه ای یکپارچه است که می توان برپشت بامهای منازل ازاین سوی شهر تا آن شهر رفت. بدون آنکه مجبور به پائین آمدن ازبام شد.

جهت بیشتر خانه ها شمالی، جنوبی است و این به سبب آنستکه نشیمنگاههای مخصوص، در فصول مختلف سال، از گرمای مطلوب در «نشیمنگاه زمستانی» وسیله ویاد مناسب شمال و شمال غربی در «نشیمنگاه تابستانی» برخوردار گردد.

دیوارها بلند در نظر گرفته شده و فواصل کوچه ها تنگ است. (به اندازه عبور دو حیوان بارکش) و این خود نیز باعث ایجاد سایه شده و اهل خانه را از دید چشم نامحرمان دور نگه می دارد، رنگ روشن کاهگل و گنبدی بودن سقف ها، باعث برگرداندن و کم کردن گرمای تابشی خورشید می گردد. وجود بن بست ها حریمی را برای خانواده ها ایجاد می کند که نشانگر اهمیت امنیت اهل خانه و زن و فرزند در میان مردم این دیار است. در داخل خانه ها ابتدا دالانی وجود دارد که بیشتر بصورت شکل L می باشد و این به جهت دیده نشدن اندرون و اهل خانه است که از نظر فرهنگ اسلامی به آن توجه شده است. حیاط خانه ها عموماً گود بوده و با چند پله به کف حیاط می رسد و این مسئله خود موجب نزول هوای سرد به پائین و ویژه ذخیره شدن هوای سرد در شب در قسمت سرداب و زیرزمین خانه می شود و در نتیجه در طول روز بخش تابستانی نشین خنک می ماند و بعلاوه گودی حیاط باعث وجود سایه بیشتری در طول روز می گردد. (۱۳) در شهرهای گرم و خشک همچون کرمان و یزد که جریان آب در اکثر نقاط شهر در سطحی حداقل معادل چندمتر پائین تر از سطح زمین در جریان است که قابل دسترسی می باشد. سطح کف اغلب حیات ها کمابیش به اندازه یک طبقه پائین تر از سطح معابر قرار دارد تا بتوانند از آب آن استفاده کنند، بادگیرها اکثراً در بخش تابستانی نشین خانه ها قرار دارد و اکثراً به سمت قبله (غرب) قرار گرفته اند که بیشترین وزش بادهای کرمان از آن جهت می باشد وجود حوض آب و درخت در حیاط خانه ها بعلت مرطوب نگه داشتن و ایجاد سایه و در مجموع خنک کردن و زیبائی محیط است که با تشویق فرهنگ اسلامی در تمامی خانه های سنتی کرمان وجود دارد. قرار نگرفتن درب خانه ها مقابل هم، نبودن پنجره رو به خیابان و کوچه

وجود اندرونی و بیرونی در خانه و حیات خلوت ، همه جلوه‌هایی از تأثیر فرهنگ و روحیه اسلامی و توجه به حرمت حریم خانواده است، که در ساخت معماری و فیزیکی خانه تأثیرات مهمی را بجا گذاشته است.

کوچه‌های تنگ و باریک و پریچ و خم شهر، جوابگوی آفتاب سوزان و بادهای شنی این منطقه می‌باشد علاوه بر این از دلایل دیگر می‌توان از هجوم دائمی اقوام بیگانه و غارت‌گران به کرمان دانست . چنانکه ریچاردز فرای معتقد است : «خیابانهای کرمان، پریچ و خم و دارای دو راهی‌های پیچ‌پیچ است. این نوع کوچه‌ها در مقابل حملات قبایل که هر چند ماه یکبار آنجا را صحنه تاخت و تاز خود قرار می‌داد، مانعی محسوب می‌گردد. درب بعضی از خانه‌ها و درهای ورودی آنها نیز بقدری کوتاه است که برای دخول می‌بایستی سر و احياناً زانو‌ها را خم کرد. و چون بعضی افراد و قبایل خوش نداشتند از اسبهای خود بزیر آیند این ترتیب معماری حرکت مهاجمان را دشوارتر می‌ساخت. (۱۴) خانه‌های کرمان در این دوره اکثراً گلی هستند که با شرایط اقلیمی خاص کرمان متناسب است. اینگونه خانه‌ها، گرما را از خود عبور نمی‌دهند، و در تبدلات حرارتی بسیار مناسب هستند. ناگفته نماند که فراوانی خانه‌های گلی در این شهر علاوه بر شرایط اقلیمی و جغرافیائی احوال فرهنگی و معنوی مرده را نیز بازگو می‌کنند. باین معنی که انعکاس روشنی از فلسفه اساسی زندگی آنها که بی اعتمادی بروزگار و وارستگی از تعلقات این جهان باشد نیز هست. لوحه «این نیز بگذرد» که بر سر در بسیاری از خانه‌ها بچشم می‌خورد زیان‌گویای چنین فلسفه‌ایست.

سیمای شهر سنتی کرمان

در کنار دو قلعه بزرگ باستانی اردشیر و دختر که بیش از همه به چشم می‌آید شهری مترکم با رنگ و بوی کاهگلی و بادگیرهای بلند که در رقابت با مناره‌ها و گلدسته‌های مساجد بیش از همه به رخ بیننده کشیده می‌شود. بادگیرهای مختلف و گوناگونی که در ساخت جدید شهر کرمان اثری از آنها نمی‌بینیم در فضای شهر تصویری واقعی از شهر کرمان با همه خصوصیات اقلیمی ارائه می‌دهند .

کوچه‌های پیچ در پیچ و تنگی را ، می‌بینیم که با کاهگل پوشیده شده اند :

همچنین در این کوچه‌ها به سباطها بر می‌خوریم که دارای نقش‌های متفاوتی بوده‌اند. سباط‌ها علاوه بر اینکه برای جلوگیری از رانش دیوارهای بلند و یکپارچگی بلوکهای ساختمانی مورد استفاده قرار می‌گرفتند در برخی مواقع نیز بعنوان پل ارتباطی هوایی میان واحدهای مسکونی مورد استفاده قرار می‌گرفتند و نیز با ایجاد سایه، عابران را از تابش نور آفتاب محفوظ می‌داشتند.

بعد از عبور از کوچه‌های پیچ در پیچ و تنگ معمولاً به مراکز محلات که از چند مغازه و حمام و حسینیه تشکیل می‌شوند می‌رسیم.

حسینیه‌ها، تکایا و مساجد از عناصر اصلی ساخت و سیمای شهر در این دوران هستند، که نحوه معماری و سیمای خاصشان چشم هر بیننده را مجذوب خود تجمع افرادند.

دیوارها بلند هستند. از این‌روی دید عابران از ورودی به داخل حیاط حاکی از نقش مذهب در معماری این خانه‌ها می‌کند که محارم در معرض دید غیر نباشند. علاوه بر این نیز، این دیوارها با ایجاد سایه در کاهش گرمای شهر بسیار مؤثرند. گنبد‌های کاهگلی فراوانی در این فضا مجموعه را پر کرده است.

از دیگر عناصر مشخصه شهر قدیمی کرمان، بازار شهر و بناهایی است که در زمانهای مختلف در پیرامون وحاشیه آن بوجود آورده‌اند. از قبیل مجموعه گنجعلی‌خان، مجموعه ابراهیم‌خان مجموعه وکیل و... این مجموعه‌ها که اکثر در حاشیه راسته بازار کرمان ساخته شده‌اند و با راههای قدیمی تجارتنی و بازار از یک طرف، و بافت مسکونی قدیمی شهر کرمان از طرف دیگر در پیوند بوده‌اند، دارای ویژگی خاصی می‌باشد که با تاریخ شهر عجین شده و بر سیمای شهر کرمان شاخص نمایانی محسوب می‌گردند. (۱۵)

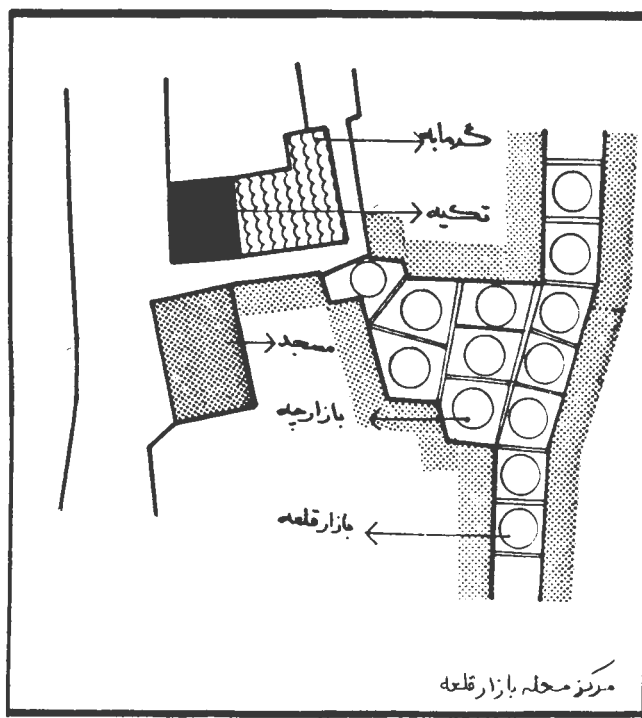
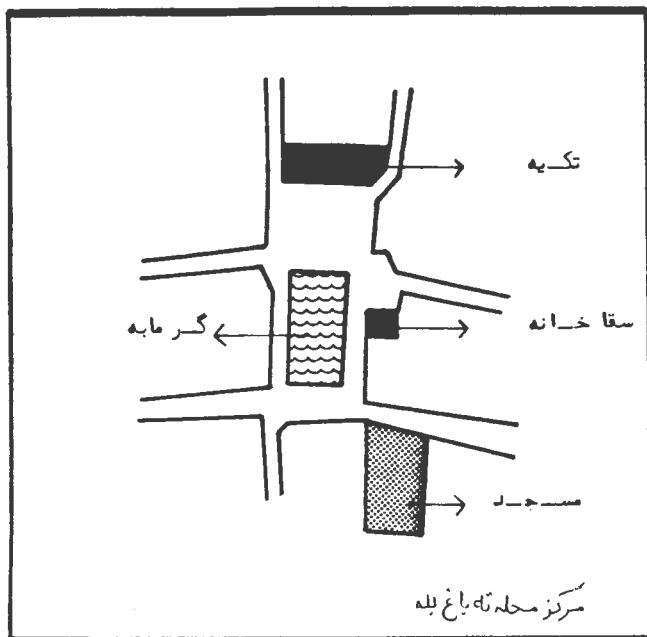
منابع:

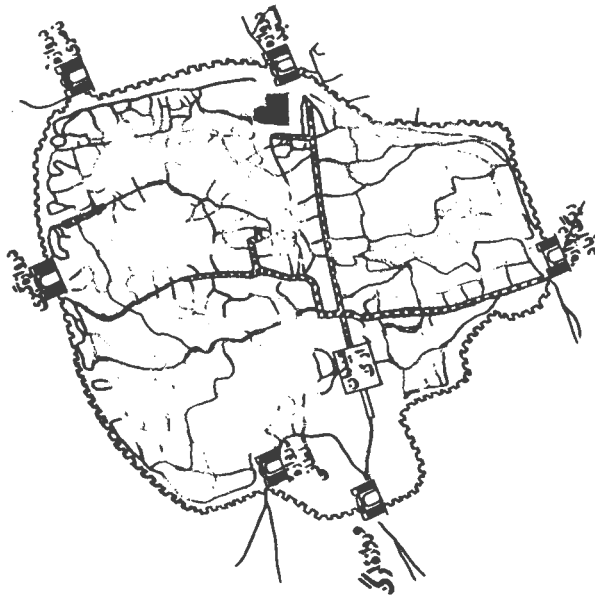
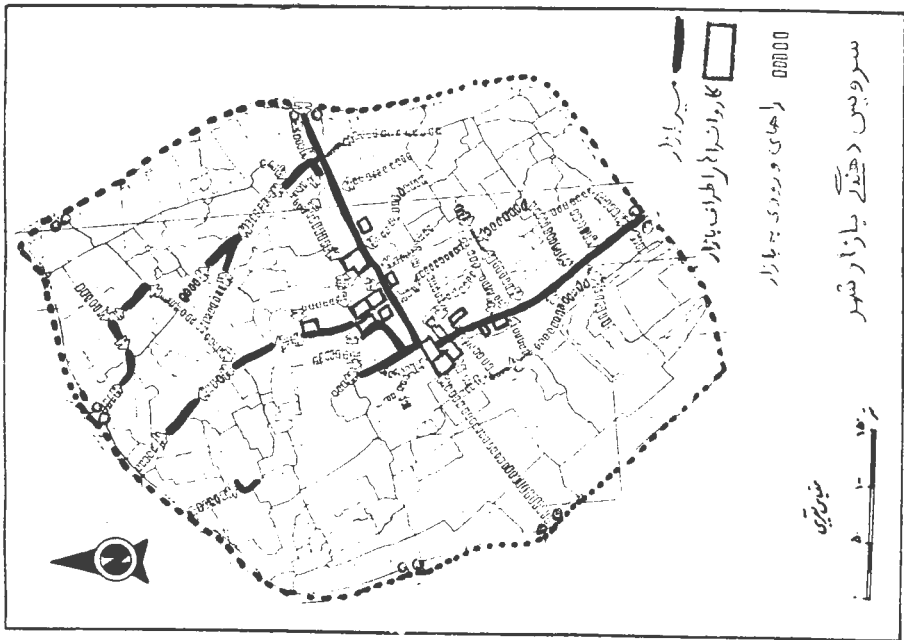
- ۱- شیخ یحیی احمدی - فرماندهان کرمان - ص ۴۰-۳۸.
- ۲- مهندسین مشاور داض - طرح جامع کرمان - وزارت مسکن و شهرسازی ۱۳۵۳ ص ۶.
- ۳- احمدعلی خان وزیر کرمانی متوفی به سال ۱۲۹۵ هـ. ش میرزا حسین وزیر که از طرف فتحعلیشاه به وزارت کرمان منصوب گردید.
- ۴- احمدعلی خان ، وزیر کرمانی - جغرافیای کرمان - ابن سینا چاپ دوم - ۱۳۵۳ ص ۲۹-۲۷.
- ۵- مآخذ شماره ۱ ص ۱۰۷.
- ۶- محمود همت - تاریخ کرمان - ص ۲۵۱.
- ۷- مآخذ شماره ۱ - ص ۲۱۱.
- ۸- جهاد دانشگاهی دانشکده هنرهای زیبای تهران - طرح احیاء بافت قدیم کرمان - جلد دوم - وزارت کشور - ۱۳۶۷ - ص ۳۰-۵.
- ۹- English paul Ward.city and village In Iran the University of Wisconsin Press.Madison,1960.p.45-41.
- ۱۰- سایکس - سفرنامه سریرسی سایکس ، ترجمه حسین سعادت نوری چاپ دوم ۱۳۳۶ تهران ص ۹۴.
- ۱۱- حسین ، شکوئی- جغرافیای اجتماعی شهر، اکولوژی اجتماعی شهر دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی - ۱۳۶۵ صفحات ۴۸ و ۴۹.
- ۱۲- حسین ، سلطانزاده - مدارس - معماری ایران دوره اسلامی بکوشش محمد یوسف کیانی - چاپخانه ارشاد اسلامی تاریخ ۱۳۶۶. ص ۶۳.
- ۱۳- محمود توسلی - ساخت شهر و معماری در اقلیم گرم و خشک ایران - چاپخانه رشیدیه - چاپ چهارم ۱۳۶۰- ص ۹۵.
- ۱۴- فرد، ریچاردز- سفرنامه ریچاردز- ترجمه مهین دخت صبا - بنگاه

ترجمه ونشر کتاب تهران - ۱۳۴۳ - ص ۸۸.
۱۵- جغرافیا وساخت شهر کرمان - احمد پور احمد دفتر مرکزی جهاد
دانشگاهی - ۱۳۷۰- ص ۵۹-۱۵۲.

پایان

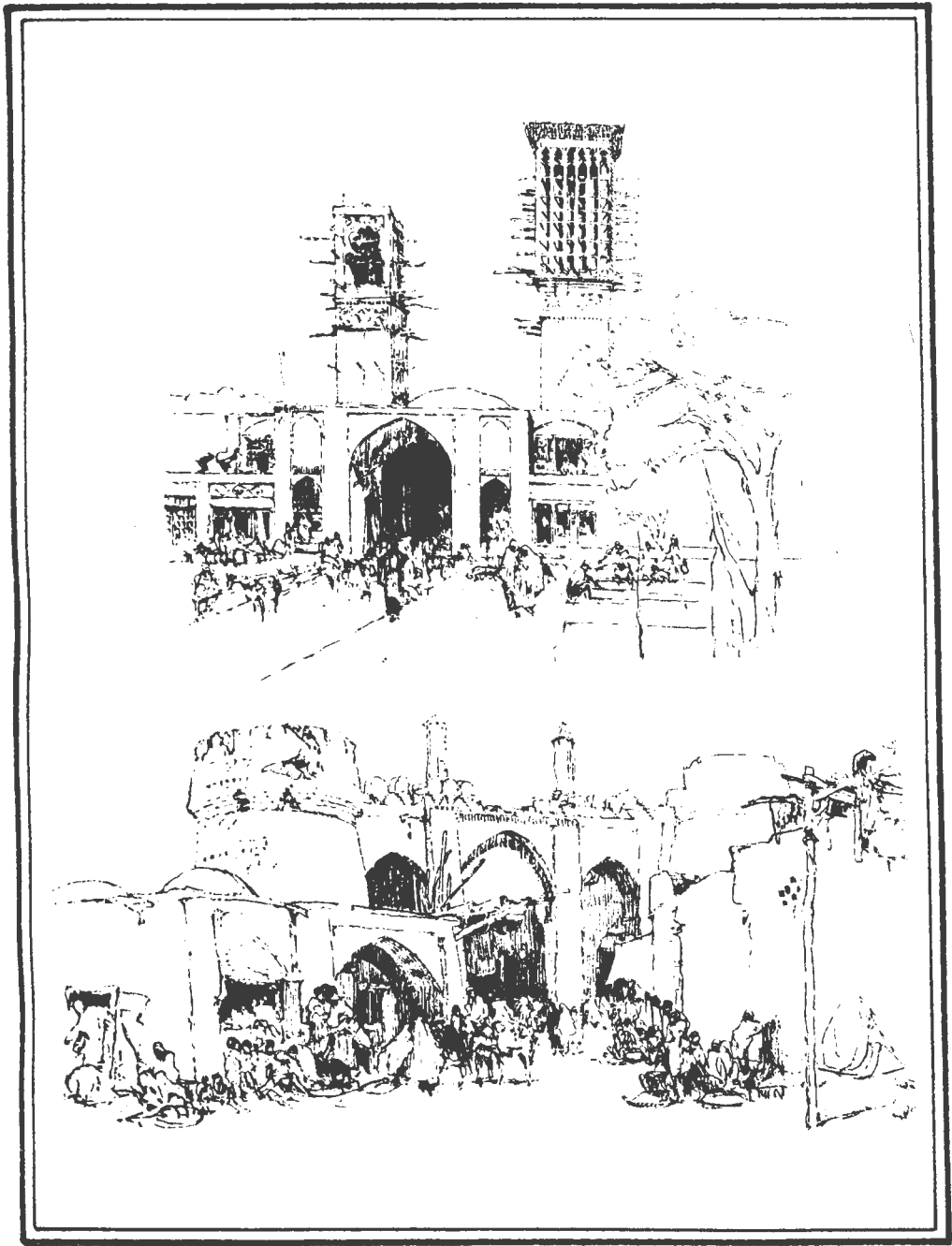
دکتر احمد پور احمد





موقعیت بازار و راسته اصلی پیاده در شهر قدیم کرمان





تخلیلی بر مکان‌یابی و مکان‌بازاری نیست

ی محلی و مکان‌های آن در سطح کشور مایه‌گردان

کرمان

«دکتر عطاءالله قبادیان»

تحلیلی بر مکان یابی و مکان سازی زیست محیطی و تنگناهای آن در سطح کشور با تأکید بر استان کرمان

موضوع صحبت من در رابطه با تنگناهای زیست محیطی، مکان یابی و مکان سازی برای فعالیتهای زیستی و تولیدی کشور، طبعاً استان کرمان است که با در نظر گرفتن کلیه عوامل شکل دهنده، می تواند تحت عنوان بستر حیات و شرایط زیست محیطی نیز بیان گردد. مسلماً استان کرمان بصورت بخشی از فلات ایران تابعی از این مجموعه و فعل و انفعالات درونی آن می باشد. چارچوب مطالبی که در اینجا بطور اجمالی مورد بحث قرار خواهند گرفت باین شرح می باشند:

- ۱- تنگناهای مکان یابی و مکان سازی زیستی در کشور و کرمان .
- ۲- منابع اصلی تشکیل دهنده شرایط زیستی و تولیدی .
- ۳- اهمیت منابع گیاهی در مکان سازی زیست محیطی و شرایط آن در فلات ایران .
- ۴- تاغ سمبول مکان سازی زیست محیطی در فلات مرکزی ایران .
- ۵- حفاظت سیستم زنجیره ای زیست و عوامل آن .
- ۶- مشکلات مکان یابی تولیدی در فلات ایران .
- ۷- عوامل مهم آلاینده محیط زیست و خطرات ناشی از آن در کشور .
- ۸- مکان یابی زیست محیطی در ارتباط با منابع آبی در فلات ایران .

۱- تنگناهای مکان یابی و مکان سازی زیستی :

تنگناهای زیست محیطی برای سرزمین خشک ایران البته نه به لحاظ کمبود فضا و هوا برای زیستگاه، بلکه در حلهٔ اول به منابع آبی بعنوان اصلی ترین فاکتور فعالیت‌های زیستی و تولیدی مربوط می‌شود که در اینجا به عناوین گوناگون مورد بحث و ارزیابی قرار خواهد گرفت. قابل ذکر است، اگر چه ما به لحاظ متمرکز ساختن انبوه عظیم از جمعیت انسانی در بعضی از شهرها با معضل جدی زیست محیطی در رابطه با هوا و زمین روبرو هستیم، اما باید توجه داشت که بروز این قبیل مشکلات محلی ارتباطی به کمبود فضا ندارد و فقط از برنامه ریزیهای نادرست و لجام گسیخته شهری ناشی می‌شود.

نمونهٔ روشن از این موارد استثنائی مثلاً ظهور شهرهای بزرگی چون تهران است که رشد سرطانی آن با شدت هر چه تمام‌تر ادامه دارد و اینطور بنظر می‌رسد که دیگر امیدی هم در مهار آن نیست. باین لحاظ در طول سخنرانی از تهران بعنوان مدلی از مرکز تخریب زیست محیطی کشور نیز صحبت خواهد شد، تاهشدار باشد برای دیگر شهرهای بزرگ و بویژه مراکز استانهای کشور که به تقلید از تهران، گسترش و توسعه می‌یابند. البته که گستره شهری کرمان هم اکنون با مشکل هوا و فضا از نقطه نظر زیست محیطی روبرو نیست و باید هم تلاش و برنامه ریزی دقیق صورت گیرد تا شرایط بهمین صورت پایدار بماند، اما خطر آلوده سازی ناشی از صنایع را هم نباید از نظر دور داشت که مورد بحث قرار خواهد گرفت. باید توجه داشت که کرمان با عامل محدود کننده زیست محیطی بسیار مهم دیگری چون محدودیت منابع آبی دست بگریبان است، مسلماً این شرایط مختص به کرمان نیست و بکل ایران بویژه استانهای مرکزی کشور مربوط می‌شود.

لذا برای کرمان حائز اهمیت است تا از منابع موجود آبی خود بسیار مسئولانه برخوردار نموده و در چارچوب برنامه ریزیهای صحیح و هم آهنگ عمل شود، بخصوص برخلاف شرایط نامطلوبی که هم اکنون بر منابع آبی استان حکمفرماست، تمام توان خود را در جهت حفاظت و نگهداری و استمرار بلندمدت آبخانه‌های زیرزمینی بکار گیرد، زیرا که مسئله حیات استان مطرح است و نه



غیر این. بنابر این مسئله مکان یابی و مکان سازی زیست محیطی برای شرایط کرمان واز آنجمله بحث و بررسی در رابطه با خطرات ناشی از تخریب و آلودگی منابع آبی بلحاظ فعالیتهای زیستی و تولیدی نیز مطرح خواهد بود که در چارچوب کل کشور از آن صحبت می شود.

مکان یابی زیست محیطی برای کشور ما که با تورم تهدید کننده جمعیت، تخریب و ویرانی گسترده منابع طبیعی دست بگریبان است امروز بصورت یکی از مسائل اساسی و بحران جدی ظاهر شده است. قابل توجه است که کشور همزمان با این معضلات با تخریب و آلودگی فزاینده محیط زیست خود نیز روبرو می باشد، که از روستاهای پراکنده در سطح کشور تا شهرهای بزرگ را در بر می گیرد. شکی نیست که در صورت عدم راه حل جوئی بموقع و مؤثر در آینده نزدیک بامعضل لاینحلی روبرو خواهیم بود. در این راستا تنظیم و تابعیت از قوانین و مقررات زیست محیطی از اصلی ترین راه حل هائی است که باید هرچه زودتر تمام و کمال بمرحله اجراء در آیند، چنانچه جهان صنعتی در آنچه قاطعانه گام برمی دارد و عمل می کند.

۲- منابع اصلی تشکیل دهنده شرایط زیستی و تولیدی :

ساده ترین شکل مکان یابی زیست محیطی برای سرزمین خشک ایران سرینه در هر شرایطی است که مسلماً جدا از داشتن بستر مناسب برای زیست و تولید نیست. باین ترتیب مکان یابی برای اسکان بخشی از مکان یابی فعالیتهای زیستی و تولیدی و استمرار متعادل آنها تابعی از نحوه بهره گیری و برخورد با مجموعه عوامل منابع طبیعی تجدید شونده است.

انتخاب مکان مناسب یا حفظ و نگهداری مکان زیستی بامهار و کنترل عوامل تخریبی که برهم خوردن تعادل طبیعی مناطق را در حله اول بهمراه دارند باید هم آهنگ و هم زمان باشند. البته ظهور اختلالات طبیعی در هر شرایطی با ورود انسان آغاز می شود، شدت وضعف اثرات تخریبی به فعالیتهای انسان و فرهنگ او مربوط می شود. بیان ساده محیط زیست انسان عبارت از زنده ماندن و ادامه حیات دادن در کنار همه فعالیتهای و خلاقیت های او است که در حله اول مشروط به داشتن

آب و هوای سالم و مسلماً غذا و زیستگاه است. این مجموعه بستر حیات و شرایط آن کلا شرایط زیست محیطی او را تشکیل می‌دهند که البته با عوامل فراوان دیگری نیز در ارتباط می‌باشند که در اینجا مناسبتی برای پرداختن بجزئیات آن نیست. لذا وقتی از بستر حیات و شرایط زیست محیطی صحبت می‌شود در حقیقت منظور همان منابع طبیعی است که منابع آب و منابع خاک و منابع بیولوژی را شامل و اساس زیست و شرط استقرار حیات را تشکیل می‌دهند، با بیان ساده‌تر این منابع مورد بهره برداری مداوم انسان است تا بتواند زنده بماند و ادامه حیات دهد، در ظاهر امر هم سهل الوصول‌ترین وسیله‌ای است که انسان در اختیار دارد در عین حال از حساسترین و اساسی‌ترین منابعی است که حیات انسان به آن وابسته است. همانطور که اشاره شد بستر حیات و شرایط زیست محیطی انسان را در حلقه اول سه منبع اصلی آب و خاک و گیاه تشکیل می‌دهند که هر یک بنوبه خود دارای اهمیت ویژه‌ای برای زندگی انسان می‌باشند. لذا هرگونه حرکت ناآگاهانه در رابطه با بهره‌گیری از منابع آب و خاک و گیاهی یا بایان کلی‌تر هوا و زمین صورت پذیرد به تخریب و نابودی این منابع و بالاخره مرگ و نابودی انسان خواهد انجامید، همانطور که هوا با تمام وفوری که موجودات زنده از آن بهره می‌گیرند می‌تواند براحتی آلوده شده و در چند لحظه به گازی مرگبار برای انسان تبدیل شود.

۳- اهمیت منابع گیاهی در مکان‌سازی زیست محیطی و شرایط آن در فلات ایران:

قابل توجه است که وقتی موضوع حفاظت و بهسازی شرایط زیستی مطرح می‌شود در حلقه اول مسئله جنگل و فضای سبز مورد نظر خواهد بود که در این رابطه از جایگاه والائی برخوردار است. امروز خطر انهدام جنگلهای دره آمازون (آمریکای جنوبی) با وجود نزولات جوی چند هزار میلی متری سالانه بصورت یک بحران زیست محیطی جهانی مطرح می‌شود و بهداشت جهانی آنرا یک خطر جدی زیست محیطی کره خاکی اعلام می‌دارد. باین ترتیب منابع گیاهی یکی از اهرمهای اصلی زیست محیطی را تشکیل می‌دهند که منابع آب و خاک بعنوان بستر تولید تابعی از آن می‌باشند.

منابع گیاهی در رابطه با فعالیتهای زیستی و تولیدی انسان رل چند جانبه ای راعهده دار است. وسیله ای است برای زیستن که از ایجاد سرپناه- لوازم خانگی و صنعتی- ابزارکار- وسیله سوخت و تولید گرما و بالاخره تامواد داروئی راشامل می شود. منابع گیاهی بعنوان منبع اصلی غذای انسان عمل می کند و طیف وسیعی را در این رابطه دربرمی گیرد که از درختان میوه تا انواع واقسام گیاهان زراعی و بالاخره تامین غذای بیولوژی جانوری واز آنجمله دام (تأمین کننده بخش مهمی ازمواد غذایی انسان) قابل ذکرند، اما پوشش گیاهی همینطور عامل تولید و موجودیت و حفاظت دومنبع دیگر حیاتی یعنی آب و خاک است.

بطور کلی باید گفت که منابع گیاهی بصورت عامل تعیین کننده زیست محیطی وسترحیات درهر شکل و فرم و درهر شرایط وموقعیتی عمل می کند. شدت وضعف عملکردها البته به نوع آن بستگی خواهد داشت. درسرزمین خشک ایران اغلب جامعه گیاهی ازگروه پائین و البته بسیار متنوع وارزشمندی هستند که درگستره اصلی فلات پراکنده اند، گروه عالیتر جامعه گیاهی مساحت بسیار محدود و اندک (کمتر از ده درصد) از نوع جنگلهای صنعتی حاشیه باریک شمال کشور (بسرعت در حال انقراض و نابودی) راشامل می شوند (گروه بندی جامعه گیاهی در اینجا فقط از دیدگاه فراوانی آن در تولید وقابلیت تجدید حیات است).

لذا منابع گیاهی درسرزمین ایران به استثنا مساحت بسیار محدود شمال که باقابلیت تجدید حیات بالا وتأثیر پذیری قدرتمندی ظاهر می شوند، در دیگر نقاط پهنه فلات از آنجمله استان کرمان بسیار حساس وضعیف بوده و با قدرت تولیدی ناچیز، در عین حال متنوع عمل می کنند. معذالک درهر دو حالت دارای قابلیت مکان سازی وظرفیت معین زیست محیطی و بالاخره پذیرای گروه مشخص بیولوژی جانوری می باشند که تحت عنوان استعداد وپتانسیل تولیدی وزیست محیطی مناطق بیان می گردد.

البته مجموعه سیستم بیولوژیکی مناطق خود معرف شرایط طبیعی مناطق بویژه در ارتباط باشرایط آب وهوائی قرار دارند. بطوریکه هر قدر شرایط آب وهوائی مساعدتر باشد منطقه از پتانسیل بالاتر برخوردار و سیستم بیولوژی گیاهی عالیتری رادراختیار دارد. آنچه راکه در این رابطه به استان کرمان مربوط می شود پتانسیل زیستی وتولیدی نه چندان بالا وحساس آنست که باقابلیت

تجدید حیات طبیعی بسیار ضعیفی روبرو می‌باشد. قابل توجه است که عملیات پوشش گیاهی همانطور که اشاره شد تنها به ایجاد بستر تولید و محیط زیست محدود نمی‌شود. منابع گیاهی در بهسازی شرایط آب و هوایی که خود تابعی از آنست نیز بطور غیرمستقیم عمل می‌کند. البته این خاصیت رامی‌توان همینطور بهسازی میکروکلیمای محلی بیان داشت و ساده‌ترین شکل آن از تلطیف هوا تا تأثیر روی پارامترهای آب و هوایی محلی می‌باشد. این اثرات بصورت کاهش درجه حرارت هم آهنگ و متعادل نگهداشتن نوسانات درجات حرارت - افزایش رطوبت نسبی - کاهش و کنترل سرعت باد - جلوگیری از شدت تشعشعات خورشیدی با جذب انرژی خورشید - جذب بخشی از آلودگی هوا و جذب گاز کربنیک و بالاخره تولید اکسیژن را شامل می‌شوند. قابل ذکر است که یک درخت بتنهائی سالیانه صدها متر مکعب گاز اکسیژن که شرط زنده ماندن بیولوژی جانوری است تولید می‌کند و درعین حال قادر است گازهای سمی فراوانی را جذب نماید و از آنجمله جذب گاز کربنیک تولیدی را با عملیات فتوسنتز باید نامبرد. البته همه این فعالیتها به فعل انفعالات فیزیولوژیکی پیچیده گیاهی مربوط می‌شود که در اینجا مناسبتی برای بحث در این رابطه نیست، منظور تنها معرفی اهمیت و قدرت گیاه در مکان سازی زیستی و بهسازی شرایط زیست محیطی انسان می‌باشد.

۴- تاغ سمبول مکان سازی زیست محیطی در فلات مرکزی ایران :

اما آنچه را که به گروه منابع گیاهی بویژه در فلات مرکزی ایران واز آنجمله استان کرمان مربوط می‌شود در درجه اول باید از درخت تاغ نامبرد. تاغ نه تنها مهارکننده خشک‌ترین و شدیدترین کویرهاست (باتنزولات جوی حتی کمتر از ۵۰ میلی متر در سال) تاغ می‌تواند بعنوان جنگلهای کویری برای کویرنشینان بهمان ترتیب رفع نیازهای چوبی کند که جنگلهای گرمسیری و بارانی شمال برای جنگل نشینان شمال عمل می‌کنند (البته مقایسه نسبی است). علاوه بر آن شاخ و برگ درخت تاغ بنوبه خود بویژه در فصل زمستان یکی از منابع تأمین کننده غذای گوسفندان و بالاخره در تمام طول سال علوفه

مورد علاقه شتر (دام کویری) را تشکیل می دهند.

بنابر این در عملیات مکان سازی در شرایط کویری تاغ را باید مهار کننده قدرتمند عوامل کویری دانست. تاغ می تواند شن روان را از حرکت بازداشته و ویرانگریهای آنرا مهار کند و کوهپایه‌ها را از شن متحرک و لغزان را در سختترین شرایط کویری در پناه خود برای همیشه تثبیت و پایدار سازد. باین ترتیب تاغ قادر است با حضور خود کویرهای خوفناک و عقیم، دشتهای کویری توفان را زایل کرده و مرده را به پهنه‌های زیست و حیات تبدیل سازد و بالاخره همانطور که اشاره شد تاغ می تواند تأمین نیاز چوبی و علوفه دام کویر نشینان را بر عهده دار شود.

پس بجا خواهد بود که از درخت تاغ تحت عنوان سبیل بازسازی و احیاء و حفاظت از سرزمین پهناور ایران در حد تقدیس و احترام یاد کنیم ، بلحاظ اینکه تاغ قادر است بویژه در سختترین شرایط کویری بیشترین و متنوعترین بهره رابه هموطنان کویرنشین ماعرضه دارد. و بالاخره بکمک تاغ می توان برپهنه‌های کویری بسیار وسیع فلات ایران مکان زیست و بستر تولیدی گسترده ای را که متناسب با شرایط کویری باشد احیاء و ایجاد نمود.

آنچه را که در این رابطه به کرمان مربوط می شود تأکید بر حفاظت شدید از درخت و درختچه‌های کویری تابوته‌های خار در ظاهر گرد و خاک گرفته و پژمرده پراکنده در سطح استان کرمان است. زیرا که هر گروهی از آنها بنوبه خود در تضمین بستر حیات انسانهای این استان سهیم و حائز اهمیت فراوان می باشند. لذا از آنجمله درختان تاغ اطراف شهر کرمان که بمنظور مهار شن روان احداث شده اند علاوه بر تثبیت شن روان دارای وظایف مهمتر دیگری نیز هستند، بابیان ساده تر هر یک از درختچه‌های تاغ که بزحمت فراوان هم ایجاد شده اند در بهسازی و حفاظت از شرایط زیستی کرمان رل بسیار مهمی را عهده دار می باشند که باید بطور مسئولانه از آنها حفاظت شده و هر ساله احیاء و گسترش یابند.

۵- حفاظت سیستم زنجیره ای زیستی و عوامل آن .

بر اساس توضیحات قبل ملاحظه می شود که منابع آب و خاک و منابع گیاهی و بالاخره زمین و هوا مثل زنجیری بهم مرتبط و در تابعیت هم قرار دارند. در این

بین پوشش گیاهی عامل اصلی تولید، حفاظت و نگهداری هر یک از حلقه های این سیستم زنجیری و در عین حال بسیار پیچیده طبیعی است که بالاخره این مجموعه بستر حیات و شرایط زیستی انسانرا تشکیل می دهند. مسلماً ایجاد اختلال در هر یک از حلقه های سیستم بسرعت باختلال در مجموعه آن می انجامد.

قدرتمندی و پایداری این زنجیره زیست محیطی به دو عامل اصلی بستگی دارد: بشرایط آب و هوایی بعنوان عامل تولید این مجموعه و به بیولوژی حیوانی عامل مصرف و تخریب که در اینجا منظور انسان است. زیرا که جانوران در تعادل منظم با محیط زیست یعنی با پتانسیل تولیدی و قابلیت پذیرش این مجموعه قرار دارند. در صورت عدم جوابگویی محیط زیست گروهی بالا جبار از بین رفته و حذف می شوند، که باین ترتیب بازسازی طبیعی و برقراری تعادل مجدد آغاز خواهد شد. در حالیکه انسان با بهره گیری مداوم خود بویژه با استفاده از امکانات بهره جوئی پیشرفته می تواند تا حد ازهم گسیختگی سیستم پیش رود.

این دیگر به آگاهی ملتها بستگی دارد که تاچه حد به حساسیت و اهمیت محیط حیات خود واقف بوده و یا آن برخورد نمایند. در اینجا ضروری است تا به این مطلب اشاره شود که متأسفانه هنوز برای اغلب مردم ایران و مسئولین کشور ما جنبه و نحوه معاملاتی با محیط زیست و بستر تولید مشخص نگردید جزاز دیدگاه بهره جوئی و رفع نیازهای فوری، البته این شرایط تنها به کشور ما مربوط نمی شود در ممالک صنعتی بصورت آلودگی و مسمومیت محیط زیست و در جهان سوم هم به نابودی کشتیدن منابع تولید، فراوان معمول و متداول است، که از آنجمله اثرات مرگبار تخریب بستر تولیدی هر ساله بصورت قحطی و گرسنگی بویژه در کشورهای آفریقائی ملاحظه می گردد. اما مسئله اینست که سرزمین خشک و کویری ایران را یارای مقاومت و پایداری در مقابل این قبیل تاخت و تازهای لجام گسیخته نیست زیرا که در برابر بهره برداریهای بی رویه بشدت حساس و قابلیت تجدید حیات و بازسازی طبیعی آن بسیار ضعیف است. باین ترتیب برای ایجاد شرایط جدید زیست محیطی باید براساس استعداد طبیعی مناطق عمل شود. در شرایطی که طبیعت از داشتن زنجیره قدرتمندی برخوردار باشد مسلماً در برابر تجاوزات تخریبی انسان دارای مقاومت

بیشتر ویاداری مداومتری خواهد بود.
درغیر این صورت با تخریبی بدون برگشت روبرو بوده ومحکوم به نیست
ونابودی است.

شرایط مساعد طبیعی قابل توجه درکشور ماهمانطور که درمباحث قبل هم
اشاره شد دروحله اول بحاشیه ساحلی دریای مازندران وبخشی ازغرب ایران
مربوط می شود، در حالیکه در دیگر قسمتهای فلات این زنجیره زیست محیطی
بسیار حساس ومحدود وقابلیت تجدید حیات طبیعی آن ناچیز ودرمواردی عملاً
متوقف می باشد واستان کرمان هم در کانون حوزه بحرانی واقع شده است.
باین لحاظ در شرایط کرمان بهره گیری زیست محیطی نه تنها باید متناسب
ومتعادل با قابلیت واستعداد طبیعی مناطق مختلف آن باشد همینطور همزمان با
آن احیاء ویاوسازی مستمر عوامل شکل دهنده زیست محیطی نیز باید
صورت پذیرد وبالاخره مکان یابی زیست محیطی باید بصورت مکان سازی زیست
محیطی عمل شود.

۶- مشکلات مکان یابی تولیدی در فلات ایران :

مکان یابی برای فعالیتهای تولیدی از استقرار صنایع تا سایر فعالیتهای
تولیدی وزیستی را شامل می شود. نکته قابل توجه در اینست که در شرایط
کشور ما عدم دقت در انتخاب مکان واساساً مکان یابی نادرست می تواند حتی
در کوتاه مدت فاجعه زیست محیطی وبستر تولیدی را همراه داشته باشد که از
آنجمله باستقرار صنایع وفعالیتهای معدنکاری مربوط می شود. این امر می تواند
هشدار باشد همچنین برای استان کرمان دراستقرار صنایع،کنترل ومهار اثرات
تخریبی احتمالی صنایع موجود در سطح استان کرمان ، که از کارخانه سیمان
شهر کرمان (حدود ۱۰ کیلومتری غرب شهر کرمان) تا مجتمع معدنی مس
سرچشمه در منطقه رفسنجان قابل ذکرند. باید توجه داشت که استقرار صنایع
در سرزمین ایران که با تنگنای شدید منابع آبی وبستر تولیدی روبرو است به
نقاط دور دستی تعلق دارد که اصولاً بمکان های مناسب تولیدی وزیستگاهی
آسیبی وارد نسازد. این نقاط دور دست پهنه های وسیع کویری است که فلات

ایران از این نظر بسیار هم غنی می باشد.

بسیار جای تأسف است که بینش برنامه ریزان صنعتی کشور ما تاکنون اینطور بوده که صنایع در مناسبترین مکانهای زیستی و حساسترین مناطق آبخیزها استقرار یابند باید اعلام گردد که این قبیل زمینه های فکری نادرست و دیدگاههای تخریبی سبب گردیدند تا گستره وسیعی از بستر حیات مردم ایران به نابودی کشانده شوند. فاجعه بارترین تجاوزات بی مسئولانه برنامه های صنعتی و شهری کشور بخود حوزه تهران مربوط می شود و در مقیاس بزرگتری کل حوزه آبریز قم رادر بر می گیرد که نزدیک به یک سوم از جمعیت کشور رادر خود متمرکز ساخته است (حوزه آبریز قم استانهای تهران - استان مرکزی و همینطور بخشی از استانهای زنجان و همدان را شامل می شود) این حرکت تخریبی که در اینجا فرصتی به پرداختن به جزئیات آن نیست از ایجاد مجتمع عظیم صنعتی در گستره آبخیزها مثلاً در بستر تولید آب رودخانه قره چای واقع در غرب حوزه ، تجاوز به حوزه آبخیز رودخانه های طالقان و کرج ولتیان در قسمت میانی و بالاخره ادامه تجاوز بصورت استقرار صنایع حتی در خط الراس واقع بین دو حوزه بزرگ مرکزی و شمالی کشور مثل منطقه فیروزکوه در منتهی الیه شرق حوزه را شامل می شوند. این قبیل فعالیتهاوتجاوزات بصورت ساخت و ساز و بورس باری زمین تا حساسترین گستره ارتفاعات دامنه های جنوبی البرز (با بیش از ۱۵ میلیون نفر جمعیت انسانی پناه گرفته در طول حاشیه جنوبی) را نیز دربر می گیرد. خطرناکترین شکل تجاوزات ساخت و ساز حتی تا حول وحوش و مدخل آبخیزهای نادرترین چشمه های آب معدنی کشور (از مناسبترین آب شرب معدنی جهان) واقع در منطقه دماوندرانیز فراگرفته است.

تأسف در این است که نهادها و سازمانهای دولتی خود پیشتاز و عامل اصلی این قبیل تجاوزات تخریبی می باشند. هم اکنون نیز باوجود هشدارهای جدی کارشناسی این تجاوزات با تمام قدرت ادامه دارد، باین لحاظ باید گفت که تهران در این رابطه بافاجعه روبرو است. معرفی شرایط تأسف بار زیست محیطی تهران بویژه قانون شکنیها وعدم توجه خودمسئولین و برنامه ریزان بقوانین ومقررات محیط زیست (اصل پنجاهم از قانون اساسی جمهوری) می تواند نشان دهنده این واقعیت ناگوار باشد وقتی روند کارها درتهران بعنوان

مرکز حکومتی کشور چنین است بر سایر مناطق واز آنجمله استان کرمان چه می گذرد، با بیان ساده تر درنحوه حفاظت از بستر حیات مردم در تهران چنین عمل می شود، البته که در دیگر نقاط کشور مشکل بتوان دربرخورد با مسائل زیست محیطی انتظار شرایط بهتری را داشت مگر در موارد بسیار استثنائی .

۷- عوامل مهم آلاینده محیط زیست وخطرات ناشی ازآن در کشور:

مشکلات ناشی از آلودگی زیست محیطی چون آلودگی آب و هوا وزمین در کشور ماهم امروز بطور جدی ظاهرشده است. بحث مادر این رابطه در وحله اول آلودگی منابع آبی درگستره کشور را شامل می شود که ازلحاظ کمیت بابحران روبروست. البته آلودگی هوارا نیز در شهرهای بزرگ وحول وحوش کارخانجات صنعتی که سلامتی مردم را مورد تهدید قرارمی دهند نباید ازنظر دور داشت. تهران در این رابطه نیز نمونه ازیک شهرشدت آلوده وباحضور بسیار فعال عوامل آلاینده هواوبرومی باشد. تراکم جمعیت انسانی بمراتب بیش از قابلیت پذیرش شرایط وپتانسیل طبیعی تهران همزمان با تجمع انبوه عظیم ازوسائط نقلیه (حدود ۲میلیون وسیله نقلیه) وبالاخره استقرار گسترده صنایع همگی سبب گردیده اند تابا افزایش شدید درجات آلودگی هوا، شهرتهران رابا شرایط مرگبار زیست محیطی دست بگریبان سازند.

با توجه به اینکه توسعه دیگر شهرهای کشور مدلی از تهران وبه تقلید از توسعه شهری تهران صورت می گیرد. لذا ایجاد شرایط زیست محیطی بشدت آلوده شهر تهران واثرات آن خود هشدارى است جدی بویژه به مراکز استانها واز آنجمله شهر کرمان که تا قبل ازظهور بحران ، عوامل آلاینده تحت کنترل قرارگرفته ومهارشوند. اهمیت موضوع را می توان اینطور بیان کرد که مثلاً یک کارخانه بظاهر ساده قادر است به تنهایی زندگی هزاران نفر از مردم حول وحوش خود را بطور جدی به مرگ تدریجی تهدید نماید در این رابطه می توان مثلاً ازکارخانه سیمان درود در لرستان نام برد ومن نمی دانم با وجود گزارشات مکرر چه اقداماتی صورت گرفته است.

در خود تهران باید از کارخانه سیمان شهر ری نامبرده که بعلت تجاوزات

ساخت و ساز در حول و حوش این کارخانه و تبدیل مناطق ممنوعه و حفاظتی اطراف کارخانه به مناطق مسکونی، کارخانه سیمان امروز بصورت عامل آلاینده هوای منطقه مسکونی در آمده است، دراین رابطه باید همینطور به کارخانه سیمان حاشیه غربی شهر کرمان اشاره شود، نظرمردم و مسئولین استان کرمان ربا خطرات آلودگی زیست محیطی شهر کرمان از طریق کارخانه سیمان جلب واقدامات پیشگیرانه جدی توصیه می گردد.

مطلب قابل توجهی که درقبل تأکید شده مسئله آلودگی منابع آبی از طریق پس آبهای مصرفی خانگی تا صنایع است که البته درمقیاس گسترده تر حتی آلودگیهای ناشی از مصارف کودهای شیمیائی و سموم و زه آبهای اراضی زراعی وفاضلابهای دامداریها نیز قابل ذکرند، مسلماً قدرت آلاینده فاضلابهای خانگی و صنعتی شدید و سریع و بسیار هم خطرناک می باشند. قابل توجه است که روند آلودگی منابع آبی در اکثر شهرهای کشور تدریجاً روبه افزایش است.

دفع فاضلابهای تولیدی اکثر نقاط ایران باتزریق بداخل زمین از طریق چاهای جذبی صورت می گیرد و باین ترتیب عملاً فاضلاب در جهت آبخانه های زیرزمینی که اغلب منبع اصلی تأمین آب شرب رانیز تشکیل می دهند هدایت می شوند. البته فاضلابهای هدایت شده یامستقیماً در آبخانه های اصلی نشت می کنند و بابه تشکیل سفره های زیرزمینی سطحی می انجامد.

در موارد زیادی هم فاضلاب در گستره اراضی و بویژه اراضی زراعی رها می شوند و به مصارف آبیاری کشتزارها و باغات می رسند که البته از نظر بهداشت عمومی عملی است غیرقابل قبول و فاجعه بار. بهرحال هدایت آبهای آلوده مدام روبه افزایش، به آبخانه های زیرزمینی و آبهای سطحی تادر سطح اراضی کشاورزی آلودگی پنهانی اما بسیار جدی منابع آب و خاک را بهمراه خواهدداشت و بالاخره بایجاد اختلال تدریجی در مجموعه سیستم هیدرولوژیکی مناطق تحت نفوذ منتهی خواهد شد. مسلماً فاضلاب جدا از مجموعه چرخش آبی نیست و درهرحال همراه بانواع واقسام آلودگیها مجدداً وارد سیستم اصلی خود خواهندشد. باین لحاظ تأکید براینست که باید قبل از برگشت و قرار گرفتن فاضلاب در مسیر طبیعی از بار آلودگی آن کاسته شود که تحت عنوان پالایش فاضلاب بیان می گردد.

همانطور که قبلاً هم اشاره شد، رشد بی رویه جمعیت سبب افزایش مصارف آب و تولید فاضلاب در شهرها و روستاها شده، با تراکم فاضلاب مسلماً امکان پالایش طبیعی ضعیف و در اغلب موارد هم متوقف می شود، شرایطی که امروز در شهرهای بزرگ با آن روبرو هستیم. اگرچه در شهرها مسئله فاضلاب و مقابله با آن هم اکنون بطور گسترده مطرح و دنبال می شود، اما این حرکت در مرحله اول بعلت ایجاد شرایط نامساعدزیستی در منازل و معابر و کوچه و خیابانها از طریق بوی بد و منظره زنده و سایر مزاحمتهائی است که مورد توجه و اعتراض مردم قرار گرفته و تقاضای راه حل جوئی می شود. در عین حال از وسعت و گستردگی آلودگی و میزان نشت و نفوذ آبهای آلوده به آبخانه های زیرزمینی تپهنه های مزارع و باغات در روستاها اطلاع چندانی در دست نیست.

اشاره باین مطلب هم ضروری است که تا دو دهه آینده میزان فاضلاب تولیدی کشور از مرز ۶ میلیارد مترمکعب در سال تجاوز خواهد کرد، این درحالیست که هر واحد از حجم فاضلاب قادر است تا بیش از ۵۰ برابر از حجم آب سالم را آلوده سازد (البته که شدت آلایندگی به درجه و نوع آلودگی بستگی خواهد داشت). باین ترتیب خطرات جدی آلوده سازی فاضلاب بر محیط زیست کشور در آینده و اهمیت پالایش فاضلاب بیش از پیش روشن می گردد.

قابل توجه است که برای سرزمین خشک و کم آب ایران که برای سبز کردن هربوته گیاهی نیازه آب آبیاری دارد، مسلماً پالایش فاضلاب (پس آب مصرفی خانگی تا صنایع) دارای جایگاه ویژه و برای استانهای فلات مرکزی از آنجمله استان کرمان اهمیت حیاتی است. البته امروز از نظر بهداشت محیط و حفظ سلامتی مردم تصفیه فاضلاب در سطح جهانی مطرح و پیگیری می شود. باید توجه داشت که بانفوذ آلودگیهای ناشی از فعالیتهای زیستی در محدوده آبخیزها (بسترهای تولید آب) می توانند بتدریج بصورت کانونهای خطی آلاینده در مسیر جریان آبهای زیرزمینی درآیند و مداوماً بعنوان مکان مناسب برای رشد و نمو انواع و اقسام میکروبیهای بیماریزا عمل کنند، بویژه اینکه آب رفتهای آبخانه های زیرزمینی محیط مساعدی برای این قبیل فعل و انفعالات میکروبی و رشد و گسترش سریع آنهاست. مسلماً در صورت عدم پیشگیری بموقع در مهار این قبیل کانونهای آلاینده، مقابله و از بین بردن آنها در آینده بساده گی امکان پذیر نخواهد بود.

۸- مکان یابی زیست محیطی درارتباط بامنابع آبی درفلات ایران :

مکرراً اشاره گردید که برای سرزمین خشک ایران یکی ازفاکتورهای اصلی واساسی درایجاد شرایط زیستی دروحله اول دسترسی به منابع وذخائر مطمئن آبی است. یکی ازاین منابع مطمئن باید چشمه های معدنی را بحساب آورد که هراستانی ازکشور والته استان کرمان وحتى استان یزد بشکلی چشمه هائی را دراختیار دارند که ازنظر قابلیت شرب ازکیفیت بالائی برخوردارند. البته مطلوبترین ومناسبترین آنها درمنطقه دماوند واقع شده اند. درعین اینکه فرصتی نیست دراینجا دررابطه باتنگناهای آبی کشور صحبت شود اما توجه باین نکته ضروری است که سرزمین ایران می تواند در آینده با بحران جدی کم آبی روبروشود.

البته این بحران دروحله اول به کشورهای همسایه عرب مامربوط می شود. این مطلب ازحدود دودهه قبل موردتوجه ودردست بررسی قرارداشت وتأکید براین داشتم که ظهور بحران کم آبی منطقه خاورمیانه درآینده نزدیک نه تنها دامنگیر کشورهای عربی است ، ماهم اگرهوشیارانه عمل نکنیم درگیروگرفتار آن خواهیم شد. فعل انفعالات چندسال اخیرنشان داده اندکه تحولات جدی دررابطه باآب درمنطقه درشرف وقوع است ، چنانکه اکنون درشمال شبه جزیره عربستان بحران آب ظاهر شده وامکان ادامه جریان طبیعی رودخانه های دجله وفرات درجلگه غرب فلات ایران باآینده نامعلومی روبرو می باشند. اما آنچه راکه هم اکنون به کشور مامربوط می شود بحران کم آبی بویژه درطول ۱۵ساله اخیراست که جمعیت کشور بیکباره تقریباً به دوبرابر رسیده وطبعاً به همان نسبت هم نیازآبی نیزافزایش داشته است. این بحران از تخریب وویرانی بسترهای تولید آب - بهره برداریهای بی رویه ازمنابع آبی - گسترش آلودگی منابع آب وبالاخره ازافزایش روزافزون مصرف آب ناشی می شود.

بحث دراینجا دررابطه باشناسائی وحفاظت ازمنابع آبهای معدنی کشوربعنوان بخش مهمی ازمکان یابی ومکان سازی زیستی است ، اینها چشمه هائی هستندکه دارای آب معدنی سبک وبسیار گوارا می باشند وبعنوان آب سالم و بهداشتی مستقیماًبرای شرب مورداستفاده قرارمی گیرند(گروه دیگرازچشمه های

معدنی دارای آب مینرالیزه و گرم بوده که برای درمان یاهیدروتراپی موارد استفاده فراوان دارند) .

این قبیل منابع آبی امروز در جهان بصورت صنعت آب شرب درآمده و از آنجمله دربرتری های درسته تا بوسیله تانکرها حمل و در دسترس مردم قرار می گیرند.

باتوجه به تنگناهای آبی درمنطقه خاورمیانه ، البته که صنعت تولید و صدور آب شرب در آینده دراین منطقه حساس جایگاه ویژه ای خواهدداشت ، می توان اینطور بیان کرد کشورهاییکه دراین منطقه بخصوص صاحب آب معدنی شرب باشند درآینده ازهمان امتیازاتی می توانند بهره مند شوند که امروز صاحبان چاهای نفت دراختیار دارند. البته که کشور مادرین زمینه هم ازشرایط مناسبی برخوردار است. درصورتیکه بطورمسئولانه دررابطه با حفاظت و بازسازی وبهره برداری ازاین منابع بسیار ارزشمند ملی عمل شود، درآینده امتیاز ویژه ای رادر منطقه دراختیار خواهیم داشت .

بدون تردید از دیگر راههای حفاظت و بهره برداری متعادل ازمنابع آبی صرفه جوئی درمصارف آب و از آنجمله جداسازی آب شرب از سایر مصارف خواهد بود که چشمه های معدنی می توانند رل بزرگی را دراین رابطه عهده دار شوند. شرایطی که درکشورما بطور سنتی متداول بوده ، روستاها و آبادیها آب شرب خودرا اختصاصاً ازچشمه ها تأمین می کردندوبرای شستشو، پخت وپز ازآب جاری انهار وسایرمنابع عمومی استفاده می شد. باین ترتیب منبع تأمین آب شرب خودبخود ازسایرمصارف جدا بوده است. امروز هم به تبعیت ازسیستم جالب سنتی استفاده مستقل مصارف آب شرب ازسایرمصارف ، منتهی به سبک مدرن وتدریجاً از طریق مثلاً بطریهای درسته تاتانکرهاى مخصوص صورت می پذیرد. باتوجه به این توضیحات شناسائی وحفاظت وبازسازی وبالاخره بهره برداری صحیح ازآب چشمه های معدنی ازنظر صنعت تولید آب شرب بهداشتی جایگاه خاصی درکشورما خواهدداشت.

درخاتمه باین نکته اشاره می شود که مسئله محیط زیست امروز یکی از اساسی ترین مسائل جهانی درآمده ودنیا باتوجه به خطرات جدی که هم اکنون ازطریق افزایش میزان آلودگی درهوا وزمین وآب متوجه محیط زیست انسان

شده حساسیتی خاص نسبت با این مسئله نشان می دهد و بالاخره کارشناسهای جهانی در سال گذشته (۱۹۹۲) موفق شدند رهبران جهان را به پای میز تبادل نظر و ارائه هشدارهای علمی گرد هم آورند. مسلمان بهداشت جهانی در آینده برای پی گیری و نظارت بر مصوبات زیست محیطی جهانی (منشور زمین) در کشورها بطور جدی وارد عمل خواهد شد، باین لحاظ نظر مسئولین و دست اندرکاران را در احترام و اجراء قوانین و مقررات زیست محیطی کشور جلب می نماید.

دکتر عطاء الله قبادیان

کوششی از تاریخ کرمان

دکتر عبید مجوبی

گوشه‌ای از تاریخ کرمان

عظمت میراث فرهنگی و وسعت جغرافیائی کرمان با مساحت (۱۸۶۴۲۲- کیلومتر مربع) که بعد از خراسان پهناورترین استان کشور است، به ما اجازه می‌دهد که با کنکاش در تاریخ پر عظمت جنوب خاوری ایران زمین، پژوهشهای تاریخی را درباره کرمان گسترش دهیم تا در پرتو مطالعات و بررسی‌های مستمر تصویری روشن از گوشه‌های تاریک گذشته‌ها بدست آید، اگر حاصل این نگرش‌ها و تصاویر دور و نزدیک را با واقعیات عینی و یادگارهای زمان تطبیق دهیم در این صورت حقایق تاریخی زنجیروار بهم متصل شده و گره خواهد خورد و پرده ابهام از چهره غبار گرفته اعصار بر طرف می‌گردد. و رویدادهای گمشده از بایگانی راکد و به ظاهر فراموش شده تاریخ، به ساخت تاریخ مدون منطقه منتقل خواهد شد. در جریان این انتقال استعداد های موجود شناسائی شده و مورد بحث و گفتگو قرار خواهد گرفت. مطالعات انجام شده گویای این حقیقت است که :

استان کرمان با دارا بودن فرهنگ اصیل و ادبا، شعرا، نویسندگان و متفکرین توانا در همیشه تاریخ ایران از روزگاران باستان تا عصر حاضر فرهنگ و ادب این دیار را چون نگاهبان راستین حفاظت و پاسداری کرده است .

شهر کرمان با داشتن امکانات کافی ، ذخایر زیرزمینی، آب و هوای مطبوع و با موقعیت خاص جغرافیایی از سایر شهرهای حاشیه کویر متمایز بوده و به عنوان قطب کویر از اهمیت ویژه برخوردار گردیده است .

صنایع دستی، هنرهای تزئینی، محصولات متنوع مانند: پسته، خرما، مرکبات زیره و حنا و صیفی جات همچنین خلاقیت در صنعت قالی بافی استان کرمان را شهره آفاق و به معروفیت جهانی رسانیده است.

به اعتبار همین امکانات و خصوصیات خاص، سرزمین کرمان همیشه مورد توجه و مطمح نظر قدرتمندان قرار گرفته و از نظر آنان تسلط بر کرمان و دستیابی به دریا‌های جنوب کشور اهمیت خاصی داشته است و تمایلات غاصبانه حاکمان را تحریک می کرده است. بطوریکه حاکمیت بر کرمان را کلید و راهگشای حاکمیت بر شرق ایران دانسته و برای نیل به مقصود یعنی تسلط بر کرمان همراهی کرمانیان را طالب بوده‌اند. در هر عصر و دوره‌ای که شهر کرمان به رغم جباران تاریخ از مساعدت و همراهی دریغ کرده با عکس العمل نامساعد و شدید روبرو گشته و با تحمل خسارات و لطمات فراوان با ایثار و از خودگذشتگی در برابر ستمگران حماسه‌های شگرف و تاریخ ساز آفریده است.

مقاومت و دلیری کرمانیان در پناه دادن به لطفعلیخان یکی از حماسه‌های مقاومت در تاریخ ایران است که باگشوده شدن شهر کرمان به دست آغامحمدخان قاجار سپاهیان خان فاتح برزن و مرد، پیر و جوان رحم نکردند، مردم بی دفاع شهر ددمنشانه قتل عام شدند و حادثه خونبار دیگری در تاریخ کرمان به ثبت رسید. کشتار فجیع اهالی خان قاجار را راضی نکرد. تصمیم گرفت عده‌ای از خانوارهای دلیر کرمانی را به اتهام طرفداری از خان زند از منطقه دور کند.

لذا تعدادی از مردم کرمان و شهرهای اطراف را همراه با اهل و عیال و ایل تبار به تبعید فرستاد. این مهاجرین اجباری از جنوب شرقی خاک پهناور ایران به شمال غرب ره سپردند، رنج دیدند و در اواخر دهه اول قرن سیزدهم هجری قمری به عنوان سفیران حیات به دشت میان‌آب در جنوب دریاچه ارومیه وارد شدند. رانده شدگان کرمان که از سرزمین آباء و اجدادی خود دور شده بودند در این ناحیه ماندگار شده و به عمران و آبادی همت گماشتند. برای شناساندن این گروه از مهاجرین و ریشه‌یابی این حادثه، شرح واقعه را با حکومت آغامحمدخان قاجار آغاز می‌کنم ضمن بیان چگونگی سلطنت خان قاجار رویداد با اهمیت سقوط شهر را که فاجعه‌ای عظیم و نقطه عطفی در تاریخ کرمان است بازگو خواهد شد.

حکومت آغامحمدخان و تبعید ۶۰۰ خانوار از اهالی کرمان به میاندوآب

آغامحمدخان پسر محمدحسن خان قاجار که پس از کشته شدن پدرش در پناه کریمخان در شیراز زندگی می کرد. هنگامیکه کریم خان به سبب مرض سل (۱۱) مشرف به موت بود آغامحمدخان در خارج شیراز سرگرم شکار بودمی گویند (۲) که آغامحمدخان چون از نزدیکی مرگ شاه آگاهی داشت عمداً به خارج شهر رفت. در حقیقت شکاربانه ای بود برای دور شدن از پایتخت و فراهم آوردن وسایل مسافرت برای نیل به سلطنت. بنابراین آغامحمدخان همینکه به وسیله ایادی خود در ربار از درگذشت کریمخان آگاه شد از همانجا به مازندران موطن اصلی خویش رهسپار گردید و در شمال ایران حکومت مستقلی تشکیل داد و برای تصاحب تاج و تخت ایران با جانشینان خان زند به مبارزه پرداخت و با حملات پی در پی جانشینان کریم خان رایکی پس از دیگری از میدان به دربرد و بر مازندران و گیلان مسلط گشت.

پس از تصرف دامغان و سمنان از راه ری به اصفهان یورش برد. بعد از فتح این شهر فرمان داد خاندان افشار و بعضی از ایلات ترک را که در اصفهان سکونت داشتند به اتفاق ایل زند به مازندران فرستادند.

در این زمان آخرین بازمانده دلاور زند به قصد جنگ با آغامحمدخان عازم اصفهان شد. لطفعلی خان در جنگ با خان قاجار شکست خورد و از راه قمشه شبانه به شیراز مراجعت کرده ولی در نتیجه خیانت کلاتر شهر (حاجی ابراهیم خان) دروازه های شهر رابه روی خود بسته دید. به ناچار به اتفاق تنی چند از یاران باوفای خویش عازم دشتستان شد. پس از جمع آوری نیرو، با سه هزار تفنگدار شیراز را به محاصره خود در آورد. آغامحمدخان سپاهی گران به کمک حاجی ابراهیم خان فرستاد. این بار نیز به نیرنگ این ناسپاس شکست در ارودی لطفعلی خان افتاد. بالاخره لطفعلی خان در آخرین تلاش خود برای حمله به شیراز در محل داراب جرد فارس از آغامحمد خان شکست خورد و به

۱- تاریخ ایران، ص ۷۴۷-۷۵۶ درباره رحلت کریم خان زند حاج سلیمان صباحی بیدگلی شاعر معروف آن زمان شعری گفته و ماده تاریخ فوت پادشاه زند را مشخص کرده است:

رقم زد صباحی زدیوان شاهی برون رفت کاوس و کیخسرو آمد
که به حساب ابجد برابر است با سال ۱۱۹۳ ه. ق. ماده تاریخ دیگری برای فوت شاه جمله (ای وای کریم خان مرد) (۱۱۹۳) و نیز ماده تاریخ دیگری بدین صورت هست:

کریم زند از این دار بی قرار گذشت سه از نود، نوداز صد، صد از هزار گذشت
۲- تاریخ گیتی گشا، صفحه ۲۴۶-۲۵۲.

دعوت رؤسای قبایل نرماشیر و بم یعنی اعظم خان و جهانگیرخان رهسپار نرماشیر و بم گردید. لطفعلی خان با احترام تمام به نرماشیر وارد شد و از آنجا عازم بم گردید. خان زند در حالیکه با پانصد سوار سیستانی رهسپار کرمان بود عبدالله خان عموی خویش را به اتفاق عده‌ای قبلاً روانه کرمان کرد. سرسپردگان آغامحمدخان یعنی رحیم خان قاجار، محمدحسین خان قراگزلو که به فرمان خان زند در آنجا سکونت داشتند متواری شده و به تهران می‌روند. آغامحمدخان پنجشنبه هفدهم شعبان ۱۲۰۸ ه. ق. از سقوط کرمان با خبر می‌شود روز یکشنبه سوم شوال با سپاهی انبوه به قصد کرمان از تهران حرکت می‌کند و در روز بیست و دوم شوال همان سال به شیراز می‌رسد پس از فراهم آوردن امکانات کافی راهی کرمان می‌شود و بعد از ورود به منطقه کرمان حسین خان قاجار را مأمور محاصره کرمان می‌کند. در اواسط ماه ذی‌عقده سپاهیان قاجار به پشت دروازه‌های کرمان می‌رسند. جنگ سختی بین خان زند و سپاهیان قاجار در می‌گیرد. در این جنگ حسین خان شکست می‌خورد. بعد از سه روز آغامحمدخان از هر طرف شهر را محاصره می‌نماید، مردم شهر با پایداری و ایثار مدت چهار ماه سپاه آغامحمدخان را پشت دروازه‌های شهر نگه می‌دارند و خان قاجار موفق به گشودن شهر نمی‌شود.

در این زمان بود که نمونه سکه‌هایی را که لطفعلی خان به نام خود زده بود به نظر آغامحمدخان رسانیدند خواجه تاجدار چنان در غضب شد که دستور داد طفل خردسال لطفعلی خان را که فتح‌اله خان (۱) نام داشت و در اسارت به سر می‌برد مقطوع النسل کنند.

در محاصره شهر کرمان خان زند نهایت پایداری و مقاومت را از خود نشان داد و سرانجام با خیانت جمعی از پیادگان ماهانی و جویاری و دروازه‌بانان، عده‌ای از سپاه قاجار هنگام غروب وارد شهر شدند. ولی لطفعلی خان در کمال رشادت در صدد مقاومت برآمده عده زیادی کشته شدند و بقیه از راهی که آمده بودند بازگشتند. در این زمان یکی از خیانت‌پیشگان به نام نجفقلی خان خراسانی که سردارزند به وی اعتماد زیادی داشت به اتفاق پانصد نفر مأمور حفاظت قلعه ارک بود روز جمعه بیست و نهم ربیع الاول سال ۱۲۰۹ ه. ق. (۲) قلعه را به تصرف سپاهیان محمدخان داد. قریب ۱۲ هزار نفر سواره و پیاده وارد شهر شدند. اگرچه سقوط شهر کرمان را کلیه منابع موثق تأیید می‌کنند اما خیانت نجفقلی خان به عللی

۱- تاریخ گیتی گشا، صفحه ۳۶۸.

۲- تاریخ گیتی گشا ص ۳۷۸.

که در پی خواهد آمد مورد تردید است. لطفعلی خان درکمال شجاعت به اتفاق چند نفر از خط محاصره عبور کرد و رهسپار بم گردید. به روایت تاریخ روضه الصفا احمدخان سواد کوهی با سپاهیان خود نردبانها بر حصار نهاده به بالا بر آمد و دیگران نیز به همان ترتیب بالا آمدند. به طوریکه در عرض یک روز دوازده هزار نفر از سپاه خان قاجار داخل شهر شدند و برج وینه و استحکامات شهر را به تصرف در آوردند. به اعتقاد تاریخ روضه الصفا نجفقلی خان خراسانی تا آخرین لحظات حیات وفاداری خویش را به خان زند حفظ کرد و یارانش پس از سقوط شهر کرمان با سپاهیان قاجاری همکاری کردند تا بالاخره گرفتار و به دست آغامحمدخان کشته شدند. به روایتی (۱) چون محاصره کرمان به درازا کشید نگهبانان و مراقبین برج و باروهای کرمان به تنگ آمده و بر لطفعلیخان شوریده و دروازه های شهر را گشودند. میرزا ملکم (۲) می نویسد: فوجی از پیادگان بعضی از برجها را به تصرف دشمن انداختند پیش از آنکه لطفعلیخان اطلاع یابد به قدر سه هزار سپاه آغامحمدخان داخل شهر شدند:

آغامحمدخان اطراف شهر را مثل حلقه انگشتی گرفته و یک برگ سبزی نیز نمی گذاشت وارد شهر شود. گفته می شد مردم کم کم از گرسنگی در گوشه و کنار شهر می مردند و جمعی به واسطه تنگی معیشت به تدریج توان خود را از دست داده تلف می شدند. محافظین شهر و باروها که اغلب کرمانی بودند به علت جوانی و غیرت مردانگی و سنجیه مهمان نوازی اگر چه گاهگاهی اجساد ناتوان، ناله گرسنگی اقوام و پدر و مادر خود را می دیدند و می شنیدند دست از پشتیبانی پناهنده خود یعنی لطفعلی خان زند بر نمی داشتند، لیکن اتفاقی به ظاهر کوچک سربازی را چنان تحت تأثیر قرار داد که دروازه محل نگهبانی خود را بر روی دشمنان باز کرد. این سرباز یک روز صبح حوالی طلوع آفتاب که هنوز هوا گرگ و میش بود که در پشت یکی از دروازه ها کشیک میداد زنی را مشاهده کرد که قنداقه ای را در دست گرفته و بوسید، سپس نگاهی به آسمان نمود و قنداقه را به کوچه پرت نمود، ناله خفیفی از قنداقه برخاست و زن بلافاصله بحالتی مضطرب به خانه خود رفت. سرباز پائین آمد و جسد طفل کوچکی را مرده یافت. معلوم بود، مادر طفل گرسنه خود را از دیوار خانه به کوچه افکنده و کشته است.

۱- تاریخ سیاق نسخه خطی دهخدا ص ۱۷۴ ذیل ص ۵۷۷ تاریخ کرمان .

۲- تاریخ کرمان ص ۵۷۷.

آغامحمدخان پس از گشایش شهر کرمان از فرار لطفعلیخان مطلع شده فوق العاده خشمگین گردید و به علت کینه شدیدی که به اهالی کرمان داشت فرمان قتل عام مردم شهر را صادر نمود.

سپس دستور داد عده زیادی را مانند غلام و کنیز بین سپاهیان خود تقسیم کردند و جمعی را کشتند و گروهی را کور کردند که به قولی «کرمان رابه شهر کوران تبدیل کرد». قتل عام هولناک مردم این سامان و نابینا کردن هزاران تن زن و مرد آتش خشم خان سفاک قاجار را خاموش نکرد. مثل اینکه خان منحنث تصمیم گرفته بود جنایاتی را مرتکب شود که بازگو کردن آن موجب اندوه و ملال شود. بهتر است قضیه قتل عام مردم کرمان رابه دست خان قاجار عیناً از تاریخ گیتی گشانقل کنیم تا با عدا جنایت آغامحمدخان بیش از پیش معلوم گردد.

مؤلف این کتاب می گوید: هنگام صبح که قهرمان قهر آلود مهر به قصد انتقام از کنار طارم مینافام تیغ از نیام کشیده، به تابش فروغ، دامن افق را از خرد و بزرگ تاجیک و ترک به نهب و اسر (۱) شهر کرمان رخصت داد.

هنگامه شور محشر و آشوب فزع (۲) اکبر در میان خلق پدید آمده، مردان ایشان عرضه شمشیر آبدار و طفلان و نسوان (۳) ایشان به قصد اسارت گرفتار و اموال و اسباب بسیار به حیطة یغما در آمده ویر احدی ابقا نکردند و ابنیه رفیعه که طعنه بر قصور جنت می زد دردم از صدمه کنجکاوی لشگریان نقش عالیها سافلها پذیرفته (۴) و آه ناله مجرم و بیگناه چون شعله و دود خشک و تر، سربه فلک کشیده از ملتزمین آن حضرت (۵) هرچه در آن شب گرفتار نشده بود و آنچه در کرمان مانده و فرصت فرار نیافته بودند جمعی کثیر را از چشم نابینا و جمعی غفیر (۶) را از عالم هستی روانه دیار فنا ساختند: مقاومت مردم کرمان در برابر آغامحمدخان به قدری خان قاجار را عصبانی و ناراحت کرده بود آن همه جنایات هولناک که در حق مردم بیگناه مرتکب شد او را راضی و خشنود نمی کرد. به اقتضای سیاست تصمیم می گیرد که تعدادی از اهالی کرمان و شهرهای اطراف را که

۱- اسیر کردن ، بند کردن ، بستن.

۲- ترس و بیم ، هراس ، ناله ، فزع اکبر کنایه از روز قیامت.

۳- زنان .

۴- کنایه از سرنگونی عمارت های بلند است که با خاک یکسان شدند.

۵- منظور نویسنده لطفعلی خان زند است که در داخل حصار کرمان بود.

به طرفداری از لطفعلی خان متهم بودندبه نقاط دور دست تبعید نماید. پس ازپراکنده ساختن کانون مقاومت مردم عده‌ای رانیزبه میان‌دوآب کوچ می‌دهد. به روایت تاریخ کرمان «چون منظور خاقان گیتی ستان آن است که کرمان و کرمانیان ضعیف شوند و دیگر جرئت براینگونه جسارت ننمایند حکم شد ششصد خانوار را از بلوکات کرمان کوچانیده به میان‌دوآب سکونت دهند».

بدین طریق حدود ششصد خانوار از شهرهای کرمان، زرند، راور، سیرجان، و رابر پس از یک سال راهپیمائی و تحمل مشقات فراوان تحت نظر و اسکورت مأمورین حکومتی درسال ۱۲۱۰ ه. ق. درمیان‌دوآب اسکان داده می‌شوند. مهاجرین تازه وارد درنقاط مختلف شهرجا می‌گیرند واسامی شهرهای کرمان را برای خویش درمیان‌دوآب انتخاب می‌کنند. مردم محلهٔ لک نیز همراه با این مهاجرین به میان‌دوآب آمده ودرمحل کنونی درشمال غربی شهرجای می‌گیرند. اصل این طایفه از لرستان است که در سه (بخش هرویا چقلوندی) سلسله یا الیستر و دلفان، ساکن هستند.

گویا تبارلک‌های میان‌دوآب در زمان کریمخان زند در منطقه کرمان ساکن می‌شوند و در مهاجرت گروههای کرمانی به اتفاق آنان به این شهر فرستاده می‌شوند باقی مانده لک‌های ساکن کرمان در حال حاضر در حوزة استحفاظی شهرستان سیرجان ساکنند. بین بزنجان و دولت آباد ییلاق و قشلاق می‌کنند و از راه زراعت و حشم داری تأمین معاش می‌کنند.

قبل از فتح کرمان به دست آغامحمدخان قاجار نایب السلطنه و برادر زاده او باباخان (۱) در سال ۱۲۰۷ ه. ق. مأمور فتح کرمان می‌شود. باباخان در این مأموریت موفقیتی به دست نمی‌آورد و در ضمن لشکر کشی به کرمان پس از فتح سیرجان در سر راه خود به بلوک اقطاع (۲) نزدیک می‌شود.

میرزا حسین خان پسر آقا علی که در آنجا سکونت داشت با آخوند ملامحمد صالح بافتی و علیقلی خان قراغلاتو وحیدر خان هشونی و باقر گوغری تا مزرعه تزرچ به استقبال باباخان می‌آیند و هدایای فراوان تقدیم می‌کنند، میرزا حسین مورد توجه قرار می‌گیرد و ریاست آن بلوک به او واگذار می‌گردد ولی مردم

۱- فتحعلیشاه قبل از رسیدن به پادشاهی باباخان نامیده می‌شد.

۲- اقطاع دهستانی است از توابع کرمان در قسمت جنوبی کرمان مرکز آن بافت هوای آن سرد در زمستان برف زیاد دارد.

قریه رابرم (۱) از قراء اقطاع سر از اطاعت خان برتافتند و به قلعه آنجا پناه جستند، باباخان مدت بیست روز آنجا را محاصره کرد. این مردم همان اجداد همشهریان محله رابری میاندوآب هستند که باوساطت ریش سفیدان محل از جمله ابوالحسن وملاقی مورد عفو قرار گرفتند. باباخان کوشش کرد با دختر یکی از خانواده های سرشناس رابری وصلت کند، موفق نگردید زیرا که اهالی رابری اهل وعیال خود را به نقاط دور دست برده بودند.

باباخان دختر عسگر نام کفشدوز آن قریه را به عقد ازدواج خود در آورد. این دختر فاطمه خانم بود که بعدها به سنبل باجی (۲) معروف شد و از زنان مورد توجه فتحعلیشاه بود. علی اکبرخان رابری برادر این زن پس از آنکه اوفرزندی از شاه آورد ملقب به خالو شد، یعنی دایی فرزندان شاه. پس ریشه مردم رابری میاندوآب که نگارنده نیز در این محل پرورش یافته از دهکده رابرم کرمان است. همانطوریکه بیان گردید مردم هر شهر و منطقه کرمان در محله خاصی ساکن شدند در میاندوآب محله خود را به نام زادگاه اصلی در کرمان نام گذاری کردند.

وجود محلاتی در شهر میاندوآب (رابری) سیرجانی، کرمانی، زرنندی، و «لک» یادگاری است از دویست سال پیش که این مهاجرین اجباری با خود به شهر میاندوآب به ارمغان آوردند بدون شک این عده به زبان فارسی صحبت می کردند و چون به تدریج بابومیان ترک زبان در آویختند زبان مادری فراموش گردید. خانواده های میاندوآبی و افرادی در گروه سنی بالا به خوبی به خاطر دارند مرحوم عمه زیور مادر بزرگ آقایان علی ونعمت دلاور. شادروان باباخان بیگ پدر بزرگ آقایان بابائی و باباخانی ها و مرحوم هاشم خان و ابراهیم نایب از محله رابری و روانشادمشهدی مامول (محمود) که ریشهای خانایی داشت از کوچه زرنندی تاهنگام فوتشان که در این اواخر اتفاق افتاده است به فارسی شکسته صحبت می کردند.

اینان با وجود آنکه از سواد بهره ای نداشتند، ادعا داشتند فارسی را از پدرانشان یاد گرفته اند و باعث و علاقه از افتخارات گذشته داستانها نقل می کردند که چگونه به علت طرفداری از لطفعلی خان مجبور شدند که به میاندوآب مهاجرت نمایند. روانشاد عبدالله کربلایی عباس پدر آقای جمال رئوسی می گفت من (پنجمین نسل از مهاجرین کرمانی هستم).

نمونه های فراوانی از این جماعت در خانواده های قدیمی بودند که در سی یا

۱- ص ۵۶۶ تا ص ۵۶۹ تاریخ کرمان .

۲- ناسخ التواریخ ، ص ۲۹۱.

چهل سال اخیر سر در نقاب خاک کشیده‌اند. شادروان پدرم ابراهیم محبوبی حکایت می‌کرد که اقربای تبعیدشدگان به میاندوآب و بازماندگان کرمانی آنها تا سالهای اخیر با بعضی از میاندوآبی‌های کرمانی الاصل مکاتبه داشته‌اند.

در توجیه سالهای اخیر باید بگویم به استناد گفتار او این مکاتبات تا سال ۱۲۹۰ خورشیدی باتنی چند که همدیگر را بعد از گذشت دوپاسه نسل فراموش نکرده و یاتبار خودراگم نکرده بودند برقرار بوده است. اکثر خاندانهائیکه از کرمان وارد میاندوآب شده‌اند به خوبی می‌دانند که نیاکان آنها چه کسانی بودند و باکمی تحقیق در این خانواده‌ها تبار بسیاری از آنان با اسم و رسم معلوم خواهد شد.

مثلا به عنوان نمونه ما می‌دانیم مرحوم غلامحسین خان سلطانی از محله رابری فرزند مرحوم رشیدالدیوان بود که در میاندوآب کار دیوانی داشت. رشیدالدین فرزند اسد سلطانی نامی می‌باشد که در موقع مهاجرت پدرش در راه کرمان به میاندوآب متولد شد. بنابر این با احتساب مرحوم غلامحسین سلطانی آقای ضرغام سلطانی و برادرانش و همینطور فرزندان، آقای ضرغام سلطانی ششمین نسل از تبعیدشدگان کرمان هستند.

وجود نام خانوادگی کرمانیان، سیرجانی، زرنندی، رابری نشانه‌های دیگری از این گروه می‌باشد. مرحوم فرخ خان رابری فرزندشادروان ابراهیم نایب و همینطور آقای مختار رابری آموزگار بازنشسته که حق بزرگی برگردن طبقه تحصیل کرده شهر دارند و آقایان بهمن کرمانیان و ابراهیم سیرجانی نمونه‌های بارزی از یادگارهای مهاجرین کرمانی هستند.

یادآوری دویاچندنمونه نام خانوادگی در این مقوله دلیل بر ردشجره سایر مردان کرمانی نیست، بلکه اشاره مختصر به این قسمت توجیه مطلب است امیدوارم حق مطلب را در این گفتار ادا کرده و برای روشن شدن مطلب و کسب آگاهی بیشتر نگارنده طی سالهای دراز به جمع‌آوری اسناد و مدارک لازم در این زمینه پرداخته‌ام که جهت اطلاع بیشتر خوانندگان خلاصه‌ای از این اسناد تاریخی ذکر می‌شود.

۱- احمد علی خان وزیر کرمانی مؤلف تاریخ کرمان در فصل مربوط به دوره سلطنت آغامحمدخان قاجار پس از ذکر قتل عام بیرحمانه مردم کرمان می‌نویسد: «چون منظورخان گیتی ستان (آغامحمدخان) آن بوده که کرمان و کرمانیان ضعیف شوند که دیگر جرأت بر این گونه جسارت نمایند حکم شد ششصد خانوار از بلوکات کرمان را کوچانیده به میاندوآب مراغه سکونت دهند و در این خصوص محصلان غلاظ و شداد مأمور فرمودند بنا به حکم جهان

مطاع ششصد خانوار از بلوکات کوچانیده به میان دو آب مراغه منزل دادند.» پس از ارتحال خاقان شهید (۱) سیصد خانوار به سبب حب وطن به کرمان مراجعت نمودند و سیصد خانوار که در آنجا زراعت و شغل داشتند متوطن شدند و حال التحریر که سنه یک هزار و دویست ونود و سه است دویست نفر سوار دارند که از دیوان جیره و علیق می گیرند و در ظل ظلیل حضرت شاهنشاه جلیل اَبَدَاللَّهُ مُلْکَهُ به نهایت آسودگی می گذرانند.

۲- در تاریخ روضة الصفا می خوانیم (چون لطفعلی خان در جنگ کرمان از میانه کناره گرفت آتش دهر مشتعل و برقتل و غارت کرمانیان اشارت رفت).

۳- سایکس (۲) در ذکر گذشته شدن کرمان به دست خان قاجار نقل می کند با مردم کرمان با نهایت قساوت و بیرحمی که به تصور نمی گنجد رفتار شد. علاوه بر این فاتح دستور داد بیست هزار چشم به او تقدیم کنند بدین طریق تقریباً تمام جمعیت شهر کور شده و زانیشان مانند برده تحویل قشون داده شدند.

۱- آغا محمدخان در سن ۶۳ سالگی در سال ۱۳۱۱ ه. ق در قلعه شوشی در خوابگاه خود به دست چندتن از نوکرانش به قتل رسید. تاریخ کرمان در ص ۵۸۸ در این باره می نویسد که آغامحمدخان شب شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۳۱۱ در قلعه شوشی به دست نوکرهای خود کشته شد. باباخان (فتحعلی شاه) در سال بعد بر تخت نشست. ماده تاریخ این وقایع اینست (ز تخت آغامحمدخان شنبه نشست باباخان ۱۳۱۲ ه. ق) تاریخ عضدی ص ۱۱۹ درباره قتل آغامحمدخان روایت می کند که او در مهر ۱۳۱۱ قلعه شوشی را محاصره نمود و به آسانی آن قلعه را متصرف شد پس از سه روز از تصرف قلعه شاه از صدای نزاعی که بین دونفر از نوکرهای شخصی او واقع شده بود ناراحت شد و دستور داد هر دوی ایشان را به قتل برسانند. صادق خان شقایق سردار او به بهانه اینکه شب جمعه است تقاضا کرد که حکم اعدام را به روز شنبه بیندازند و آغامحمدخان این پیشنهاد را پذیرفت شب آنها را آزاد گذاشت. آن دو جوان می دانستند که شاه از قول خود عدول نمی کند. در شب ۲۷ ذیحجه ۱۳۱۱ در هنگام سحر او را کشتند. در اخلاق و خصوصیات آغامحمدخان آمده است که در مدت عمر خود مطلبی نگفت که به آن وفانگند حتی جان خود را به راه درست قولی گذاشت. هنگام تغییر به سه نفر از خلوتی خود فرمود امشب ستارگان آسمان را وداع کنید که دیگر چشم شما بر آنها نخواهد افتاد. آنها به خیال قتل آن پادشاه افتادند زیرا می دانستند که به قول خود وفا خواهد کرد و هر چه بگوید عمل خواهد نمود. پادشاه زند او را بران و سه خطاب می کرد و اکثر اوقات در پیش خود می نشاند و طرف مشورت خود قرار می داد.

۲- سرپرستی سایکس (Sir Percy Sykes) یکی از افسران انگلیسی بود که در ارتش هندوستان خدمت می کرد. او زبان فارسی را آموخت و در زمان ناصرالدین شاه به ایران آمد و در نقاط مختلف ایران به سیر و سیاحت پرداخت. از سال ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ میلادی سرکنسول انگلیس در خراسان بود تا سال ۱۹۱۸ میلادی در ایران اقامت داشت. به وسیله تألیفاتش که راجع به ایران و سایر ممالک مشرق زمین دارد شهرت یافته و از محققین و خاورشناسان معروف به شمار می رفت. از تألیفات وی تاریخ مختصر ایران - تاریخ مفصل ایران را می توان نام برد که به فارسی ترجمه شده است. او در سال ۱۹۴۵ در لندن وفات یافت.

۴- در ناسخ التواریخ مرحوم سپهر^(۱) نیز اشاره ای به واقعه کوچانیدن مردم کرمان به میاندوآب شده است و تاریخ فتح کرمان به وسیله آغامحمدخان بیست و نهم ربیع الاول یک هزار و دو بیست و نه ذکر گردیده است.

در سند (۲) دیگری در خصوص جنایات آغا محمدخان در کرمان می نویسند که آغامحمدخان در قتل عام کرمانیان به اعتمادالدوله حاجی ابراهیم خان گفته بود که مکرر با حق تعالی مناجات کرده ام که اگر کرمانیان را استحقاقی نیست مرا بر آن شهر ظفر مده والا به قتل عام خواهیم پرداخت همانا گناهی کرده اند که مرا در قتل آنان رحمی در دل نیست والا قسی القلب نیستم. آغامحمدخان در قتل عام فجیع کرمان فقط خانه های آقای علی نام را مستثنی کرده بود.

به نوشته تاریخ کرمان از مردوزن کرمانی آنقدر در خانه های آقاعلی (۳) پناهنده شدند که پنج نفر زن و کودک در زیر دست و پا مردند لیکن هر کس به آنجا پناه می برد در امان بود روز دیگر حکم شد که متعلقان آقاعلی با هر کس از زن و مرد که پناهنده خانه او هستند از شهر بیرون بروند سپس حکم به تخریب شهر داد. آنگاه میرزاخان افشار اقطاعی را با نود نفر افشار به حضور آغامحمدخان آوردند که فرمان قتل همگی را صادر کرد. سپس نجفعلی خان خراسانی را که شرح حال او در صفحات قبل بیان گردید و چند نفر از یارانش را بر حسب امر او به قتل رسانیدند.

امینه پاکروان مؤلف کتاب آغامحمدخان پس از شرح مفصل جنگ کرمان و ذکر خصوصیات این خواجه بی مروت در ص ۲۰۳ می نویسد: پس از گشوده شدن کرمان و فرار لطفعلی خان باز سه روز دیگر شهر کرمان دستخوش غارت بود. آغامحمدخان به لشکریان خود گفته بود (من این شهر را به شما واگذار می کنم). تشنگی تاراج و غارت زر و سیم و نغمای قالیهای ظریف فرو نشست تا به جنون خرابکاریهای نابخردانه انجامید پس از آنکه همه چیز را می گرفتند دوباره به محله های تالان تازه باز می گشتند و ته مانده هستیهای غارت رفته

۱- میرزا محمدتقی خان کاشانی ملقب به لسان الملک و متخلص به سپهر در سال ۱۲۰۷ ه. ق. در کاشان متولد شد. پس از تحصیل مقدمات علوم قدیمه و ادبیات در کاشان به تهران آمد. فتحعلیشاه او را به خدمت دیوانی گماشت به دستور محمدشاه شروع به نوشتن تاریخ عمومی کرد و آن را ناسخ التواریخ نام گذاشت. سپهر در سال ۱۲۹۷ ه. ق. وفات یافت.

۲- تاریخ روضة الصفا فصل سلطنت آغامحمدخان .

۳- آغامحمدخان به تشویق این شخص به کرمان آمده بود گویا لطفعلی خان پس از سقوط کرمان در نظر داشت سه فرزند او را که در آن وقت در زندان بودند به قتل برساند، اما به واسطه تنگی وقت موفق به این کار نگردید. برای کسب آگاهی بیشتر در این زمینه به تاریخ کرمان، ص ۵۷۸-۵۷۹ فرار لطفعلیخان مراجعه فرمائید.

اندک مالی که برای کسی بازمانده بود در گل و برف پایمال می گشت. جنون بی ناموسی در شهر بیداد می کرد. زنان و کودکان راقصاحب می کردند با این همه جنایاتی که لشگریان فاتح کرمان مرتکب شدند باز هم آغامحمدخان راضی و خشنود نبود و آتش انتقام ناپاکش شعله وریود و هرگز دست از انتقامجویی نمی کشید به قول این نویسنده گر چه در بعضی (۱) جزئیات اختلاف نظر هست. آنچه مسلم است این که آغامحمدخان خواستار شده بود تا تعداد معینی چشم از چشمخانه شکست خوردگان در آورده به نزدش ببرند.

سرآرتور هاردینگ (Sir Arthur Harding) وزیر مختار بریتانیا در دربار ایران در عهد مظفرالدین شاه که از سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۵ میلادی در ایران اقامت داشت در کتاب خاطرات خود در فصل مربوط به خاندان زند می نویسد، عمر سلسله زندیه که پایه گذار آن کریم خان زند بود خیلی کوتاه بود. مخنی بیرحم ولی بسیار لایق و کاردان از نژاد ترکمن که از همان تاریخ (۲) شدنش به نام آغامحمدخان معروف شده بود زادگان اجدادی خود مازندران را از بقیه کشور جدا کرده و در راس عشایر قاجار بخش عمده کشور باستانی را تا مرزهای کرمان مقهور و مطیع شمشیر خود کرد. این شهر مهم که جرئت به خرج داده و در مقابل ایل سالاری چنین خونریز ایستادگی کرده با وحشیگری و قساوت بی نظیر به زیر سم ستوران قاجار افتاد.

آغا محمدخان اول دستور داد چشم هزاران تن از کرمانیان زندانی را از حدقه در آورند و سپس همه شان را کشت. آنگاه مدافع رشید و جوان شهر لطفعلی خان زند را که وارث به حق کریم خان بود به قتل رسانید. در شرح حال دلاور زند آمده است لطفعلی خان را پس از دستگیری در حالیکه جراحات فراوان برداشته بود از بم (۳) به کرمان آوردند. آغامحمدخان با دستهای خود چشمهای او را از حدقه در آورد و به تهران فرستاد. سه سال بعد از قتل عام کرمان مردی که تاج و تخت ایران را چنین وحشیانه به دست آورده بود به گرجستان حمله کرد و آنجا را به زور شمشیر مطیع خود ساخت ولی نفرتی

۱- ص ۲۰۴ کتاب آغامحمدخان.

۲- سرسلسله قاجار که به سال ۱۱۴۶ هجری متولد شده بود در پنج سالگی به سبب جسارت زیادی که با علیقلی (عادلشاه) دومین فرمانروای سلسله افشارزندان از خود نشان داد به فرمان آن پادشاه مقطوع النسل شد.

۳- به نوشته تاریخ گیتی گشا لطفعلی خان را بعد از چند روز به تهران فرستادند سپس میرزا محمد خان قاجار حاکم تهران این شاهزاده را کشت و در امام زاده زید تهران به خاک سپردند و با کشته شدن وی در سال ۱۲۰۹ هجری قمری سلسله زندیه منقرض شد.

که قاطبه لشگریان حتی سربازان مزدبگیر از اوداشتند به حدی شدیدبود که درنیمه شبی درخیمه گاه سلطنتی به دست تنی چند از گماشتگانش کشته شد.

با پایان گرفتن زندگی سرسلسله قاجار مهاجرین کرمانی به علت تعلق خاطر به زمین و آب در این محل ماندگار شدند و به ایجاد تاکستانهای وسیع همت گماشته و هزاران هکتار زمین را آباد و به زیر کشت بردند. باعلاقمندی در حفظ اصالت قومی و عادات و سنن کوشیدند، بطوریکه از حیث زبان، آداب و رسوم و سنت‌های رایج اجتماعی از ساکنین دیگر متمایز شدند، این تمایز در جدایی مکانی محلات کرمانی نشین در بافت قدیمی شهر کاملاً مشهود بوده و هست. در حال حاضر نیز محلات کرمانی، زرنندی و سیرجانی در جنوب محله‌های «رابری» و «لک» در شمال غربی شهر با همدیگر همسایه هستند و ارتباط نزدیک دارند.

کرمانیان ساکن در شهر میاندوآب در اسناد متعارف از قبیل قباله‌های ازدواج، املاک، قولنامه‌ها و قراردادهای بعد از نام و عنوان خود کلمه «کرمانی» را ثبت و ضبط می‌کردند تا هویت اشخاص محفوظ بماند. نمونه‌های فراوان از این اسناد در میان اوراق و اسناد اختصاصی خانواده‌ها دیده می‌شود در یک فقره از این اسناد که در بیست و سوم رمضان ۱۳۱۲ هجری قمری تنظیم گردیده است مقرر می‌شود نصف اجاره بهای سالیانه یک باب حمام که در شهر به «کهنه حمام» معروف است صرف تعمیرات مسجد کرمانی شود.

در سند مشابه دیگری مشخصات شخصی بنام حسین سلطانی کرمانی که به عنوان شاهد در پائین قرار داد دیده می‌شود. در صورت کلیشه دو فقره سند از اسناد «نمونه‌ای از اسناد مهاجرت مردم کرمان به میاندوآب در آذربایجان» خاندان کیانی بدست آمده است لازم است گفته شود که عایدات حمام میاندوآب به تولیت مرحوم احمد یاور پدر بزرگ آقایان بهرام و احمد کیانی برای تأمین هزینه‌های مساجد کرمانی و یوز باشکندی به مصرف می‌رسیده است. در خاتمه یادآوری این نکته ضرورت دارد اگر چه کوچندگان کرمانی در میاندوآب ساکن شدند و در طی دو قرن گذشته یعنی از ۱۲۱۰ تا کنون که ۱۴۱۳ سال از هجرت نبوی، سپری گردیده کلیه آثار آنان محفوظ مانده و نام شهرهای کرمان از قبیل زرنند سیرجان و رابر بر روی محلات شهر برقرار است و یا دو نام کرمانیان و خاطره این مهاجرت بزرگ را در تاریخ شهر، عمر جاویدان می‌بخشد. اما با وجود سعی و کوشش فراوان لهجه و زبان کرمانی در میان دنیای ناآشنا پس از

یکصد و پنجاه سال مکالمه فراموش گردید. در حال حاضر اکثریت قریب به اتفاق اهالی شهر به زبان آذری سخن می‌گویند.

پایان

«جمشید محبوبی»

چند شهرگمشته ساسانی اسلامی کرمان

« دکتر خسرو حسینی »

چند شهر گمشده ساسانی - اسلامی در کرمان

سرآغاز:

در دوره اسلامی یکی از شاهراههایی که از بغداد به فارس و کرمان و سپس به شهرهای خراسان بزرگ و سرانجام به شهرهای ماوراءالنهر منتهی می شد، از منطقه بردسیر (مشیز کنونی) می گذشت. سالهای متمادی کاروانهای بازرگانی و سواران جهانگشایان در این جاده رفت و آمد داشتند. در دوره ساسانیان و احتمالاً پیش از آن در دورههای اشکانی و هخامنشی و حتی عیلامی نیز این جاده دایر بوده است.

رفت و آمد در این جاده، نخست به چشمه های فراوان و مرغزارهای پهناور پیرامون آن بستگی داشت که برای سواران و بویژه اسبها و دیگر حیوانات بارکش کاروانهای تجاری از اهمیت اساسی برخوردار بود. و سپس به کوتاهی راه سیرجان تا بم (مدخل خراسان جنوبی) ارتباط می یافت.

آثار کشف شده از دوره عیلامی در نزدیکی دهکده علی آباد، در تل ابلیس، در کنار مسیر قدیمی رود لاله زار (کارزار)، در جنوب مشیز و پیرامون بافت در تپه یحیی و در شمال کرمان در خبیص (شهاد) نشانگر این است که در دوره های پیش از تاریخ هم منطقه مسیر این راه مسکون بوده و راههایی که از آن می گذشت دارای اهمیت بسیار بود. در دوره های تاریخی در مشرق بردسیر (مشیز کنونی) در رشته کوه های بارز مردمی دلاور زندگی می کردند که نام آنان تا کنون باقی مانده و منطقه جبال بارز و کوه بارز از آن قوم نام گرفته است. بارزها با لشکریان شاهان ساسانی بویژه با سواران اردشیر بابکان پس از پیروزی دریم

(کجاران) وباخسروانوشیروان دست و پنجه نرم کرده اند. احتمالاً سواران اسکندر به لحاظ اینکه بابارزیها برخوردارنکنند ناگزیرمسیر خود را تغییر داده وبا دشواریهای فراوانی از جنوب منطقه از طریق بافت به فارس برگشته است. در قرن هشتم هجری مارکوپولو در سفر خود از چشمه سارهای این ناحیه سخن گفته است .
 در دوره تمدن اسلامی بیشتر جغرافیانویسان مسلمان از دو شهر بهار (؟) و خناب در این منطقه نامبرده اند که در مسیر جاده سیرجان به بم قرار داشته است. ابن قدامه آبادی امیر را بجای بهار ضبط کرده است .

ابن خردادبه جای بهار، رستاق را که بنا به نوشته وی تامدینه خناب ۴ فرسخ فاصله داشته نام برده است. ظاهراً نام رستاق (که به مفهوم منطقه کوچک باچندین آبادی است) و متداول شدن نام قنات نگار در دوره های بعدی نشانگر این است که نگار (بهار، نهار) نام منطقه کوچکی بوده و شاید منزلی به نام نهار در آنجا بوده است .

الف - خناب (خوناب)

در سال ۲۵۰ هجری ، ابن خرداد به نخستین بار نام شهر خناب را در مسیر سیرجان - بم ضبط کرده است که مسافت آن تا محل بعدی به نام غبیرانیزه فرسنگ بوده امروز هم دهکده غوبرا حدود ۵ فرسنگ بانگار فاصله دارد و ظاهراً نام ساسانی آن سنجد بوده است . مقدسی نام خناب را خوناب نوشته که نام اصلی آن است و از دوجزه خون (یا خان) اوستایی به نام سرچشمه + آب تشکیل یافته و احتمالاً خناب معرب خوناب شهر ساسانی است . امروز در ایران در ابتدا و انتهای نام برخی از محلها و اماکن واژه خون مانند گاوخونی ، بیدخون ، خونیه و غیره دیده می شود.

بنابر نوشته مقدسی خوناب شهری میانه بود و مسجد جامع آن در بازار قرار داشت و دارای کشت زارها و درختان سنجد بود. اراضی آن بادولاب آبیاری می شد و آسیا را با شترمی گردانند. در سال ۴۴۰ هجری درهمین شهر بود که باکالیجار هنگام آمدن به کرمان زهر خوراندند و به هلاکت رسید و پس از آن کرمان بدست ملک قاورد سلجوقی افتاد. در سال ۵۵۸ در حمله غزان به کرمان شهر خناب ویران گردید و از آن پس نام آن در کتابها دیده نمی شود. شهر کنونی نگار که در حدود ۲۲ کیلومتری شرق شهر مشیز قرار دارد در محل خوناب پا گرفته است. نگار دارای مسجدی از دوره سلجوقی که همان مسجد

خواب است می‌باشد که منار آن سالم مانده و کتیبه‌ای به خط کوفی در آن دیده می‌شود. ظاهراً نخستین بار نام شهرنگار از قرن نهم هجری در مقامات عرفای بم آمده است. از آبادی گمشده دیگر از بهار یا درست‌تر نهار می‌توان نام برد که اسم آن به جامانده اما موقعیت جغرافیایی آن مشخص نیست.

ب - بهار

بیشتر جغرافیانویسان در مسیر جاده سیرجان - بم قبل از خواب ازمنزلی (محلی) به نام بهار که فاصله آن تا خواب یک مرحله (۶ تا ۴ فرسنگ) بوده است نام برده‌اند ، در سال ۳۷۲ هجری صاحب حدودالعالم در نسخه خطی نام این محل را نار ضبط کرده است. مینورسکی آن را قار(?) و منوچهر ستوده بهار(?) خوانده‌اند. دربرخی از نسخه‌های خطی از جمله صورت الارض ابن حوقل و مسالک الممالک اصطخری بهار را نهار نوشته‌اند. در نقشه اشکال العالم جیهانی نیز نهار ضبط شده است. به نظر می‌رسد که بهار نادرست و نهار صحیح باشد. بعدها نهار تبدیل به نگار شده زیرا تبدیل «ه» به «گ» در زبان فارسی رایج است . علاوه بر شهرهای قدیمی خواب و بهار شهر دیگری در کرمان آمسیر سراغ داریم .

ج - آمسیر

در سال ۲۶۶ هجری طبق مطالب ابن قدامه ، ۶ فرسنگ مانده به خواب آمسیر قرار داشت در همین مکان مقدسی از زمین نام می‌برد که باید تحریف آمسیر باشد. ظاهراً آمسیر به تدریج به آمشیز و سپس به مشیز تبدیل شده است. در این صورت میتوان تاریخ شهر کنونی مشیز را به حدود ۱۲۰۰ سال پیش رسانید. امروز در ۳۰ کیلومتری جنوب شرقی مشیز دهکده کوچکی به نام قنات سیر قرار گرفته که یادآور نام قدیمی آمسیر است .

د - باهر

در احسن التقاسیم خطای دیگری از سوی نسخه برداران صورت گرفته که استاد دخویه هم به لحاظ عدم آشنایی به منطقه متوجه آن نگردیده و آن اینکه

«بهار» یا «باهر» خلط شده است زیرا در احسن التقاسیم آمده است که بهار دارای نخلستان است در حالیکه بهار (نهار) منطقه سردسیری است و نخل در آن نمی‌روید و «باهر» دارای نخلستان است. بنابر نوشته مقدسی بهار درست بم (!) قرار داشته است. که ظاهراً همان باهر است که به سهو بهار ضبط شده است. امروز ویرانه‌های این شهر (باهر) در کنار دهکده عزیز آباد در ۱۴ کیلومتری غرب فهرج (نرماشیر) دیده می‌شود.

پایان

دکتر خسرو خسروی

نکاتی پر مبنی سائنس و سماں

تو رسی شہ قبری وارک بم

محمد علی حسینی پور

نکاتی پیرامون سابقه تاریخی و سیمای توریستی

شهر قدیمی و ارگ بم

بامراجعه به اکثر کتابهای تاریخی در مورد سابقه شهر قدیمی و ارگ بم باین جمله برمی‌خوریم که از تاریخ بنای اولیه آن اطلاع درستی در دست نیست، در حالیکه اگر هسته اولیه این مجموعه عظیم خشتی را ارگ یا مرکز حکومتی شهر قدیمی که در حال حاضر هم قابل مشاهده می‌باشد در نظر بگیریم باتوجه به شواهد وقراین موجود درآن می‌توانیم به احتمال زیاد بنای اولیه آن را بدوره سلوکیان (جانشینان اسکندر در ایران) در فاصله سالهای ۳۱۲ قبل از میلاد تا ۲۴۷(ق. م) یعنی به ۲۳۰۰ سال پیش (به نسبت سال ۱۹۹۲ میلادی) نسبت دهیم، زیرا در قسمت حاکم نشین یاهمان ارگ(مرکز حکومتی)فقط دو خانه جدا ازهم وجود دارد، هر چندکه درطول دورانهای مختلف مرمت و بازسازی شده‌اند اما بافت اولیه خود را از دست نداده ، بلکه هرگونه تعمیر و مرمتی برجای بناهای قدیمی صورت گرفته که در این مورد می‌توان جملاتی را از کتاب ارگ بم متذکر شد «بهنگام نقشه برداری از طبقات زیرین

به فضاهای توپر و جرزهایی در کنار اتاقها برخورداریم که حاکی از وجود بنایی متقدمتر در همین محل است، وبادر نظر گرفتن طاق مزبور و جرزهای مورد نظر، ساختمان دیگری مشابه ساختمان فعلی در این محل وجود داشته است. (۱)

پس براساس تحقیقات باستان شناسی مشخص می شود که ساختمانهای جدید بدون تغییر بافت قبلی برجای ساختمانهای قدیمی بنا شده اند، و حال در این زمینه که وجود دوخانه در مرکز حکومتی چه ارتباطی با دوره سلوکیان دارد باید اشاره نمود که در آن دوره برای اداره شهرها از دو عنصر مقدونی و ایرانی استفاده می کردند (۲) و ساختن دو خانه مجزا از هم در قسمت حاکم نشین یا مرکز حکومتی وبافاصله وتدابیر امنیتی می تواند دلیلی بر احداث این شهر قدیمی در زمان سلوکیان باشد، اما چون این منطقه از کشور کنونی ایران در زمان حکومت مهرداد اول (اشک ششم شاه پارتی) در سال ۱۷۴ قبل از میلاد یعنی در ۲۱۶۶ سال قبل (به نسبت سال ۱۹۹۲ میلادی) از دست سلوکیان خارج و بتصرف اشکانیان در آمده است (۳) و از طرفی آثار دوره اشکانی بیشتر مورد بررسی قرار گرفته است وباستان شناسان هم با دست یابی به سکه های دوره اشکانی در این محل قدمت آن را بدوره اشکانیان نسبت داده اند. (۴)

اینک بشرح مطالبی در مورد حکومت سلوکیان واقدامات شهرسازی آنها از کتابهای تاریخی اشاره می رود :

الف - تاریخ سیاسی اجتماعی ایران (قبل از اسلام) چنین آورده است: «یکی از اقدامات سلوکیان در شرق بنای شهرهای متعددی بود که ساکنان اصلی آن را یونانیان مهاجر تشکیل می دادند... و یکی از دلایل مهم شهرسازی در دوره غلبه مقدونی ها بر مشرق زمین ، تلاش آنان برای تثبیت موقعیت خویش در این بخش از جهان با فراهم آوردن مناطقی جهت اسکان یونانی ها ومقدونی ها بود(آب پیان) مورخ یونانی قرن دوم میلادی نوشته است که سلوکوس بیش از ۶۰ شهر ساخت ۱۶ شهر موسوم به آنتیوخیا (آنطاکیه) وبنام پدرش (آنتیوخوس)

- ۱- کتاب ارگ بم ، نوشته مهندس حمید نوربخش ص ۹۲.
- ۲- کتاب تاریخ سیاسی ، اجتماعی ایران (قبل از اسلام) سال اول ، مراکز تربیت معلم رشته علوم اجتماعی ص ۱۵۴.
- ۳- کتاب تاریخ سیاسی ، اجتماعی ایران (قبل از اسلام) سال اول ، مراکز تربیت معلم رشته علوم اجتماعی ص ۱۶۸.
- ۴- کتاب مجموعه مقالات کرمان شناسی ، مقاله معرفی شهر قدیمی وارگ بم .

۹ شهر بنام سلوکیه که نام خویش را بر آنها نهاد ۵۰ شهر بنام (لاداسیه) یعنی نام مادرش و ۳ شهر بنام (آپام آ) همسر ایرانیش و بسیاری شهرهای دیگر با نامهای خاص و مناسبت‌های ویژه (۱) گوتشمید تعداد شهرها رادست کم ۷۵ شهر دانسته است (۲). و هر کدام را از این شهرها نیز دارای زمین‌های وسیعی در اطراف در بودند که توسط روستائیان و کشاورزان در قبال پرداخت خراج کشت می‌شدند» و سابقه کهن کشاورزی این منطقه این مسئله را نیز ثابت می‌کند. بد در کتاب تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه چنین آمده است: «چون مادران ولیعهدهای مقدونی و سلوکی ایرانی بودند، یونانی‌ها ایران را بکلی مملکت بیگانه نمی‌دانستند...»

از تمدن یونانی در ایران نمی‌توان به تحقیق گفت چه اثراتی باقی ماند، نوشته‌اند که اسکندروسلوکی‌ها ۷۰ شهر در ایران بنا کردند و مخصوصاً اسم شهرهایی را موسوم به اسکندریه در سیستان - افغانستان بلوچستان در کنار رود سیحون و سایر جاها و اسم یک انطاکیه را در پارس می‌برند و در ماد نیز قلعه و شهرهایی ساخته بودند و بالاخره اسم شهر صدرروازه را در جنوب غربی دامغان ذکر می‌کنند. ولیکن تطبیق این شهرهای قدیم با محل‌های امروزی تقریبی است. در این شهرها عده مهاجرین یونانی زیاد بود و عادات و اخلاق یونانی از این شهرها بخارج سرایت می‌کرد... ولی این نکته مسلم است که اگر هم مهاجرین این شهرها یونانی بودند بعد از چند قرن در میان ایرانی‌ها حل شده و قومیت خود را از دست داده‌اند. بالاخره باین نتیجه می‌رسیم که تمدن یونانی در ایران سطحی بود و هیچ بعمق نرفت (۳) و در دوران در این باره چنین نوشته است «آسیا مغلوب غرب نشد، تمدن آن قدیمتر و عمیق‌تر از آن بود که روح خود را تسلیم کند» (۴) و در مورد اینکه چه ضرورتی داشته است تا جانشینان اسکندر اقدام به احداث شهری در چنین محلی بنمایند، می‌توان ساخت آن را در ارتباط با تلفات سپاهیان اسکندر در عبور از مناطق جنوب شرقی ایران دانست که تجربه‌ای

۲- تاریخ سیاسی اجتماعی ایران (قبل از اسلام) سال اول - مراکز تربیت معلم رشته علوم اجتماعی صفحات ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۵ به نقل از کتاب ایران باستان کتاب هشتم ص ۲۰۶۳ و تاریخ ایران و ممالک همجوار ص ۵۸.

۳- کتاب تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه - تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و عباس اقبال آشتیانی ص ۱۳۵.

۴- کتاب تاریخ سیاسی، اجتماعی ایران (قبل از اسلام) سال اول مراکز تربیت معلم رشته علوم اجتماعی ص ۱۵۵.

بوده برای سرداران همراه اسکندر از جمله :

سلوکوس که بدین وسیله خواسته با ساخت شهری در این محل بتواند در آینده با مشکلاتی که در سفر بازگشت از هند بآن روبرو شده اند مقابله کند و در مورد مراجعت اسکندر از هند به ایران با توجه به نقشه خط سیر اسکندر که ضمیمه می باشد چنین نوشته اند: «اسکندر در مراجعت بایران از پاتالا(شهری در محل انشعاب رودخانه سند) بطرف اقیانوس هند سرازیر شد، حرکت قشون او از جاهایی بود که بساحل اقیانوس نزدیک و اکنون موسوم به مکران است ، بعد او به مملکت گذرزی (بلوچستان امروزی) رفت در این جاقسمت بزرگ قشون اسکندر از جهت گرمای شدید وی آبی تلف گردید و او مجبور شد به (پورا) (فهرج امروزی در بلوچستان ایران) برود، بعد از چندی اسکندر از اینجا از راه هلیل رود و سیرجان به پاسارگاد رفت و...» (۱)

البته متذکر می گردم که فهرج مرکز بخش نرماشیر از توابع شهرستان بم است که در فاصله ۶۰ کیلومتری شهر بم قرار گرفته است که احتمالاً اسکندرو سپاهیان پس از عبور از این منطقه وارد جازموریان ورودبار شده و سپس در امتداد هلیل رود به جیرفت کنونی آمده و از آنجا از راه دره هلیل رود قشون خود را عبور داده است تا با مشکل کمبود آب که در گذشته با آن مواجه بوده است روبرو نشود و خلاصه اینکه چرا از این شهر با این همه سابقه در کتب تاریخی کمتر اسمی برده شده است علت را باید در دوری این منطقه از مناطق عمده جنگی ایرانیان قدیم ذکر کرد، زیرا مورخین در قدیم بشرح وقایع جنگی سرداران بزرگ می پرداخته اند آنهم تازمانیکه فاتح بوده اند و هرکجا که شکست می خوردند همانجا رها می شدند و از سرنوشت بعدی آنها اطلاعات دقیقی را برای خوانندگان امروزی باقی نگذاشته اند. ...بهر حال این بنای کهن می تواند از نظر توریستی بسیار با اهمیت باشد. بخصوص در شرایطی که امروزه جهانگردی بعنوان یکی از مهمترین بخش های اقتصادی جهانی شناخته شده و برطبق آمار ارائه شده از سوی سازمان بین المللی جهانگردی ، در سال ۱۹۸۹ میلادی کل هزینه یادآمدهای جهانگردی بین المللی یعنی کل پولی که جهانگردان در خارج از کشور محل اقامت دائمی خود هزینه کرده اند رقمی در حدود ۱۷۵ میلیارد دلار و برابر ۱۳ تا ۱۵ درصد کل حجم مبادلات

۱- کتاب تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه - تألیف حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی ص ۱۳۵.

اقتصاد جهان عنوان شده است. (۱) و در دنیای امروز جهانگردی علاوه بر جنبه های فرهنگی، بعنوان یکی از فعالیتهای سودآور اقتصادی و اجتماعی شناخته شده و از عمده ترین عوامل عمران نواحی و مناطق نیز بشمار میرود و علاوه بر در آمدزایی و ارزآوری آن امروزه پایه های اقتصاد برخی از کشورها بر این صنعت استوار گردیده است. بعنوان مثال در کشور تونس یکی از قسمت هایی که سرمایه گذاری در آن نتیجه قابل توجه و درخشانی دارد، جهانگردی است که یکی از مهمترین منابع درآمد این کشور محسوب می شود. (۲) و یا اینکه در کشور اتریش صنعت توریسم، یکی از مهمترین منابع درآمد ارزی این کشور بشمار می رود که در سال ۱۹۸۹ میلادی معادل ۹/۳ میلیارد دلار درآمد ارزی را بخود اختصاص داده است (حدود ۱۵٪ کل در آمد ارزی کشور اتریش) که در سطح بین المللی از موفقترین مراکز جلب توریست بشمار میرود که در نوع خود در جهان بی نظیر است و در شهر بم هم وجود آثار و بناهای تاریخی و مناظر زیبا و استثنایی طبیعی بعنوان جاذبه های توریستی می تواند سالانه تعدادی توریستهای مشتاق را از سراسر کشور و حتی از نقاط خارج از کشور بسوی خود جذب کند و امروزه از نظر تقسیمات کشوری شهر بم یکی از شهرهای استان کرمان است که جمعیت آن ۵۰۶۰۰ نفر (۳) و مساحت آن بیش از ۵۰ کیلومتر مربع که در فاصله ۲۰۰ کیلومتری جنوب شرقی شهر کرمان در حاشیه بیابان لوت واقع شده است، واز گذشته بسیار دور نقش ارتباطی مهمی داشته است و اکنون هم بر سر راههای ارتباطی کرمان به زاهدان و ایرانشهر - بنادر کنارک و چابهار به تهران و سایر نقاط کشور ایران و همچنین بندرعباس به بندر چابهار واز همه مهمتر برسر راه ترانزیتی ترکیه به پاکستان (اروپا به آسیا) قرار گرفته است و زمانی بدروازه شرق معروف بوده است و همانگونه که اشاره رفت بخاطر داشتن سابقه تاریخی دارای جاذبه های توریستی مهمی است و در همه جای ایران و در برخی نقاط خارج از ایران با نام ارگ بم آشنایی دارند ارگی که دربرگیرنده محل سکونت مردم و حاکم بوده است و از عظیم ترین مجموعه های خشتی ایران و شاید هم جهان می باشد که در حال حاضر بیش از ۲۴ هکتار زیربنای آن است و در ساخت آن کمتر از سنگ و آجر استفاده شده بلکه

۱- روزنامه اطلاعات شماره ۱۹۶۲۹/۱۱/۳/۱۳۷۱ ص ۱۱ به نقل از نشریه تازه های اقتصاد شماره ۲۴ فروردین ۱۳۷۱.

۲- جغرافیای کشورهای مسلمان سال چهارم رشته های اقتصاد اجتماعی و فرهنگ و ادب ص ۱۷۰.

۳- سرشماری عمومی مسکن در سال ۱۳۶۵ ه. ش.

بیشترین ماده ساختمانی بکار رفته در آن گل و خشت است زیرا که گل ماده ساختمانی اصیل و قدیمی از ایران در نواحی خشک و نیمه خشک بوده است بخاطر در دسترس بودن و ارزان بودن خاک و شکل پذیر بودن و همچنین عایق بودن آن در برابر سرما و گرما و ساکنین این نواحی می‌توانسته‌اند آن را بشکل چینه یا خشت و غیره در آورده و در ساخت بناها از آن استفاده کنند و بکارگیری صحیح این مصالح باعث شده که هنوز برخی ویژگی‌های قدیمی خود را نیز حفظ کند، و این جاذبه توریستی می‌تواند در آینده نقش مهمی در اقتصاد این شهر داشته باشد و علاوه بر این اثر مهم تاریخی، اماکن مذهبی و بناهای قدیمی متعدد دیگری در اطراف این شهر وجود دارد و همچنین شرایط آب و هوایی در ایام بهار همراه با بوی معطر بهار نارنج و سرسبزی همیشگی درختان خرما و مرکبات و جاری بودن قنوات متعدد در گوشه و کنار شهر برجاذبه‌های توریستی آن می‌افزاید و اگر در گذشته اقتصاد این شهر از طریق بازرگانی و دادوستد و خرید و فروش کالا و پارچه بافی و روغن کشی و کشاورزی صورت می‌گرفته و در حال حاضر اقتصاد آن بر پایه کشاورزی و باغداری و دامپروری و اندکی صنایع دستی استوار است با برنامه ریزی‌های صحیح می‌توان در آینده به نقش توریستی آن رسید.

و برای جذب توریست باید تبلیغات روشن کننده درباره جاذبه‌های توریستی این شهر در نقاط مختلف ایران و در صورت امکان در نقاط مختلف جهان صورت گیرد، و منافعی که از صنعت توریسم عاید این شهر می‌شود نه تنها یک منبع در آمد است بلکه موجب افزایش اشتغال شده و همچنین در حفظ و نگهداری این بنای کهن نیز تأثیر مثبت دارد، زیرا با در آمد بیشتر تعمیرات و نگهداری بهتر از آن بعمل می‌آید. و از طریق رفت و آمد توریست‌ها چه داخلی و چه خارجی بازاریابی برای محصولات عمده کشاورزی این شهر نیز بعمل می‌آید و تولیدکنندگان محصولات نیز سعی می‌کنند تا محصولات خود را با کیفیت بهتری ببازار عرضه کنند که این خود اثرات مثبت فراوانی دارد. البته در مورد پذیرش توریست نباید فقط کسب پول مورد نظر باشد بلکه باید به ارزشها، اعتقادات و فرهنگ بومی منطقه توجه شود، و وجود این اثر باستانی عطش باستان شناسان را برای حضور در این منطقه دو چندان می‌کند، و از طرفی برای پرداختن به صنعت توریسم باید به زیر ساخت آن یعنی گسترش امکانات حمل و نقل هوایی، زمینی و ایجاد هتلها، سرویس رسانی و تعلیم راهنمایان، گسترش خدمات درمانی و ایمنی، امکانات تبلیغی و... توجه نمایند که

خوشبختانه در زمینه احداث فرودگاه و ساختن هتل اقداماتی صورت گرفته و کارهای عملیاتی فرودگاه شروع شده است و امروز نیز استفاده از راههای زمینی مورد توجه می‌باشد و دیدگاهی دیدن بیابانهای وسیع خود نظر توریست را جلب می‌کند بخصوص زمانیکه باین منطقه قدم می‌گذارد با این مسئله روبرو است که فاصله شهرها از همدیگر زیادتر شده و هرچه بطرف زاهدان یا ایرانشهر برود این فاصله‌ها نیز بیشتر می‌شوند. ناگفته نماند که این آثار میراث ما از گذشته است همانگونه که ما برای آینده می‌سازیم و بپایان دادن در این مجموعه به این مسئله واقف می‌شویم که این بناها یادگاری است از گذشتگان ما، دوام و بقاء آنها تاکنون ثابت می‌کند که ساخت آنها بدون قصد بسازوفروشی بوده است که این خود هم درس وهم تجربه است برای نسل امروز و عملکرد بناها متناسب با نیازهای روز بوده است و البته ساخت این بنای عظیم و کهن با الگوپذیری از هگمتانه پایتخت مادها صورت گرفته و در مورد خصوصیات هگمتانه پایتخت مادها (همدان امروزی) چنین نوشته‌اند «هفت دیوار دور آن کشیده شده بود چنانکه هر دیواری بر دیگری مشرف و دیوار درونی آخری بر تمام دیوارها مسلط بود، قصر پادشاه را در قلعه هفتمین ساخته بودند برجهای این قلعه رنگ طلایی داشت و برجهای سایر دیوارها را به الوان مختلف رنگ آمیزی نموده بودند» . (۱)

و در شهر قدیمی وارگ بم هم ما امروزه چهار دیوار را می‌بینیم با ۲۹ برج دیدبانی و خانه حاکم در قلعه چهارم ساخته شده و هر چه بطرف خانه حاکم و مرکز حکومتی پیش می‌رویم ارتفاع دیوارها بلندتر می‌شود. و حال در این قسمت بشرح گوشه‌هایی از خصوصیات کنونی این شهر مسکونی اواسط دوره قاجاریه که خود از دو قسمت مردم نشین (شهر قدیم) وارگ (مرکز سازمان حکومتی شهر قدیم) که شامل سه قسمت اصطبل - سربازخانه - دارالحکومه تشکیل شده است می‌پردازم.

الف) در بیرون از شهر قدیم آثار خندق در برخی جوانب دیده می‌شود، خندقی که نقش تخریبی نیز داشته است و هر زمان که شهر در محاصره قرار می‌گرفته و ساکنان آن تسلیم نمی‌شدند محاصره کنندگان آب رودخانه‌های اطراف را بطرف خندق جاری می‌ساختند و راه خروج آن را می‌بستند تا در اثر جمع شدن آب در پشت دیوارهای گلی دیوارها تخریب شده و وارد شهر شوند.

۱- کتاب تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه. تألیف حسن پیرنیا و عباس اقبال آشتیانی صفحه ۵۱.

ب) دورتا دور شهر و مرکز حکومتی دیواری بلند کشیده شده که بجز دروازه اصلی آثار دروازه‌هایی دیگر و تعدادی برج دیدبانی بر روی آن مشاهده می‌شود و شهر در واقع در داخل قلعه‌ای محصور است.

ج) از تنها دروازه باقیمانده که ورودی سنگفرش شده‌ای بادر چوبی دارد وارد شویم در اطراف اتاقهایی برای استراحت بگهبانان و محل‌های استقرار نگهبانان و پاسداران دیده می‌شود و سپس در محوطه عمومی آثار منازل مسکونی و بازار و دو مسجد یکی در پشت بازار جانب غربی شهر و دیگری مسجد اصلی یا جامع که امروزه به مسجد صاحب الزمان معروف می‌باشد که در زمره قدیمیترین مساجد ایران است به چشم می‌خورد و علاوه بر این بناها آثار مکتب خانه‌ای در مقابل مسجد جامع و زورخانه و کارگاه روغن کشی و تعدادی کاروانسرا و اصطبل‌های کوچک و بزرگ در کنار آنها باکوچه‌هایی تنگ و باریک برخی سنگفرش شده و آب انبار و... خودنمایی می‌کنند.

د) پس از گذشتن از محدوده شهر بدروازه سنگفرش شده و دارای در چوبی می‌رسیم که در قسمت داخلی آن علاوه بر اتاقهای نگهبانان اتاقهای دیگری نیز دیده می‌شوند و از این دروازه راهی است بطرف اصطبل و سربازخانه و دارالحکومه، که ابتدا به اصطبل می‌رسیم که دارای ورودی سنگفرش و شیب داری است که حوضی در وسط و چاه آبی در کنار و ۳ سالن در سه طرف با گنجایش ۲۰۰ اسب و دو برج دیدبانی و اتاقهایی مسلط بر اصطبل برای نگهبانان اصطبل در آن وجود دارد.

ه) سربازخانه، از قسمت ورودی سرپوشیده آن که وارد می‌شویم هر طرف ۲ سکو برای استقرار نگهبانان و پاسداران به چشم می‌خورد و در وسط آن میدان نسبتاً وسیع و جایگاه مخصوص مراسم صبحگاهی و غیره و در گوشه‌ای از آن چاه آب و اطراف آن ۲۴ اتاق در طبقه پائین و ۳۰ اتاق در طبقه بالا خودنمایی می‌کنند و در پشت سربازخانه به آثار آسیاب بادی و محلی برای نگهداری شتران برمی‌خوریم که ۹ شتر در آن جا می‌گرفته و چون شتر در مناطق بیابانی اهمیت بیشتری داشته است جای امن‌تری را برای نگهداری آنها در نظر می‌گرفته‌اند. و خروجی از سربازخانه بطرف حاکم نشین تدابیر امنیتی شدیدتر بوده که آثار جایگاه استقرار نگهبانان قابل مشاهده است و پس از عبور از خروجی سربازخانه به اولین خانه مستقل ساخته شده در قسمت مرکز حکومتی برمی‌خوریم که ورودی کم عرض و در داخل دالان آن محل استقرار چهار نگهبان دیده می‌شود و امروزه بان خانه فرمانده نظامیان گفته می‌شود که

دارای محوطه نسبتاً وسیع با آثار حوض و ساختمانهایی دوطبقه همراه با زیرزمین در آن قابل تشخیص است اهمیت این خانه در این بوده که مسلط بر نظامیان و در ارتباط با حاکم بوده است.

و) در مسیر اصلی پس از عبور از ورودی خانه فرمانده نظامیان به محل سرپوشیده‌ای به سبک حوض خانه برمی‌خوریم که احتمالاً نقش سالن‌های انتظار امروزی را ایفا می‌کرده است و در کنار آن راه عبوری بچشم می‌خورد که برای ورود به خانه حاکم و خانه فرمانده نظامیان و قسمت اداری مورد استفاده قرار می‌گرفته که از بالای دروازه شمالی ارگ که امروزه مسدود است شروع می‌شده و در ادامه راه بطرف خانه حاکم و مرکز اداری شهر قدیم پس از عبور از راهروی سنگ فرش شده با سربالایی تندی بادیوارهای مرتفعتر ورودی زندانی بر می‌خوریم که راهروی آن قابل مشاهده می‌باشد و در انتهای آن اتاقی وجود دارد که حاکمان وقت مخالفان خود را در آن حبس می‌کرده‌اند و در ادامه راه به خانه حاکم با آثار حوضی در وسط و اتاقهایی در اطراف وارد می‌شویم که پس از خارج شدن از آن و عبور از پله‌هایی به دارالحکومه یا عمارت موسوم به چهار فصل می‌رسیم که برای انجام کارهای اداری شهر قدیم بوده است و در هراتاق کوچک محل نشستن ۶ کارمند دیده می‌شود که بطرز خاصی در نظر گرفته شده بود و در طبقه زیرین این عمارت نیز اتاقهایی و اصطبل کوچکی که احتمالاً برای نگهداری اسبان حاکم و یا اداره کنندگان شهر بوده است دیده می‌شوند و در پشت این بنا آثار حمام و چاه آبی که در سنگ حفر شده مشاهده می‌گردد که احتمال می‌رود برای ذخیره آب در ایام محاصره شهر بوده یا اینکه مسیر قناتی را از آن محل عبور داده بودند به‌صورت احتیاج به کاوش دارد.

ز) آخرین و بلندترین قسمت از این مجموعه عظیم که از دور نظر هر بیننده را جلب می‌کند برج دیدبانی اصلی است که گویا ارتفاع آن در گذشته بیشتر بوده و در بازسازی‌های بعدی بشکل امروزی در آمده است که از داخل آن همه قسمت‌های شهر قدیم را تا فاصله دوردست می‌توان دید. در خاتمه ضمن تشکر از برگزارکنندگان دومین سمینار کرمان شناسی با مطرح نمودن چند پیشنهاد و با امید اینکه این مقاله گامی کوچک در راه شناخت بهتر تاریخ این منطقه و چگونگی حفظ این اثر تاریخی باشد و از طرفی بتواند تا حدودی به معرفی این مجموعه توریستی کمک نماید آن را پایان می‌رسانم.

۱- از سازمان میراث فرهنگی که عهده دار حفظ و حراست بناهای تاریخی

است تقاضا دارم که نسبت به ثبت این مجموعه عظیم در ردیف میراث جهانی اقدام نماید.

۲- چون مرمت و بازسازی همه قسمت‌های تخریب شده امکان پذیر نیست از هر نمونه یک بنا را که سالم تر است انتخاب کرده و در اسرع وقت مرمت نمایند (با استفاده از افراد متخصص) چرا که تعلل در این امر موجب تشدید خسارت می‌شود و در این مجموعه بناهای سالم تری که امروزه دیده می‌شوند در سال ۱۳۳۷ ه. ش تعمیر شده‌اند، و البته در حال حاضر هم از طرف مسئولین مربوطه تعمیراتی انجام می‌گیرد.

۳- این مجموعه احتیاج به تابلو-بروشور و راهنمایی دارد تا اطلاعات لازم را در اختیار بازدیدکنندگان قرار دهند، که اینکار باید با همکاری و هماهنگی اداره ارشاد اسلامی و سازمان میراث فرهنگی شهرستان بم و استان کرمان انجام گیرد (البته با جمع‌آوری اطلاعات صحیح و مستند تاریخی بوسیله افراد صاحب‌نظر).

۴- تعمیر و مرمت خانه حاکم یا منزلی دیگر بصورت محلی برای رفع خستگی بازدیدکنندگان و یا تبدیل آن به چایخانه سنتی ...

۵- چون مسجد صاحب الزمان این شهر قدیمی در حال حاضر هم قابل استفاده می‌باشد و مردم بصورت انفرادی و یا خانوادگی با توجه به اعتقادات خود بآنجا می‌روند بهتر است که در بعضی از ایام سال مراسم مذهبی در این مسجد برگزار شود، البته در گذشته هم توسط بعضی از روحانیون شهر مراسم مذهبی از قبیل نماز عید فطر در این مسجد برگزار می‌شده است.

۶- برای مشکل کمبود هتل و مراکز اقامتی برای توریست‌های داخلی و خارجی لازم است که از طرف مسئولین مربوطه اقدامات اساسی انجام گیرد، لازم بتذکر است که در زمینه احداث هتل اقداماتی انجام گرفته و عملیات ساختمانی آن شروع شده است.

محمدعلی غضنفری پور- دبیر آموزش و پرورش شهر بم - تیرماه

۱۳۷۱

منابع مورد استفاده :

- ۱- ارگ بم. نوشته مهندس حمیدنوربخش .
- ۲- کتاب ایران در زمان ساسانیان - تاریخ ایران ساسانی تا حمله عرب و وضع دولت و ملت در زمان ساسانیان تألیف: پروفیسور آرتور کریستین سن - ترجمه رشیدیاسمی - چاپ سوم - تهران ۱۳۴۵ (ه. ش).
- ۳- کتاب تاریخ آل مظفر.
- ۴- کتاب تاریخ ایران و جهان قبل از اسلام سال اول آموزش متوسطه عمومی رشته ادبیات و علوم انسانی چاپ ۱۳۷۰.
- ۵- کتاب تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه - تألیف حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و عباس اقبال آشتیانی کتابفروشی خیام بکوشش محمد دبیرسیاقی چاپ سوم تابستان ۱۳۶۲.
- ۶- جغرافیای شهریم - نوشته محمدمهدی محلاتی .
- ۷- کتاب خواجه تاج دار نویسنده ژان گوزفرانسوی - ترجمه ذبیح ا... منصورى جلد اول و دوم - مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۶۵ (ه. ش).
- ۸- کتاب تاریخ سیاسی اجتماعی ایران (قبل از اسلام) سال اول مراکز تربیت معلم رشته علوم اجتماعی .
- ۹- کتاب شهرنشینی و شهرسازی در ایران - محمدیوسف کیانی .
- ۱۰- کتاب کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران - تألیف دکتر عزیزا... بیات - مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۶۷.
- ۱۱- کتاب تاریخ مفصل ایران. تألیف عباس اقبال آشتیانی .
- ۱۲- مقاله‌های متعددی که در مورد صنعت توریسم و مرمت و بازسازی بناهای تاریخی در روزنامه اطلاعات منتشر شده است .

راههای کاروانزایالت کرمان در

شدهای سوم ماه ششم بهری

(محرمانی از تالیلی شینز جیرفت)

دکتر عبدالله کروی

راههای کاروانروایالت کرمان در سده های سوم تا ششم هجری

(محورهای ارتباطی شیراز - جیرفت)

آبادانی و رونق سرزمین کرمان از دیرباز ، به دو عامل بستگی داشته است:
- بهره برداری از توانهای محیط طبیعی و منابع آن .
- عملکرد موقعیت جغرافیایی به عنوان گذرگاه و محور ارتباط دهنده سرزمینهای پیرامونی .

نقش کرمان به عنوان پیوند دهنده ایالات و ولایات واقع در محور شرقی، شمالی ، غربی ، و ناحیه دریا بار در جنوب و تاثیر روابط و مناسبات تجارتي و حمل کالا در این سرزمین در طول تاریخ بر بنیادهای اقتصادی کرمان ، رشد و توسعه صنعت و شهر نشینی در این سرزمین تاثیر گذارده است .

بهمین جهت ، امر راهداری و تجهیز و نگهداری و حفاظت راهها و تامین آسایش کاروانیان در سراسر دوران تاریخی مورداهتمام وتوجه دولت های مرکزی وحکومت های محلی بوده است. و بسیاری ازتاسیسات وابنيه میان راهی برسم خیرات و باقیات صالحات توسط اشخاص ساخته می شده است .

آثار وبقایای پلها، میلها ومناره های راهنما، رباطها و کاروانسراها آب انبارها وحوضها، برجهاوقلعه های حفاظتی وچاپارخانه ها درطول مسیرهای متعددی کاروان روکرمان گواه براین مدعااست .

راههای اصلی وپیوندی بسیاری از دیرباز ارتباط سرزمینهای مجاورکرمان و نواحی درونی آنرا برقرار می ساخته است . که درچهارگروه تقسیم بندی شده اند .

۱- راههای شمالی

۲- راههای شرقی

۳- راههای جنوبی

۴- راههای غربی

این تقسیم بندی با توجه به موقعیت راهها از دو شهر کرمان یا سیرجان مبنا

قرار گرفته است. (نقشه شماره ۱)
در این مقاله به معرفی راه بزرگ کاروانی شیراز به سیرجان، جیرفت از طریق خرامه، قطرویه، بافت، اسفندقه می‌پردازیم که تا قرن ششم هجری جغرافیانویسان به ذکر مسافتات و مراحل آن پرداخته‌اند. (۱)

۱- راه شیراز - سیرجان

استخر و شیراز ازدو راه بزرگ با سیرجان و سرزمین کرمان در ارتباط بوده است. راه شهر بابک - راه نی ریز هر کدام از این راهها از مسیرهای متعددی در برخی نقاط می‌گذشته‌اند مثلاً راه شیراز و استخر به سیرجان از چند گذرگاه می‌گذشته و کاروانیان بسته به فصل، موقعیت و شرایط حاکم بر راهها با انتخاب یکی از این مسیرها آهنگ مقصد می‌کرده‌اند، این وضعیت در مورد بیشتر راههای ارتباطی تطبیق می‌کند.

راه شیراز تا سیرجان از طریق نی ریز

ابن بلخی از این راه و منازل آن با این عنوان نام می‌برد:
«راه سیرجان، از شیراز تا سیرجان هشتاد فرسنگ» منازل و مراحل این راه به ترتیب چنین برشمرده شده است:
برده - دوده - خرامه - خان کت - خیر (۲) - نی ریز - قطره - مشرعه - پربال - مشرعه مهففه - کنار نمکلاخ سیرجان.
نگارنده پیش از این در مقاله‌ای به شرح این راه و تطبیق منازل آن پرداخته است. (۳)

۱- از قرن ششم هجری به بعد کمترین شرح منازل و مراحل راههای کاروانی پرداخته شده است تنها در قرن هشتم (مستوفی قزوینی - نزهت القلوب) و نیز در دوران قاجاریه با این مورد به طور مبسوط روبرومی شویم.
۲- ابن خردادبه بعد از منزل خیر راه سیرجان را از مسیر چاه عقبه - میشکافات - چاهک - سروشک - شهر بابک - کاخ نعمان - ده آبان - مرجان - بیمند - سیرجان، ادامه می‌دهد. رک: ابن خردادبه مسالک و ممالک
۳- گروسی - عباس - آتشکده بهرام در خیر استهبان. مجله بررسیهای تاریخی شماره ۵ سال یازدهم. ۱۳۵۵ ص ۱۴۴-۱۰۷.

۲- راه سیرجان به جیرفت

- سیرجان چندین راه ارتباطی با جیرفت داشته است که عبارت بودند از :
- ۱- راه سیرجان - بافت - رابر - دلفارد - جیرفت.
 - ۲- راه سیرجان - بافت - اسفندقه - جیرفت.
 - ۳- راه سیرجان - غیرا - راین - سروستان - هرمز(دیه گوز) - جیرفت.

در اینجا به شرح راه سیرجان جیرفت از مسیر بافت - اسفندقه می پردازیم. این مسیر که در قرن سوم هجری آبادان بوده است تا ۶۰ سال پیش نیز پذیرای کاروانهایی بوده است که از آن می گذشته اند. این خردادبه منازل آنرا چنین آورده است :

سیرجان	تا	ارحاء	شش فرسنگ (۱)
ارحاء	تا	استور	چهار فرسنگ (۲)
استور	تا	خان سالم	هشت فرسنگ (۳)
خان سالم	تا	بافت	هشت فرسنگ
بافت	تا	دره کهندژ	دوازده فرسنگ (۴)
دره کهندژ	تا	اسپیذنه	چهار فرسنگ (۵)
اسپیذنه	تا	معدن	چهار فرسنگ (۶)
معدن	تا	رباط	چهار فرسنگ (۷)

- ۱- ارحا (ارخا) محل آبادی فعلی بلورد می باشد .
- ۲- آبادی فعلی استور.
- ۳- محل این منزلگاه باید مکان آبادی چهارکهن هشون که رباط قلعه مانند آن هنوز با برجاست، باشد.
- ۴- دره کهندژ بامسیردره پهن تطبیق می کند و کاروانها برای عبور از این مسیر رسیدن به اسفندقه از مناطقی عبور می کرده اند که در حال حاضر با این نامها خوانده می شوند.
- بافت-کشکوئیه-تودهی (دهوج) کلوگ-گاو-آب-گندم-دوراهی خافکوه دره پهن-اول مل اشتر-چناران-اسفندقه .
- ۵- اسفندقه فعلی که قصبه آن آبادی دولت آباد است و از آبادیهای بزرگ آن آبادی فردوس می باشد. اسفندقه محل تلاقی چندین راه جنوبی - شمالی و شرقی - غربی در ناحیه جنوب شرقی کرمان بوده است. امروزه نیز تلاقی گاه عمده مسیر کوچ عشایر جنوب کرمان بشمار می رود.
- ۶- جای منزلگاه «معدن» در حدود سرگز تا کلاغوئیه در فاصله نیم فرسنگی آن باید بوده باشد.
- ۷- خرابه های منزلگاه «رباط» امروز بنام قلعه گبرا سر راه اسفندقه به جیرفت در شیب کوه سنگی کنار دره پهناور «پیتاروئیه» دیده می شود.

ریاط تا جیرفت چهار فرسنگ (۱)
 ابن حوقل بعد از منزلگاه بافت مسیر دیگری را برای دسترسی به جیرفت
 بامنزلگاههای زیر برشمرده است :

بافت	تا	خبر	یک منزل (۲)
خبر	تا	کوه نقره	یک منزل (۳)
کوه نقره	تا	درفارد	یک منزل (۴)
درفارد	تا	جیرفت	یک منزل (۵)

این مسیر امروزه مسیر اصلی بافت به جیرفت محسوب می شود .
 جیرفت راچندین راه به نواحی مختلف جنوبشرقی ایران پیوند می داده است
 مهمترین آنها درقرنهای سوم وچهارم هجری عبارت بودند از: راه جیرفت به شهرهرموز
 درکناررودخانه میناب ازطریق گلاشگرد(۶) به منوجان.راه جیرفت به هرموزاز
 طریق ولاشگردرودخانه دژ-گدارراهداررودان (دهبازر) (۷) راه جیرفت به تارم و
 شبانکاره ازطریق ولاشگرد-سورگان(سوگان یا سوغان)- تنگ موردان.راه جیرفت
 به بمپورویپهره (فهلپهره) ازطریق دوساری، مردهک، زهکلوت، دهقان (دلگان) (۸).

- ۱- ویرانه های شهر باستانی جیرفت بنام شهر دقیاوس خوانده می شود.
- درساحل غربی «هلپل رود»سر راه آبادی پشت لربه بهجردو خاتون آباد درصحرایی وسیع دیده می شود.
- ۲- خیریاخبر: محل این منزلگاه باموقعیت شهر «رابر»تطبیق می کند واحتمالاً نام قبلی رابربوده است .
- ۳- کوه نقره با منطقه ساردوئیه از نظر موقعیت یکی است .
- ۴- ابتدای درفارد یا دلفارد، از سربیزن وگدارسرخ شروع می شود وتا دشت جیرفت ادامه دارد. دره
 ایست آبادان .خرم و بسیار روح افزا از آبادیهای معروف آن ، کرا ،باغین ، بندر دلفارد می باشد.
- ۵- ابن حوقل ، صوره الارض ، ص ، ۲۷۳.
- ۶- ازجیرفت تاولاشگرد (گلاشگرد) سه مرحله بوده است .دیگرمنازل این راه عبارت بودندازقنات شاه
 ومغون (اصطخری ص ۱۴۵ «قنات شاه» درحال حاضردهی است بنام «چشمه شاه»ومیان آبادیهای «حسین
 آباد دهدار» و «حسین آباد هرنی» واقع است. مغون (مغان) راامروزه «مغام» می گویند.آثار آن به صورت
 شهردژی بزرگ درکنارآبادی «کهن»درینج کیلومتری آبادی بلوک به راه گلاشگردبه اسفندقه برجامانده است.
- ۷- از این راه باستانی جغرافیانویسان قرنهای اولیه هجری نامی به میان نیاورده اند. سدیدالسلطنه کبابی
 به ذکرمفصل منازل و مراحل این راه از بندر عباس - شمیل - به گلاشگرد - اسفندقه - رابر - قریه
 العرب - شهر کرمان پرداخته است. رک : سدیدالسلطنه - اعلام الناس فی احوال بندر عباس ص ۲۴۰.
- ۸- یعقوبی درالبلدان می نویسد: «درشهری که آنراجیرفت گویندخرما بسیارداردوازانجابه سندی روند.ازجیرفت
 به رتق ودهقان (دلگان) و سپس به پل وفهرج که اهالی فهره اش نامندی رسد واین آخرین شهرتابع کرمان است
 ورتیس مکران مدعی است که ازمضافات مکران می باشد.»منازل این راه دردوره قاجاریه به این ترتیب
 بوده است: جیرفت، دوساری، سنگ سفید، سهران (سوران) کهنوج ، بیژن آباد، بشیر، زهکلوت، پنگ، گنبد، لدی، کلان

راه جیرفت به بزم از طریق محمدآباد مسکون (ده گوز)، سروستان و تهرودویا ابارق. راههای کاروانی و محوره‌های ارتباطی مهم ایالت کرمان با سرزمین‌هاوشهرها نقاط پیرامونی بر اساس روایت جغرافیایانویسان قرون سوم تا ششم هجری و یا آثار بجای مانده در طول این راهها مانند دژها ، رباطها ، منارها ، حوضها و آب انبارها مربوط به آن دوران در نقشه پیوست نشان داده شده است برای دوری از درازی سخن از ذکر منازل و مراحل راهها خودداری شده است. جهت آگاهی بیشتر از منازل و مراحل راهها در این چهار قرن و دوران قاجاریه خواننده علاقمند را به نوشته‌های مربوط به این روزگاران که تعدادی از آنها در بخش منابع و مآخذ آورده شده است راهنمایی می‌نمایم .



زهو، چاه شور، کوچ گردان، بمپور، (فرمانفرما، سفرنامه).
امروزه تمامی مسیر از زهکلوت تا چاه شور بوسیله چاه مزرعه‌هایی بهم پیوسته ای آباد شده است که توسط گروههای (هلک های) ربه گردانهای اسکان یافته در قلمرو خود، مانند طوایف بامری ، هوت ، شهلای برو ... که به زراعت روی آورده اند ایجاد شده است آبادی پنگ و میاندران حد فاصل استانهای کرمان و سیستان و بلوچستان برسر این راه است و هلک آخرداد شهدادی در تمپ پنک هلک اعظم جمشیدی در مشرق تمپ پنگ با فاصله حدود ۱۵۰ متر حد فاصل اجتماعات انسانی استان کرمان و بلوچستان و سیستان می باشند.

منابع و مآخذ

- ۱- ابن خرداد به ، ابوالقاسم ، عبدالله ، المسالك والممالك ، به تصحيح دخويه ، بريل : ۱۸۸۹ - م .
- ۲- ابن حوقل نصیبی ، ابوالقاسم . صوره الارض . باهتمام ج . ه . کرامرز ، لیدن : ۱۹۳۸ - م .
- ۳- ابن رسته ، احمد بن عمر . الاعلاق النفیسه . ترجمه حسین قره چانلو ، تهران : امیر کبیر ، ۱۳۶۵ .
- ۴- ابن بلخی . فارسنامه . به تصحيح گئی لسترانچ و رینولدآلن نیکلسون . انگلستان : کمبریج ، ۱۹۲۱ - م .
- ۵- افضل الملک کرمانی ، غلامحسین . سفرنامه خراسان و کرمان . به اهتمام قدرت اله روشنی زعفرانلو . تهران : توس ، ؟ .
- ۶- الکاتب البغدادی ، ابی الفرج قدامه بن جعفر . نیزمن کتاب الخراج و صنعته الکتابه . به اهتمام دخویه ، بريل : ۱۸۸۹ - م .
- ۷- اصطخری ، ابواسحق ابراهیم . مسالك و ممالک . بکوشش ایرج افشار ، تهران : بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۷
- ۸- پاتینجر ، هنری . سفرنامه پاتینجر ، مسافرت به سند و بلوچستان ، ترجمه شاپور گودرزی ، تهران : دهخدا ، ۱۳۴۹ .
- ۹- پیر نیا ، محمد کریم و افسر ، کرامت اله . راه و رباط . تهران : سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران ، ۱۳۵۰ .
- ۱۰- تاورنیه ، ژان باتیست . سفرنامه تاورنیه . ترجمه ابوتراب نوری ، بکوشش حمید شیرانی ، تهران : سنایی ، ۱۳۶۳ .
- ۱۱- جیهانی ، ابوالقاسم بن احمد . اشکال العالم . ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب ، بکوشش فیروز منصوری ، مشهد : آستان قدس رضوی . ۱۳۶۸
- ۱۲- حاج سیاح محلاتی ، محمد علی ، خاطرات خارج سیاح ، بکوشش حمید سیاح ، تهران : امیرکبیر ، ۱۳۵۶ .
- ۱۳- سایکس ، پرسى مولس ورث ، سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یا ده هزار مایل در ایران . ترجمه حسین سعادت نوری ، تهران : ابن سینا ، ۱۳۳۶ .
- ۱۴- سدیدالسلطنه کبابی ، محمدعلی ، بندرعباس و خلیج فارس (اعلام الناس فی احوال بندرعباس) . به تصحيح احمد اقتدارى ، تهران : دنیای کتاب ، ۱۳۶۳ .
- ۱۵- عبدالله گروسی ، عباس پهلپهره جغرافیای تاریخی بمپور بلوچستان : تهران :

- جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، (زیر چاپ) .
- ۱۶- عبدالله گروسی، عباس، جوامع و الگوهای زیست، طرح مطالعاتی حوزه آبریز شرق جازموریان، جلد ۳، وزارت کشاورزی، مهندسی مشاور دهقانپار، ۱۳۶۴.
- ۱۷- عبدالله گروسی، عباس، آتشکده بهرام درخیراستهبان، مجله بررسیهای تاریخی، شماره ۵ سال یازدهم، ۱۳۵۶.
- ۱۸- عبدالله گروسی، عباس، آیین‌های زایش و رویش در جنوب کرمان مجموعه مقالات کرمان شناسی، بکوشش محمد علی گلابزاده، کرمان: مرکز کرمانشناسی، ۱۳۶۹.
- ۱۹- عبدالله گروسی، عباس، پیشینه تاریخی یزد مطالعه توسعه اجتماعی و اقتصادی استان یزد جلد ۵، سازمان برنامه و بودجه گروه مطالعاتی هامون، شهریور ۱۳۶۵.
- ۲۰- علاء الملک دیا - محمود سفرنامه بلوچستان، بکوشش سیف اله وحیدنیا تهران: وحید ۱۳۶۴.
- ۲۱- فرمانفرما فیروز میرزا، سفرنامه کرمان و بلوچستان بکوشش منصوره اتحادیه، تهران: بابک ۱۳۶۰.
- ۲۲- مستوفی قزوینی، حمداله نزهت القلوب، بکوشش لسترانج، چاپ افست تهران: طهوری، ۱۳۶۳.
- ۲۳- مستوفی، احمد شهادت و جغرافیای تاریخی دشت لوت تهران: مؤسسه جغرافیای دانشگاه تهران، ۱۳۵۱.
- ۲۴- مسعودی، ابوالحسن علی مروج الذهب و معادن الجواهر به تصحیح محی الدین عبدالحمید، بغداد: دارالرجاء، ؟.
- ۲۵- مقدسی بشاری، ابو عبدالله، احسن التقاسیم فی معرفته الاقالیم. باهتمام دخویه، لیدن: ۱۹۰۶ م.
- ۲۶- میلیونه، ایل، سفرنامه مارکوپولو، برگردان، س. منصور سجادی و آنجلادی جوانی رومانو، تهران: گویش، ۱۳۶۳.
- ۲۷- هدین، سون، کویرهای ایران. ترجمه پرویز رجبی. تهران: توکا ۱۳۵۵.
- ۲۸- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.
- ۲۹- ؟ . از ماهان تا چابهار (سفرنامه بلوچستان). به کوشش محمد رسول دریاگشت. کرمان: مرکز کرمان شناسی، ۱۳۷۰.
- ۳۰- ؟ : حدود العالم من المشرق الى المغرب بکوشش

منوچهر ستوده ، دانشگاه تهران ، ۱۳۴۰.
۳۱- وزیرى ، احمد على خان . جغرافیای کرمان . بکوشش محمد ابراهیم
باستانی پاریزی ، تهران : ابن سینا ، ۱۳۵۳.

پایان

دکتر گروسی

جبال بازروستریارخ کرمان

عسیر اصفا

جبال بارز در مسیر تاریخ کرمان

درمورد جبال بارز نویسندگان متعدد مطالبی نوشته اند که بعضی بطور خلاصه و برخی مطالب متنوعی ارائه داده اند ، اما این افراد یا اصلاً کوههای سریفلک کشیده بارز را ندیده اند و فقط از نوشته ها و اطلاعات دیگران استفاده کرده اند یا چنانکه دیده باشند بصورت گذرا بوده و موفق به پیمودن حتی بخشی از آنجا نشده اند ، اگر احیاناً سفری به جیرفت کرده باشند درمحمدآباد مسکون لحظاتی توقف نموده و از اهالی اطلاعاتی مختصر بدست آورده اند یا درجلگه جیرفت که کوههای بارز مشرف به آنجاست با افرادی بگفتگو نشسته اند.

اما نگارنده خود اهل جبال بارزست و می تواند ادعا کند تمام طول و عرض این کوهستان را زیر پا گذاشته و علاوه بر تحقیقات تاریخی به علت علاقه ای خاص دیگر تقریباً اکثر قله های دور و نزدیک آن را درنوردیده ام بنابراین نوشته های اینجانب جامعترین اطلاعات را در مورد جبال بارز ارائه خواهد داد.

حدود و موقعیت طبیعی :

حدود طبیعی و جغرافیائی کنونی جبالبارز از گردنه دهبکری بر سر راه بم به جیرفت شروع و با طول حدود ۲۸۰ و عرض ۶۰ کیلومتر به کوههای شهبواران درمرز بلوچستان و کرمان ختم می شود ، این رشته کوهها اگرچه با کوههای ساردوئیه بهم پیوسته اند ولی مرز طبیعی مشخصی دارند یعنی امتداد گردنه دهبکری بطرف ساردوئیه و گردنه حد فاصل سرریزن ساردوئیه و دلفارد مرز کوههای بارز و ساردوئیه را تشکیل می دهد، برروی این کوهها، جلگه ها و زمینهای کشاورزی وچمنزارهای وسیع که اصطلاحاً (بُگ و بُگسار) - Bogsa Bog نامیده می شوند قرار دارد.

وقتی انسان از روی قلهٔ بُنه‌وان امجز (Bone—van) یا قلهٔ خضرآلای میجان اطراف رانگاه می‌کند چشم‌انداز زیبایی می‌بیند که از وصف خارج است. در حد فاصل کوهها، جنگلهای انبوه، چمنزارها و کشتزار، گله‌های بزرگ گاو و اسب و گوسفندو...

در دامنه کوهها بازهم جنگل، دره‌های عمیق، آبشارهای زیبا و جلگه‌های وسیع جیرفت ویم دیده می‌شوند. این طبیعت زیبا را کسی می‌تواند احساس کند که از نزدیک مشاهده کرده باشد. خصوصیات آب و هوایی این کوهها حائز اهمیت فوق‌العاده می‌باشد زیرا در تابستان گرم جلگه‌های جیرفت و رودبار که گرمای هوا به بیش از ۵۲ درجه سانتی‌گراد می‌رسد در کوههای مزبور برف وجود دارد و بعضی سالها برف کاملاً ذوب نمی‌شود و یخچالهای کوچک دائمی بوجود می‌آورد که خودم در اواخر مرداد سالهای پربرف شاهد دو یخچال در ارتفاعات بنه‌وان بوده‌ام.

مهمترین آب‌هائی که از بنه‌وان و کوههای امجز بطرف بزم سرازیر می‌شوند رودخانه نرماشیر و بند نسارا تشکیل می‌دهند و رودخانه‌های دهبکری و فاشکوه نیز دامنه‌های این کوهستان را تا نزدیکی بزم آبیاری می‌نمایند.

بطرف جنوب یعنی جیرفت رودخانه رودفرق و آبشار زیبا و مرتفع آن به ارتفاع تقریباً یک صد متر در اصطلاح محلی «اوسر» خوانده می‌شود و رودهای متعددی که به رودخانه شور می‌پیوندند و دهها رود بزرگ و کوچک فصلی و دائم در آبیاری دامنه جبال بارز نقش ارزنده‌ای دارند. علاوه بر آبشاررود فرق آبشار سَرندکوه درین با ۱۰۷ متر ارتفاع بلندترین آبشار ایران است، این دو آبشار در تابستان آب قابل توجهی ندارند که از لحاظ اقتصادی و تولید برق مورد بهره‌برداری قرارگیرند اما با توجه به طبیعت بسیار زیبای هر دو آبشار می‌توانند سالیانه پذیرای هزاران بازدیدکننده باشند.

از کوههای مذکور در گذشته سه راه مهم عبور می‌کرده است.

۱- گردنه زُرناق در کوه شاه شرق جبال بارز که از طرق ارتباطی-استراتژیک مهم گذشته بوده و اکنون نیز شرق جیرفت را به بزم و نرماشیر متصل می‌نماید، ایرانشاه پادشاه سلجوقی هنگام شکست از سپاهیان برادرش تورانشاه در بزم برای رسیدن به قله سموران که بقول محمدبن ابراهیم از امهات قلاع جیرفت بود، گردنه زُرناق را پشت سر گذاشت اما بدست سواران فرخ قفچاق در کوشک شیرویه کشته شد. این کوشک شیرویه بدون شک یا کوشک

شیرکشی در کل جگ است یا کوشک مور(۱) در نزدیکی مردهک مرکز دهستان گاوکان . (۲)

۲- راه دهنه گمرکان که جیرفت را از طریق آمجزو جشار (گشار) به بم و سیستان وصل می کرده . آثار راههای اراهه رو را در برخی مناطق می توان دید همانطور که از نام دهنه گمرکان پیداست محل گرفتن گمرک از کاروانهائی بوده که کالاهای گوناگون را از بنادر جنوبی به قُمادین (کُمادین) می بردند و از این مرکز تجاری به مناطق شرقی ایران فرستاده می شده است .

۳- راه جیرفت به بم و کرمان و شهداد و خراسان از طریق گردنه دهبکری (جاده کنونی جیرفت) که شهر قدیمی هرموز شاه یا هرموزالملک (۳) در همین مسیر قرار داشته ، از قراین و شواهد می توان در روستاهای کنونی سغدر ، بادام تاسروتمین را محل این شهر دانست که بعدها به ده جوز یا ده بادام معروف شده ، به نوشته ادیسی و مقدسی و اصطخری هرمزالملک بوسیله هرمز پادشاه ساسانی ساخته شده و بعنوان اولین پایتخت کرمان انتخاب گردیده ، شهری آباد با بازارهای وسیع و مجمع تجار و بازرگانان و نژادهای مختلف بوده است. (۲)

طبق افسانه هائی که در امجز و گاوکان رواج دارد اعتقاد براین است محل وقوع طوفانی که کیخسرو و همراهانش را به نابودی کشانده قله بنه وان بوده توصیف مزدوسی در شاهنامه با این کوه و قله مطابقت دارد. طبق همین افسانه جسد همراهان کیخسرو در فاصله زیادتز از بنه وان پیدا شده ، مثلا روستای گیورد (Givord) (گیومرو) میان فاشکوه و جشار محل پیدا شدن جسد گیو بوده و همچنین سر بیژن دیگر همراه کیخسرو را باد و طوفان به سربیزن ساردوئیه و جسدش را به گوربیزن مسکون برده است.

در ارتفاعات جبال بارز با همه دخل و تصرفات بشر در قرون متمادی و سالهای اخیر جنگل های انبوه آورس (سرووحشی) ، زارچ (زرشک وحشی) ، کریک ، بید ترسک (بید وحشی) ، بنه ، کسور ، بادام تلخ ، آرچن ، فِه (Fah) ، سیاه

۱- مور بر وزن جور.

۲- برخی نویسندگان قلعه سموران را در غرب جیرفت نوشته اند که اشتباه است. این قلعه را با قلعه سلیمانی اشتباه گرفته . قلعه سموران در روستای رودفرق و شرق شهر قدیمی و جدید جیرفت قرار دارد.

۳- از این جهت هرمز شاه نوشته شده که با بندر هرمز اشتباه نشود.

۴- جغرافیای تاریخی خلافت سرزمینهای شرقی صفحه ۳۳۸.

چوب ، کوتور ، کهکم ، قُنسک (درختچه ای خاردار با دانه هائی شبیه بادام کوهی) ، زیتون ، انجیر کوهی ، تمشک ، و بوته های درمنه ، گون و انواع بوته های خاردار دیگر، گیاهان داروئی مانند آلاله و آویشن مشاهده می شود. همچنین کشت گندم ، جو ، نخود ، عدس ، ماش ، لویا و انواع حبوبات و درختان سردسیری و گرمسیری در فاصله های نزدیک بهم رواج کلی دارد. در بیشتر دامنه های جبال بارز بعلت وجود آب و هوای معتدل کم نظیری درختان گرمسیری مانند خرما و مرکبات و درختان سردسیری چون گیلاس ، قیسی و گردو در کنار هم کشت می شود، نمونه این باغات را در میجان ، امجز ، سفدر و رودفرق می توان دید.

جبال بارز از آغاز پیدایش تاریخ مدون ایران همیشه مورد بحث بوده ، در خصوص سرکوبی سران طوایف بارز توسط انوشیروان در شاهنامه چنین آمده ...

زگفتار دهقان برآشفت شاه	به سوی بلوچ اندرآمد به راه
چو آمد به نزدیک آن برزکوه	بگردید گرد اندرش با گروه
بدانگونه گرد آمد اندر سپاه	که بستند بر باد و بر مور راه
همه دامن کوه تا روی شخ	سپه بود برسان مور و ملخ
منادی گری گرد لشکر بگشت	خروش آمد از کوه و زغارودشت
که هرک از بلوچی بیابند خُرد	چه از تیغ داران و مردان گُرد
اگر انجمن باشد از اندکی	نباید که یابد رهائی یکی
چو آگاه شد لشکر از خشم شاه	سوار و پیاده بستند راه
ازیشان فراوان و اندک نماند	زن و مرد و جنگی و کودک نماند
سراسر به شمشیر بگذاشتند	ستم کردن لوچ (۱) برداشتند
بشد ایمن از رنج ایشان جهان	بلوچی نماند آشکار و نهان
چنان شد که بر کوه اسپان گله	بُدی بی نگهبان و کرده یله
شبانگی نبودی بر گوسفند	به هامون و بر تیغ کوه بلند
همه رنجهای خوار بگذاشتند	دروکوه را خانه پنداشتند الخ ...

کریستن سن در تاریخ ساسانیان (۲) می نویسد « پس از آنکه کسری انوشیروان قوم کوهستانی بارز را که ساکن کرمان بودند به اطاعت درآورد بازماندگان آنها را

۱- باید کوچ باشد که بصورت لوچ نوشته شده و کوچ بیشتر معنی می دهد.

۲- ایران در زمان ساسانیان ص ۲۵۹ .

به قسمتهای مختلف کشور انتقال داد و به آنها مسکن عطا کرد و مجبور به خدمت سربازی نمود».

نلد که مورخ دیگر از قول طبری چنین نقل می کند « و نیز از قومی که بارز خوانده می شوند بسیار بکشت و بازمندگان ایشان را از سرزمینشان بیرون کرد و در دیگر جاهای مملکت خود بنشانند و ایشان سرزندگی فرود آوردند و او را در جنگ یاری کردند» (۱۱). وی اضافه می کند بارز نام قوم راهزن سرکشی در کرمان است که در زمان عباسیان قبول اسلام کردند.

تقریباً تمام مورخینی که راجع به کرمان مطلبی نوشته اند از کوههای بارز به همین نحو بانسندک تغییراتی وصف کرده اند، اصطخری در مورد جبال بارز چنین می نویسد « فاما جبال البارز، فانه جبال خصبة فيها اشجار بلد الصرود ونقع فيها الثلوج وهي جبال منيعه واهلها لايتأدى بهم احد، ولم يزل اهلها على المجوسيه ايام بنى اميه فلما ولي الامر بنو العباس اسلمو وكان مع ذلك فى منعه شديد الى ايام السجزيه فاخذ يعقوب و عمرو ابنا الليث رؤوسهم و ملوكهم و اخلوتلك الجبال من عيالهم » (۲). خلاصه معنی این است، کوهستان بارز که در آنجا آهن و نقره یافت می شود ساکنان آن جمعی عشایر بیابانگرد که بشماره نمى آیند از حیث کثرت و از شدت و خشونتى که دارند کسی نمى تواند بر آنها چیره شود و آنها را نابود کند و سرزمینی آباد و حاصلخیز است با کوههای بلند و درختان سردسیری.

وی می نویسد تا زمان بنی امیه زردشتی بودند و تا دوران بنی عباس منکر اسلام مانده بودند و بالاخره یعقوب و برادرش عمرو لیث رؤسا و پادشاهانشان را اسیر کرده و کوهستان از وجود بیابان گردان پاک شد. (۳)

باید یادآور شد که جبال بارز بعلت طول و عرض زیاد و دهات و نواحی متعدد از قدیمترین زمانها بصورت جدای از هم اداره می شده و هر دهستان حاکم یا کلاتر مستقل و جداگانه ای داشته و تا همین اواخر حتی امروزه نیز چنین اداره می گردد مثلاً سه دهستان مسکون، امجز و گاوکان تا قبل از تشکیل بخشدارى سه کلاتر داشتند و اکنون به چنددهداری و بخشدارى تقسیم شده است. یکی از دهات بزرگ جبال بارز فاشکوه است که از لحاظ طبیعی

۱- نقل از کوچه هفت پیچ استاد باستانی پاریزی ۱۵۹.

۲- المسالك و الممالک اصطخری ص ۱۶۴.

۳- ترجمه به نقل از ص ۱۶۲ کتاب کوچه هفت پیچ استاد باستانی پاریزی .

بیشتر با یم ارتباط دارد اما جزء جبال بارز می باشد این روستا محل زندگی یکی از مشایخ صوفیه بنام عبدالرشید بوده که در قرون هشتم و نهم هجری زندگی می کرده و از او کراماتی نقل می کنند.

ابن حوقل نیز در مورد جبال بارز قول اصطخری را تأیید و تکرار می کند «از جیرفت به سوی پائین سلسله جبال دیگری بنام جبال بارز آغاز می شود و میان این دو سلسله (جبال جیرفت و جبال بارز) شعب در فارد درج شده و از جانب چپ جبال بارز میان این جبال و مرز شهر «دهج» است و در پائین این شهر شهرهای قفیز ، باهت ریفان است و ریفان در مقابل مرز خواش قرار دارد. (۱) شهردهج که ابن حوقل نام برده باید مردهک امروزی باشد که مرکز گاوکان در شرق جبال بارز و روستائی آباد است ، آثار و بقایای شهری قدیمی در آنجا وجود دارد، اما قفیز احتمالاً کویز از دهات دیگر گاوکان است در هشتاد کیلومتری شرق شهر سبزواران و با مردهک ده کیلومتر فاصله دارد، در گذشته دارای قلعه ای مستحکم بنام طبق بوده و خرابه هایش در جنوب غربی روستای کویز مشاهده می شود. چون مردم جیرفت و رودبار «ق» را «ک» تلفظ می کنند باید قفیز کویز شده باشد.

در حدود العالم چنین آمده است «دیگر کوه بارجان است در ازاء او از جیرفت تا حد یم ، اندرین کوه معدن سربست و مس و سنگ مغناطیس و برو دوده یکی را کفتر خوانند و دیگری را دهک ، کوهی است در ازاء او دو روز راه و اندر این کوه معدنها بسیار است. (۲)

بطور کلی بارز از ریشه براز و برز بمعنی بلندی و ارتفاع گرفته شده و جبال بارز بمعنی کوههای مرتفع و سربلک کشیده است. در یکی از احادیث ابوهریره از صحابه حضرت رسول (ص) آمده که پیغمبر فرمود «لا تقوم الساعة حتی تقاتلوا قوماً ینعلون الشعر وهم البارزة» (۳). یعنی تابا قومی که بارز نام دارند و پای پوش خود را از موی می سازند جنگ نکنید قیامت نخواهد رسید. بعضی عقیده دارند منظور جبال بارز کرمان است لازم به یادآوری است تا حدود پنجاه سال قبل برخی اهالی کوهستان جبال بارز تخته هائی از چوب سبک می تراشیدند و یک سوراخ در جلو و دو سوراخ در دو طرف تخته ایجاد می کردند

۱- صورة الارض ابن حوقل ص ۷۷.

۲- حدود العالم ص ۱۳۸.

۳- لسان العرب جلد پنجم ص ۳۱۱.

و بوسیله طنابهایی که معمولاً از پشم گوسفند تافته می شد کفشی بنام کِذراک (Kedrak) درست کرده و پامی نمودند پس از تسلط عرب ناحیه شرقی جبال بارز کوهستان ابوغانم نامیده شد یعنی کوهستان پدران بزی بزداران، بطور کلی سرتاسر جبال بارز از لحاظ طبیعی و پوشش گیاهی محل مناسبی است برای پرورش بز، یکی از اساتید زبان شناس دانشگاه تهران که متأسفانه نامش را فراموش کرده ام ادعا می کرد جبال بارز اصلاً جبال باورز (Bavers) است و باورز یعنی بز و این منطقه کوهستانی کوهستان بزداران معنی می دهد.

قیام و سرکشی طوایف بارز که نویسندگان و مورخین گذشته نوشته اند اهالی این کوهستان اکراد هستند محدود به طغیان در مقابل انوشیروان نمی شود چنانکه متذکر شدم با اینکه مردم جلگه جیرفت در سال ۲۳ هجری آئین اسلام را پذیرفتند اما اهالی جبال بارز تا نیمه دوم قرن سوم هجری یعنی تا سال ۲۵۴ هجری که یعقوب لیث جیرفت را فتح کرد در سایه کوههای رفیع و جنگلهای انبوه آئین زردشتی را حفظ کردند و یعقوب می دانست با قوه قهریه قادر به درهم شکستن آنان نیست بالطایف الحیل موفق بدستگیری سران این ناحیه گردید وعده ای رابه قلعه بم فرستاد و توانست آئین اسلام را در جبال بارز جایگزین دین زردشت نماید و عمر لیث در جیرفت مسجد جمعی ساخت که هر شب در شستان آن هزار شمع می سوخت (۱).

همچنین قیام طوایف قفص (کوچ) علیه دیلمیان و جنگ معزالدوله دیلمی با کوچ بفرماندهی علی بن کلویه در دره دلفارد و دامنه کوههای بارز صورت گرفت. ذکر این نکته ضروری است که طوایف قفص (کوچ) ساکنین مناطق کوهستانهای بشاگرد، رمشک، مارز و کوهستان هستند، به نوشته مورخین گذشته در کوههای فوق هفت طایفه زندگی می کردند و هر طایفه رئیسی داشتند.

اگرچه از نظر جغرافیائی میان طوایف بارز و کوچ فاصله زیادی هست اما با یکدیگر روابط نزدیکی داشته اند تا جایی که بیشتر مورخین کوچ و بارز را یکی دانسته اند بهر حال این طوایف معمولاً مشترکاً علیه حکومتها قیام می کرده اند مثلاً هنگام قیام طوایف کوچ بر ضد ملک قاورد سلجوقی، نویسنده کتاب سلجوقیان و غز در کرمان جایگاه گروه کوچ (قفص) را در کوه بارجان نوشته است « در آن وقت مقام گروه قفص با جمعهم در کوه بارجان بود، قاورد خواجه ای از معارف مقربان خود را که دوسه نوبت به رسالت نزد زعیم قفص

۱- یعقوب لیث دکتر باستانی پاریزی ص ۲۹۹.

رفته بود در سرطلب داشته ، تدبیری که اندیشیده بود با او در میان نهاد بعد از آن به تهمت اینکه با یکی از خصماء ملک طریق مکاتبت و مراسلت سپرده است او را علی ملاءالناس سیاه فرموده از خدمت ازعاج کرد و اقطاع و نان پاره او را قطع فرمود و جهات اموال او جهت دیوان ضبط کرد که از مملکت او بیرون رود ، او بنا بر سابقه معرفتی که با زعیم قفص داشت نزد اورفته شکایت خداوند خود نمود و از او التماس نمود که چون قاورد را مجتبی مفرط باتو هست و به هیچوجه از سخن تو تجاوز جایز نمی دارد گناه مرا از او درخواه. زعیم قفص او رارعایت و مراقبت نموده، گفت: چند روزی میهمان ما باش تا ثورت غضب پادشاه فی الجمله منتفی شود و آنگاه اگر مرا به نفس خود در خدمت پادشاه باید درفت بروم و او را باتو برسر رضا آرم. چون چند ماهی با او بود و نیکو خدمتی بسیاریه ظهور رسانید، زعیم قفص راعمی بود پیر، مردی کار دیده، گرم و سرد روزگار چشیده، روزی با چند پیر از معارف حشم قفص به خدمت او در رفت و گفت: مدت شش ماه شد تا این مرد این جاست، و مردی است معروف و مشهور و از جمله ندماء پادشاه ، به قرب و منزلت موصوف و مذکور ، او رامدد و معاونت نمای و بگذار تا بگوشه ای بیرون رود تا ناگاه ما را در دسری نیارد ، چه چنین مردی کاردان و زبان آور که ندیم و مشیر و دبیر قاورد بوده التجاء او به ما خالی از غرضی نیست. لیکن زعیم قفص چندان شیفته صحبت آن شخص شده بود که امثال این سخنان را وقتی نمی نهاد ، به زعم عم غم خوار جواب داد ، که حق تعالی مردی بزرگ فاضل کامل را به من محتاج ساخته و از شما همه او را در حق خود مهربانتر می یابم شما راحسد بر این می دارد که هر روز او را به تهمتی منسوب سازید، من دختر خود را به زنی به او خواهم داد ، با وجود چنین جواب ناصواب عم کاردان گفت: ای جان پدر مثل تو و این مقرب پادشاه چون حال وزیر زاغانو ملک بومان است که در کلیله و دمنه آورده اند.

امیر قفص گفت: ظاهراً تو را خرافت دریافته ، میان قلورد و ماکوههای شامخ جبال راسخ در میان است و عقبات سخت و شعاب پردرخت و حایل ، مگر عقاب شود که ازین عقبات بپرد و به عقوبات مامشغول شود. و مع هذا اگر این اندیشه نماید، با او همان معاملت نمائیم که با معزالدوله، نه قاورد از معزالدوله بیش است و نه من از جد خود کم. (۱)

۱- معزالدوله دیلمی در سال ۳۳۴ هجری در جنگی با طوایف قفص بفرماندهی علی کلویه در دره دلفنارد حیرت بسختی شکست خورد و یک دستش قطع شد و چند انگشت دست دیگرش را از دست داد و —

چون گوش هوش او به ارزیر غرور انباشته بود دبیران ناصح ترک نصیحت نمودند و خواجه مقرب ، بر مدخل و مخارج آن محال مطلع شد و منتهز فرصت می بود تا زعیم قفص را با دیگر از معارف گروه کوفج و قفص اراده مواصلت شد ، و چون خواجه علم نجوم نیکو دانستی اختیار روزطوی و طرب به رأی او مفوض شد ، او روزی اختیار کرد ، او را شاگردی بود علیک (۱) نام ، و نیز بر مخارج و مداخل و مکامن و مضایق محل و مقام ایشان و اوقات احتشاد اجناد و تفرق و تشرّد ایشان واقف ، و بر احوال منازل و مناهل و مساعی و مراعی آن مدابیر عارف بود ، با او جنگی ساخته ، فرق او بشکافته و او قهرکرده در شب به جانب درالملک آمده صورت حال به قاورد عرض کرد که درفلان روز میعاد مواصلت و مصاهرت است و میقات زفاف و التفاف است. و تا سه روز دیگر جمیع معارف و رؤساء حشم کوفج و قفص از سواحل بحر تا اقصای مکرانات در فلان دیه و فلان خانه خواهند بود. چون قاورد براین حال مطلع شد ، در حال با حشم حاضر برنشست و بیرون شد و بقایاء لشکر چون از نهضت او باخبر می شدند پس متابعت و مشایعت می گرفتند و به دو شبانروز به جیرفت رسید و همان شب اتفاق عروسی بود و جمله اکابر و اصاغر و کهنتر و مهتر مرد و زن آن ارادل قطاع الطریق مجتمع و به عشرت و نشاط مشغول. سحرگاهی بر آن مخاذیل افتادو ایشان را خمارگشائی فرمود و یک کودک را زنده نماند ، و جمله اموال ولایت از حلی و حلل و مراکب و جنایب و مراعی و مواشی مُعد و مهیا ، همه را در قبض آورد. (۲) این حمله بزرگترین و وحشیانه ترین حمله ای است که به طوایف قفص و بارز وارد آمده و بنابه نوشته محمدبن ابراهیم در کتاب سلجوقیان و غز در کرمان حتی کودکان را از دم تیغ گذراندند و برای همیشه نام طوایفی را که لرزه براندام حکام کرمان فارس ، خراسان ، سیستان و سواحل خلیج فارس و دریای عمان می انداختند

←

به همین علت به اقطع معروف گردید . جنگ معزالدوله و طوایف کوچ در محل درمانگاه و روستای سرشنگان دلفارد اتفاق افتاده ، بقایای قبرستان بزرگی در همین جا وجود داشت معروف به گور درازها. چند سال قبل هنگام ساختن جاده دلفارد یک گور بزرگ دسته جمعی پیدا شد که دارای استخوانهای درشتی بودند . بدون شک قبرستان جنگجویان رشید و قوی هیکل دیلم بوده که درجنگ کشته شده اند.

۱- علیک تصغیرنام علی است امروزه نیز درجبالبارز بچه های کوچک را که علی نام دارند علیک می خوانند.

۲- سلجوقیان و غز در کرمان صفحات ۹۰۸.

محو و نابود نمود بطوریکه امروزه معدودی از طوایف قفص در کوههای بشاکرد و رمشک و مارز و کوهستان و بطور پراکنده در شرق جبال بارز زندگی می‌کنند و هنوز باتمام لطمات خوی و خصلت خود را از دست نداده‌اند و درمواقع مقتضی رسم اجداد را تکرار می‌کنند و راهی می‌زنند و گردنه‌ای را می‌بندند منتها خیلی پیشرفته‌تر و مدرن‌تر از اسلاف خود. مقدسی در مورد بیرحمی و قساوت راهزنان قفص (کوچ) مطلبی را نوشته که بطور خلاصه در جغرافیای تاریخی خلافت سرزمینهای شرقی تألیف لسترنج باین شرح آمده:

«در آن زمان کویر (منظور کویر لوت است) محلی بس خطرناک بود زیرا دستجات مختلفی از قوم بلوص (بلوچ) در جبال قفص نزدیک مرزهای کرمان جای داشتند و آنها مردمی بودند بدسیرت و بیرحم و سنگدل با چهره‌های هول‌انگیز و شجاعت و چالاک‌ی، بهرکس دست می‌یافتند همانگونه که سرمارمی‌کوبند سر او را بر سنگ می‌کوبیدند. باینگونه که سر او را بر تخته سنگی گذارده و با سنگ دیگر بسر او می‌کوبیدند تا جان دهد و در جواب مقدسی که سبب این گونه کشتن را پرسیده پاسخ داده‌اند می‌خواهیم شمشیر ما بی‌جهت کند نشود. (۱) برای نگارنده خاطره‌ای از بیرحمی این افراد تداعی شد، حدود چهل سال قبل در یک درگیری میان نیروهای ژاندارم و چند نفر راهزن از طوایف بلوچ منطقه کوهستانی قفص، سربازی از اهالی امجز جبال بارز که دوران خدمتش را می‌گذرانده و همراه ژاندارمها بوده و اجازه عبور به راهزنان نمی‌داده او را به همان صورتی که مقدسی نوشته کشته بودند، مردم تعریف می‌کردند تمام دندانها و صورت سرباز را با سنگ خرد کرده و قسمتهائی از اعضاء بدن از جمله زبانش را بریده و با شکنجه و زجر به هلاکتش رسانده بودند. باین ترتیب می‌توان عامل اصلی اضمحلال و نابودی طوایف مزبور را ستمگری و بیرحمی آنان دانست.

موضوع قابل توجه دیگر ارتباط طوایف کرد بارزان با جبال بارز است، آیا اهالی جبال بارز که به نوشته اکثر سیاحان و مورخین گذشته جمعی اکراند، کوچاندگان یا مهاجرین کرد بارزان هستند باین ناحیه یا کردهای بارزان تبعید شدگان جبال بارز در زمان انوشیروان و دیگر پادشاهان هستند، به کردستان یا اینکه هیچگونه ارتباطی باهم ندارند، بهرحال مسأله‌ای است قابل توجه و تأمل

۱- جغرافیای تاریخی خلافت سرزمینهای شرقی ص ۳۴۶.

ومی تواند برای تحقیق محققین در روشن کردن رابطه بارز و بارزان مؤثر باشد. امیدوارم این مطالب بسیارمختصرکه قطره‌ای است از دریای بیکران تاریخ و جغرافیای جبال بارزبتواندراه‌گشای محققین واساتیدودانشجویانی باشدکه تمایلی به تحقیق درمورداین خطه وسیع وبمعنای واقعی بارز دارند واینجانب نیز درهرحال و زمان آماده خدمتگزاری وپاسخ به سؤالات این عزیزان خواهم بود.

عزیزاً... صفا

زاد پسر م، رد یسرگان

دکتر محمود حسینی

زادسپرم ، رد سیرگان

سرزمین کرمان همواره اندیشمندان وردان سترگی را به خود دیده است از جمله این مردان یکی زادسپرم فرزند جوان جم شاپوران، هیرید نیمروز وردِ پارس و کرمان در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم هجری است. نیاکان زادسپرم همگی از موبدان نام آور دین بهی بوده‌اند و سلسله اجدادش به «آذربادمار سپندان» موبدان موبد دوره شاپور دوم، پادشاه ساسانی می‌رسد.

پدرش، جوان جم شاپور از موبدان و پرهیزگاران زمان خویش بوده (۱) و برادر مهترش «منوچهر» پدر را در کار دین یاری می‌داد و سرانجام نیز پس از مرگ پدر مقام او را دریافت. جوان جم چهار پسر داشت: زروان داد، منوچهر، زادسپرم و شاه و هشت.

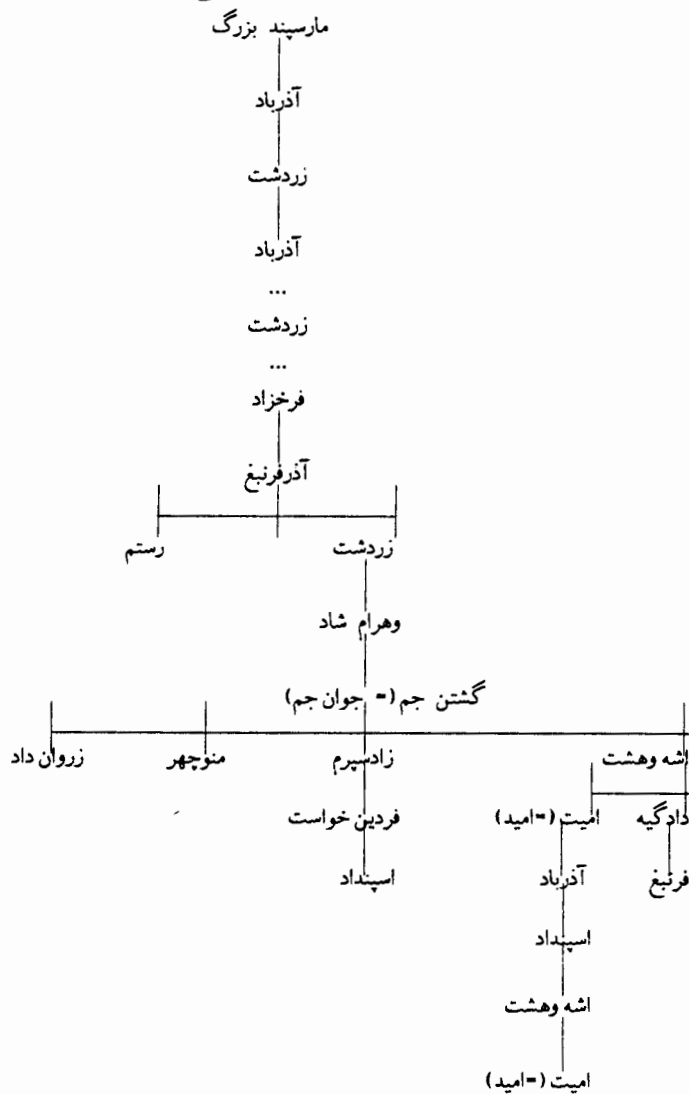
غالب آگاهی‌های فوق‌رामी توان از فحوای متون به‌جای مانده فارسی میانه بدست آورد. آذرفرنبغ نویسنده کتاب عظیم بندهشن در باب دودمان موبدان اینگونه اظهار می‌دارد:

«همه موبدانی که در «خدای نامه» از یک خاندان شمرده شده‌اند از نژاد منوچهر پیشدادی‌اند و همه موبدانی که اکنون می‌زیند از همان دودمان‌اند، و من، فرنبغ، پسر دادکی پسر شاه و هشت، پسر جوان جم، پسر وهرام شاد پسر زردشت پسر آذرباد، پسرمارسپند و زادسپرم، پسر جوان جم آذرباد پسر امیت (= امید)، شاه و هشت پسر فرای سروش و سایر موبدان همه از یک خاندان بوده ایم. (۲)

همانگونه که ملاحظه می‌گردد، فرنبغ (دادکیه) در بندهشن، جوان جم را فرزند «وهرام شاد» می‌خواند در حالیکه منوچهر جوان جم در یکی از آثار خود (نامیکیها)، پدر خویش را جوان جم شاپوران قلمداد می‌کند. (۳) فرنبغ در بندهشن نام گروهی از موبدان نام آور را ذکر نکرده است. پاره‌ای از اینها عبارتند از:

منوچهرگشن جم (جوان جم)، آذرباد زردشت، آذرفرنبغ فرخزادان، امیت شاه و هشت و... بهرام گورته‌مورث انکلساریا در مقدمه مبسوط خویش در کتاب گزیده‌های زادسپرم اظهار عقیده می‌کند که ممکن است این از قلم افتادگی بعلت آن باشد که بنظر فرنبغ این موبدان باندازه‌ای مشهور بوده‌اند که ذکر نام آنها موجب نداشته (۴).

بنظر اینجانب ممکن است این حذف اسامی بدلیل اختلافاتی باشد که گاهی در میان موبدان وجود داشته است. این اختلافات رانیز «تاوادیا» در «زبان وادبیات فارسی میانه» صفحه ۱۱۶ مورد اشاره قرار داده است. انکلساریا ضمن بررسی جامع در متون فارسی میانه ترسیمی از دودمان زادسپرم نشان می دهد که در اینجا برای روشن تر شدن مطلب ارائه می گردد: رک : ص ۴



آنچه مرا به نگارش زندگی زادسپرم برانگیخت اندیشه‌های تازه و نوگرایانه اوست که در تألیف پراهمیت او بنام «گزیده‌ها» مندرج است سرانجام بازتاب آن اندیشه‌ها. نگارش نامه‌هایی است بالحن تند و درعین حال محافظه کارانه که ازسوی برادر بزرگتر او «منوچهر» صادر می‌گردد. ماجرا از این قرار است که زادسپرم پیش از این دستور ناحیه سرخس در شمال شرقی خراسان نزدیک مرواست. در همسایگی این ناحیه قبیله‌ای ترک بنام «توغوزغوز» یا «تغزغز» زندگی می‌کنند که به کیش مانی در آمده‌اند. اینکه منوچهر در یکی از نامه‌های خود « (نامیکیهها ۱۱،۲، ۱۱-۱۲) خطاب به زادسپرم می‌گوید: «...شما پندارید... که این گناه نیست (پیش شما) ثابت شده است(اما) اینرا فرمایند که بدانید، که اگر شما(آن را) در انجمن «توغوز غوز» می‌گفتید کمتر مخالفت می‌شد» (۵۸) از این رو و باتوجه به متن «گزیده‌ها» می‌توان استنباط کرد که زادسپرم تا حدی تحت تأثیر اندیشه‌های زروانی و مانوی واقع شده است. وی در تألیف خویش سه لحظه مهم تاریخ جهان یعنی آغاز، میان و پایان را نشان می‌دهد. جهان شناسی، آغاز تاریخ جهان است، زندگی زردشت میان جهان و دوباره زنده شدن به میانجی رهاننده پسین، پایان جهان. این موضوع ما را به یاد تعلیمات مانی که در قانون « دوین و سه زمان» خلاصه می‌شده می‌اندازد (۶۸) آن دوین یا دوریشه روشنائی و تاریکی هستند، آن سه زمان یا سه لحظه: یکی پیش از آمیختگی آن دوین، دیگر پس از آمیختگی، و سوم پس از جدائی آن دوین است.

زادسپرم پس از چندی بفرمان برادرش منوچهر که موبدان موبد فارس (مرکز روحانیت زردشتی) بوده به دستوری سیرگان (سیرجان) منسوب می‌شود. آنگاه از راه نیشابور به شیراز وارد می‌شود و پس از ملاقات با برادر خود به سمت جنوب و محل مأموریت خویش حرکت می‌کند و سرانجام به سیرجان می‌رسد. (۷) وی در سیرجان به نشر اندیشه‌های خود می‌پردازد. این اندیشه‌ها که پاره‌ای تحت تأثیر مانویگری و پاره‌ای دیگر متأثر از زروانی‌گریست، سبب ایرادهائی از سوی زردشتیان سیرجان می‌شود تا آنجا که شکایتی از سوی اهالی به موبدان موبد منوچهر ارسال می‌شود. ظاهراً علت شکایت مردم دستورات تازه‌ای است که زادسپرم در باب طهارت (۸) و «برشوم» صادر کرده است اما از نامه‌هایی که منوچهر به برادر خویش نگاشته چنین استنباط می‌شود که این دو، در پاره‌ای از اصول عقاید با یکدیگر اختلاف دارند.

یکی از مهمترین موارد اختلاف که در این نوشته مورد نظر ماست در اندیشه زروانیگری است که ریشه‌ای باستانی در ادیان ایرانی دارد. قدیمترین مآخذی که از این نحله خبر می‌دهد، گائنه‌های اوستا، یسنای ۳۰/۳ است که گوهر بدی را اینگونه یاد می‌کند: «دو گوهر قدیم همزاد که توأمان اعظم نام دارند» پیروان زروان معتقدند که گویا زردشت به اصلی قدیم‌تر که پدر دو گوهر نیکی و بدی است اعتقاد داشته است. (۹) آنها می‌گویند: زروان یک هزار سال قربانی کرد تا فرزندی بیابد و او را هرمزد نام نهد. سپس یکهزار سال نسبت به قربانی‌هایی که کرده بود به اندیشه‌ای شک‌آلوده افتاد و اندیشید که آیا مرا پسری هرمزد نام خواهد بود یا بیهوده کوشیده‌ام؟ سرانجام دو پسر در بطن او به وجود آمد، یکی هرمزد که زادهٔ قربانی‌های او و دیگری اهریمن که نتیجهٔ شک و تردید او بود. آنگاه زروان بنا نهاد که فرمانروایی جهان را به کسی دهد که نخست از بطن او تولد یابد و چون هرمزد به دهانه زهدان نزدیک‌تری بود، اهریمن پیکر زروان را درید و از شکم بیرون جست و در برابر پدر ایستاد که: «من فرزند توأم» زروان گفت که فرزند من روشن و خوشبوی است، لکن توزشت و متعفن‌ی. در همین حال هرمزد با پیکری معطر و نورانی در برابر زروان ظاهر شد. زروان دانست که این پسر اوست، اما به واسطه سوگندی که خورده بود، ناچار نه هزارسال پادشاهی جهان را به اهریمن سپرد و متذکر شد که پس از اتمام این مدت پادشاهی از آن هرمزد خواهد بود.

زروان، خدای زمان است و در عهد ساسانیان بسیار مورد توجه مردم بوده است. او بزرگ‌خدایی است که ذاتش جاودانه است و به عنوان خدائی است که همهٔ آفرینش در اوستا. سرچشمهٔ هستی است و علاوه بر این، خدای مرگ، خدای داور، خدای تاریکی و روشنی و خدای سرنوشت است. از زروان بیکران، زروان کرانه‌مند با نه هزار سال درازا پدید می‌آید که در طی آن، میان هرمزد و اهریمن که فرزندان او هستند، نبرد در می‌گیرد و سرانجام با پیروزی هرمزد براهریمن دوران زروان کرانه‌مند پس از نه هزار سال به پایان می‌رسد. (۱۰)

در اینجا متذکر می‌شویم که اندیشه زروان پس از ورود اسلام به ایران مورد بی‌اعتنائی موبدان زردشتی واقع و به مرور رنگ باخت و متروک شد.

زهنر در اثر مفصل خود درباره زروان، منابع اوستایی و فارسی میانه را که گرایشی به اندیشه زروان داشته‌اند یادآور شده است. از جمله: بخش‌هایی از بندهشن، فصل سوم از «مینوی خرد» بخش‌هایی از «دینکرد»، «روایات پهلوی»

و «گزیده های زادسپرم».

اینک به پاره ای اشاره های زادسپرم در گزیده های او می پردازیم. این اشاره ها نگرش خاص زادسپرم را نسبت به اندیشه زروان نشان می دهد.

گفتار اول:

الف - بخش نخست: درباره نبرد هرمزد و اهریمن در آغاز آفرینش و گسترش و رواج آفریدگان هرمزد.

بند ۲۸ - زروان توانا بود که آفرینش هرمزد را حرکت بخشد، بی آنکه آفرینش اهریمن را حرکت دهد، زیرا اصل یکی، دیگری را زیان رسان و متضاد بود.

بند ۲۹ - زروان فرجام نگرانه، نیرویی از سرشت خود اهریمن، یعنی تاریکی، که نیروی زروانی بدان پیوسته (شده بود) و پست، وزغی و سیاه خاکسترگون بود بسوی اهریمن فراز برد. (۱۱)

بند ۳۰ - در (هنگام) فراز بردن گفت که: «اگر در سر نه هزار سال چنانکه تهدید کردی، پیمان کردی و زمان کردی به پایان نرسانی، (دیو) آز با این صلاح آفرینش تو را بخورد و خود (نیز) به گرسنگی فرو رود.

بند ۳۳ - (اهریمن) تاریکی را که با خویش داشت، درون آسمان آورد. آسمان را آن گونه به تاریکی کشید که (تاریکی) اندازه یک سوم، اندرون اشکوب آسمان، (تا) بالای ستاره پایه برسد. (۱۲)

ب - گفتار سوم، فصل سی و چهارم و سی و پنجم: که از زیباترین بخش های کتاب است درباره فرشگرد کرداری است و در آن از زندگی مردم در پایان جهان و همانندی این زندگی با آنچه در آغاز آفرینش بوده است، سخن گفته می شود. (۱۳)

بند ۳۴ - در فرشگرد نخست چاره آرزوخواسته شود زیرا که سپاهبدسالار است. اهریمن بددین را از او بیشتر از دیگر دروجان (= دیوان) نیرو است.

بند ۳۵ - نیز در آغاز رواج آفرینش که زروان آن تن پوش تاریک و خاکستری را برای رواج (آفرینش) بسوی اهریمن فراز برد، بدین پیمان که: این آن سلاح است که مانند آتش سوزنده است و همه آفریدگان را از آن رنج است، خود گوهر (= اصل، نژاد) آز دارد. هنگامی که زمان نه هزار سال پایان آمد... آز... آن آفرینش تو را بخورد (= بخورد)، خود (نیز) به گرسنگی بمیرد زیرا از آفریدگان هرمزد خوراک نیابد. مانند وزغی که در آب زنده است و تا

هنگامی که آب را آلوده همی کند، خود در آن زیست می کند و هنگامی که آب از او باز گرفته شود، خشک و مرده باشد. (۱۴)

منوچهر هنگامی که از نشر اندیشه های تازه زادسپرم در میان مردم سیرجان و کرمان آگاه می شود، مجلسی از موبدان در شیراز تشکیل می دهد و نامه ای سخت به برادر می نویسد و او را از انتشار اندیشه های خلاف دین باز می دارد. آنگاه نامه را به یکی از شاگردان امین خود بنام «یزدان پناه» می سپارد. اما ممکن است که این نامه بدست زادسپرم نرسیده باشد زیرا چهار ماه پس از آن منوچهر نامه دیگری به نام تمامی بهدینان ایران می نویسد و آنها را به پیروی از قوانین و مقررات دینی مرسوم اندرز می دهد و نظرها و اندیشه های بیان شده از سوی زادسپرم را از نفوذ دروندان قلمداد می کند. تاریخ این نامه مربوط به سال ۲۵۰ یزدگردی است. (۱۵)

زادسپرم پاسخ نامه منوچهر را پس از این می دهد اما این پاسخ امروزه دردست نیست. وجود چنین مکاتباتی را از فحوای «نامیکهای منوچهر» می توان دریافت. در یکی از نامه های منوچهر آمده است: «و این گونه ای شکستن پیمان است بامن، زیرا می دانید که شامبا سوگند به من اطمینان دادید که برخلاف سخنان زردشت کاری انجام نخواهید داد و یا او به ستیزه برنخواهید خاست و... آیین های تازه ساز نخواهید کرد و بدبختی مینوی و گیتی را نخواهید افزود...» (۱۶)

از این نامه ها بر می آید که زادسپرم پیش از این در ملاقاتش با منوچهر نظرهای تازه خود را با او در میان نهاده است و منوچهر او را سوگند داده است که این اندیشه های تازه را آشکار نسازد.

سرانجام علیرغم مخالفت ها و تهدیدهای منوچهر، زادسپرم تا پایان عمر در سیرجان با سِمَتِ دستوری باقی می ماند و اندیشه های تازه خود را در کرمان و نیمروز پراکنده می سازد.

پایان
دکتر محمود جعفری

یادداشت‌ها :

- ۱- ماتیکان هزار دادستان، فصل ۷ بند (۱) .
- ۲- Bundahisn, TD2,P.237.
- ۳- Sacred Books Of the East,Vol.XVIII ,P.289.n.4
- ۴- Vichitakiha_i Zatsparam , B.t.Anklesaria, Bobay 1964,p.iii
- ۵- زبان وادبیات پهلوی، ج. .تاوادیا، ترجمه س . نجم آبادی ، ص ۱۰۶.
- ۶- همانجا، ص ۱۰۶، نیز رجوع شودبه :
xvastvanift, studies in manichaeism,Jes.p.Asmussen,1965.
- ۷- تاریخ زردشتیان، رشید شهردان، انتشارات فردهر، ۱۳۶۳ ص ۱۰۶.
- ۸- purification
- ۹- Zurvan,a zoroastrian dilemma-R.C Zaehner, 1972
- ۱۰- پژوهشی در اساطیر ایران، پاره نخست، مهردادبهار . درباره زروان علاوه بر اثر هنر رجوع شود به: دین ایرانی، امیل بنوینیست ونیز: ایران در زمان ساسانیان آرتور کریستین سن .
- ۱۱- ترجمه وآوانگاری این بندها در کتاب زروان تألیف زهنرویا اندک دگرگونی در: گزیده‌های زادسپرم، ترجمه محمدتقی راشد محصل آمده است . برای اطلاع بیشتر به منابع فوق مراجعه گردد.
- ۱۲- رک : گزیده‌های زادسپرم، محمدتقی راشد محصل ، یادداشت شماره ۱۵ ص ۷۴ .
- ۱۳- رک : همانجا، ص شش .
- ۱۴- برای آگاهی بیشتر رک : مقدمه گزیده‌های زادسپرم، انکلساریا و:
zurvan,zaehner
- ۱۵- تاریخ زردشتیان ، رشید شهردان، ص ۳۱۲ .
- ۱۶- The epistles of Manuchihar,E.B.Dhabhar,1912.

کرمان و سفرنامه‌ها

مجموعه‌اش پاره

«کرمان» در سفرنامه ها

مقدمه :

در سفرنامه‌هایی که به قلم ایرانیان یا خارجیان سیاح در ایران نوشته شده است از شهر قدیمی و تاریخی کرمان نیز همچون دیگر نقاط سرزمین عزیز ما سخنها رفته است و با آنکه تعداد سفرنامه‌هایی که به کرمان مربوط می‌شود، زیاد و متعدد نیست، اما جهانگردانی که از کرمان دیدن کرده‌اند هم به صفای درون مردم این شهر معرفت خیز معترف بوده‌اند و هم به هنرها و مصنوعات این اقلیم که به دست هنرمندان و صنعتگران پدید می‌آمده است و می‌آید اشارتها داشته‌اند و باخاطره خوش از این دیار گذشته‌اند.

این بنده نیز که چون دیگر مسافران کرمان از سفرهای پیشین به این شهر، بیاد و خاطره نیکو از هموطنان عزیز کرمانی بازگشته‌ام (کنگره‌های تحقیقات ایرانی در سال ۱۳۵۶ و کنگره خواجه‌ی کرمانی در سال ۱۳۷۰) برای ارائه مطلبی به سمینار کرمانشناسی مناسب دیدم که اوصاف کرمان و کرمانیان را از زبان سیاحان که مردمان غیر بومی بوده‌اند بیان کنم:

خوشر آن باشد که سر دلبران گفته‌اید در حدیث دیگران

بدین جهت به مجموعه سفرنامه‌های خود مراجعه کردم و با مرور و مطالعه بیش از سیصد جلد سفرنامه تعدادی از آنها را که نویسندگان از شهر کرمان هم دیدار کرده و مطالبی درباره این شهر نگاشته‌اند انتخاب کردم و از هر یک مطالبی در خصوص این اقلیم استخراج و استنساخ نمودم.

در مقدمه مطلب ضروری دارد به این نکته اشاره کنم که سفرنامه‌ها یکی از

بهترین و مستندترین انواع کتابهایی است که می‌توان برای شناختن هر سرزمینی یا مردم آن سرزمین بدانها مراجعه کرد، زیرا سفرنامه به چند دلیل منبع بسیار ارزشمند و معتبری برای این منظور است.

نخست آنکه سفرنامه‌هاییان مشاهدات عینی است نه آنچه که انسان از دیگران شنیده و یا حتی درجائی خوانده باشد. چون هر خبری احتمال صدق و کذب دارد، اما به قول مشهور شنیدن کی بود مانند دیدن.

ابوالفضل بیهقی نویسنده مهمترین و معتبرترین کتاب تاریخ کهن در ایران برای مدلل ساختن صحبت مطالب کتاب خود به این مطلب تصریح می‌کند که نوشته‌های من مبتنی بر شنیده‌ها و خبرهای درست و نادرست نیست بلکه به این مضمون می‌گوید: آنچه را که من نوشته‌ام یا خودم دیده‌ام و شاهد و ناظر آن بوده‌ام یا از گوینده ثقه و مطمئن شنیده‌ام. بیهقی را استادان تاریخ و تاریخ نوین از موثق‌ترین تاریخ نویسان می‌شمارند و البته ذکر همین موثق بودن کتب نظیر او دلیل آنست که کتب تاریخ ناموثق هم وجود دارد.

از جمله، بسیاری کتب تاریخ به صورت سفارشی تهیه شده است و نویسنده تاریخ موظف شده است مطالب تاریخ زمان خود را بنویسد و مسلم است که سفارش گیرنده، رضایت سفارش دهنده را همواره در مدنظر خواهد داشت و طبعاً مطالبی را زیاد یا کم خواهد کرد تا هم مزدش بماند و هم سلامت و جاننش از کف نرود!

اما سفرنامه نویس، سفرنامه را سفارشی نمی‌نویسد. مسافری که به شهروندی می‌رسد با دقت همه جا را می‌نگرد و می‌کاود و به اصطلاح قدما سیردر آفاق و انفس می‌کند و چون با مردم آن شهر، اشتراک یا تضاد منافع ندارد، خوب و بد و زشت و زیبا را آنچنان که دیده است وصف می‌کند. نه بی جهت مداهنه و تملق می‌نویسد و نه دشمن است که غرض ورزی کند و عیب بترشد. یادداشتهایی از مشاهدات خود در دفتر بغلی و یادداشت خود می‌نگارد و سپس آنها را تنظیم و تدوین می‌کند و به یادگار می‌گذارد. و چون حقایقی را که دیده است با خود به دیار خود می‌برد حتی از نگهداری مطالب هم بیم ندارد که باز مثل بیهقی اسناد او را از بین ببرند و به قول خود او ناچیز کنند در حالی که کسانی که تاریخ سرزمین خود را می‌نویسد این چنین نیستند و حتی اگر افراد بی نظری هم باشند و کتاب خود را به سفارش نوشته باشند و حقایق را کتمان نکنند، حداقل اینست که اهل آن دیارند و به وطن خود مأنوس و علاقه‌مند و چنین هم باید

باشند و اگر عیبی باشد نمی بینند، حب الشی یعمی ویصم

اگر بردیده مجنون نشینی بغیر از خوبی لیلی نبینی

نکته دیگر در مورد اهمیت سفرنامه آن است که در کتب تاریخ و وقایع نگاریها معمولاً چون تاریخ در گذشته بر مبنای زمان تأسیس و انقراض سلسله های حکومتی تنظیم و تدوین می شده است همه چیز بر محور مسائل کلی و اساسی و اتفاقات مهم است که در هر حال در اوج یا حضيض افراد حکومتگر مؤثر بوده است. مثلاً در تاریخ می خوانیم که محمود غزنوی چگونه به قدرت رسید، چگونه هندوستان را تسخیر کرد. مناسبات او با خلیفه عباسی پس از ماجراهائی نظیر یعقوب لیث و ابومسلم خراسانی چگونه بود و چه نیتها در سر داشت؟ و بسیاری مطالب که از این قبیل هم در تاریخ منعکس نیست و محققان تاریخ با مطالعات و پژوهشها و قرائتی که در دست است به مطالب و نتایجی می رسند که تاریخ نویس نوشته یا نخواسته یا جرأت نکرده است بنویسد و از اینها گذشته تاریخهای مورخان تاریخ مسائل کلی است نه تاریخی زندگی مردمانی که در اقلیمها می زیسته اند، آنچه را که امروز بدان «تاریخ اجتماعی» می گویند. سفرنامه ها از بهترین منابع برای بررسی زندگی اجتماعی مردم است در هر دیار و در هر زمان - سفرنامه نویس فقط به مسائل اساسی مملکت یا شهری که بدان سفر کرده نمی اندیشد بلکه بالعکس بامسائل مردم مواجه می شود و عقاید و آداب و رسوم و سطح فکر و اندیشه و دانش و تصورات و توهمات آنان را مورد ملاحظه و مذاقه قرار می دهد.

به سفرنامه حکیم ناصر خسرو که همه جا در دسترس هست مجدداً مراجعه فرمائید همه نکات را می بینید، وقتی به عمارت قدیمی و تاریخی یا مسجد و معبری می رسد طول و عرض آن را با گام و قدم اندازه می گیرد، نوع مصالح ساختمانی آن را نام می برد که آجر است یا سنگ یا سنگ مرمر، لوله های آب آن روزگار در مساجد را که مردم وضو می ساخته اند و شکل آن را توصیف می کند. مسائلی که مورد نظر مهندس معمار قرار می گیرد.

به سطح دانش مردم اشاره می کند، داستان کسی که خود را شاگرد ابوعلی سینا می خواند... اعتقادات باطل نظیر وادی جهنم را که بیابانی بود در نزدیک روستایی و مردمش می گفتند از این بیابان صدای دوزخیان را می شنوند ذکر

می‌کند و می‌گوید اما من صدائی نشنیدم و جز همین جمله در رد اینگونه گفته‌های عوام بحثی نمی‌کند.

از عمارت‌های شش طبقه مصر و اینکه همهٔ دکانها ملک سلطان مصر بوده و همه شهر مستأجر او بوده اند سخن می‌آورد که مسلماً در هیچ تاریخ آن سرزمین در آن روزگار چنین مطالبی ثبت نمی‌شده است .

از افلاس حکیم بزرگی چون خود او که به سبب فقر زیاد حاضر می‌شود کتابهایش را بفروشد اما کسی نمی‌خرد و مردم آن شهر را که کتاب نمی‌خرند سرزنش می‌کند و پس از آن خورجینش را که کتاب در آن می‌نهاده می‌فروشد چون خریدار خورجین بیش از خریدار کتاب است .

از اینگونه نکات در سفرنامهٔ ناصر خسرو و همهٔ سفرنامه‌ها بسیار است .

مزیت دیگر سفرنامه‌ها آن است که بسیاری مطالب و مرئیات که برای مردم یک شهر و سرزمین امری عادی است برای مسافر و سیاح سفرنامه نویس جالب توجه و درخور نوشتن و یادداشت است، هیچکدام از ما وضع کوچه و خیابان و مغازه‌هایی را که هر روز از آنها می‌گذریم ثبت و ضبط نمی‌کنیم اما همین مشاهدات روزمره و بی اهمیت، صدسال دیگر که وضع کوچه و گذر عوض می‌شود قابل شنیدن است، فرزند خردسالی که پای صحبت پدر بزرگش می‌نشیند اوضاع عادی و روزمرهٔ زمان او را به عنوان مطالبی شگفت انگیز گوش می‌دهد. عکسهایی که از مناظر شهرهای ایران از صد سال پیش یا بیشتر و کمتر بجامانده مجموعه نفیسی از اسناد تاریخی است و عکسهای امروز هم صدسال دیگر همین حالت را دارد.

پس بجاست هر کس سفر می‌کند مشاهدات و خاطرات خود را ثبت و ضبط کند. البته باید توجه داشت که سیاحت و جهانگردی در گذشته، با آنچه امروزه بدین نام صورت می‌گیرد بسیار متفاوت بوده است، جهانگردان گذشته ماهها بلکه سالها در شهرها و ممالک مختلف به سیر و گشت می‌پرداختند و با وسائل نقلیه ابتدائی و حتی پیاده، طی طریق می‌کردند در نتیجه فراز و نشیبهای فراوان عالم را حس می‌کردند اما امروزه که دورترین نقاط عالم را در مدت چند ساعت با هواپیما می‌توان پیمود طبعاً آن دشواریهای مسافر محسوس نیست و با همهٔ مسائلی که مسافر قدیم مواجه می‌شد سیاح امروز روبرو نیست.

مقدمهٔ مطلب طولانی شد، سخن در این باره بسیار است و موقوف به زمان و فرصتی دیگر. به سفرنامه‌های مربوط به کرمان بپردازیم، همانطور که اشاره شد

سفرنامه‌های مربوط به کرمان بسیار متعدد نیست چون عوامل متعددی موجب مسافرت سیاح به یک شهر و سرزمین است که امروزه آن جاذبه‌های توریستی نام نهاده‌اند. معمولاً سیاح به شهر یا نقاطی می‌رود که آثار تاریخی و دیدنی یا عجائب و شگفتی بسیار داشته باشد که خرابه‌های یونان و روم و تخت جمشید فارس و اهرام و ابنیه تاریخی مصر نمونه جاذب آثار باستانی و عادات و آداب مردم هند، نمونه بارز عجائب عالم است.

پس اگر اوصاف شهرهایی چون کرمان در همه سفرنامه‌هایی که درباره ایران نوشته شده است دیده نشود دلیلش اینگونه علل و عوامل است. علت دیگر آنکه در همه ادوار گذشته، کرمان در مسیر راههای بزرگ تجارتنی نبوده است، چه جاده‌های بزرگ و به اصطلاح بین‌المللی نظیر جاده ابریشم و چه جاده‌هایی که مثلاً بنادر جنوب ایران را به مرکز یا شمال ایران متصل می‌ساخته است و همین کنار بودن کرمان از جاده‌های اصلی، خود نیز عامل دیگری است که کمتر مورد بازدید سیاحان قرار گیرد. سیاح و جهانگرد معمولاً به نقاطی می‌رود که پس از عبور از آن نقطه بتواند به راه خود برای رسیدن به شهر و دیارهای دیگر ادامه دهد و نه اینکه از آن راه بازگردد.

با این حال کرمان که بزرگترین شهر نواحی شرقی و جنوب شرقی ایران بوده است هم از نظر تجاری و هم سیاحت و جهانگردی از نقاطی است که بُعد مسافت مانع از سفر مشتاقان مسافر به این خطه نشده است.

وجود عارفان و شاعران بزرگی چون شاه‌نعمه‌الله ولی و خواجوی کرمانی و اوحدالدین کرمانی و دیگر بزرگانی که از این سرزمین معرفت‌خیز برخاسته‌اند نیز عاملی برای جذب مشتاقان و اهل دل بوده است.

در این مختصر، نمونه‌هایی از آنچه را که مسافران خارجی و ایرانی درباره کرمان نوشته‌اند گرد آوریم و بدیهی است که بررسی همه آثاری که سیاحان درباره کرمان نوشته‌اند و استنتاجهای تاریخی و بررسی و تحقیق آنها خود وقتی موسع و صفحاتی فراوان می‌طلبد که می‌تواند موضوع کتابی واقع شود، انشاءالله. اینک نمونه‌های برگزیده از سفرنامه‌ها را ملاحظه می‌فرمائید:

قدیمیترین سفرنامه‌یی که درباره کرمان مطالبی نوشته است سفرنامه مارکوپولوی ونیزی (ایتالیائی) است وی که در سال ۱۲۵۴ میلادی (۶۵۲ هجری قمری) متولد شده در سنین جوانی به جهانگردی می‌پردازد و مشهورترین سیاحی است که سفرنامه او به زبانهای مختلف ترجمه شده و در زبان فارسی نیز لااقل چهاربار ترجمه و منتشر شده است.

بند سی و پنجم کتاب او مربوط به کرمان است و دربارهٔ این شهر می‌نویسد: «کرمان نیز در ایران است و در قدیم سلسله‌یی در آن حکومت می‌کرده است اما از زمانی که تاتارها آن را فتح کرده‌اند دیگر حکومت از پدر به فرزند نمی‌رسد بلکه خاندانهای منتخب تاتاران در اینجا حکومت می‌کنند. در این سرزمین سنگ گرانبھائی بنام فیروزه بسیار زیاد پیدا می‌شود که حاصل کاوش صخره‌های کوههای نزدیک است. در این جا معادن آهن و فولاد هندی نیز وجود دارد، در کرمان بهترین زین و یراق، مهمیز، دهنه و لگام اسب، شمشیر و کمان و تیردان و هر نوع اسلحهٔ دیگر مطابق با آداب و سنن خود می‌سازند.

دختران و زنان کرمان پارچه‌های ابریشمی را با ظرافت بسیار در هر رنگ به اشکال حیوانات و پرندگان و سایر نقوش می‌بافند و نیز پرده‌های بسیار زیبا برای خانان و سرداران تهیه می‌کنند، این پرده‌ها آنقدر زیباست که دیدنشان انسان را جادو می‌کند...

در کوهستانهای این سرزمین شاهین‌هایی زندگی می‌کنند که قویترین پرندگان دنیاهستند آنها از قوشهای شکاری کمی کوچکترند که در روی سینه و زیر دم و در بین رانهای آنها لکه‌های قرمز رنگی است و حقیقهٔ با چنان سرعتی پرواز می‌کنند که پرده‌یی در دنیا وجود ندارد که بتواند از دست آنها بگریزد.

پس از ترک کرمان، برای مدت هفت روز بایستی از دشتی باشهرها، روستاها و خانه‌های بسیار گذشت. سواری در این دشت که در آن شکار و نوعی کبک، بسیار فراوان است زیباست. پس از هفت روز به پای کوه بلندی رسیده و از اینجا سراسر ایشیی بزرگی آغاز می‌شود که باید به اندازهٔ دوروز کامل در این سرازیری و از میان مزارع صیفی‌کاری و باغهای مختلف میوه، سواری کرد. زمانی این مناطق بسیار پر جمعیت بود اما حالا دیگر چنین نیست و تنها شبانان بادام‌هایشان در آن دیده می‌شوند. از شهر کرمان به بعد در تمام این راه سرمای شدید و هوای بدی وجود دارد که تنها کسانی که خود را با لباس پوشانده باشند قادر به تحمل آن هستند.»

پس از آن دربارهٔ مردم کرمان می‌نویسد:

«باید بدانید که مردم اینجا بسیار خوب، ساده و صلح دوستند و همه به یکدیگر کمک می‌کنند.» (۱)

۱- سفرنامه مارکوپولو برگردان: «س. منصور سجادی». آنجلادی جوانی رومانو، چاپ اول انتشارات گویش ۱۳۶۳، ص ۴۵-۴۶ و نیز نگاه کنید به سفرنامه مارکوپولو ترجمهٔ حبیب‌الله صحیحی چاپ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰ ص ۳۸.

سفرنامه دیگری که فصولی از آن به کرمان و شهرهای تابعه آن اختصاص دارد سفرنامه سرپرسی سایکس است که در سال ۱۹۰۲ (۱۲۸۱ هجری شمسی) تحریر یافته است.

درباره مرکز شهر کرمان می نویسد: (۱)

بهمین ملاحظه در بعضی از فصول سال عده یی با الاغهای مسکین و صبور خود به آن خرابه ها می روند و خاک بار می کنند، خشت های کهنه این خرابه ها نیز برای به کاربردن در ساختمانهای تازه، طالب دارد». (۲)

و درباره ابنیه دیدنی کرمان می نویسد:

«باغ زریسف یکی از محلات دلپذیر مصفاى کرمان در جوار تندرستان واقع شده و دارای باغات دلگشای فرح انگیزی است و مساحت آن در حدود نیم میل مربع می باشد. درمورای این ناحیه دیوارهای قدیمی شهر واقع شده که اگر از امتداد آنها عبور کنید به محله جدید الاحداث زردشتیان می رسید. محله زردشتیان که به دست مهاجمین افغان خراب و ویران گردیده در شمال محله جدید واقع است. آثار خرابه هایی هم که قشون آقامحمدخان هنگام محاصره کرمان به وجود آورده در جنوب غربی شهر دیده می شود. (۳)

«تاسال ۱۸۹۶ «قبه سبز» برجسته ترین ابنیه کرمان به شمار می رفت و در آن تاریخ زلزله بنای آن را که رو به خرابی نهاده بود به کلی منهدم و ویران ساخت...»

«ازقران مسموع، روی هم رفته نودمسجد و شش باب مدرسه در کرمان دایره عالیترین مدارس همان مدرسه ظهیرالدوله است که کاشیکاریهای زیبا و دلربای آن توجه انسان را جلب می کند کرمان پنجاه حمام و هشت کاروانسرای معتبر دارد ولی درعین حال به پای بازار شیراز نمی رسد» (۴)

در مورد مصنوعات کرمان نوشته است :

«کرمان تا همین اواخر برای شالهای اعلای خود اشتها تمامی داشت ولی امروزه صنعت قالی بافی گوی سبقت را از صنعت مزبور ربوده است. هیچ متاعی با قالی کرمانی که از پشم یا ابریشم بافته می شود و از لحاظ نفاست و ظرافت

۱- سفرنامه ژنرال سرپرسی سایکس یاده هزارمیل درایران ترجمه حسین سعادت نوری چاپ دوم این سینا ۱۳۳۶.

۲- همان مأخذ ص ۲۱۹-۲۲۰ .

۳- همان مأخذ ص ۲۲۴ .

۴- همان مأخذ ص ۲۲۶ .

ورنگ آمیزی فوق العاده اعلا و ممتاز است نمی تواند رقابت کند و این صنعت بطور قطع از نفیس ترین صنایع ظریفه یی است که در دنیا بوجود آمده و بدون اغراق یک پارچه قالی کرمانی، هر قسم قالی دیگری راتحت الشعاع قرار می دهد. طرح و گروه نقوش قالیهای کرمانی نمونه طراحی های قدیم قبل از ظهور اسلام است ولی گل و بوته کاری و رنگ آمیزی های بی نهایت ممتاز آن چیزی است که نظر تحسین انسان را جلب می کند اندازه معمولی قالیهای کرمانی هفت در چهار پا و شش اینچ و واحد مقیاس کرمان برای قالی ذرع است ذرع کرمان معادل سی و نه در نوزده اینچ و نیم می باشد. در قالیهای متداول کرمان در هر سی و نه اینچ، ششصد و چهل جفت بافته می شود و این طرز بافت در بازارهای اروپا به نهایت ظریف و مطلوب است.» (۱)

و درباره شال کرمان :

«شال کرمانی یا باکرک یا با پشم بافته می شود و نقشه و طرح آن نیز مثل قالی، ذهنی شالباف هاست این متاع از حیث ظرافت به قالی ترجیح دارد و اکثر به دست اطفال خردسال بافته می شود و اهالی کرمان به واسطه ذوق و شوق فوق العاده یی که دارند از این کار خسته و فرسوده نمی شوند... شالهای کرمان دارای اشکال و نقوش مختلف و بهتر از همه آنها نقش گل و بوته یی است که از طرف ولات و حکام و به عنوان خلعت برای اشخاص فرستاده می شود، شالهای سفید حاج خلیل خانی معمولاً به اسلامبول حمل می گردد...»

از این دو متاع صنعتی که بگذریم باید به نمد پردازیم نمد را به وسیله شستشو و اصطکاک قطعات کرک و پشم تهیه می کنند... نمدهای کرمان خیلی ظریف و استادانه تهیه می شود و چون نسبت به نمدهای سایر نقاط سبک وزن تر است یکی از سوغات های کرمان می باشد...

دیگر از اتمه معروف کرمان «برک» است که سالی هزار پوندا بافته می شود... برنج سازی کرمان نیز بی اندازه معروف و این نکته باعث تعجب است که اهالی شهری که پدران و اسلاف آنها مکرر در معرض تاخت و تاز اجانب واقع و به انواع بدبختی دچار شده اند اکنون به تهیه اتمه و اجناس صنعتی ظریف متنوع موفق گردیده و متدرجاً به توسعه و ازدیاد ثروت و مکننت مولد و مسقط الرأس خود کمک کرده اند. اینک رشته کلام را قطع نموده این بیت معروف فارسی را خیر الختام قرار می دهیم :

۱- همان مأخذ ص ۲۳۳ .

در روی زمین نیست چو کرمان جایی
کرمان دل عالم است و ما اهل دلیم (۱)

یکی دیگر از سفرنامه‌هایی که صفحاتی متعدد از آن به کرمان و اوضاع اقلیمی و جغرافیائی آن اختصاص یافته، سفرنامه پاتینجر است که در سال ۱۸۱۶ میلادی در بریتانیا انتشار یافته و در سال ۱۳۴۸ شمسی با ترجمه و نگارش آقای دکتر شاپور گودرزی در تهران به طبع رسیده است.

اینک قسمتهایی از این سفرنامه نیز نقل می‌شود:

«شهر کرمان در بین ۲۹ درجه و ۵۶ دقیقه عرض شمالی و ۵۶ درجه و ۶ دقیقه طول شرقی قرار دارد. این شهر در غرب یک دشت وسیع واقع بوده به کوهستان بسیار نزدیک است به حدی که قله دو کوه مجاور که بر آنها آثار و بقایای قلعه مخروبه مشهود می‌باشد کاملاً به شهر مشرف بوده بر آن تسلط دارند. زمانی کرمان یکی از پررونق‌ترین شهرهای ایران بود پس از پایتخت یعنی اصفهان دومین شهر محسوب می‌گردید. موقعیت این شهر که بر سر راه مستقیم خراسان و بلخ و بخارا و ماوراءالنهر و تمامی قسمتهای شمالی امپراتوری ایران به شهر بندر شرقی یا بندر عباس قرار دارد به آن اهمیت غیرقابل وصفی می‌بخشد و شهر کرمان را مرکز ثروت و تجمل و عظمت و جلال می‌نماید. راجع به بانی اصلی این شهر مشهور، مدارک و اسناد مثبتی در دست نیست و آنچه که می‌توان به قاطعیت گفت آن است که پس از حمله و هجوم اعراب به ایران، پادشاهان ایران به این شهر پناه آورده آن را پایتخت خود قرار دادند تا موقعی که امپراتوری ایران کاملاً مقهور اعراب گردید و پیروان زرتشت نیز متفرق شدند.

در یک کتاب خطی تاریخ خواندم هنگامی که در سال ۹۰ هجری مکران تسخیر شد، کرمان شهری آباد و وسیع و پراز ثروت و تجمل بود و شالها و سلاحهایی که در آن ساخته می‌شد بسیار شهرت داشت. رویهمرفته می‌توانیم بنای این شهر و یا لاقبل شروع دوران عظمت و ثروتی را که کسب نموده است چه قبل از اسلام و چه بعد از آن مقارن و ملازم با عظمت و جلال شهر هرمز (اورمز) که در سواحل کرمان واقع است و بنا بر نوشته تاریخ خطی، گفته شده بوسیله یکی از اولین سلاطین سلسله ساسانی تأسیس شده و به نام همان پادشاه به نام اورمز

۱- همان مأخذ ص ۳۳۴-۳۳۷.

(هرمز) نامیده شده است بدانیم. (۱)

در قسمتی دیگر «پاتینجر» از مصائبی که در اثر حمله‌ها و هجومها بر شهر کرمان وارد شده است سخن می‌گوید:

«خلفای اسلام»، چنگیزخان، تیمورلنگ، افغانها و نادرشاه، کراراً و پشت سرهم این شهر را تسخیر و غارت کرده علاوه بر زجر و آزار اهالی شهر که معمولاً پس از سقوط شهری به دست فاتحان صورت می‌گیرد، آن را بکلی منهدم ساخته‌اند. آخرین این وقایع که اخیراً یعنی در سال ۱۷۹۴ (میلادی) برای این شهر رخ داده موقعی است که شهر به دست آقامحمدخان (عموی پادشاه فعلی و مؤسس سلسله قاجار) می‌افتد. این شهر چندماه در محاصره بوده و لطفعلی‌خان زند با شجاعت غیر قابل وصفی مقاومت می‌کرد ولی... دو ثلث از نفرت و ساکنان شهر از بی‌غذایی و بی‌آبی به هلاکت رسیده بودند...» (۲)

سفرنامه دیگری که نیمی از آن مربوط به کرمان است سفرنامه بی است تحت عنوان :

«سفرنامه خراسان و کرمان» نوشته غلامحسین‌خان افضل‌الملک که از نوادگان کریم‌خان زند بوده است و چند کتاب از تألیفات او از جمله سفرنامه قم و سفرنامه کلاردشت و آثار دیگر از او به جای مانده است. کتاب سفرنامه خراسان و کرمان او به اهتمام آقای قدرت‌الله روشنی زعفرانلو و جزو انتشارات توس در ۱۳۶۱ شمسی به طبع رسیده است اکنون قسمتی از این سفرنامه را که در اوصاف توابع کرمان است نقل می‌کنیم:

«شب دوشنبه بیستم ربیع‌الآخر از منزل آب و بید به طرف «هروز» بروزن عجز که بهتر از عروس است حرکت کردیم. مسافت راه چهار فرسخ است از گردنه سخت ناهمواری باید عبور کرد که بسی فراز و نشیب دارد و راه تنگ است ولی دسر دو فرسخی، راه هموار می‌شود. دسر دو فرسخی قریه‌ای است موسوم به «سرعرش». این قریه سرعرش بسیار جای با صفایی است. آب و هوای بسیار خوبی دارد... شبیه به دهات بلوک شمیران از توابع تهران است.

شب سه‌شنبه بیست و یکم از منزل «هروز» به طرف «سرآسیا» حرکت کردیم مسافت راه را گویند هفت فرسخ است لکن شش فرسخ است، کوههای بین راه

۱- سفرنامه پاتینجر ص ۲۵۳-۲۵۴.

۲- همان مأخذ ص ۲۵۴-۲۵۵.

که در دو طرف جاده است سرسبز و خرم و خنک و شمال گیر است، تا دو فرسخ که می روی در سرکوهها درختهای بادام به طور تراکم بر سر پاوسرسبز است...» (۱)

سفرنامه دیگری که در آن فصلی مفصل به شهر کرمان اختصاص دارد سفرنامه بانویی است روزنامه نگار به نام «مریت هاکس» (متولد ۱۸۸۷ نیویورک) که از دانشگاه بیرمنگام درجه فوق لیسانس اخذ کرده است و سفرنامه «ایران، افسانه و واقعیت» را در سال ۱۹۳۵ میلادی نوشته است. این سفرنامه توسط سه مترجم (آقایان نظری نژاد- اکبری- نمایی) به فارسی ترجمه شده و جزو انتشارات آستان قدس رضوی در سال ۱۳۶۸ به چاپ رسیده است.

نویسنده این سفرنامه شخصی دقیق و پژوهشگر است که در همه امور مربوط به سرزمینهایی که بدانها سفر کرده است تعمق و تفحص کرده است. از جمله اهمیت «قنات» رادر نقاط کم آب نظیر یزد و کرمان مورد دقت و توجه قرار داده است. او شهر و روستاهای میهن ما را به چهار نوع تقسیم می کند و می نویسد: «چهار نوع شهر و روستا در ایران وجود دارد: در داخل یا اندکی از بالای کوهستان روستاهایی است که به چشمه یا نهر آب وابسته است، برخی روستاها در نزدیکی یا به فاصله کمی از پای کوه قرار دارد که از آب چاه استفاده می کند و شهرهای داخل جلگه ها که بخش عظیمی از فلات مرتفع ایران را تشکیل می دهد، از آب قنات بهره می گیرند که این آب گاهی مسافتی تا نود کیلومتر را در صحرا طی می کند. چهارمین قسم آبادی، پست و همسطح دریاست که آب مورد نیازش از چاه و آب بارشهای جمع شده در آب انبارهای ساروجی تأمین می شود...

سفر دریابانی کاملاً خشک، داغ و طاقت فرسا و گذرا از نه یکی بلکه بیست رشته خاکریز قنات که نشانی از جریان آب در محلی که در عمق زمین است منظره یی عجیب و گیرا دارد. صحرا بسیار نومید کننده است ولی زیر زمین نهرهای زندگی بخش جاری است.

یزد و کرمان، بیش از سایر شهرهای ایران به آب قنات وابسته اند. آب یزد در بیست و پنج یا سی متری زیر شهر است. آب کرمان از سی کیلومتری و آب یزد از هشتاد کیلومتری می آید...

۱- سفرنامه خراسان و کرمان تألیف غلامحسین خان افضل الملک ص ۸۶ .

عمر قدیمی ترین قناتها به هفتصد سال قبل می رسد که کسی نمی داند کجا و چه وقت احداث شده ، اما آنها نشان دهنده رنج فراوان در زمان حال و گذشته اند. در ایران هیچ چیزی بهتر از وجود هزاران چاه قنات که حتی هر نادانی را به روشنی تحت تأثیر قدرت و پشتکار سازندگانش قرار می دهد، نمی تواند دلیلی آشکار بر قدمت کشور باشد.» (۱)

سفرنامه دیگری که قسمت عمده آن مربوط به کرمان است «سفرنامه آنتونی اسمیت» ترجمه آقای محمودنبی زاده است، این سفرنامه که در سال ۱۳۳۰ شمسی نوشته شده است از سفرنامه های عصر حاضر است که نویسنده آن در قید حیات است.

اکنون قسمتی از این سفرنامه را که درباره دشت کرمان است می خوانیم:

« مرکز دشت کرمان، بجز چند بخش کوچک آن ، کاملاً بی آب و علف و برهنه بود. این دشت را باید صحرایی خشک باشن های داغ قلمداد نمود، این شن ها با وزیدن بادهای شدید، دیوانه وار شروع به حرکت می کردند، اگر طوفان باد برای مدتی طولانی و در یک جهت ادامه می یافت ، نه تنها کلیه رستنی های خاک را نابود می کرد، بلکه این امکان وجود داشت که حتی یک دهکده را به طور کامل در زیر خود مدفون نماید. ویرانه های روستاها در گوشه و کنار کویر کرمان، گواه وقوع چنین حوادثی در سالهای گذشته می باشد، خطر مدفون شدن سایر روستاها نیز در حال افزایش است ...

در شرایط طبیعی ، بیشتر بیابانها و صحاری دنیا حالت سکون دارند، همیشه گیاهان کوچک صحرایی راهی برای رشد و ادامه حیات پیدا می کنند، این گیاهان بنوبه خود از حرکت شن ها تا حدی جلوگیری کرده و موجب روئیدن گیاهان بزرگتر را فراهم می کنند، گیاهان بزرگتر باعث محکمتر شدن شن های اطراف خود گردیده و ریزش باران و تابش آفتاب موجب سخت شدن هر چه بیشتر این لایه را فراهم می نمایند، به این ترتیب اگر زمین را به حال خودرها کنیم، پس از مدتی شن های روان ثابت مانده و سطح متحرک آن از حالت یک خلیج سرکش و طوفانی، تبدیل به زمین بی حرکت با گیاهان خاص خود خواهد شد، علی رغم این مسئله حیاتی که زندگی کلیه کسانی که در دشت کرمان وجود دارند بستگی مستقیم به درجه ثبات و حرکت شن ها دارد، بیشتر گیاهان بزرگ صحرا برای مصارف سوخت کنده و دود شده اند. گیاهان صحرایی بوسیله اهالی

۱- ایران، افسانه و واقعیت، خاطرات سفر به ایران، ص ۸۳-۸۶.

جمع‌آوری و با شتر، الاغ و با جیب لاری‌های کهنه برای سوختن به منزل حمل می‌گردند. در نتیجه این سهل‌انگاری، سطح زمین به طور مستمر و دائمی رویه سستی‌گذارده و هر ساله مساحت بیشتری از زمینهای اطراف تبدیل به صحاری خشک با شن روان گردیده است. برای جلوگیری از عبور شن‌ها دیوارهای بلندی ساخته شده است ولی این دیوارها نیز فقط تاب تحمل بادهای کم قدرت را دارند. (۱)

مطالب برگزیده از سفرنامه‌ها درباره کرمان را با مطالبی از کتاب سیدمعزالدین مهدوی درباره ماهان و مقبره عارف نامدار شاه نعمت‌الله ولی، حسن ختام می‌دهیم.

کتاب سفرنامه مهدوی «آخرین مأموریت» نام دارد که در تاریخ آذرماه ۱۳۴۲ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.

«این دفعه سومی است که به ماهان آمده‌ام ولی افتخار زیارت مقبره حضرت شاه نعمت‌الله را اولین بار است که پیدا می‌کنم زیرا دو دفعه دیگر یکی شبانه ازیم به کرمان می‌رفتیم که اتومبیل توقف نکرد یکدفعه هم از جیرفت به کرمان می‌رفتیم و مریض دار بودیم و مصلحت مریض در توقف نبود... امروز که این افتخار و توفیق نصیبم شده است، خیلی خوشحال هستم و خود را سعادتمند می‌دانم. در هر حال این حرم‌ها و صحن‌ها و رواق‌ها از محل‌های بسیار زیبا و باصفا است. من تا حال دو سه مقبره با صفا دیده‌ام که هر یک در حد خود بی نظیر بوده است مانند حیاط امامزاده محروق نیشابور که قبر عمرخیام نیز آنجا است و صحن کوثر از صحنهای متصل به مقبره مرحوم سلطان علیشاه در گناباد، ولی هیچ کدام به صفا و طراوت صحن ماهان نیست.

بعد از زیارت قبر شاه نعمت‌الله ولی، رواقها و صحنها را نیز دیدم و سپس برای دیدن منازل اطراف ماهان، بالای یکی از مناره‌ها رفتیم که چهل متر ارتفاع داشت، تمام جلگه ماهان پیدا بود جلگه ماهان بسیار باطراوت است و از بالای مناره تا چندین فرسنگی بخوبی دیده می‌شد.

۱- سفرنامه آنتونی اسمیت، ترجمه محمود نبی‌زاده ۱۳۶۹-ص ۱۰۹-۱۱۰.

ماهان از چند کیلومتری به شکل باغ بزرگی نمایان است. مناره‌های آن نیز مانند درختهای بزرگی بین درختان خودنمایی می‌کند و گنبد زیبای آن نیز بین درختان سبز خرم مانند نگین وانگشتی فیروزه نمایان است...» (۱)

منوچهر دانش پژوه

۱- آخرین مأموریت ، نوشته معزالدین مهدوی ، تهران ۱۳۴۲، ص ۱۵۹-۱۶۰ .

برخی روشهای میکروانه در دانش پزشکی

عامیانه در میان عسایر روستائیان

آسان کرمان

«دکتر تقی فرادی»

برخی روشهای پیشگیرانه در دانش پزشکی عامیانه در میان عشایر و روستائیان استان کرمان

«دانش به معنای اصطلاحی آن و «دانش عامیانه» روابط تاریخی تنگاتنگ اما پنهانی داشته و دارند. از سوئی دانش عامیانه گنجینه انباشته‌ای از فرضیات علمی است که دائماً به کار دانش پژوهان رشته‌های مختلف می‌آید و الهام بخش آنان در کارهای خلافه می‌شود همچنان که به کار «ادوارد جنر» انگلیسی در بازیافت مجدد واکسیناسیون و علمی کردن آن آمد^(۱) و از سوی دیگر دانش به ویژه جنبه‌های علمی آن از حوزه فرهنگ نخبگان به فرهنگ عامیانه رسوخ کرده و با آن می‌آمیزد.

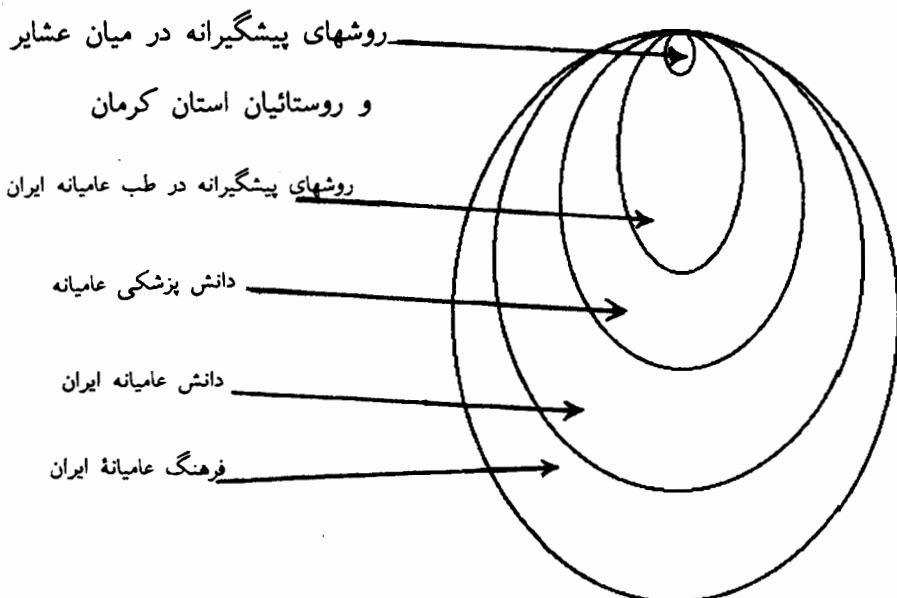
ایران کشوری است کهنسال و یکی از کانونهای فرهنگی جهان که متأسفانه دانش عامیانه این کانون از دیدگاه تاریخ علم و مردم‌شناسی شناخته نشده است. پزشکی عامیانه جایگاه خاصی در دانش عامیانه ایران دارد به طوری که در برخی موارد پژوهشگر را در برخورد با بقایای چنین فرهنگی به شگفتی وامیدارد. یعنی به روشها و باورهای که با تئوریه‌ها و فنون امروز پزشکی نیز قابل تبیین می‌باشند.

بخشی از دانش پزشکی مربوط به روشهای پیشگیری کننده می‌شود.

۱- نک به مقدمه «پُپ گوش» در صفحات آینده.

دردانش عامیانه ایران از دیربازند تنهاطبیعتاً درپی مداوای بیماریهای تنی وروانی بوده‌اند بلکه حتی الامکان به دنبال پیشگیری ازچنین عوارضی نیز بر می‌آمده‌اند. آنچه که امروزه در میان عشایر و روستائیان ما در این باره وجود دارد سابقه‌ای احیاناً چند هزار ساله دارد و لذا طبیعتاً در مواردی با اعمال و گفتار جادویی و آئینهای ویژه نیز آمیخته شده است. دانشی که در عین حال دایره لغوی واژگان و اصطلاحات ریشه دار کهن خود را دارد.

این مقاله در واقع اشاره‌هایی به بخشی از تاریخ نانوشتۀ دانش پیشگیرانه عوام عمدتاً در میان عشایر و روستائیان چند شهر از استان کرمان دارد که داده‌های آن با روشهای میدانی (مشاهده و مصاحبه) بدست آمده است.



نمودار شماره ۱: جایگاه روشهای پیشگیرانه طب سنتی در فرهنگ عامیانه ایران

در این مقاله تنها به سه مورد از این روشها که برای جامعه روشنفکری ایران تازگی دارد بسنده کرده و از مواردی همچون ضد عفونی کردن بوسیله دود درعیادت بیماران واگیردار و پیشگیری ازبرف زدگی چشم، مایه کوبی آبله به شیوه سنتی وپیشگیری ازمسموسیت باظرف مسی وغیره صرف نظر می‌کنیم.

۱- مصون سازی در مقابل حساسیت به گل و گرده

در روستاها و عشایر کرمان و شهرهای آن مانند، سیرجان و بافت و بردسیر برای جلوگیری از حساسیت کودکان در برابر رایحه و گرده گلها، نوزادان را در اولین بهار تولد در بستری از گلها بویژه گل محمدی (گل سرخ) می خوابانند و معتقدند که بدین ترتیب کودک در سالهای آینده در مقابل بوگرده گل حساسیت نشان نخواهد داد. در صورتی که تولد کودک بعد از هار باشد تاچهل روزگی همین کار را با گل و غنچه های خشک گل محمدی و نسترن انجام می دهند.

۲- تینی کردن (مصون سازی در مقابل گزش کنه دامی)

در میان عشایر پیرامون سیرجان و بافت و بردسیر برای مقاوم کردن کودکان در برابر گزش کنه های دامی و همچنین مبارزه با آنها که اشاره خواهد شد به تینی کردن کودکان می پردازند.

برای تینی کردن « تین - tin » یا کنه زنده ای را در سقف دهان نوزاد له می کنند. این کودک در آینده نه تنها در برابر گزش این جانور (تازه اگر گزیده شود، مقاوم است) بلکه اصولاً از آب دهان شخص تینی شده بویژه قبل از پیدایش داروهای ضد کنه برای مبارزه با آنها استفاده می کرده اند. (۱) بدین ترتیب که شخص تینی آب دهان خود را در ظرف آبی ریخته در حالی که این ورد را می خوانده: « تین بریز و تین بریز من آدم تو بگریز ». آن را در آغل گوسفندان بر روی آنها می پاشیده است. عشایر و روستائیان به تجربه دریافته اند و معتقدند که این کار سبب مرگ کنه ها رافراهم می سازد. (۲)

۱- همچنانکه معتقدند آب دهان فرد سیگاری کبوتر و آب دهان شخص تریاکی مار را می کشد.

۲- در برخی از شهرهای ایران در گذشته برای مصون سازی مسافرن تازه وارد به شهر در برابر نیش برخی از حشرات گزنده (غریب گز) خشک شده آنها را دربدو و رودهمان درلای خرمانهاده به مهمان می خورانده اند. گزش این حشرات برای برخی از تازه واردان مرگ آفرین بوده است. و بدین ترتیب آنها در برابر گزش آنها و عواقب آن مصون می ساخته اند.

۳- پُپ گوش (واکسیناسیون بزها دربرابر نوعی بیماری مسری)

جالب ترین موردی که در سالهای گذشته اینجانب در پژوهشهای میدانی خود با آن برخورد کرده ام «پپ گوش» یا روش پیشگیری و واکسیناسیون سنتی در بیماری «پلوروپنومونی» واگیردار بزها می باشد. این روش با تشخیص افتراقی بیماری اولین دام بیمار شروع شده و به مؤثر واقع شدن مایه (واکسن) و یا به قول عشایر و روستائیان سیرجان «بهار کردن» (ورم کردن جای واکسن) ختم می شود که به شرح آن خواهیم پرداخت.

« پُپ گوش »

واکسیناسیون پیش از پاستور

در میان ایلات و عشایر سیرجان و چند شهر پیرامون آن

اغلب مردم چنین می‌پندارند، که «مایه کوبی» (واکسیناسیون) ، از غرب واز اوایل قرن نوزدهم به سراسر جهان راه یافته است .

گرچه «مایه کوبی» باکوششهای علمی «ادوارد جنر» (E.Jener) ، پزشک انگلیسی و تئوری میکروبی بیماری «لوئی پاستور» ، دانشمند فرانسوی و «ایگانز فیلیپ سملوایس» (P.Semmelweiss) پزشک مجارستانی و دیگران، معنای دقیق علمی خود را بازیافت. اما در سطح عمل و تجربه ، باید گفت ، صدها سال پیش از این بزرگان و نام آوران ، «مایه کوبی» در شرق شناخته شده بوده است: «... اکنون هیچ کس نمی‌داند که از چه زمانی در شرق آبله کوبی می‌شده است اما این عمل چندان مدیون علم نبود. باوجود این از همین عمل بود که «جنر» در سال ۱۷۹۶ ، عمل واکسیناسیون را اقتباس کرد و اهمیت کار او در این بود که برای نخستین بار اصل ایمنی پیشگیرانه رابه شکل علمی بکار برد.» (۱)

«... تقریباً» در آغاز قرن نوزدهم پزشکان در برابر بیماریهای همه گیری که گاه به گاه به کشتار دسته جمعی آدمیان دست می‌زدند، بی دفاع بودند. یکی از بدترین این بیماریها آبله بود، آبله نه تنها ، مثل آتشی که زبانه می‌کشد، به سرعت توسعه می‌یافت و نه تنها از هر سه نفر یکی را می‌کشت ، بلکه آنها که جان سالم بدر می‌بردند ، تیره بختانی بودند ، که صاحب صورتی آبله خورده می‌شدند و قیافه‌ای بس زننده پیدا می‌کردند.» (۲)

«ولی هر بار که کسی آبله می‌گرفت ، دیگران بدان مبتلا نمی‌شدند. روی این اصل اگر شخص به آبله خفیفی دچار می‌شد و اثری بر سطح بدنش باقی نمی‌ماند ، بهتر از آن بود که اساساً آبله نگیرند در حالت اول شخص برای همیشه مصونیت داشت ، ولی در حالت دوم همواره در معرض خطر بود.»

۱- جان برنال . علم در تاریخ . ترجمه محمد حیدری ملایری - محسن ثلاثی - بهاء الدین خرمشاهی ج ۳. تهران : ۱۳۵۶. امیرکبیر، ص ۱۵۶.

۲- آیزاک آسیموف ، سرگذشت زیست شناسی . ترجمه دکتر محمود بهزاد. تهران : ۱۳۴۷. ص ۱۳۴.

در نقاطی چون ترکیه و چین (۱)، کوشش می کردند آبله را از کسانی که بصورت خفیف گرفته اند، بگیرند. برای این کار آنچه که از تاول آبله خفیفه دست می آورند، به دیگران تزریق می کردند. اما این کار خطرناکی بود، زیرا گاهی پس از تزریق به شخص جدید، خفیف از آب در نمی آمد.

در اوایل قرن هیجدهم اینگونه تزریقها به کشور انگلستان سرایت کرد، ولی جنبه عمومی نیافت، ولی مسئله ای مورد بحث بود. تا آنکه پزشکی انگلیسی بنام ادوارد جنر (۱۷۴۹-۱۸۲۳) مطالعه مسئله تزریق آبله را آغاز کرد. در زادگاهش «گلوسترشایر» افسانه کهنی نقل می شد، مبنی بر اینکه که هر کس آبله گاوی می گرفت (بیماری خفیفی که در گاوها شایع است، و از بعضی جهات به آبله انسانی شباهت دارد) از آن پس نه تنها به آبله گاوی بلکه به آبله انسانی دچار نمی شد.

«جنر» پس از مشاهدات طولانی و دقیق به فکر آزمایش این مسئله افتادوی در ۱۴ ماه مه ۱۷۹۶ زن گاو دوشی را دید که به آبله گاوی مبتلا شده است. از تاول آبله دستهای این زن مایعی به دست آورد و آن را به پسر بچه ای تزریق کرد. بدیهی است که پسر بچه به آبله گاوی دچار شده دو ماه بعد به وی آبله انسانی تزریق کرد، ولی پسر بچه به آبله مبتلا نشد. پس از تکرار این آزمایش در سال ۱۷۹۸ اکتشافات خود را منتشر ساخت، و این روش را «مایه کوبی» (vaccination) نامید این کلمه از زبان لاتینی گرفته شده است. در زبان لاتینی «vacca» به معنی گاو و «vaccinig» به معنی آبله گاوی است.

ترس از آبله برای اولین بار از میان رفت، و روش پیشگیری از آن بدون آنکه سوءظنی ایجاد کند پذیرفته شد. (۲)

کارهای بعدی توسط پاستور و دیگران سبب شد که برای سایر بیماریهای واگیردار نیز به تدریج واکسن مناسب تهیه گردد...

حال پس از این اشاره مختصر به تاریخچه مایع کوبی در اروپا برسیم به داستان «پُپ گوش» در عشایر و ایلات اطراف کرمان.

نگارنده با شگفتی تمام از دوازده سال پیش متوجه شد، که عشایر سیرجان از «مایه کوبی» برای پیشگیری بیماری خطرناک و واگیرداری در میان بزها

۱- این کار در ایران نیز شدیداً رایج بوده است نک به - ایرج افشار، پزشکی سنتی مردم ایران - تهران: ۱۳۷۰، ص ۵۸۷ و ۵۵۸، ۳۶۶.

۲- آیزاک آسیموس . همان منبع . ص ۱۳۴ و ۱۳۵ .

استفاده می‌کنند. و این روش را البته نه از دامپزشکی جدید، که از تاریخ و فرهنگ کهنسال کوچندگی و دامداری خویش آموخته‌اند.

چنین به نظر می‌رسد که عشایر منطقه، با روشهای سنتی خود، نخست میکرب بیماری را کشته و یا ضعیف کرده، آنرا به بدن حیوان سالم تزریق می‌کنند، سپس از تزریق، تامدتی دامهای مایه کوبی شده را قرنطینه نگاه می‌دارند. بعدها نگارنده این شیوهٔ پیشگیری را در مورد بیماری «کوفت»، در بین عشایر بافت و بردسیر و شهرابک و حاجی آبادبندر عباس و کهنوج نیز یافت.

بیگمان اینگونه مایه کوبیها بایستی در بین دیگر ایلات و عشایر ایران نیز وجود داشته باشد، گرچه تا آنجا که اطلاع دارد در گزارشهای موجود از ایلات ایران، چنین مسئله‌ای تا به حال عنوان نشده است. همچنین نگارنده دریافت که بیماری دیگری نیز در بین بزغاله‌ها وجود دارد، که با روشی شبیه به «مایه کوبی» پیشگیری می‌شود، که از مورد اخیر، در جای دیگری سخن خواهیم گفت.

پُپ گوش pop _ Gus

به روش پیشگیری بیماری «کوفت» در ایلات و عشایر سیرجان و بافت و بردسیر و حاجی آباد بندر عباس «پُپ غلاغ» و «پُپ گوش» و «پُف گش» و «سیا پف» و «پپ سیاهی» می‌گویند.

در «پاریز» سیرجان بیماری «کوفت» را «آزار پف سیاه» می‌نامند و به کسی که «مایه کوبی» می‌کند «پپ زن» و به کسی که در اینکار استاد است. «استاد پپ زن» و به اینکار «پپ زن» و یا «پپ گوش زدن» و در «عزت آباد سیرجان»، «پپگوش کردن» گویند.

نشانه‌های بیماری

عشایر و روستائیان منطقه معتقدند که بز و «کهره» (بزغاله) آزارو - Azaru، بیمار رو به «روز» (خورشید) می‌ایستد. دم می‌آورد و گوش می‌زند^(۱) و کف

۱- یعنی گوسفند سرش را به نحوی حرکت دهد که گوشها به سروصورت خورده، صدا بدهد. البته گوسفند سالم نیز گوش می‌زند.

از دهانش بیرون می آید. توان راه رفتن ندارد ، نفس نفس می زند و اگر حرکتش دهی «کا» (سرفه) می زند. نمی تواند آب بخورد، هنوز سرش را به آب نرسانده ، سرش را بالا می آورد.

اگر آنرا بغل یا کول کنند نفسش درمی رود. چشمانش اشک می زند، «پت pot» (مو) های صورتش سیخ می شود، سرفه می کند و «بغل گیر راه می رود» (نوع خاصی از کند و آهسته رفتن). اگر گوسفند کوفتی جو بخورد، زود می میرد. گاه همه و بیشتر برخی از این نشانه ها در بزینه «آزارو» (بیمار) دیده می شود، اغلب پس از سه روز می میرد.

معتقدند هرچه بیشتر سرفه بزند، کمتر خطر دارد و می گویند «سینه اش واشده» و خوب می شود ، و اگر بافاصله و تک سرفه بزند ، خواهد مرد. شیوع «آزار» موقع بخصوصی ندارد، ولی در تابستان و در خشکسالیها بیشتر دیده شده است. از نشانه های درونی آنکه ریه و شش بزینه آزاروسیه می کند (می شود).

ساخت « مایه » (واکسن) « پف گش »

برای ساختن «مایه» و معجون «پف گش» ، بز بیماری را که بیماریش به حد اعلای پیشرفتگی خود رسیده ، در گذشته به خاطر شناخت دقیق عشایر از بیماری ، اغلب نخستین گوسفند بیمار را - سربریده شش آنرا در هاون اغلب هاون سنگی - کوبیده : آنرا با کوبیده برخی گیاهان داروئی به خوبی مخلوط می کنند. البته این کار با ظرایفی از آئینها و باورها همراه است .

در تمام منطقه معتقدند: «پپ» (شش) گوسفند بیمار را در جائی و به گونه ای باید از لاشه بیرون آورد ، که آسمان آنرا نبیند.

اگر در بیابان باشد، و محل سرپوشیده ای وجود نداشته باشد ، برای این که آسمان «پپ» را نبیند چادر شب و یا چادر قرمزی را بر روی سر کسی که شش را از لاشه در می آورد می کشند.

در طایفه کورکی معتقدند، به جز قصاب هیچکس دیگری نباید «پپ» را در هنگام بیرون آورن از لاشه ببیند.

عشایر طایفه «ایلاقی» که گرمسیر آنها در «ملک آباد» سیرجان و سردسیر آنها در حدود «تزرچ» و «کف ریز» می باشد، معتقدند هنگامی که «پپ» را در می آورند،

و هم موقع «پپ گوش زدن» نباید «کوه زیارت» و «هزار» برابر دیده باشند.
عشایر اطراف «خَبر- Xabr» بافت می گویند. در این هنگام «کوه خبر» ز
«کوه لاله زار» و «کوه شاه» نباید مقابل دیده باشند.

پس از این «پپ» را کاملاً در هاون سنگی کوبیده و به خوبی له کرده ،
و به آن مقداری داروهای گیاهی و به عبارتی «دوآبادی - Devabadi»
مخلوط می کنند. احیاناً این داروها ضعیف کننده و یا کشنده میکروبهای
بیماری «کوفت» هستند.

این داروها عبارتند از: «هل باد»، «هل رسمی»، «میخک»، «جداو-
Jadva»، «زنجفیل»، «دارچین»، «آنفوزه بیابانی» و «قلم فر- Qalamfer»
«قرنفل»، و «سیر» .

به «هل باد» هل سیاه نیز می گویند .

این داروها را کاملاً کوبیده ، با «پپ» مخلوط می کنند.
در برخی از مناطق معتقدند: باید از هفت جای دیگر لاشه نیز مقداری گوشت
بریده، کوبیده به معجون بیفزایند.

در طایفه «کورکی» از ایل قرائی ، ودر «ایشوم» (۱) های اطراف «خبر»
بافت معتقدند: این معجون را باید دختر هفت ساله عمل بیاورد.

همچنین معتقدند «دارو دو» معجون باید هفت نوع یا نه نوع باشد.
زیاده بر داروهای یاد شده و گاه به جای برخی از آنها از: «بابونه» ،
«آویشن» ، «بایون» ، «زیره» ، «گشنیز» ، «سیاهدانه» و «گل خزگ Xezg» (۲)
نیز برای این کار استفاده می کنند. در بعضی جایها معجون را ۲۴ ساعت می گذارند بماند
تا مایه «لابندازه» گاهی نیز «پپ» را می پزند و با «دارو دو» می جوشانند.

«پپ گوش کتیدن - Kotidan P» (مایع کوبی)

برای «مایه کوبی» مردهای «ایشوم» صبح از خواب برخاسته ، آبتنی و
استحمام کرده لباسهای پاکیزه می پوشند. چون شدیداً معتقدند آدم ناپاک نباید

۱- «ایشوم - Eysum» کوچکترین واحد اقتصادی - اجتماعی ایلی است ، که از چند خانوار دامدار و چوپان که
در چند سیاه چادر (پلاس - Pelas) زندگی می کنند تشکیل شده است.

۲- «گل خزگ» را روی نان نیز می زنند.

برای این کار همراه گله شود.

در شرایط عادی اغلب چهار مرد برای «پپ گوش زدن» آماده می‌شوند. این گروه گله بزینه را برداشته و به بیابان وجائی دور از آبادی می‌برند، و با خود یک دختر هفت ساله (نابالغ) و یک گوسفند آزارو (بیمار) - در گذشته اغلب نخستین بزی که به کوفت (آزاریپ سیاه) مبتلا شده بود - و ابزار و وسایل کار را همراه می‌بردند. در بیابان گله رادر «آغل» (۱) یا «بیکند - Bikand» (۲) زده ، گوسفند بیمار را سر بریده ، و بنا بر آئینهائی که پیش از این گفته شد «مایه» لازم را برای «پپ گوش» فراهم می‌سازند.

در اغلب جایها کارهای پایانی ساختن معجون به عهده دختر نا بالغی است که با گروه همراه است و همچنین در میان برخی عشایر ، همچون طایفه «کورکی» زدن پپ گوش نیز وظیفه دختر است و اغلب نیز از زیر چادر قرمز رنگی که بر سراو می‌اندازند.

برای «مایه کوبی» باید مقدار اندکی ، و به اصطلاح محل به اندازه «بال مگسی» از «مایه» را در زیر پوست گوش گوسفند قرار دهند.

برای این کار یکی دو نفر که مهارت بیشتری دارند ، قسمتی از پوست پشت گوش گوسفند را به اندازه «نازه - na ze» (ناخن) شصت بریده ، پوست را بالا گرفته ، مقداری از معجون را روی زخم گذاشته ، پوست را بر روی آن می‌خوابانند.

اغلب تقسیم کار چنین بوده که یکی گوسفندها را از آغل یا «بیکند» می‌آورد. یکی سر گوسفند را نگاه می‌داشت یکی ویکی گوش را به روشی که گفته شد می‌برید و یکی «استاد پپ زن» و یا دختر مایه را بر روی زخم می‌گذاشت و پوست را بر روی آن می‌خوابانند.

در «ایشوم» های اطراف پاریز ، دختر نابالغی یک پرده و پارچه قرمز رنگ «شیله گلی - Sileye_goli» را روی سر «استاد پپ زن» می‌اندازند ، و استاد از زیر چادر قرمز رنگ ، مایه را بر روی زخم می‌گذارد . باز به خاطر آنکه

۱- «آغل» ، محوطه ای محصور برای نگهداری گله در یکجا که دیواره آنرا اغلب با سنگ و بوته های بیابانی و بیشتر با بوته های «قیچ - Qic» می‌سازند.

۲- «بیکند» غارواره ای که در زمین و اغلب در دامنه تپه می‌کنند، برای نگهداری گوسفند، بویژه در صحرای جای خوابی که چاهخورها (مقنیه) در بیابان در دل زمین می‌سازند» (محمدعلی آزادپناه، لغت عامیانه و محلی سیرجان، دست نوشته، ص ۱۰)

آسمان «پپ» را نبیند، مراقبت آنها در این مورد ، اغلب کمتر از مراقبت عکاسان در تاریکخانه از ورود ناهنگام نور نیست .

در هنگام نهادن معجون بر روی زخم ورودی رانیز می خوانند.
در طایفه «کورکی» می گویند:

«درد» پپ را دادم به دوش ، مبارک باد «پپ گوش».
ویا:

«درد پپ دادیم به گوش - الله مبارک باشه پل گوش».
ای گوش پپ را بردار !

«غلاف در گوش ، دوا درمان ...».

در هنگامی که «پپ» را از لاشه بیرون می آورند توجه می کنند که ببینند که لب راست شش بیشتر از بیماری «لت خورده» (صدمه و آسیب دیده) و یالپ چپ.

اگر لب راست بیشتر ازین رفته باشد، «مایه» رابه گوش چپ می زنند و برعکس.
در برخی جایها «مایه» راباشاخه درخت گز و یانوک دوک پشم رسی روی زخم می گذارند.

هیچ چیز از لاشه گوسفند بیمار را بیرون نمی ریزند ، بلکه آنها را دفن می کردند ، تا حیوانات وحشی آنها را نخورند.

دوران پرهیز (قرنطینه)

پس از «مایه کوبی» تا مدتی گله «پپ زده» را بیرون از آبادی و سایر گله ها نگه می دارند، و در این مدت کاملاً مراقبت می کنند که هیچ انسان یا چهارپائی به گله آنها نزدیک نشود. تادر اصطلاح محل گله «بوهمبو» نشود. (بیماری از گله ویا گوسفندی به گوسفند دیگر سرایت نکند).
زمان لازم برای پرهیز را از هفت روز تا هیجده روز می دانند.

« بهار کردن »

بسته به شرایط بین یک تا سه روز نتیجه «مایه کوبی» آشکار می گردد.
در این مدت پوست گوش جوش خورده ، و گوش ورم می کند. همانگونه که در

واکسیناسیون انسان نیز پیش می‌آید. در این صورت می‌گویند گوسفند ویا گله «بهار کرده است» ویا «پُپ رِ وِر داشته است». واین گوسفند و گله به زودی خوب خواهد شد واز «کوفت» درامان خواهدماند.

اگر گوسفندی در این میان گوشش ورم نکند ، به احتمال زیاد خواهد مرد. اگر گله درکل «پپ را ور ندارد»، «مایه کوبی» راتا سه بار تکرار می‌کنند. معتقدند گله «بهار کرده» تا هفت سال از این بیماری نخواهد گرفت . روش «پپ گوش» هنوز نیز در بین عشایر منطقه به کلی فراموش نشده است. برای آخرین بار در تابستان سال گذشته (۱۳۶۳) که بیماری کوفت، به درد خشکسالی افزوده شده بود، و به خاطر شیوع بیماری واکسن این بیماری نیز کمیاب بود، عشایر منطقه کم و بیش به «پپ گوش» روش سنتی پیشگیری از کوفت روی آورده بودند.

و برخی از آنان مانند آقای جمعه ولی پورحسینی، « سرایشوم» ایشومی از طوایف ایل افشار، در کوهستان «چاه زار» ناراحت از اینکه، چرا چون برخی ایشوم‌های همسایه چنین نکرده است. (۱).

دکتر مرتضی فرهادی

۱- نخستین کسی که با دقت و باتفصیل درباره «پپ گوش» با نگارنده سخن گفت ، آقای غلامحسین کورکی از بزرگان طایفه خوب کورکی بود. وپس از آن نیک مردانی که راویان مادر این کار بوده اند: آقای یدالله خوارزمی و آقای امیر سلجوقی از «خبر» بافت. آقای ابراهیم پور خسروی از «عزت آباد» سیرجان. آقای جمعه ولی پور حسینی ، از ایل افشار و «چاه زار» سیرجان. آقای دیدار دیودل ، از طایفه میرزا حسینی ایل لری ، و آقای مختار پروان از طایفه ایلاقی ملک آباد. آقای حاج علی اضرر حکیمی و اسدالله رواقی و آقای حسین پور امینائی از پاریز وده میان پاریز. و آقایان علی دادوغلانمیرزا کورکی نژاد و آقای رضا کورکی و آقای محمد خضری از طایفه کورکی ، از قشلاق «چاه سرد» و «باغ نصر» سیرجان. ویا تشکر فراوان از آقای مجید کورکی و آقای محمد علی آزادبخواه ، از فرزندگان و فرهیختگان سیرجانی که اولی راهنمای مادر ایل بوده است و دومی راهنمای مادر کار.

کرم ابریشم و سابقہ آن انسان

کرمان

دکتر زینبائی

کرم ابریشم و سابقه آن در استان کرمان

مقدمه :

کرم ابریشم از زمانهای قدیم در مشرق و مغرب آسیا بطور وحشی بر روی درختان توت زندگی می کرد. این حشره اولین بار در چین اهلی شد. حدوداً (۴۶۰۰) سال پیش یکی از ملکه های چین به نام سلین شی حین گردش در جنگل متوجه تارهای نازکی شد که بر روی شاخ و برگ درختان توت تنیده شده بود، ملکه با جمع آوری و رشتن آن تارها پارچه ابریشمی نازک و لطیفی تهیه نمود این کار تا ۳۰۰۰ سال در انحصار دربار چین قرار داشت در آن زمان در چین برای اشخاصی که راز پرورش کرم ابریشم را فاش می ساختند مجازات سنگینی را در نظر می گرفتند. از نوشته های دانشمندان و مورخین و برخی از سیاحان چنین برمی آید که از روزگاران قدیم پرورش و نگهداری کرم ابریشم در مناطق مختلف خراسان و نواحی ساحلی دریای خزر مرسوم بوده است لائوفر آمریکائی معتقد است که اصطلاحات فارسی مربوط به صنعت ابریشم در ایران ریشه چینی ندارد و این امر مرید این می باشد که ابریشم در آسیا میانه و ایران بومی بوده است. شواذکو معتقد است که قدمت کرم ابریشم در گیلان به زمان بنی اسرائیل می رسد. بطور کلی پرورش کرم ابریشم در ایران در دوره های

مختلف با فواصل زمانی میدی رونق به سزائی داشته است در کشور مادوران شکوفائی نوغانداری مربوط به زمان صفویه است بطوریکه محصولات سالانه آن در حدود ۳هزار تن (تقریباً ۱۰ برابر محصول فعلی کشور بوده است در سال ۱۶۳۸ میلادی بنا به گفته مشاوران ۱۰۰۰۰ عدل ابریشم خام حاصل می شده است (هر عدل ۲۱۶ فونت و ۶ فونت یک من تبریز بوده است) این امر ادامه داشته تا اینکه بیماری پیرین سبب کاهش چشمگیر در تولید ابریشم شد. با کشف عامل بیماری ومبارزه با عامل مولد پیرین توسط دانشمند بزرگ لوئی پاستور و ورود تخم نوغان مقاوم از اروپا و عثمانی به ایران این صنعت بار دیگر رو به تزاید گذاشت.

مؤسسه نوغان تاسال ۱۳۵۲ به عناوین گوناگون نامگذاری و تحت نظر وزارت خانه های مختلف بکار خود ادامه داد تاسال ۱۳۵۲ اداره نوغان تحت عنوان شرکت پيله ور به سازمان گسترش ونوسازی صنایع ایران نامگذاری گردید و شرکت مزبور فعالیت تولید و واردات تخم نوغان و پيله ابریشم وتوزیع آن وهمچنین سرپرستی کارخانه ابریشم کشی رشت را نیز بعهده داشت.

پس از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۹ قسمت کشاورزی پيله ور با آن شرکت (ابریشم گیلان ومجتمع ابریشم) ادغام شد که تحت نام شرکت ابریشم ایران نام دارد ودر حال حاضر تنها شرکت دولتی است که کلیه فعالیتهای مربوط به ابریشم را زیرنظر دارد. نوغانداری در ایران معمولاً بصورت یک کار جنبی برای زارعین مطرح بوده است توتستانهای موجود مرکب از درختان بومی هر منطقه بوده که به روش بذر کاری ازدیاد نهال شده ومورد استفاده قرار می گیرد. این روش باعث دیر باروری درخت واز دست رفتن خصوصیات اصلی درخت مادر شده وتأثیر مستقیمی در راندمان برگ دهی توت دارد.

زندگی کرم ابریشم

کرم ابریشم حشره ای است که از خانواده لپیدوپترها (Lepidoptera) واز نظر جانورشناسی بومبیکس موری (Bombyx mori) خوانده می شود. در طول زندگی دارای چهار مرحله تخم، کرم، شفیره و پروانه بوده وحشره ای با دگردیسی کامل محسوب می شود. کرم ابریشم دارای وارپته های بسیاری است که از نظر مبدا مکانی وجغرافیائی ویا از نظر نژادی به چینی وژاپنی، اروپائی

واز نظرنسل به یک نسلی، دونسلی وچند نسلی واز نظر خواب با سه خوابه چهار خوابه وپنج خوابه تقسیم می شود در ژاپن از صد سال پیش از تلاقی این نژادها به نژاد هیبریدقمادی دست یافتند که امروزه در تمام نژادهای هیبرید استفاده می شود.

۱- تخم (Egg) : تخم کرم ابریشم بیضی شکل ومسطح بوده وشکل واندازه آن در نژادهای مختلف متفاوت می باشد بطور متوسط وزن هرتخم $0/6$ میلیگرم می باشد.

۲- مرحله لاروی (Larva) یا کرمی : تخم کرم ابریشم پس از گذراندن دوران تفریح (۱۴-۱۱روز) تبدیل به نوزادی کرمی شکل می شود که در اصطلاح نوغانداری به نام دوران مورچگی خوانده می شود. این نوزاد طولی در حدود ۳ میلی متر داشته وبدنش از موی سیاه پوشیده شده است طی دوران لاروی، کرم ابریشم ۴ بار پوست اندازی می کند وبرای این عمل ۲۴ ساعت بدون خوراک می ماند که به آن خواب گفته می شود.

۳- شفیره (Pupa) این مرحله تا تغییرات سلولی زیادی همراه است ودر حقیقت مرحله ازبین رفتن شکل حشره کامل می باشد کرم ابریشم در مرحله شفیرگی ازتغذیه می افتد همچنین دراین مرحله حرکت بکلی از بین رفته و فقط قسمت شکمی شفیره دارای خاصیت حرکت می باشد، رنگ شفیره ها معمولاً قهوه ای متمایل به زرد است. دروان شفیرگی ۸-۱۰ روز طول می کشد.

۴- پروانه (Moth) مرحله ای است که در آن حشره کامل محسوب می شود، پروانه های کرم ابریشم اگر چه بال دارند اما قدرت پرواز ندارند هر پروانه ماده در حدود ۴۰۰ الی ۶۰۰ تخم می گذارد.

پرورش کرم ابریشم :

هدف از پرورش کرم ابریشم تولید پيله می باشد که جهت دستیابی به این هدف رعایت نکات زیر ضروری است :

- ۱- انتخاب تخم نوغانی ومناسب .
- ۲- ایجاد شرایط محیطی لازم جهت رشد کرم ابریشم .
- ۳- تهیه برگ توت یا کیفیت مناسب .
- ۴- پیشگیری وکنترل آفات وامراض .

پرورش کرم ابریشم تا حصول پیله دارای چهار مرحله می باشد .

- ۱- تفریح تخم نوغان In cubation
- ۲- مرحله پرورش لارو ابریشم Rearing (الف) پرورش کرم جوان (ب) پرورش کرم بالغ
- ۳- مرحله تنیدن پیله Mounting
- ۴- مرحله برداشت پیله ها Harvesting

در تفریح تخم نوغان مرحله ای را که طی آن تخم نوغان به کرم تبدیل می شود مرحله تفریح گویند این مرحله یکی از مهمترین مراحل پرورش می باشد و رعایت شرایط حرارتی رطوبتی و نوری لازم بسیار مهم است و در اطاق تفریح باید برای مورچه وآفات دیگر نیز فکری انجام دارد دو روش تفریح وجود دارد:

الف) روش تفریح معمولی روش تفریح تاریکی

۲- مرحله پرورش لارو ابریشم Rearing

شامل دو مرحله می باشد:

الف) پرورش کرم ابریشم جوان (ب) پرورش کرم ابریشم بالغ

شروع پرورش عبارت است از انتقال لاروهای تازه درآمده از تخم به بستر پرورش کرم ابریشم و دادن برگ توت برای نخستین بار به آنها از شروع پرورش تا پایان سن سوم را کرم جوان گویند. در این مرحله نکته مهم این می باشد که لاروهای قوی تولید کرده تا بتواند مراحل بعدی را بهتر پشت سر بگذارد.

ب) پرورش کرم ابریشم بالغ

منظور از کرم ابریشم بالغ آنهایی هستند که در مراحل چهارم و پنجم هستند و اختلاف زیادی با کرمهای سن جوان دارند که بطور خلاصه بقرار زیر می باشد.

۱- کرمهای بالغ در برابر حرارت و رطوبت بالا بدون تهویه مناسب ضعیف می باشند.

۲- در این مرحله تغذیه زیاده‌تر انجام گرفته و برگها را باید با شاخه به کرمها داد.

۳- مرحله تنیدن پيله Mounting

در اواخر سن پنجم لاروها از اشتها افتاده و غده‌های ابریشم در آنها با حداکثر رشد خود می‌رسد همچنین بدن کرم ابریشم شفاف و روشن وقد آن کوچک‌تر می‌گردد. در این موقع کرمها در جستجوی محل مناسب جهت تنیدن پيله می‌باشند مدت تنیدن پيله ۲-۳ روز می‌باشد.

۴- مرحله برداشت پيله ها Harvisting

این مرحله شامل مراحل زیر است :

الف) زمان و روش برداشت پيله

ب) خارج کردن پيله ها ناجور

ج) خشک کردن پيله ها

زمان برداشت پيله در بهار ۷ تا ۸ روز پس از شروع تنیدن پيله توسط کرمهاست.

سابقه کرم ابریشم در استان کرمان

چینی‌ها احتمالاً از ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد ابریشم را می‌شناخته‌اند و از آن استفاده می‌کردند تولید ابریشم تا چندین قرن در انحصار چینی‌ها بوده است و در زمانهای مادو هخامنش وقتی صحبت از شلوارهای گلدوزی و رنگارنگ و زربافت به میان می‌آید باید چنین تصور نمود که پارچه ابریشمی نیز در میان آنها بوده باشد در زبان پهلوی کلمه «لاه» به معنای ابریشم خام است و هنوز هم مردم بیرجند به ابریشم «لاس» می‌گویند این شواهد مزید این حقیقت است که در زمان هخامنشی نیز حرف از ابریشم در ایران بوده و شاید بتوان گفت در ایران تولید نیز می‌شده است. کرمان نیز در قدیم در دوران سلاطین هخامنشی ایالتی آباد و پر نعمت بوده و بعضی از تاریخ‌نویسان خارجی از این استان بنیکی و فراوانی نعمت و خلاصه با اهمیت زیاد یاد نموده‌اند.

در بعضی از کتب تاریخی داستان مفصلی راجع به وجود یک کرم در دربار پادشاهان هخامنشی (در کرمان) وجود دارد که موجب برکت و پیروزی برای آنان بوده و اردشیر ساسانی با از بین بردن آن کرم موفق به فتح کرمان

وتأسیس سلسله ساسانی گردیده است بدین لحاظ بعضی معتقدند که نام کرمان ارتباطی با کرم مذکور داشته است. البته در تاریخچه شهر کرمان آمده است که نام کرمان به اسامی کارمانیا، کرمانیا، زرمانیا، کرمان و کارمانی و کرمانی ذکر شده است اگر کرمان را مرکب از دو کلمه بگیریم کار، بمعنی جنگ و مان بمفهوم محل است و رویهم می‌توان بنام جایگاه دلاوری معنی نمود آنچه که داستانهای تاریخی بیان می‌کنند در گذشته قلعه‌ای بوده بنام قلعه هفتواد. فردوسی می‌گوید:

چو یک چند بگذشت بر هفتواد مرآن حض را نام کرمان نهاد

براساس این داستانها نام کرمان از کرم هفتواد و نام شهر بم از صدای ترکیدن کرم هفتواد گرفته شده است و نیز آورده‌اند که در قلعه هفتواد کرمی بود که برایشان شانس می‌آورده که هفتواد از برکت وجود این کرم ثروت هنگفتی بدست آورده بود منتهی راز این کار تا آن روزگار برملا نشده، دختران هفتواد از ریسندگی و برکت وجود کرم ثروت زیادی اندوخته بودند. اردشیر که به قصد گرفتن هفتواد می‌آید هربار شکست خورده تا اینکه کرم را از بین می‌برد و به هفتواد غلبه پیدا می‌کند حال باید گفت آیا می‌توان نتیجه گرفت که کرم با برکت آنروز که دخترکان را ثروتمند نموده بود همان کرم ابریشم بوده است؟

در روایات شهر کرمان را شهر ابریشم نیز می‌گفته‌اند که شهر مورد اقامت هفتواد شهر کجاران نام داشته است. به لهجه گیلگی به ابریشم «کجا» می‌گفته‌اند و شاید بدین علت به شهر ابریشم نیز شهرت یافته است. دکتر پاریزی در کتاب اژدهای هفت‌سر خود بیان می‌کند که جاده ابریشم از جیرفت و کوهبنان، یزد، اصفهان وری می‌گذشته است کتاب با من به کرمان بیاید نیز اشاره دارد که شهر بم در گذشته در مسیر جاده ابریشم بوده و نیز یکی از مهمترین مراکز تولید و پرورش کرم ابریشم محسوب می‌شده است.

آنچه مسلم است جاده ابریشم از استان کرمان (کوهبنان، بم، جیرفت) می‌گذشته، باید باور داشت بیشتر شهرهایی که در مسیر جاده ابریشم قرار داشته‌اند به طریقی تحت تأثیر ابریشم قرار می‌گرفته‌اند و منابع ابریشمی نظیر بافت قالی، پارچه ابریشمی در آنها شهرت داشته است و یا در هر حال یکی از کالاهای صادراتی آنها به فراخور حال مردم اوضاع منطقه‌ای محصولات

ابریشمی بوده است. در کتاب ازدهای هفت سر می‌خوانیم: از ایران کالاهای بسیاری به چین رفته است در میان بسیاری از کالاها نام وسعه جلب نظر می‌نماید که برای چینها مصارف دیگری نیز جز آنچه مرسوم است داشته است و مرکز کشت وسعه در حوالی بم بوده است. همچنانکه عقیده براین که هفتواد این کالا را تنها با تخم کرم ابریشم معاوضه می‌کرده است. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که پرورش کرم ابریشم برای نخستین بار در کرمان انجام شده و بعدها از این نقطه به سایر نقاط ایران برده شده است.

کرمان در قرون اولیه دارای کارخانجات بافندگی ابریشم و پنبه و پشم بوده است که این اقلام هم در تجارت محلی و هم خارج از استان اهمیت داشتند.

ابن حوقل در کتاب سورة الارض می‌نویسد که در قرن چهارم و پنجم و ششم هجری در بم پارچه‌های عالی و زیبا می‌بافتند که به سرزمینها و شهرهای دور فرستاده می‌شد چون پارچه ابریشمی یکی از جمله بهترین و عالیترین پارچه‌ها می‌باشد شاید منظور پارچه ابریشمی بوده است و با توجه به شواهد ذکر شده پرورش کرم ابریشم در بم رواج داشته و از محصول آن پارچه می‌بافتند و به شهرهای دور می‌فرستادند. به روایت مقدسی در کتاب الاحسن التفاسیم (ص ۲۰۳) در قرن هفتم هجری در بلوک خبیص کرمان از برگ درخت توت برای نوغان استفاده می‌شده است. بنا به آنچه گفتیم و نیز شاهد آوردیم (ازافسانه - که خود شاید رد پائی از حقیقت را به دنبال داشته باشد و شواهد تاریخی نوشته مورخین) می‌توان نتیجه گرفت که از زمانهای قدیم استان کرمان بر سر راه جاده ابریشم بوده و پرورش کرم ابریشم نیز در بعضی نقاط این استان رواج داشته است.

در هر حال دکتر پاریزی معتقد است که شاه عباس محل پرورش کرم ابریشم و تهیه ابریشم را به نقاط شمالی ایران تغییر مکان داده و از این زمان بود که بدلیل شرایط اقلیمی پرورش کرم ابریشم در شمال رونق گرفت مردم ایران با داشتن امکانات وسیع و فراوان پرورش کرم ابریشم همه وقت این موقعیت را داشتند که بتوانند فصول معینی را در سال به کار تولید ابریشم اختصاص دهند.

در اوایل قرن نوزدهم میلادی کارخانه‌های عمده کرمان عبارت بودند از :

شالبافی، قالببافی، نمدمالی، تهیه لباسهای نخی، قندسازی، تفنگ‌سازی و سفالگری بنا به گفته مورخین خرما و پنبه در سیرجان و شهراباک و ابریشم در بم و کتیرا و صمغ در مناطق وسیعی از ایالت کرمان بعمل می‌آمده است، یکی

از مورخین می‌نویسد که در زمان قاجار ابریشم در دهات رفسنجان نیز به عمل می‌آمده است.

علت کاهش تولید ابریشم و صنعت مربوط به آن در زمان قاجاریه در کرمان مقدور نبودن رقابت با ابریشم تولید شده در رشت بوده است.

از یادداشتهای اعتماد السلطنه چنین درک می‌شود که در اواخر قاجاریه عده‌ای شغلشان نساجی بوده و از ابریشم پارچه‌های معروفی توسط اهالی شهر بم تهیه می‌شده است یکی از اقدامات مهم اقتصادی حاج میرزا آقاسی در زمان صدارت خود این بوده است که دستور داد تعداد زیادی نهال توت برای تغذیه کرم ابریشم در کرمان غرس کنند این همان درختهایی است که عباسقلی جواشیر حاکم کرمان حکم داد در حومه‌های شهر اصله‌های توت غرس شده است.

آنچه مسلم است کرم ابریشم در کرمان سابقه پرورش داشته است اما در بعضی از دوره‌ها به دلایل سیاسی و اجتماعی رونق گرفته و در بعضی از دوره‌ها افت کرده است در پی چنین استنباطی به دلیل موجود نبودن اطلاعات مکتوب برآن شدیم تا حتی المقدور سابقه این حشره مفید را در گذشته ملموس خود بجوئیم در این راستا جستجوی خود را از کرمان شروع و تا حد ممکن در کرمان و شهرستانهای اطراف به صورت مصاحبه حضوری ادامه دادیم و متوجه شدیم کهن سالانی هستند که از راز پرورش کرم ابریشم خاطراتی دارند و دریافتیم که در زمانهای قدیم پرورش کرم ابریشم در راور مرسوم بوده و تنها راه پرداخت مالیات دولتی نیز درآمد حاصل از این کار بوده است زمان شروع پرورش را یاد نداشتند و بطوری که چندتن از پدرشان نقل می‌کردند نسل پیش نیز پرورش کرم ابریشم انجام می‌داده است. بدین ترتیب و با پرس و جوی زیاد پی بردیم که در تعداد بسیاری از مناطق استان در گذشته نه چندان دور نیز پرورش کرم ابریشم انجام می‌گرفته است.

سابقه پرورش کرم ابریشم پس از انقلاب اسلامی:

با پیروزی انقلاب اسلامی رسیدگی به وضع اقشار کم‌درآمد بویژه کشاورزان در اولویت قرار گرفت همچنین جهت بازسازی صنعت نوغانداری در مملکت نیز گامهای مثبتی برداشته شد. پرورش کرم ابریشم پس از انقلاب در کرمان

از سال ۶۸ با کمک آقای معین‌الدینی مروج اداره کشاورزی استان انجام گرفت. در سال ۱۳۶۸ در بخش مغان تنها با ۵ جعبه شروع به فعالیت نمودند. در سال ۶۹ در مناطق ماهان-چترود-راور-جویار-سیرجان ۵۰ جعبه پرورش دادند و در سال ۱۳۷۰ در مناطق جویار-سیرجان و راور حدوداً ۷۰ جعبه پرورش داده شد. در سال ۱۳۷۱ تعداد ۸۵ جعبه در مناطق راور-سعادت آباد و زیدآباد و سیرجان پرورش داده شد. در سال گذشته سازمان عمران جیرفت تعداد زیادی نهال اصلاح نژاد شده از شرکت ابریشم شمال وارد کرده طبق آخرین خبر رسیده از رشد بسیار خوبی برخوردار بوده‌اند. با توجه به آنچه بیان شد پرورش کرم ابریشم پس از انقلاب در استان مورد توجه قرار گرفته و امید است زمینه مناسبی که موجود است بیش از پیش توسعه یابد.

اهمیت پرورش کرم ابریشم در داستان افزایش درآمد روستائیان.

ایران از جمله کشورهای در حال توسعه است و استقلال اقتصادی کشور در راستای قطع وابستگی در تمامی جهات و برنامه ریزی درست بر مبنای شناخت صحیح نهفته است در استان کرمان بعلمت تنوع شرایط اقلیمی و تفاوت‌های شدید منطقه‌ای از لحاظ تولیدات کشاورزی ایجاب می‌کند که برای مسائل مربوط به نظام تولید کشاورزی عامل آب را در نظر گرفت. محدودیت و یا نامناسب بودن منابع آب و خاک در برخی از مناطق استان سبب می‌گردد که کشت بسیاری از محصولات غیر اقتصادی باشد در راستای افزایش درآمد روستائیان پرورش کرم ابریشم یکی از راههایی است که بطور جنبی با مصرف وقت کم و نیرویی نه چندان زیاد می‌تواند سبب افزایش درآمد روستائیان شود بطور خلاصه می‌توان گفت: در پرورش کرم ابریشم علاوه بر بکارگیری نیروهای فعال از نیروهای غیرفعال جامعه روستائی نظیر زنان و کودکان و سالخوردگان نیز می‌توان استفاده نمود و فراهم ساخت و این منبع درآمد اضافی برای روستائیان می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای جلب رضایت آنان و جلوگیری از مهاجرت روستائیان، به شهرها محسوب شود. در صورتیکه فرایند تولید ابریشم به دو مرحله عمده تولید پيله‌تر و تولید ابریشم خام تقسیم شود. تولید پيله‌تر برای کشاورزان کاری جنبی محسوب شده که در مدت زمانی کم سودی تقریباً زیاد برایشان به همراه خواهد داشت تولید ابریشم خام که مصرف عمده اش برای قالی بافی است علاوه بر

بالا بردن درصد صادرات غیرنفتی و درصد ارز بیشتر سهم مهمی در امر اشتغال‌زایی در کشور خواهد داشت. استان کرمان که دومین استان پهناور کشور است در زمره مهمترین مناطق کشاورزی محسوب می‌شود با مشاهدات و اطلاعات بدست آمده دریافته‌ایم که درختهای توت بصورت پراکنده تقریباً در تمام سطح استان وجود دارد و این امر مؤید این واقعیت است که در امر توسعه نوغانداری در این استان می‌توان اقدام نمود.

دکتر زیبایی

محقق مرکز تحقیقات پژوهش‌های علمی و صنعتی کرمان

منابع :

- ۱- آمارنامه استان کرمان ۶۷، مرکز آمار ایران ۱۳۶۹.
- ۲- آمارنامه استان کرمان ۶۸، مرکز آمار ایران ۱۳۷۰.
- ۳- ارزیابی اقتصادی توسعه پرورش کرم ابریشم، تحقیق ناهید نواب، مرکز تحقیقات روستائی و اقتصاد کشاورزان.
- ۴- ازدهای هفت سر، باستانی پاریزی.
- ۵- اصول نوغانداری و کشت توت و پرورش کرم ابریشم، نوشته و ترجمه اسماعیل اعتباری، شرکت سهامی پرورش کرم ابریشم ایران.
- ۶- بامن به کرمان بیائید، خیراندیش، اسدا... بامقدمه باستانی پاریزی، وحید ۱۳۶۸.
- ۷- بررسی خصوصیات گونه توت و ایجاد توتستان، وزارت کشاورزی، معاونت امور واحدهای تولید و کشت صنعتها، صندوق مطالعاتی توسعه نوغانداری و صنایع ابریشم ایران.
- ۸- بررسی خصوصیات کرم ابریشم ونحوه پرورش آن.
- ۹- بررسی صنایع ابریشم و شناخت ویژگیهای آن.
- ۱۰- بیماریهای کرم ابریشم، اکبر معدنی.
- ۱۱- پیشینه نوغانداری و صنایع ابریشم در ایران. وزارت کشاورزی، معاونت امور واحدهای تولید و کشت صنعت ما.
- ۱۲- تاریخ کرمان، محمود همت (متدین) مالک اشتر، ۱۳۷۰، تهران.
- ۱۳- تاریخ کرمان (سالاریه) وزیری، احمدعلی خان به کوشش محمدابراهیم باستانی پاریزی، ابن سینا. ۱۳۴۵، ۱۳۵۲، تهران.
- ۱۴- تاریخ ایران سایکس.
- ۱۵- تاریخ صنایع ایران بعد از اسلام از کی محمدحسن، ترجمه محمدعلی خلیلی تهران، اقبال ۱۳۶۶.
- ۱۶- جغرافیای کرمان، وزیری، احمدعلی خان به کوشش باستانی پاریزی ۱۳۵۳، ابن سینا، تهران.
- ۱۷- جغرافیای شهریم، کرمان شناسی، ۱۳۷۱، کرمان.
- ۱۸- چارچوب نظری توسعه استان کرمان، سازمان برنامه و بودجه استان

- کرمان، ۱۳۶۳، کرمان.
- ۱۹- سفرنامه کرمان و بلوچستان، فرمانفرما، فیروز میرزا.
- ۲۰- خمسه حکیم نظامی گنجوی، تحریر و تصحیح میرخانی، سید حسن، چاپ پنجم، ۱۳۶۳، تهران.
- ۲۱- دایرةالمعارف شامل، اطلاعات عمومی زرین، گردآورنده، آرنفر، زرین ۱۳۴۸ تهران.
- ۲۲- دیوان حافظ، خواجه شمس الدین حافظ شیرازی.
- ۲۳- شاهنامه، حکیم ابوالقاسم فردوسی، تهران، نشر علم، ۱۳۶۸.
- ۲۴- صنعت تخم نوغان، دکتر نفیس.
- ۲۵- فرماندهان کرمان، احمدی کرمانی، علی به تصحیح و تحشیه با مقدمه باستانی پاریزی، دانش، ۱۳۵۴، تهران.
- ۲۶- فیزیولوژی کرم ابریشم، اکبر معدنی.
- ۲۷- گذر از کشاورزی سنتی تئودور شولتز ترجمه نوری نائینی محمدسعید - نشرنی ۱۳۶۷.
- ۲۸- مجمل التواریخ والقصص فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی مشهد ۱۳۳۹.
- ۲۹- مجموعه مقالات کرمان شناسی، ۱۳۷۰، کرمان.
- ۳۰- مطالعه گروههای مشاع کشاورزی استان کرمان (مجموعه مقالات برنامه و بودجه ۱۳۶۵، کرمان).
- ۳۱- نگهداری کرم ابریشم و کاشت نهال توت، ناظر عدل کامبیز عمیدی.
- 1- Sericulture mamual - silk wormreaing 1973.

مردم کرائی و عرفان

دکتر محمد جواد برومند

مردم گرایی در عرفان

آن گونه که از آثار بازمانده عرفان ایرانی برمی آید، عارفان همواره مردمانی ستم ستیز بوده و بانا برابری های ظالمانه اجتماعی که بازور بر مردم تحمیل شده مبارزه ها کرده اند، زیرا خواست آنها در هر زمان و در هر مکان که بوده اند آسایش رساندن به خلق بوده است.

در آثار بازمانده فرهنگی و ادبی هیچ ملتی این همه سفارش برای راحت رساندن و دستگیری کردن از افتادگان و زیردستان دیده نمی شود. شاید این سفارش ها به سبب بیدادگری های موجود در جامعه بوده است، زیرا اگر ستم و نابرابری های ظالمانه ستمگران نمی بود هرآینه هرگز موجبی پیدا نمی شد که عارفان اینهمه در مورد بشر دوستی و بی آزاری پافشاری داشته باشند دیدگاه های عارفان را دربرخورد با افتادگان بی سپاه و آزادگان بی زر و زور چنین می بینیم .

۱- دنیا به آزاری نیرزد

مرا گر زور وزر داری میازار

که زور وزر به آزاری نیرزد

خواجوی کرمانی

دنیا زودگذر، هستی حرکت است و ناپایدار. هیچ چیز پابرجا و یکسان نمی ماند. عمر بر باد وهستی بی بقاست. رنجاندن مردم به خاطر لذت زودگذر پنجروزه زندگی شرط عقل نیست. نشان عقل کم آزاری و مدارا با مردم است. دنیا گذرگاهی است که مردمان دنیا راهگذر یا سالک این گذرگاهند. غافلان و بی خردان ازین حقیقت ناآگاهند. همین نادانیها و ناآگاهی ها آنان را وامیدارد تا همسفران راه خود را بیازارند. ازین روی باآزردن و رنجاندن دیگران مال و منال دنیایی را برای خود فراهم می کنند. اما سرانجام همه آنها را به حسرت می گذارند و می روند. بنابراین، این مردم آزاران مردمی عامی، بی خرد، بیمارانی ناهوشیارند که از حیوانات بدتر و بی ارزش ترند: (۱)

۱- دد و دیوان آدمی رویند

هرکه اندر جهان ستم جویند

حدیقه الحقیقه ص ۵۴۹

سرمایه مرد سنگ و خرد
خردمند باش و بی آزار باش
مدارا خرد را برادر بود
چونیسکی کنش باشی و بردبار

به گیتی بی آزاری اندر خورد
همیشه زبان را نگهدار باش
خرد برسر دانش افسر بود
نباشی به چشم خردمند خوار
شاهنامه ص ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳

** ** *

مرغزاری است این جهان که درو
بد دل و جلد و دزد و بی حمیت
جز کم آزاری نباشد مردمی، گرمردمی
گرگ درنده ندرد در بیابان گرگ را

عامه شوکان مردم آزارند
رویه و شیر و گرگ و کفتارند
چون بیازاری مرا یا نیستی مردم مگر
گرهمی دعوی کنی در مردمی، مردم مدر
دیوان ناصر خسرو ص ۱۶۲، ۱۶۷

** ** *

از چرخ فلک گردش یکسان مطلب
روزی پنج در جهان خواهی بود

وز دور زمانه عدل سلطان مطلب
آزار دل هیچ مسلمان مطلب
سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر ص ۵

** ** *

از بهر جهانی که تو هیچی دروی
فی الجملة به جملگی ترا گیر جهان

آزار کسی چرا بسیجی دروی
بگذاری و بگذری چه پیچی دروی

** ** *

گر عاقلی آزاد شواز بند هوس
از بهر دوروزه دولت عاریتسی

دراهِ خرد خرج کن این یک دونفس
عاقل نه برنجد، نه برنجاند کس

** ** *

تا چند ازین خلق خدا آزدن
ای برفلک از کبرکشیده گردن

زین عالم فانی چه توانی بردن
آخر نه خدایی بنخواهی مردن؟
رباعیات اوحالدین کرمانی ص ۱۹۲، ۱۹۹، ۳۶۰

** ** *

آزار کسان طلب مکن بی سببی
چندین چه کنی تکیه بران مال و جمال

هان تا نکنند یاریسی، زیر لبی
کونیست شود یابه تبی، یابه شبی
نزهة المجالس ص ۱۱۵

** ** *

ای از همه آزرده بی آزار گذر

وی مست فریب بوده هشیار گذر

آرامگه نهنگ مرگ است رخت

برخود بگه نهنگ بیدار گذر

دیوان بابافضل ص ۱۰۸

** ** *

مست بودم فاش کردم سرخود

زانک هشیاری مراخو مذهب آزارنیست

دیوان مولانا ح ۱

** ** *

بد اختر تراز مردم آزارنیست
نیاید نکوکاری از بدرگان
دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی
این پنجروزه مهلت ایام آدمی

که روز مصیبت کسش یارنیست
محال است دوزندگی از سگان
زنهار بدمکن که نکردست عاقلی
آزار مردمان نکند جز مغفلی

** ** *

اگر مملک روی زمین بدست آری
وگر خزاین قارون و ملک جم داری

وز آسمان بریایی کلاه جباری
نیرزد آنکه وجودی زخود بیازاری

کلیات سعدی ص ۲۰۲، ۲۳۷، ۲۹۲، ۸۶۲

** ** *

مباش یکنفس از کار خویشتن غافل
مکن آزار هیچ نفس طلب

مگر که فرصت امکان زدست بگذاری
که نیرزد جهان به آزاری

دیوان اوحدی مراغه ای ص ۶۶

** ** *

مرسان غم به دل هیچکس و شاد بزی
به خاکپای قناعت که نزد ابن یمین

عقل باید که همه جای امامت باشد
جهان به رنجش آزاده ای نمی ارزد

** ** *

چوزلف ماهرخان با همه پریشانی
که عالمی بردانا بدان نمی ارزد

مباش غافل دمی ز دلداری
که بهر آن دل آزاده ای بیازاری

دیوان ابن یمین ص ۳۸۶، ۳۹۲، ۵۲۴

** ** *

مراگر زور وزر داری میازار
خروش چنگ ونای و نغمه ی زیر

که زور وزر به آزاری نیرزد
به آه و ناله زاری نیرزد

دیوان خواجو ص ۴۳۱

بهاری زحمت خاری نیرزد

همه دنیا به آزاری نیرزد

کلیات دیوان عیدزاکانی ص ۹۸

بیارباده که این سالکان نه مردرهند
آنچه در مذهب ارباب طریقت نبود

** ** *

نیکی به جای یاران فرصت شمار یارا

** ** *

که مخزن زرو گنج و درم نخواهد ماند
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند
دیوان حافظ

تا زنی چشم بهم زیر قدم سوده شوی
دیوان جامی ص ۷۵۱

دلی گشای که فتح است و ملک چین مگشای
دیوان عرفی ص ۱۶۵

از بهر تو یک دو گز زمین میماند
خالی کن و پر کن که همین میماند
دیوان صوفی مازندرانی ص ۶۴

نه بیجا برنجان ، نه بیجا برنج
دیوان آذریبگدلی ص ۲۰۷

جفانه پیشه درویشی است و راهروی
ماجفا از تو بدیدیم و تو خود نپسندی

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون

توانگر دل درویش خود بدست آور
بدین رواق زیر جد نوشته اند به زر

مکن ای خواجه درشتی که درین تیره مفاک

به مشت خاک نیرزد ولایت دارا

ای شاه نه تخت و نه نگین میماند
صندوق خود و کاسه درویشان را

اگر بخردی خواهی ، این نکته سنج

۲- هدف آفرینش خدمت است

چرخ ازیرای خدمت مردم ستاده است

خوشحال هر که در پی خدمت فتاده است

شاه داعی شیرازی

در تصور عارفان هستی چند روزه برای خدمت به خلق است. مرد عاقل آنست که ازین فرصت استفاده کند، تادور سپهر اورا اسیر خاک نکرده و دستش از چاره کوتاه نشده است، از اسیران و درماندگان خاک دستگیری کند. زیرا زیستن در این جهان همواره بادرد و ناراحتی همراه بوده است. آنها که ازین پیش بوده اند از دنیا رنج برده اند و آنها هم که هستند در رنجند. در واقع مرد شرافت مند و جوانمرد آنست که از رنج اسیران خاک که سخت به کمک محتاجند تا آنجا که می تواند بکاهد. اما کسانی که همت خود را صرف خوردن می کنند با حیوان فرقی ندراند!

آخر به عالم آدمی زان آمد
نه! کارتوانگهی به خیر انجامد
ای دل اگر ت بصیرت حق است
چون مور میان بیند در خدمت خلق

کو همچو بهایم خورد و آشامد؟
کز لطف تو دل شکسته ای آرآمد
پیوسته براق همتت در زین است
کان ملک سلیمان که شنیدی این است
رباعیات اوحدالدین کرمانی ص ۱۹۸ و ۲۴۶

** ** *

جان من آزار دل چندین مجو

خود درین ایام دلها کم خوش است
دیوان امیر خسرو ص ۸۶

** ** *

ابرو یادومه و خورشید و فلک در کارند
همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار

تاتو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری
کلیات سعدی گلستان ص ۶۸

** ** *

همه مهر و ودادیم همه رحمت و دادیم

از آن روز که زادیم دلی هیچ نخستیم
دیوان سلطان ولد ص ۲۴۷

** ** *

میوه پخته است ریزشی میکن

ابرتندست قطره ای می بار

** ** *

جهان بدست تو دادند تا ثواب کنی

خطاز سر بنهی روی در صواب کنی
اوحدی مراغه ای ص ۷۱، ۴۸

** ** *

تا نکند دور سپهرت اسیر

سرمکش و دست اسیران بگیر
خمسه خواجو ص ۶۸

** ** *

متاب روی ز خدمت که بر در محمود

طریق بنده مقبل بجز ایازی نیست
نیمی شیروانی ص ۶۰۰

** ** *

چرخ از برای خدمت مردم ستاده است

خوشحال هر که در پی خدمت افتاده است
دیوان شاه داعی ج ۲ ص ۱۰۰

** ** *

ای دوست سعی کن که بدست آوری دلی

گر بایدت ز عمر گران مایه حاصلی
دیوان منسوب به حلاج ص ۲۲۰

** ** *

بار در کعبه دل یافت به خدمت اهلی
حاصل دنیا نباشد هیچ غیر از مردمی
چوداری خرمن هستی به گیری می رسان نفعی

هر که خدمت نکند باریه منزل نبرد
باسگ اوخوش برا، اهلی و نامردم مشو
که باد نیستی آخر بخواهد شستن آثارش
دیوان اهلی شیرازی ص ۴۷۷، ۳۶۴

چون ستون هر کس که میخواهد سرافرازد به دهر

باررنج عالمی بردوش می باید کشید
دیوان لامع ص ۲۸۹

چوداری فرصتی تسخیر دل هارا غنیمت دان

که این نخجیر در صحرای امکان می شود پیدا

** ** *

در گشاد غنچه دل های خونین صرف کن
بهوش باش دلی رابه سهو نخراشی
از راه خلق مطلب، ماخار چیدن است

این دم گرمی که چون باد بهارت داده اند
به ناخنی که توانی گره گشایی کرد
گرمی کشیم خرقه پشمینه بر زمین
دیوان صائب ص ۳۱۵، ۸۷۷، ۴۳۳، ۷۳

** ** *

آسایش دلهاست حزین زمزمه ما

ما نغمه طراز چمن عشرت عشقیم
دیوان حزین لاهیجی ص ۴۱۷

۳- مرگ داغدار

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطری از رهگذار ماترسد
حافظ

عمر شتابان ، هستی روزگار در گذرست . هیچ چیز برجای نمی ماند . سرانجام
هستی پنجروزه مرگ است . ازینقرار کسی که ایام در شتاب عمر را صرف
گره گشایی و خدمت به خلق می کند پس از مرگ همه ازوبه خوبی یاد می کنند .
زیرا هستی جسمانی انسان تباه می شود اما کردار انسان باقی می ماند (۱) ازین روسفارش
عارفان همیشه این است که تامی توانید این چندروزه مهلت ایام عمر را چنان
صرف کنید که پس از مرگ دل های یاران داغدار شما باشد نه چنان باشد که

۱- چنین گفت رستم به اسفندیار که کردار مانند زمیادگار فردوسی

درهنگام مردن شما مردم احساس رهایی و آرامش بکنند، همچنین پس
ازمرگ اگرخاک ره می شوید چنان باشید که خاک وجودتان غبار خاطر دیگران
نشود:

هست یادت که وقت زادن تو همه خندان بدند و تو گریان
آنچنان زی که وقت مردن تو همه گریان شوند و تو خندان
(۴)

** ** *

این عمر به ابرنوبهاران مانند ای دوست چنان بزی که بعد از مردن
ای که تو پیوسته در عصیان روی نیک باید زیست تا در وقت مرگ
این دیده به سیل کوهساران ماند انگشت گزیدنی به یاران ماند
سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر ص ۳۲
چون بمیری هم چنان پژمان روی دیگران گریند و تو خندان روی
رسایل جامع خواجه عبدالله انصاری ص ۵۳
بیا همه خلق جهان گرچه از آن تو چنان زی که بمیری برهی
بیشتر گمره و کمتر به رهند نه چنان چون تو بمیری برهند
دیوان سنایی ص ۱۰۶۶

** ** *

ای آمده گریان، تو خندان همه کس امروز چنان باش که فردا که روی
از آمدن تو گذشته شادان همه کس خندان توبه در روی و گریان همه کس
رباعیات اوحدالدین کرمانی ص ۲۰۰

** ** *

پیش تو مردن از آن به که پس از من گویند نه بصدق آمده بود اینکه به آزار بر رفت
کلیات سعدی ص ۵۷۳

** ** *

از ما مگذر چنین که گردی شکرست که گرچه خاک راهیم
بردامنت از گذار مانیست بر خاطر کس غبارمانیست

** ** *

فرو نشان به نم جام گردهستی من اگر غبار حریفان ز رهگذار من است
دیوان خواجوی ص ۶۳۵، ۵۱۳

** ** *

به آب دیده بنشانم درین راه اگر بر خاطری از من غباری است

آنست اهل دل که چوزین خاکدان برفت
برخاطری ز رهگذر او نماندگرد
دیوان عماد کرمانی ص ۹۶، ۹۰

** ** *

چنان بزی که اگر خاک ره شوی کس را
غبار خاطری از رهگذار ما نرسد
دیوان حافظ

** ** *

چو باد حادثه تن را غبار خواهد کرد
خنک کسی که ازو بردلی غبارنماند
دیوان قاسم انوار ص ۱۴۰

** ** *

چو باد خاک تو خواهد به هر طرف بردن
مهل که از تو نشنید به خاطری گردی
دیوان شاه داعی ج ۲ ص ۷۴۲

** ** *

اگر چه سوخته ایم از غم تو دلشادیم
که نیست بردل کس ذره ای غبار از ما
دیوان اهللی ص ۳۲۸، ۵

** ** *

ذره خاکم و درکوی تو گرگم باشم
به که یک ذره غبار دل مردم باشم
دیوان اهللی ص ۳۲۸، ۵

** ** *

آن چنان زی که خاک و خشت لحد
کندت قاقمی و سنجابی
دیوان فیضی دکنی ص ۱۳۶

** ** *

آن چنان زی که جهان زندگیت راطلبند
نه که چون شمع سرافکند گیت راطلبند
دیوان طالب آملی ص ۸۰۷، ۵۰۹

** ** *

چنان نزیسته ام در جهان که گرز میان
برون روم نخورد روزگار افسوسم
دیوان طالب آملی ص ۸۰۷، ۵۰۹

۴- نشاید رنجید و نباید رنجاندن

بازتاب طبیعی و عزیزی انسان در برابر ناملازمات و آزار و شکنجه ای که از مردم به او می رسد عمل به مثل است. وهمگان این اقدام را امری حقانی و مشروع می دانند. اما عارفان برعکس عامه مردم معتقدند کمال و جوانمردی درین است که هرگاه از خلق آزار ببینند در عوض مهربانی کنند. مانند درخت میوه دار و معدن زر زیرا هرگاه کسی بر درخت میوه دار سنگ بزند به او میوه می بخشد

وهرکس جگر معدن را بخرشد به او زرمی دهد. بدیهی است بدست آوردن این اخلاق در صورتی حاصل می شود که سالک نوکار پیرو رهبریهای پیر راستین باشد. تعلیمات پیران راستین این است که ازکس مرنج وکس را مرنجان:

ایدل اگر خواهی تو گنج ، کس رامرنجان و مرنج

در هفت وشش از چاره و پنج رستی زاوصاف بشر

رسائل جامع عبدالله انصاری ص ۹۱

** ** *

مردمی را به جان خریدارند
مردمان را به خیره نازارند
ناصر خسرو ص ۱۲۶

یک گروه از کریم طبعی خویش
ورچه از مردمان به آزارند

** ** *

یک ذره من از تو به دل آزار نگیرم
عبدالواسع جلیلی ص ۵۵۳
کازرده تو ، به که خلق به آزار
لیلی و مجنون ص ۴۵

ور تیز کنی قصد به آزار دل من
آزار کشی کن و میازار

** ** *

بر آتش خشم خویش منشان کس را
می رنج همیشه و مرنجان کس را
رباعیات اوحالدین کرمانی ص ۲۴۵

تا بتوانی خسته مگردان کس را
گراحت جاوید طمع میداری

** ** *

منفعت دادن به خلقان همچو ابر
دفتر ششم مثنوی ص ۲۵

رنج بدخویان کشیدن زیر صبر

** ** *

هم نرنجیم و هم نرنجانیم
دیوان مولانا ج ۲ ص ۱۵۹

تادریسن صورتیم ، از کس ما

» (مولانا) فرمود که آزاد مرد آنست که از رنجانیدن کسی نرنجد. جوان مرد آن باشد که مستحق رنجانیدن را نرنجاند. چنانک گفت:

هم نرنجیم و هم نرنجانیم
مناقب العارفين ص ۴۰۱

تادریسن خرقه ایم از کس ما

دریای فراوان نشود تیره به سنگ
گرگزندت رسد تحمل کن
ای برادر چو خاک خواهی شد

عارف که برنجد تنک آبست هنوز
که به عفو از گناه پاک شوی
خاک شو پیش از آنکه خاک شوی
کلیات سعدی ص ۱۲۹

** ** *

عیسی که مسیح و پاکرو بود
بایک دور فیق چست و چالاک
هرجا که یکی جفاش می گفت
بر شیشه او کسی که زد سنگ
گردی که زهرخسش رسیدی
القصه به هر کجا که بودی

صدملک بر وبه نیم جو
می شد به طواف خطه خاک
او خود به کرم دعاش می گفت
چون شیشه نگشت زو دلش تنگ
چون سرمه به چشم در کشیدی
بدرا همه نیکویی نمودی
زادالمسافرین ص ۵۱

** ** *

به جان تعظیم امر حق به جای آر
رهاکن بلفضولی وهوس را

به دل بر خلق شفقت نیز میدار
مرنج از کس، مرنجان نیز کس را
کنزالحقایق ص ۵۳

** ** *

خوشا صاحب دلی کورا نباشد هیچ آزاری

وگر اورا بیازارند ننشیند برو گردی

** ** *

مرنج از بهر دنیا و مرنجان

مباش آزرده و کس را میازار

** ** *

برتو خوانم ز دفتر اخلاق
باتو گویم که چیست غایت حلم
هر که بخراشدت جگر به جفا
کم مباش از درخت سایه فکن

آیتی در وفا و در بخشش
هر که زهرت دهد شکر بخشش
همچو کان کریم زریخشش
هر که سنگت زند ثمر بخشش

** ** *

گر کسی باتو بد کند ز نهار
از بدی گر کسی کند سودی

جز به نیکی جزای آن نکنی
از نکویی تو هم زیان نکنی
دیوان ابن یمن ص ۴۲۰، ۴۳۷، ۴۴۰

** ** *

ز مردم احتمال رنج کردن

ز جام صبر درد درد خوردن

مقام حلم باشد در تصوف که منقول است از شرح تعرف
پنج گنج ص ۳۸۷

** ** *

در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت
عشقبازی را تحمل باید ای دل پایدار گرملالی بود، بود و گریختایی رفت رفت

** ** *

آن کیست کز روی کرم باما وفاداری کند برجای بدکاری چومن یک دم نکوکاری کند
دیوان حافظ

** ** *

لاف عشق ارزنی ای دل زیدونیک مرنج صفت عاشق صادق نبود رنجیدن
دیوان جنید شیرازی ص ۳۳

** ** *

خاطر کس زمن ملول نگشت ننشسته به دامنی گردم
شاه نعمت الله ص ۴۶۸
صفات کمال خداوند را بدست «مرنج» و «مرنجان» که داد

** ** *

هست امیدی که درین راه به مقصود رسیدیم که درین را نرنجیم و نرنجانیم

** ** *

ز قاسمی نفسی گر قبول خواهی کرد به هیچ حال «نرنجی» وهم نرنجانی
دیوان قاسم انوار ص ۳۱۶، ۳۲۲، ۱۱۲
مرا زکیش محبت همین پسند افتاد که گرچه هست صد آزار سرگرانی نیست
وحشی بافقی ص ۳۴

** ** *

شادم که زمن بردل کس باری نیست کس راز من و کار من آزاری نیست
گرنیک شمارند و گرم بد گویند بانیک و بد هیچکس کاری نیست
دیوان امیرشاهی سناری ص ۱۰۰

** ** *

اگرچه زخم درون به شود به مرهم عشق خوشا کسی که دل کس نخست هم ز نخست

** ** *

همه عالم به توای خواجه گرفتم که بدند توگرانی مکن و با همه عالم خوشباش
دیوان اهلی شیرازی ص ۳۲۷، ۱۰۵

من دل خسته ضربت‌ها چشیدم
ولی هرگز دل مردم نخستم
دیوان منسوب به حلاج ص ۲۵

** ** *

از جور و جفا مردم و آهی نکشیدم
آزار رقیبان و کم آزاری من بین
دیوان فضولی اوغلی ص ۵۲۷

** ** *

عادت مانیست رنجیدن زکس
و روبر آورد دود از بنیاد ما
گر بیازارد نگوئیمش که بس
آه آتش بارناید یاد ما
دیوان شیخ بهایی ص ۵۸

** ** *

ز آه و ناله در آزار مردم شب و روز
اگر چه شیوه من نیست مردم آزاری
دیوان طالب آملی ص ۱۱۹

** ** *

مرنج هرزه و کس راز خویش رنجه مکن
اگر مرنج نیاری شدن «مرنجان» باش
دیوان شفائی اصفهانی ص ۷۱

** ** *

شیریم ولی زهره آزار نداریم
از جنبش رگ گرچه دم‌نیشتر ما
صاف چون آینه می باید شدن بانیک و بد

** ** *

هیچ چیز از هیچکس در دل نمی باید گرفت
نرنجم گرچه مجنونم شمارند

** ** *

تمیز مردم عالم همین است
که مهر روشنی از خاکمال می گیرد
که نرنجانند و نرنجید زرنجانیدن
بر هیچ خاطری ننشسته است گرد من
دیوان صائب ص ۳۶، ۲، ۳، ۴، ۶، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

** ** *

نرنجیدم زرنجانیدن کس تازیان بستم
دیوان واعظ قزوینی ص ۳۰۰

** ** *

ندیدم کلفت از کس، تانکردم کلفتی با کس
دیوان واعظ قزوینی ص ۳۰۰

** ** *

ما کجا و همت آزدن کس از کجا همسری با آسمان کی گنجد اندر شان ما
فیاض لاهیجی ص ۱۳۵

** ** *

به خود گفستی از خود شنفتی بسی مرنجان کسی را مرنج از کسی
دیوان آذریبگدلی ص ۵۱۳

** ** *

چون ستون هر کس که می خواهد سرافرازد به دهر بار رنج عالمی بردوش می باید کشید
دیوان مدعوش تهرانی ص ۷۸

۵- مرگ مردم آزار واجب است .

به حکم عقل حرام است نان و آب برو
که ناحق از خود هر دم دلی بیازرده است
نزاری قهستانی

عرفان مکتبی عدل گرا و انسان دوست است . و با ظالمان و ستمگران هیچ سازگاری ندارد . از اینرو ستم ستیزی در آثار عارفان فراوان دیده می شود . زیرا به عقیده آنان مردم آزار جانوری زیان بارست که مرگش واجب است . از اینرو کسی که مردمان را آزار می دهد نباید آسوده به زندگی خود ادامه بدهد . آن دستی که عقده ای را می گشاید و باری از دوش کسی بر نمی دارد همان بهتر که شکسته باشد یا خشک بشود . ستمگر هیچوقت مظلوم نیست حتی اگر زیر تیغ باشد ازینقرار حیوان بی آزار و سودرسان از مردم زیان بار و مردم آزار بهتر است :

آزار مگیر از کس و بر خیره میازار کس را مگراز روی مکافات و مساوا

** ** *

گرگ درنده گرچه کشتنی است بهتر از مردم ستمکار است
از بر گرگ رستن آسان است و ز ستمکار سخت دشوار است
دیوان ناصر خسرو ص ۶۹۲

** ** *

و آن سگی را که کرد پای افکار نان بی سوزنش مده زنهار

** ** *

نیست بر ظالم از تن وزن و مال جز مگر خونش ایچ حلال

شاه غم خوار نایب خردست

شاه خونخوار مردنیست، ددست
حدیقه الحقیقه ص ۵۴۹، ۳۷۱

** ** *

ترک گیر آزار مردم بی گناه

تانباشی همچو شیطان روسیاه
لسان الغیب عطار ص ۴۹

** ** *

آزار مجو چوسینه سوزی
ناخن که سرخراش دارد
آزار کسی طلب همیشه
گردست رسد به بدفعالی

کازرده شوی تونیز روزی
برند سرش چو سربرآرد
کازردن خلق کرد پیشه
رحمت نکنی به هیچ حالی

** ** *

از یخ بترست سینه سرد
انکو دل غیر دید ناخوش

کزگریه کس نباشدش درد
آتش زنش ار نگیرد آتش
مجنون لیلی - امیرخسرو دهلوی ص ۱۹۱، ۵۷

** ** *

از پی ظلم آنکه صبحی کند
شریت نوشی که به ظالم دهند

نورنشاطش چو شب تار به
خون همان ظالم خونخوار به
دیوان امیرخسرو دهلوی ص ۵۹۳

** ** *

مردمی کن مجوی آزارم

که نه کاری است مردم آزاری
دیوان کمال الدین اسماعیل ص ۷۰۴

** ** *

ای زبردست زبردست آزار
به چه کار آیدت جهانداری

گرم تاکی بماند این بازار
مردنت به که مردم آزاری

** ** *

بنی آدم اعضای یک پیکرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار
توکز محنت دیگران بی غمی

که در آفرینش زیک گوهرند
دگر عضوها را نباشد قرار
نشاید که نامت نهند آدمی!

** ** *

گاوان خران باربردار

به ز آدمیان مردم آزار

** ** *

مکافات مودی به مالش مکن
مکن صبر برغافل ظلم دوست
اگر مار زاید زن باردار
زن از مرد مودی به سیاریه

** ** *

که بیخش برآورد باید زین
که از فربهی بایش کندپوست
به از آدمی زاده دیو سار
سگ از مردم مردم آزار به

برانداز، بیخی که خار آورد
مبخشای برهر کجا ظالمی است
جهانسوز را کشته بهتر چراغ
جفا پیشگان را بده سرباد

** ** *

درختی پیروز که بار آورد
که رحمت برو، جوربرعالمی است
یکی به درآتش که خلقی به داغ
ستم برستم پیشه عدل است و داد

بداندیش راه جاه و فرصت مده
قلمزن که بد کرد با زیردست
چو گرگ خبیث آمدت درکمند
مگو شاید این مارکشتن به چوب

** ** *

عدودرچه، و دیو درشیشه به
قلم بهتر اورا به شمشیر دست
بکش ورنه دل برکن از گوسفند
چو سرزیرسنگ تو دارد بکوب

پسندیده است بخشایش ولیکن

** ** *

منه برریش «خلق آزار» مرهم

ندانست آنکه رحمت کرد بر مار
مرد آدمی نباشد اگر دل نسوزدش

** ** *

که آن ظلم است بر فرزند آدم
باری ببیند و خری افتاده درگلی

سرسفله را گردبالش منه

** ** *

سر مردم آزار برسنگ به

برآنکست که به آزار خلق فرماید
دل چنین سخت نباشد که یکی برسر راه

** ** *

عدوی مملکت است اویه کشتنش فرمای
تشنه می میرد و شخص آب زلالی دارد

هرآن کدخدا را که بریوه زن

** ** *

ترحم نباشد زنش بیوه باد

حرامش باد برعهد بداندیش
شکم پر زهر مارش بادو کژدم

شکم پرکردن از پهلوی درویش
که راحت خواهد اندررنج مردم

کلیات سدی ص ۸۷، ۹۵، ۱۹۹، ۲۲۹، ۲۵۷، ۲۹۰، ۲۹۱، ۳۳۰، ۴۸۴، ۴۹۳، ۷۹۴، ۸۴۷، ۸۷۰

** ** *

که ناحق از خود هر دم دلی بیازرده است
دیوان نزاری قهستانی ص ۸۵۳

به حکم عقل حرام است نان و آب برو

** ** *

چو گربرتن ، چو غم بردل گران باش
دیوان سیف فرغانی ج ۱ ص ۳۳۶

سبک سر را که از دنیا است شادان

** ** *

یاچه گبرند که آزار مسلمان طلبند
دیوان خواجوی کرمانی ص ۲۲

تاچه دیوند که خاتم ز سلیمان طلبند

** ** *

هر که محنت زده ای بیند و گریان نشود
دیوان عماد کرمانی ص ۹۶

دست غیرت مگرش چشم قساوت بردوخت

** ** *

که آزار دل مردان بود آئین نامردی
دیوان عصمت بخارانی ص ۴۸۰

بپرهیز از خروش سینه ریش جگر خوران

** ** *

رجیم باشد هر دل که او رحیم نباشد
دیوان شاه داعی ج ۲ ص ۶۱۴

بیاورحم کن ای دل به خویش و بیگانه

** ** *

کازارده مردنش به از آسوده زیستن

آزارجوی را مکن آسوده زایمنی

** ** *

که عشق در پی آزار ناسپاسان است
دیوان جامی ص ۲۰۳، ۸۰

بگوسپاس مهین عارفی که درمینه است

** ** *

که باری زدوش کسی بر ندارد
پیش خواب آلودگان شیرینی افسانه شو
دیوان صائب ص ۳۳۲، ۳۵۱

شود خشک همچون سبودست آنکس
خانه ای کزوی نیاساید دلی درسته به

** ** *

از ضرب الم شکسته بهتر
دیوان لامع ص ۳۰۸

دستی که نه عقده ای گشاید

اگر زیر تیغ است مظلوم نیست
منوی هفته رنگ ص ۹۱۱

بگفت آنکه سنگ از دمش موم نیست

درین راه مشکن پی مور را
حرفی که چون شعله گردن کش است

توانی کی بکش نیش (۱) زنبور را
بروهمچو صرصر درویدن خوش است
تذکره میخانه ص ۳۴۴

۶- سزای بدکاری و نیکوکاری در جهان داده می شود

کسی خسب آسوده در زیر گل
که خسبند از مردم آسوده دل

سعدی

جهان از دیدگاه عارفان هستی یک پارچه ایست. بنی آدم نیز یکی از اجزای سازنده جهان است. ازین روی هر جزئی ازین پیکر بیکران آزرده شود، به دیگر اعضاء سرایت می کند. اگر مایک عضوی را آزرده کنیم در واقع خودمان را آزرده کرده ایم (۲). ازین روست که صوفیان هشدار می دهند در صدد آزار مردم نباشید که این آزار به خود شما برگشت می کند، و اگر کسی نیز خوبی کند. آن خوبی به خود او بر می گردد:

زانکه جهان آفرین دوست ندارد ستم
نز پی ظلم و فساد نز پی کین و ستم
دیوان منوچهری ص ۶۱

آخردیری نماند استم استمگران
ایزد تا این جهان نزی جور آفرید

** ** *

معشوقه پیدا و نهانش باشی
دل خون شود و تودر میانش باشی
سخنان منظوم ابوسعید ابوالخیر ص ۹۵

مازار دلی را که تو جانش باشی
زان می ترسم که از دل آزاری تو

** ** *

هم بر و فعل زشت او یا زشت

بدکنش بد به جای خویش کند

** ** *

تازیر دستانت فردا با تو نیز احسان کنند
دیوان ناصر خسرو ص ۱۰۶، ۷۰

پیشه کن امروز احسان با فرودستان خویش

** ** *

۱- در متن به جای «نیش» واژه «جان» بود که نگارنده به حدس «نیش» رایج جای جان گذاشته است.

۲- این موضوع را اگر فرصتی دست بدهد جداگانه مفصلاً مورد بحث قرار خواهم داد.

دست عدلی را که آری برسریک زیر دست

در لحد خورشیدیابی در قیامت سایه بان
دیوان نظامی ص ۲۴۴

** ** *

مکش تیغ بر خون کس بی دریغ
چه خوش داستانی زد آن هوشمند
کم آزار شو کز همه داغ و درد

ترا نیز خون است و با چرخ تیغ
که بر ناگزائیده ناید گزند
کم آزاریابد کم آزار مرد
شرفنامه ص ۲۶۷

** ** *

هر که نیکی کرده است در این جهان
این نصیحت بشنو کن گوش تو

می بر نندش پیش حق کرویان
در کم آزاری و نیکی گوش تو
لسان الغیب عطار ص ۸

** ** *

آدینه به بازار شدم وقت نماز
اینم عجب است، کبک برسینه باز

دیدم کبکی نشسته بر سینه باز
هر کس که ستم کند ستم بیند باز
دیوان بابا افضل ص ۱۱۳

** ** *

به هم برمکن تاتوانی دلی

که آهی جهانی به هم بر کند

** ** *

تاتوانی درون کس مخراش
کار درویش مستمند بر آر

کندرین راه خارها باشد
که ترا نیز کارها باشد

** ** *

کسی زین میان گوی دولت ربود

که در بند آسایش خلق بود

** ** *

کسی خسبد آسوده در زیر گل

که خسبند از و مردم آسوده دل
کلیات سعدی ص ۳۸، ۲۵۳، ۱۰۵، ۱۰۰

** ** *

گو ملامت گربی فایده خود را در یاب

در دل آزاری عشاق گرفتاری هاست
دیوان نزاری قهستانی ج ۱ ص ۷۳۰

** ** *

چون زیر دستان مکن بازیر دستان بد، که زود

گرگ مودی را بسوزد کشتن میش ای جوان
دیوان اوحدی مراغه ای ص ۶۰

زخوار کردن مردم ، شوند مردم خوار

** ** *

برسراآتش سوزان نتوان بود مقیم
دیوان خواجوی کرمانی ص ۳۰۵،۵۳

** ** *

برسرآیی چو گل درین گلزار
خمسه خواجو ص ۱۳۶

** ** *

دل آزدن بی گناهی تمام است
دیوان عماد کرمانی ص ۶۵

** ** *

زیرا که بیخ خویشتن است اینکه می کنی
دیوان ابن یمین ص ۵۳۶

** ** *

مکن آزار ورنه یابی باز

** ** *

گوش کن این نصیحت از یاری
گرددل هیچکس نیازاری
دیوان شاه نعمت الله ص ۶۶۹،۴۱۰

** ** *

که می ترسم کند کار دعای نوح و توفانش
دیوان جامی ص ۵۲

** ** *

زان سایه که اوبرسر سرو چمن انداخت

** ** *

که یارتش لبی ، دستگیر بازپسی است
واقف زرم دیده خونین جگران باش

** ** *

در دیده خلق مردم دیده شوی
هم باتو عمل کنند رنجیده شوی
دیوان اهلی شیرازی ص ۷۵۷،۳۶۰،۱۸۹،۷۳

مکن به چشم حقارت نظریه مردم ازانک

ای که آزار دل سوختگان می طلبی

گرزپای کسی برآری خار

برآنم که ویرانی عالمی را

زنهار قصد کنندن بیخ کسان مکن

تاکی آزار خلق می جویی

دل میازار و دل بدست آور
دل تو هیچکس نیازارد

حذر کن ای جوان از نوحه مظلوم و اشک او

آزاده برآمد زغم بادخزان سرد

کسی چو خضر به آب بقارسد اهلی
تاخون کسی دامن پاک تونگیرد

گر در پی قول و فعل سنجیده شوی
با خلق چنان نزی که گرفعل ترا

در مذهب عشق اگر درستی
انده مرسان که بابازجوشی

با خلق خدا مکن درستی
مخراش ، کزان بسی خروشی
نزعت الارواح ص ۵۳

** ** *

پادشاه پای از آن روی نیاید برسنگ

که به نوک مژه خارازره مردم برداشت
دیوان سنجر کاشی

** ** *

هزار کوه غم از خاطر تو برخیزد

اگر غبار غم از خاطری تو بنشانی
دیوان لامع ص ۵۶۸

** ** *

متاب از سختی ایام روگر اهل آزاری

که نگشاید گره از دم بغیر از سنگ عقرب را

** ** *

کام خود شیرین اگر خواهی به کام خلق باش

تلخ باشد کام دایم مردم ناکام را

** ** *

برضعیفان ظلم کردن بر خود ظلم کردن است

شعله هم بی بال و پر شد تا خمس و خاشاک سوخت

** ** *

بستن ره سوال به ارباب احتیاج

صائب به روی خود در توفیق بستن است

** ** *

می تراود از سر پای دل آزاران کجی

باشد از مرغ شکاری ناخن و منقار کج

** ** *

رحم کن بر ناتوانان کز ناتوانان شکوه مور

می تواند رخنه در ملک سلیمان افکند

برضعیفان رحم کردن ، رحم بر خود کردن است

وای بر شیری که آتش در نیستان افکند

** ** *

نیست آرام به یک جای دل آزاران را

که بود در تن زخمی متزلزل پیکان

نیست ممکن که ز ریزش نشود دخل افزون

دانه در خاک یکی صد شود از افشاندن

دیوان صائب ص ۳۰۶۴، ۳۰۳۶، ۳۵۹، ۳۶۵، ۴۳۵، ۱۸۳، ۶۵، ۶۳

** ** *

خوش آنکه بهر خدا خاطری بدست آرد

بشکر آنکه نکور و نیست خدا داد است

عاشق اسفغانی ص ۶۹

** ** *

نداری جامیان خلق اگر از اهل آزاری

بیابان مرگ دایم شیراز درندگی باشد

ندارد میمنت آزاردهای حزین کردن

که دریچید تازلف تو بادلها پریشان شد

** ** *

همان قدر که ستم می کنی ستم یابی

به قدر زور کمان زوربر کمان آید

دیوان واعظ قزوینی ص ۳۷، ۳۸، ۳۹

** ** *

ترا کردم آگاه از کار خویش

که آزار خلق است آزار خویش

دیوان آذریگدلی ص ۵۸۸

** ** *

هر که کار سهل بریچارگان مشکل نساخت

کار او را هم خدا البته آسان می کند

دیوان مجذوبعلیشاه ص ۸۳

** ** *

۲- رستگاری در کم آزاری است

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ

که رستگاری جاوید در کم آزاری است

از دیدگاه عارفان دنیا زندان است، و زندگی در زندان همراه با رنج و آسیب و نگرانی هاست. مرد عارف آن است که درین دنیای پر آزار تامی تواند کاری بکند که باری ازدوش کسی بردارد یا رنجی از مردم کم کند. و اگر هرگاه نمی تواند راحتی به کسی برساند حتماً مواظبت کند که آزارش به کسی نرسد. در توجیهاات عارفان عزت و رستگاری انسان در کم آزاری و خدمت گزاری است. آن که دل خلق را می آزارد عارف نیست. بلکه عارف کسی است که خود تحمل زحمت و دردی کند امانمی گذارد دیگران در رنج و آزار دست و پا بزنند:

«شیخ الاسلام گفت: که ابوالمظفر ترمذی مگس از خود باز نمی کرد. بویکرو راق

گوید: بامسلمان نشسته بی مگس از خود باز مکن که از تو برخیزد برو نشیند.»

طبقات الصوفیه ص ۵۲۳

نباید از بنه آزار جستن

کنون این پوزش بسیار جستن

ویس ورامین ص ۴۴۹

سنان جور بردل ریش کم زن

چومرهم می نسازی نیش کم زن

دیوان ناصر خسرو ص ۵۴۸

کم آزارویی رنج و پاکیزه عرضم

که پاکست الحمدالله نژادم

** ** *

رستگاری هر دو عالم در کم آزاری بود

ازیداندیشان بترس و با کم آزاران نشین
دیوان سنایی ص ۵۵۷، ۳۶۱

** ** *

زبان و دست کوتاه کن مرنجان تو مسلمان

مگر شرمی نداری تو ز آئین مسلمانی
دیوان احمد جام ص ۳۸۹

** ** *

چو از خاری توانی شد دژم تو

مکن بر هیچ گلبرگی ستم تو
خسرو نامه ص ۲۷۶

** ** *

هیچ بدتر نیست از آزار کس
با دلعت بر چنین کس در جهان
ترک آزدن کن و خود را بدان

بگذر از این ، و شنو اینجا نفس
کو بیازارد دلی را از زبان
تاترا مداح گردد قدسیان
لسان الغیب - عطار ص ۱۲۲

(یحیی معاذزای) گفت: نصیب مومن از توسته چیز باید که بود. یکی
گرانکه منفعتی نتوانی رسانید مضررتی نرسانی و اگر شادش نتوانی گردانید.
باری اندوهگینش نکنی و اگر مدحش نگویی باری نکوهش نکنی. «

تذکره الاولیا ج ۱ ص ۲۷۰

به دوش کسی نفکنم بار خویش
نیازارم از نطعم از خس بود

نلیسم مگر خاک دیوار خویش
مراقالی از قول من بس بود
آینه اسکندری ص ۲۹۸

چشم فلک از ظلم تو بگیرست، مکن
خالق شودت خصم چو خلق آزاری

آخره دوروزه عمرت این چیست مکن
گرمی دانی که خصم تو کیست: مکن
رباعیات اوحدالدین کرمانی ۲۵۹

** ** *

من آن مورم که دریایم بمالند
کجا خودشکر این نعمت گزارم

نه زنبورم که از دستم بنالند
که زور مردم آزاری ندارم
کلیات سعدی ص ۱۳۳

زین ، آستین فشاندن بر عاشقان چه خیزد

رودامن دلی ده از چنگ غم رهایی
دیوان رفیع لبنانی ص ۱۳۳

جزیه دل سوزی و دلجویی و دلداری نیست
دیوان نزاری قهستانی ص ۸۹۶

** ** *

بنجه مسکین و دست ناتوان پیچیده ای
دیوان اوحدی مراغه ای ص ۳۵۸

** ** *

بترک مردم آزاری بگوئید
دیوان خواجوی کرمانی ص ۶۸۷

** ** *

باری چنان مکن که شود خاطری حزین

** ** *

زانکه این طایفه راشیوه دلداری به
دیوان عماد کرمانی ص ۲۵۶، ۲۳۲

** ** *

که رستگاری جاوید در کم آزاری است

** ** *

که زور مردم آزاری ندارم
دیوان حافظ

** ** *

چون مرهم و موم باش چون نیش مباش
نفعات الانس ص ۴۷۱

** ** *

برهم نمی توان زد کنج فراغ مردم
دیوان بابافغانی ص ۳۰۸

تا درین مرحله ای در پی آزار مباش
نمک ریش اسیران دل افکار مباش

** ** *

جام جم گر شکنی غم نبود، دل مشکن

** ** *

ترسم به دوش دیگری ناگاه بار من نهی
دیوان اهلی شیرازی ص ۳۸۳، ۳۳۷

ره عشاق سپردن به دل آزاری نیست

زور بر مانا پسند آمد که از روی قیاس

اگر خواهید کردن صید مردم

گرد جهان دلی ز تو خرم نمی شود

دل صاحب نظران هر چه کم آزاری به

دلش به ناله میازار و ختم کن حافظ

من از بازوی خود دارم بسی شکر

بیشی طلبی زهیچکس بیش مباش

غیرت مبرفغانی بر عشرت حریفان

دل میازار که مرغان حرم می گویند
شکر از خنده شیرین به حریفان بچشان

هر چه خواهی بگر آزار دل ریش مکن

ز نهار در روز اجل تابوت من اهلی بسوز

مردم چشم مرا غرقه خوناب مکن

مردمی کن مشو از مردم مردم آزار
دیوان فضولی اوغلی ص ۵۹۸

** ** *

دلاتاتوانسی کم آزار باش

به هرکار چون عقل هشیار باش
دیوان طالب آملی ص ۲۰۳

۸- دستگیری از افتادگان و مظلومان

دل مظلوم را ایمن کن از ترس
دل او را تـولـرزیدن میاموز
مولانا

هدف مبارزات پیگیر و دیدرنگ عارفان برقراری عدالت و برابری در میان همه افراد جامعه بوده است. ازین رو همواره بازبردستان زیر دست آزار در ستیز و نبرد بودند در طول سالیان درازی که برین آهنگ بودند. هیچگاه دیده نشده است که ازین آرمان برگردند یا اندکی کوتاهی روادارند.

در آثار بازممانده عرفانی از نحوه بیان و سفارشهای آنان چنین برمی آید که جز برقراری عدالت و رفع ظلم از افتادگان ستم زده آرزویی نداشتند. هم چنین در این راه آزارها و شکنجه های بسیار دیده، و تا آخرین دم زندگی از دنبال کردن این آرزوها پای پس نکشیده اند، و اگر روزی فریاد عدالت خواهی آنان خاموش شده به سبب مرگ و یا شهادت بوده است. این سفارش ها و اندرزها در آثار فرهنگی و عرفانی ایران بسیارست. مادرزیر به نمونه هایی از آن بسنده کرده ایم ازینقرار:

زبردستی مکن جانامیاز زبردستان را

که چون کوس اجل آید به نزد مرگ درمانی
دیوان احمد جام ص ۳۸۹

بی خبر از ناله شب ها مشو
کار درویشان و مسکینان برآر

غافل از احوال مظلومان مباش
یاد کن از مرگ و درد افزا مباش
دیوان عبدالقادر گیلانی ۹۱

** ** *

همه بر کشتهای تشنه ز قحط
گرت خوی شیرو زوربیل و سهم مار نیست

ابر باش و بجز مطیر مباش
هم چو مور و پشه و روباه کم آزار باش
دیوان سنایی ص ۷۶۱، ۳۲۴

نان مخور پیش ناشتا نشان
پیش مفلس زرزاده مسنج

ورخوری جمله را به خوان بنشان
تا نیچی چو ازدها برگنج
هفت پیکر ص ۴۰

** ** *

اوقتادم زیای دستم گیر

آخر افتاده را که رنجاند
دیوان عطار ص ۲۴۶

** ** *

برنیفتاد آخرازعالم نشان مردمی

شرم دار از مردمان ومردم آزاری مکن
دیوان امیرخسرودهلوی ص ۴۷۱

** ** *

دردولت وصلت ارز بیکارانیم
زلف توو نرگس تودانند که ما

وندر نظرات گر زسبکسارانیم
غم خوار شکستگان ویمارانیم
دیوان کمال الدین اسماعیل ص ۸۷۶

** ** *

رحم خواهی، رحم کن بر اشکبار

رحم خواهی برضعیفان رحمت آر
دفتر اول مثنوی ص ۵۳

** ** *

آنچه آترامی خورم از ترش وخوش

می دهم در خورد یار از پنج و شش
دفتر ششم مثنوی ص ۷۱

** ** *

یتیمان فراقش را بخندان
دل مظلوم را ایمن کن از ترس

یتیمان را تونالییدن میاموز
دل او را تولرزیدن میاموز
دیوان شمس تبریزی ج ۱ ص ۴۸۴

** ** *

گرت ازدست برآیددهنی شیرین کن
بمدارای خداوند زورق برآب
توقف کنیدای جوانان چست
تراکوه پیکر هیون می برد

مردی آن نیست که مشتی بزنی بردهنی
که بیچارگان را گذشت از سرآب
که درکساروانسند پیران سست
پیاده چه دانی که چون می رود

** ** *

نشاید خرمن بیچارگان سوخت

نمی باید دل درماندگان خست

** ** *

آدمیت رحم بر بیچارگان آوردن است
امید خلق بر آور چنانکه بتوانی
که گزریای در آیی بدانی این معنی

کادمی را تن بلرزد چون ببیند ریش را
به حکم آنکه تراهم امید مغفرت است
که دستگیری در ماندگان چه مصلحت است
کلیات سعدی ص ۱۱۲۹، ۳۳۰، ۳۷۵، ۷۷۳، ۷۸۹، ۸۷۷

** ** *

غایت اشفاق بین زین همه تنبیه چیست

مرهم دلخسته باشی، صخره صمامباش
نزاری قهستانی ص ۱۲۷۰

** ** *

به احسان مردم رنجور دل را
به جود ارچه به آبت دسترس نیست

چو روی نیکوان راحت رسان باش
حیات خلق را علت چو نان باش
دیوان سیف فرغانی ج ۱ ص ۳۳۱

** ** *

زیردستان رامهل کز ظالمی اندیشه باشد

گله راز گرگ صحرایی نگهدار از شبانی
دیوان اوحدی مراغه ای ص ۶۹

** ** *

یار او شو که هیچ یارش نیست

غم او خور که غمگسارش نیست

** ** *

تراگرچه نیروی سرینجه هست

به خون ضعیفان میالای دست
خمسه خواجوی کرمانی ص ۱۹۳، ۳۷۰

** ** *

دل شکسته بدست آرکاندرین بازار

درست نیست تجارت مگر به قلب سلیم
دیوان جنید شیرازی ص ۲۹

** ** *

کسی که در دل شب خواب بی غمی کردست

بر آب دیسده بیچارگان نبخشاید
دیوان کمال خجندی ص ۳۵۲

** ** *

خویش بیچارگان بی خویشیم

یار خسته دلان و خویشانیم
دیوان شاه نعمت الله ص ۵۴۲

** ** *

به درویش محتاج بخشش نمای

فرو بسته کارش به بخشش گشای

پناه اسپران مظلوم باش
هفتورنگ ص ۹۱۷، ۹۲۳

** ** *

به کشتی شکسته چه توفان کنی
دیوان سنجر کاشی ص ۳۵۹

** ** *

هم با شمامونس شوم هم کارغم خواران کنم
دیوان اسیری لاهیجی ص ۲۳۰

** ** *

به ظلم اگر نستاند خداهش خیر دهد
دیوان هلالی جفتالی ص ۴۰

** ** *

کارت درست ساخت خداوند مهربان
دیوان رضی الدین ارتیمانی ص ۱۱۷

** ** *

وزین مرهم به داغ حسرت بی مرهمان سوزم
دیوان اهلی شیرازی ص ۲۸۴

** ** *

بفکر حسرت مرغان بینوا می باش
خداوند خرمن دل خوشه چینان
دیوان عاشق اسفغانی ص ۳۰۹، ۲۷۸

** ** *

بندد زبان شعله گستاخ رابه گاز

** ** *

عاجز کشی چو باد نساژم شعار خویش

** ** *

این دم گرمی که چون باد بهارت داده اند
دیوان صائب ص ۱۳۵، ۶۲۹، ۵۹۷

** ** *

گذری جانب گم کرده رهی باید کرد
دیوان نشاط اسفغانی ص ۹۷

ز آهن دلی بگسل وموم باش

مبادا ستم بر ضعیفان کنی

ای بی کسان ای بی کسان هتم چوغم خوار شما

کسی که یافت بر احوال زیرستان دست

کارشکستگان جهان را درست کن

ز مغز استخوان اهلی چوشمعم مرهم داغ است

بشکر آنکه شکفتی به خرمنی ای گل
بدست آورد کاش تاهست فرصت

نگذارد اقویا به ضعیفان ستم کند

بر شمع مضطرب شده دست حمایتم

در گشاد غنچه دل‌های خونین صرف کن

خوش همی می روی ای قافله سالار براه

نیست به از لذت مهمان نوازی نان خورش

تاتوانی نان خشک خویش راتنهاخور

واعظ قزوینی ص ۲۵۲

** ** *

هر که رنجاند دل درویشی اینجایی گناه

آتش اندر آتش افتد، خاک او بر باد باد

دیوان آذربایگلی ص ۳۳۰

** ** *

زبان بسته رادل نیاری به درد
مبادا ستم بر ضعیفان کنی

کزین شیوه طرفی نبسته است مرد
به کشتی شکسته چه توفان کنی

تذکره میخانه ص ۳۴۲

** ** *

۹- دشمنان راهم نباید آزار داد

بادشمنان دوست بودن جز در عالم عشق هرگز نبود

عین القضاة

مردان خدا از بلندای جبروت الهی به مردمان نگاه می کنند. خوب و بد آنها را به نظر نمی آورند. هر کس هر چه کند بر آن کار مجرم نیست. چه او را برین کار بخت و قسمت واداشته است. ازین رو از کسی کینه بدل نمی گیرند. بادوست و دشمن نیکی می کنند. بلکه در حق بدان بیشتر نیکی را سفارش می کنند. زیرا آنها که خوبند همواره خوبی به آنها می رسد. بلکه این مردمان بدهستند که به خوبی نیازمندند. باینکه خلق مردمی عامی هستند و با عارفان دشمن می باشند، باهمه اینها عارفان به چشم دشمنی به آنها نگاه نمی کردند، بلکه می گفتند که عارف باید خورشید صفت برخوردار و بد یکسان بتابد. و برای اودوست و دشمن تفاوتی نداشته باشد، همه مردم در چشم ایشان یکسانند.

وندربس و پیش خلق نیکو باش

خورشید صفت باهمه کس یکرو باش

سخنان منظم ابوسعید ابوالخیر ص ۵۱

گر قرب خدای می طلبی دلجو باش

خواهی که چو صبح صادق القول شوی

** ** *

«شبللی گفت: لایکون الصوفی صوفیاً حتی یکون الخلق کلهم عیالاً علیه»

اسرار التوحید ص ۲۷۴

«ای دوست عالم عشق طرفه عالمی است . بادشمنان دوست بودن جز در عالم عشق هرگز نبود»

نامه های عین القضاة ج ۲ ص ۳۱

** ** *

راد مردی و مردمی سپریم
پرده راز دشمنان ندریم
دیوان سنایی ص ۹۵۵

تاتوانیم کرد باهمه کس
قصه آزاردوستان نکنیم

** ** *

نکویی فزونتر رسان خلق را
به دل دشمن خویش دان خلق را
دیوان خاقانی ص ۲۵۶، ۸۱۲

بد خلق هرچت فزون تر رسد
همه دوستی ورز با خلق، لیک

** ** *

«اگرخواهی که فردا ازعذاب نجات بود پیران مسلمان را چون پدر خویش دان
وجوانان را برادر و کودکان را چون فرزندان نگاه کن ...»
«علامت آنکه حق او را دوست دارد آن است که سه خصلت بدو دهد:
سخاوتی چون سخاوت دریا و شفقتی چون شفقت آفتاب ... عارف آفتاب صفت
است که بر همه عالم بتابد و زمین شکل است که بار همه موجودات بکشد.»
تذکره الاولیا ج ۱ ص ۸۱، ۸۲، ۸۳

** ** *

باسوختگان چوشمع می باید ساخت
آسایش جمع جست و خود را باخت

گر مرکب عشق نیکوان خواهی تاخت
دانی زچه شد شاهد شمع به جمع

** ** *

بگذار خرابی که خراب این است
بار همه کس کش که کرامات این است
رباعیات اوحالدین کرمانی ص ۱۷۱، ۱۹۹

آزار طلب مکن که طامات این است
آن نیست کرامات که بارتو کشند

** ** *

خورشید و ارجام کرم عام می خورد
دیوان شمس تبریزی ج ۱ ص ۳۴۷
جلوه گر خورشید را بر آسمان
چون خلیفه بر ضعیفان تافتیم
دفتر اول منتهی ص ۲۱

امروز خاک جرعه می سیر می خورد
پس ملایک را چو ماهان باز دان
کان ضیا از آفتابی یافتیم

آن لحظه دلت زمخنت آزادشود
دشمن زتوگرشاد شود غم چه خوری
کان چیز که داری همه بریاد شود
به زان چه بود کز تو دلی شاد شود
رباعیات باباافضل ص ۵۷

** ** *

«سلطان ولد فرمود که روزی حضرت والد م به من گفت: که
بهاءالدین خواهی که دشمن را دوست داری و اوترا دوست دارد چهل روز
خیرونیکی او بگو آن دشمن دوست تو گردد.»

مناقب العارفين ص ۲۹۶

** ** *

شنيدم که مردان راه خدای
تراکی مسير شود این مقام
دل دشمنان هم نکردند تنگ
که با دوستانت خلاف است و جنگ

** ** *

فریدون گفت نقاشان چین را
چو بردشمنی باشدت دسترس
که پیرامون خرگاهش بدوزند
مرنجانش کورا همین غصه بس

** ** *

آنچه نفس خویش را خواهی حرامت سعیدیا
گر نخواهی هم چنان بیگانه را، و خویش را
کلیات سعدی ص ۷۸۹، ۲۸۵، ۲۱۴، ۲۳۹، ۱۰۹

** ** *

زهی سعادت آن مقبلی که از سر جود
به مهر با همه احسان نمود و بی کین رفت

** ** *

به بد کردن به جای دشمن ای دوست
اگر چه می توانی ناتوان باش
دیوان سیف فرغانی ج ۱ ص ۲۳۰، ۱۲۲، ۵۶

** ** *

بنگر که چه ذاتم من، بیرون ز صفاتم من
پند نخستین که کم آزاری است
می بخشم زاهد را هم فاسق وزانی را
دیوان سلطان ولد ص ۲۰
اول بنیاد نکوکاری است

** ** *

هر که کم آزار ملک شیمت است
گـر آزار دگی بایدت بنده باش
نفع رسان است که باقیمت است
چو خورشید بر خلق تابنده باش
پنج گنج ص ۱۱۰، ۵۱

دلت زیرتومهر آن نفس شود روشن
نسیم وارسیک روح باش و مشکین بوی

که زنگ کینه زمرات سینه بزدایی
که مرده زنده کند از دم مسیحایی
دیوان عماد کرمانی ص ۲۸۵

** ** *

آسایش دوگیتی تفسیر این دو حرف است

با دوستان مروت بادشمنان مدارا
دیوان حافظ

** ** *

لطف سازنده تا عیانم ساخت

رازق رزق بندگانم ساخت

** ** *

هر که او دوستدار ما باشد

همه را دوستدار خواهد بود

دیوان شاه نعمت الله ص ۳۰۹، ۵۷

** ** *

... که باد سایه مخدوم تا ابد باقی

چو مهر بر سر این جهان کبار و صغار

** ** *

فقیران را دوی درد و محنت
نبودند آشنایان را مددکار

تو گویی مرهم دلریش بودند
که بایگانگان هم خویش بودند

** ** *

خورد زاهد غم خویش و خورد داعی غم مردم

بقدر همت خود بنده راهست از خداروزی

دیوان شاه داعی ج ۲ ص ۵۸، ۴۶۱، ۲۵۶

** ** *

مایه خوبی غم بیچارگان خوردن بود

خوبی خورشید هم از ذره پروردن است

** ** *

یار باید بر سر ما سایه گستر بودنش

هر که شد خورشید، باید ذره پروردنش

** ** *

ما حرف ملامت همه از سینه بشستیم

با دشمن و با دوست دل از کینه بشستیم

دیوان اهلی شیرازی ص ۳۲۷، ۲۶۲، ۱۷۰

چنان بانیک و بد سر کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزانند

دیوان عرفی ص ۲۵۶

کی توانم خانه ی احباب را تاریک دید

من که واقف می برم بر تربیت دشمن چراغ

دیوان واقف ص ۱۵۴

** ** *

نخراشیم به سرپنجه شفایی دل کس را
صید مردم شود آن شیر که دریشه ماست

** ** *

چون صید دشمنان کنی از دوستان مرنج
نازی اگر کنند حریفان به جان مرنج

دیوان شفایی اسفغانی ص ۳۷۵، ۳۳۶

** ** *

مردی گره ز خاطر دشمن گشودن است
صیدی چنان بزی که شود گردلت ملول
سهل است اگر نهی به دل روزگار بند
بی اختیار خصم بگوید هزار حیف

صیدی تهرانی ص ۱۶۲، ۱۲۰

دایم آغوش من از مهر به دشمن بازست
سینه ساده من پیش فلاخن بازاست

دیوان سنجرکاشی ص ۵۲

** ** *

ای دل به کوی نیستی چون خاک پست و خوار باش
بادشمن و بادوستان یکسر گل بی خاریش

دیوان اسیری لاهیجی ص ۱۶۳

** ** *

با آفتاب کس نبود از چه هم سلوک؟
یعنی به خلق گرم نجوشد کسی چرا

** ** *

زین پیش جستن دل احباب خاص بود
این لطف رانوازش چشم تو عام کرد

دیوان طالب آملی ص ۵۸۴، ۳۳۲

** ** *

بیداد فلک رابه تغافل گذرانیم
چه دولت خوشتر از خوشنودی خصم است عارف را
دلجویی دشمن در توفیق گشاید
پوشیدن چشم است زدشمن سپر ما
چرا صائب به جرم خویشتن قایل نمی گردد
جای سخن خصم به هر مساله بگذار

** ** *

دشمنان خویش را خوشوقت کردن سهل نیست
کامیاب از عمر گردد هر که دشمنکام شد

دیوان صائب ص ۱۱۹۳، ۵۸۷، ۳۶۸، ۵

** ** *

غیر از زلال اخلاص با جمله دشمن و دوست
آبی نبوده هرگز در زیر گاه مارا

دیوان واعظ قزوینی ص ۷

با خلق روزگار مدارا کرده
آری حزین خسته سزای ملامت است

دیوان حزین لاهیجی ص ۳۶۶

** ** *

مبین به خلق که این یاروآن یک اغیارست به کشت عارف و عامی چو ابرنیشان باش

** ** *

گرسالک عارفی ویی عیب و عبوس بد خواه مباش بر مسلمان و مجوس

دیوان صفی عیاشه ص ۲۲، ۲۳

** ** *

چشم دو بین بیوش خدا را ز حسن یار گروا قفی به مومن و کافر رفیق باش

دیوان مدهوش ص ۱۱۵

** ** *

خویست که کسی همیشه دلجو باشد با خلق خدا رثوف و خوشخو باشد

دیوان عندلیب کاشانی ۱۵۲

** ** *

۱۰- آزدن خلق کافری و گناه است .

آزدن خلق کافری پندارم

وز خلق جهان همین طلب می دارم

بابا افضل

از نظر عارف که خدمت به انسانهای ضعیف ویی پناه هدف نهایی مبارزات
و مهمترین مساله اجتماعی اویه شمار می رود گناه آنجا تحقق می یابد که
انسانی عمداً آزرده شود. این گناه قابل بخشش نیست. سنگینی بار این گناه به
حدی است که با کفر یکی شمرده می شود. آزدن دل با آزدن حق برابرست.
زیرا حق در دل است. و آزدن دلها همچون آزار حق است و آزدن حق کفرست
و گناه. از نظر عارفان گناهی بزرگتر از آزدن خلق نیست.

که بدکاری بود زنجاندن کس

زسگ طبعی بود گرگ آشنایی

میفزای از جفایش درد بر درد

سعادنامه ناصر خسرو ص ۵۴۸

مرنجان کس مخواهش عذار از آن پس

مکن قصد جفا گر باوفایی

چو توانی علاج درد کس کرد

** ** *

که مشکن دل و بشکن البرز را

شرفنامه ص ۳۳۲

چنین گفت رستم فرامرز را

** ** *

گرد آزار کسان اینجا مگرد
گرتو آزاری دلی را در جهان
چون که حق آزوده کردی سوختی
بدتر از آزار دل اینجا مدان

بدتر از آزار نبود هیچ درد
باشد آن آزار حق سبحان بدان
جامه ماتم زبهرت دوختی
کرده ام بسیار این را امتحان
لسان الغیب عطار ص ۱۷۱

** ** *

آزردن خلق کافری پندارم
می کوشم تا زمن نیازدارد کس

وزخلق جهان همین طلب می دارم
تدبیر چیست تازکس نازارم
بابا افضل ص ۱۳۶

** ** *

مردی نباشد آنکه کنی جنگ با کسان

باخویش جنگ کردن مردی ورست می است
دیوان سلطان ولد ص ۹۸

** ** *

سعدی هنرنه پنجه مردم شکستن است

مردی درست باشی اگر نفس بشکنی

** ** *

مردمی کن مجوی آزارم

که نه کاری است مردم آزاری
کلیات سعدی ص ۷۸۵، ۶۹۳

** ** *

نمی دانی که اندر مذهب عشق

گناهی جز دل آزاری نباشد
نزاری قهستانی ج ۱ ص ۱۰۸۶

** ** *

دل درماندگان خستن خطا باشد که هم دربی

شما نیز این چنین یک روز درمانیدم گفتم
دیوان اوحدی مراغه ای ص ۵۷

** ** *

بیاو توبه جانی کن از دل آزدن

که نزد اهل طریقت گنه دل آزاری است
دیوان عماد کرمانی ص ۸۷

** ** *

مباش دربی آزار و هر چه خواهی کن
وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم

که در شریعت ماغیر ازین گناهی نیست
که در شریعت ما کافری است رنجیدن
دیوان حافظ

** ** *

کفر باشد در طریق عاشقان آزار دل	گرمسلمانی چرا آزار میداری مرا
** ** *	** ** **
هرچه ببینم همه دربر خود می نگریم	لاجرم یک سرمویی دل کس نخراشیم
** ** **	** ** **
حضرت حق کجا شود راضی	که دل بنده اش بیازاری
** ** **	** ** **
مباش از خیرگی چون مارو کژدم	که نبود از تو جز آزار مردم
** ** **	دیوان شاه نعمت الله ص ۸۱۰، ۶۷۰، ۵۳۶، ۷
مباش در پی ایذاء خلق و فتنه میفکن	میان خلق که هست طور مردم مفسد
** ** **	دیوان شاه داعی ج ۲ ص ۶۰۹
کفر آزدن دلهاست، ایادینداران	یادگیرید مسلمانی ازین هندوها
** ** **	** ** **
اگر آزدن دل کفرست در ناموس دینداران	جوی اسلام جز در کشور هندو نمی باشد
** ** **	دیوان طالب آملی ص ۴۳۹، ۲۳۰
مرا چون مهر، اگر دور فلک فرمانروا سازد	به خون شبنمی هرگز نیالایم سنان خود
** ** **	دیوان صائب ص ۴۸۸
اعتماد مردمی بر مردمان دیده نیست	از چه رونا مردمی وین مردم آزاری چرا
** ** **	دیوان لامع ص ۱۱۹
می بخور منبر سوزان آتش اندر خر قه زن	ساکن میخانه باش و مردم آزاری مکن
** ** **	همای اسفهاننی بنقل لغت نامه دهخدا
** ** **	** ** **

۱۱ - ایثار

خنک آنکه آسایش مرد وزن
گزیند برآسایش خویشتن

سعدی

درباور مردم عامی و معمولی گهگاه به اشاراتی برمی خوریم که دلالت بر ایثار و از خودگذشتگی دارد. اما این از خودگذشتگی درجاتی دارد. بالاترین درجه آن هنگامی است که شخص از هستی و آسایش خود چشم پوشی کند تا انسانی دیگر به راحتی و برخورداری برسد. در آثار عارفان اشاراتی وجود دارد که همواره بر این مطلب پافشاری دارند که باید سود و آسایش دیگران را بر خود مقدم بدانند، تا آنجا دیده شده است که عارف آرزو می کند که دوزخ را از خود بپرکند تا مردم از آن در امان باشند:

«در سخنان یکی از مشایخ بزرگ است که در مناجات می گفت: خداوندا اعضاء و جوارح مرا روز قیامت چندان گردان کی هفت طبقه دوزخ از اعضاء و جوارح من چنان پر گردد کی هیچکس را جای نماند و هر عذاب کی همه بندگان خویش را خواهی کرد بر نفس من نه ... بندگان از عقوبت خلاص بیایند.»

اسرار التوحید ص ۲۴۱

** ** *

«شیخ الاسلام گفت: کی باید خدمت یاران خود بر خود واجب دانی ... نه فقرست کی خدمت خود بر یار خود واجب داند چنان کن در سخن خویش که خلق را رحمت بی و خود را بلا.»

طبقات الصوفیه ص ۳۶۵، ۳۴۰، ۳۳۹

** ** *

«در شفقت و مهربانی با خلق خدای تابدان جای بود که وقتی تنگی و قحطی در بصره افتاد و مردمان از گرسنگی مردند. سفیان از آن غم بیمار شد. شکمش خون افتاد و چندین گاه بیمار بود. چون قحط شد و نعمت فراخ گشت او را خبر کردند که نان فراخ شد و نرخ ارزان گشت و خلق را فرح آمد. در ساعت بهتر شد.»

بستان العارفین ص ۲۰۷

«می آرند که شقیق به ابراهیم ادهم رسید. ابراهیم از شقیق سؤال کرد که یا شقیق درویشان شهر خویش را چون گذاشتی؟ شقیق فرمود که به نیکوترین حال. ابراهیم فرمود که آن حال چون است؟ شقیق فرمود اگر بیابند شکر کنند و اگر نیابند صبر کنند. ابراهیم فرمود که سگان شهر ما هم چنین کنند اگر می یابد می خورند و اگر نمی یابند صبر کنند. شقیق فرمود که یا ابراهیم! پس درویشان چون زندگانی کنند؟ فرمود: اگر نیابند شکر کنند و اگر بیابند ایثار کنند.»

کتاب انسان کامل ص ۳۳۱

** ** *

خویشتن را فدای یاران کن
خود عباپوش خزیه یاران ده
کشت بیگانه پر زیاران کن
جو تو خورگندمی به ایشان ده
حدیقه الحقیقه ص ۴۹۷

** ** *

سایه خورشید سواران طلب
رنج خود و راحت یاران طلب
مخزن الاسرار ص ۸۳

** ** *

بار دنیا بفکن و راحت رسان
راحت دنیا زخود بردارتو
تادرآن راحت ببیی جان جان
بهریاران کن ورا ایثار تو
درکرم کوش و کم آزاری خلق
چندمی گردی به گرد اهل زرق
لسان الغیب - عطار ص ۱۵۵

** ** *

نقل است که سه تن همراه ابراهیم ادهم شدند یک شب در مسجدی خراب عبادت می کردند. چون بختند و وی برادر ایستاد تا صبح او را گفتند چرا چنین کردی؟ گفت: هوا عظیم سرد بود و باد سرد خویشتن را به جای درکرم تا شما رانج کمتر بود.»

«سهل بن ابراهیم گوید: با ابراهیم ادهم سفر کردم. من بیمار شدم. آنچه داشت بفروخت و بر من نفقه کرد. آرزویی از وی بخواستم. خری داشت بفروخت و بر من نفقه کرد. چون بهتر شدم گفتم خرکجاست؟ گفت بفروختم. گفتم برکجا نشینم؟ گفت یا برادر برگردن من نشین. سه منزل مرا برگردن نهاد و برود.»

«یکی از بزرگان گفت: به نزد بشر بودم سرمایی سخت بود. او را دیدم برهنه می لرزید. گفتم: یابانصر در چنین وقت جامه زیادت کنند. تو بیرون کرده ای؟ گفت: درویشان را یاد کردم و مال نداشتم که بایشان مواسات کنم خواستم که به تن موافقت کنم.»

«بایزید گفت: می خواهم که زودتر قیامت برخاستی تا من خیمه خود برطرف دوزخ زدمی که چون دوزخ مرا ببیند نیست شدی تا من سبب راحت خلق باشم... مرید من آنست که برکناره دوزخ بایستد و هر که را بدوزخ برند دست او را بگیرد و به بهشت فرستد و به جای او خود بدوزخ رود.

«سری سقطی گفت: خواهم آنچه که بردل مردمان است بردل من هستی از اندوه، تا ایشان فارغ بودندی از اندوه.»

تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۹۶، ۹۷، ۱۰۸، ۴۵، ۳۶۴

** ** *

«نوری در خلوت مناجات می کرد. من گوش داشتم که تاچه می گزید. گفت: بارخدایا اهل دوزخ را عذاب کنی جمله آفریده تواند به علم و قدرت و ارادت قدیم. اگر هرآینه دوزخ را از مردم پرخواهی کرد قادری برآنکه دوزخ را از من پرکنی و ایشان را به بهشت بری.»

** ** *

«نقل است که نوری بیمار شد جنید به عیادت او آمد و گل و میوه آورد. بعد از مدتی جنید بیمار شد. نوری با اصحاب به عیادت آمد. پس بایاران گفت: که هرکس ازین بیماری جنید چیزی بگیرد تا او صحت یابد. گفتند برگرفیم. جنید حالی برخاست نوری گفت این نوبت که به عیادت آبی چنین آی... وگفت تصوف برسه خصلت است: تعلق ساختن برفقر و افتقار، و محقق شدن به بذل و ایثار و ترک کردن اعتراض و اختیار...»

** ** *

«جماعتی دزدی کرده بودند در میان بازار. ایشان بگریختند و همه خلق به هم برآمدند. درصوفیان آویختند. شیخ گفت: مهتر ایشان منم. ایشان را خلاص دهید که رهن منم. بامریدان گفت: هیچ مگوئید. آخر او را ببرند و دستش ببرند.»

** ** *

«(خرقانی گفت) برخلق او کسی مشفق تر از خود ندیدم. کاشکی بدل خلق من بمردمی تا خلق را مرگ نبایستی دید. کاشکی حساب خلق با من بکردی،

تا خلق را به قیامت حساب نبایستی دید. کاشکی عقوبت همه خلق مرا کردی
تالیشانرا دوزخ نبایستی دید.»

تذکره الاولیا ج ۲ ص ۸۲، ۸۴، ۵۶، ۴۵، ۴۴

** ** *

به زیریای عزیزان گلیم باش گلیم
دیوان شمس تبریزی ج ۲ ص ۱۵۱

گلیم از آب چوخواهی که تابرون آری

** ** *

گزیند برآسایش خویشتن
به شادی خویش از غم دیگران

خنک آنکه آسایش مردوزن
نکردند رغبت هنر پروران

** ** *

نیا ساید از دوستانش غریق
غم بینوایان زخم زرد کرد

... که مردارچه بر ساحل است ای رفیق
من از بینوایی نیم روی زرد

** ** *

چو بر خواندی آیات اصحاب نار
به گوش آدم صبحگاهی که گفت
مگر دیگران را رهایی بدی

شنیدم که بگریستی شیخ زار
شبی دامن از هول دوزخ نخفت
چه بودی که دوزخ زمن پرشدی

** ** *

تشنه می میرد و شخص آب زلالی دارد
کلیات سعدی ص ۲۳۱، ۲۳۶، ۲۷۴، ۷۹۴

دل چنین سخت نباشد که یکی بر سر راه

** ** *

کار خود یکسونه اردریند کار دیگرانی
دیوان اوحدی مراغه ای ص ۶۹

یا مراد خویش باید جست یا کام رقیبان

** ** *

از مراد خود گذشتن وز همه باز آمدن
دیوان نسیمی شیروانی ص ۳۶۸

هر که اورا چون نسیمی کام دل می بایدش

** ** *

فیضی رسد به غیری به زانکه خاک گردد

پیش سگانش افکن اهلی دلت که ازوی

** ** *

مرد آنست که بردوش نهد بار کسی
دیوان اهلی شیرازی ص ۳۸۵، ۲۱۷

برد بردوش سبوی می رندان اهلی

** ** *

تا ننوشانم نگردد در مذاقم خوشگوار
از خدا رنج خود و راحت مردم طلبند

در قدح چون خضراگر آب بقا باشد مرا
مرهم زخم کسان، داغ نمایان خودند

** ** *

از گلوی خود ربودن وقت حاجت همت است

ورنه هر کس وقت سیری پیش سگ نان افکند
دیوان صائب تبریزی ص ۱۳۲، ۳۴۳، ۸۲۴

** ** *

نمی باشم زبان خواه کسی چون شمع در محفل

اگر باشم زبان خویش و سوددیگران باشم
دیوان حزین لاهیجی ص ۴۰۳

** ** *

چون عشق به دل رسد دل درد کند
در آتش عشق خود بسوزد و آنگاه

درد دل مرد را مرد کند
دوزخ زیرای دیگران سرد کند
تصوف و ادبیات تصوف ۳۴۶

۱۲- کم آزار عمر دراز دارد

عدل کن زانکه سروستان را
دست کوتاه داد عمر دراز
سیف اسفرنگی

به عقیده عارفان بازتاب کارهای آدمی به خودش برمی گردد. آنها که بد می کنند بدی می بینند، و آنان که نیکی می کنند پاداش اعمال خود را نیکی خواهند دید. کسانی که خوی مردم آزاری دارند عمر آنها کمترست مانند مگس زیرا آزار رسان است. و کرکس به سبب اینکه آزاری ازوبه کسی نمی رسد بیشتر عمر می کند:

** ** *

فزون خواهی بقا، دلها میازار

که دایم دیرزی باشد کم آزار
دیوان ناصر خسرو ص ۵۴۶

** ** *

هر آن کافتاده ای را بر ندارد

درخت عمر او سربر نیارد
دیوان احمد جام ص ۱۴۹

** ** *

«هرکه عدل کند قدرش بیفزاید و هرکه ظلم کند عمرش بکاهد»

راحة الصدور ص ۱۰۹

** ** *

هیچکاری توتا نپنداری
که نبیند کسی ازو آزار
سال عمرش فزون شدی ز هزار
زود میرد بسان باشه و باز

درجهان بهتر از کم آزاری
عمر کرکس از آن بود بسیار
باز اگر کبک را نکشتی زار
هرکه خون ریختن کند آغاز

** ** *

هست کم رنج، از آن زید کرکس
حديقة الحقیقه ص ۵۵۰، ۵۴۹، ۴۳۳

رنجه دارنده کم زید چومگس

** ** *

کز کم آزاری پر عمر بماند کرکس
دیوان سنایی ص ۳۰۸

نام باقی طلبی، گرد کم آزاری گرد

** ** *

که بسی زی نبود هر که بسی خور باشد
دیوان نظامی ص ۲۲۴

کرم خون خواره مشو تانشوی اندک عمر

** ** *

چون بوم سوی سلامت طبع گرای
کازار نجست کرکس و از همای
رباعیات اوحالدین کرمانی ص ۳۶۱

آزار چوبازو آز چون بط منمای
زانند دراز عمرو فرخنده لقای

** ** *

دست کوتاه داد عمر دراز

عدل کن زانکه سروستان را

** ** *

برق را کوهی عمر زشمشیر دراز
دیوان سیف اسفرنگی ص ۲۷۳، ۳۶۷

عمر باقی طلب از عدل و یقین دان که بود

** ** *

عمر او پنج سال کم باشد
المضاف الی بدایع الازمان ص ۳۶

باز چون کار او ستم باشد

** ** *

نمی داند که کم آزار عمر جاودان دارد
دیوان فضولی اوعلی ص ۴۸

غرور گل نگر، گل راز بلبل نیک میداند

پاس ادب بدار که دندان کودکان
کم عمر از گزیدن پستان مادرست
دیوان واعظ قزوینی ص ۷۳

۱۳- دل خونین و لب خندان

بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام
نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش

حافظ

زاهد عبوس وترش روی است. کسی رغبت نمی کند با او همدم وهم آواز باشد. مردم از او روی گردانند. اما عارف چهره ای گشاده دارد، تابادیدن چهره شادمان او مردم حتی برای لحظه ای هم که شده غم روزگار را فراموش کنند. این به آن معنی نیست که عارف غمی ندارد. بلکه او غمش را در دل نگه داشته، بروز نمی دهد، سعی می کند که خود را شادمان نشان بدهد. سوختن شمع تمثیل این تصورست. هرچند شمع آتش در دل دارد و می سوزد باهمه اینها چهره خندان او روشنی بخش محفل یاران است:

** ** *

مردباید که جگر سوخته خندان بودا
نی همانا که چنین مرد فراوان بودا

اسرارالتوحید ص ۲۹

** ** *

طریقت چیست؟ ارخندان چوشمعی
دلی سوزان زبهر روشنایی

دیوان نظامی ص ۳۴۴

** ** *

«مرتعش گفت: تصوف حسن خلق است. کتانی گفت: تصوف همه خلق است. هرکرا خلق بیشتر تصوف بیشتر.»

تذکره الاولیا ج ۲ ص ۱۰۶، ۷۳

** ** *

برغم مدعیان همچو شمع اگر سوزی
میان آتش سوزنده در تبسم باش

** ** *

اهلی طلب خلق حسن گر کنی از خلق
اول تو برو پیشه خود خلق حسن کن

دیوان اهلی ص ۳۵۱، ۳۶۱

** ** *

می توان خندید بی دردانه همچون صبح لیک

درمیان گریه هم چون زخم خندیدن خوش است

دیوان شفایی اسفهانی ص ۳۲۵

زبخت شور مکن روی تلخ چون دریا

گشاده روی ترا از زخم بانمکدان باش

** ** *

خود را شکفته دار به هر حالتی که هست

خونی که می خوری به دل روزگار کن

** ** *

چونی به خوش نفسی وقت خلق را خوش دار

ترا که نیست میسر شکرستان باشی

زخنده رویی صبح است تازه رویی مهر

مبر زپیر خرابات، تاجوان باشی

حجاب دست تهی ساز تازه رویی را

که همچو سروسرافزار بوستان باشی

دیوان صائب ص ۷۹۹، ۷۲۶، ۶۲۴

** ** *

یه چین جبهه نیرزد چو گل دوروزه حیات

شکفته با همه بنشین و مهربان برخیز

** ** *

میار همچو سپر چین به ابروی مردی

به زیر تیغ بلا همچو زخم خندان باش

دیوان حزین لاهیجی ص ۳۷۶، ۳۶۸

** ** *

ذوق درد از ساغرمی یاد می باید گرفت

دل پراز خونست و در ظاهر تبسم میکند

دیوان فیاض لاهیجی ص ۳۲۱

** ** *

کشند تاجوشکر تنگ عالمی ببرت

به روی هر که گزیدت چو بسته خندان باش

دیوان واعظ قزوینی ص ۲۶۶

** ** *

۱۴ - خدمت عبادت است

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلوق نیست

سعدی

باتوجه به آنچه گذشت بالاترین باور مردان عارف مردم گرایی و خدمت به خلق است. هیچ کار و کرداری با ارزش تر از شاد کردن مردم و راحت رساندن به خلق نیست. همچنین نیز بطوری که دیدیم هیچ گناه و کفری بالاتر از آزردن

مردمان نمی‌باشد. از اینرو غالباً خدمت به خلق هم طراز باعبادات و طاعات سنجیده می‌شود. این سنجش را چنین می‌بینم.

«از شیخ ماسؤال کردند کی از خلق به حق چند راه هست؟... گفت: به عدد هر ذراتی از موجودات راهی است به حق، اما هیچ راه نزدیک‌تر و بهتر و سبک‌تر از آن نیست که راحتی به کسی رسد و مابدین راه رفتیم و همه را بدین وصیت می‌کنیم...»

«اگر کسی طاعت ثقلین بیارد در مقابل آن نیفتد کی راحتی به کسی رساند.»

اسرا التوحید ص ۳۴۹، ۳۰۲

** ** *

بی‌خاتم دین ملک سلیمان مطلب
آزار دل هیچ مسلمان مطلب

بی‌طاعت حق بهشت و رضوان مطلب
گر منزلت هر دو جهان می‌خواهی

** ** *

و آن را به نماز و طاعت آباد کنی
به زان نبود که خاطری شاد کنی

خواهی چو خلیل کعبه بنیاد کنی
روزی دو هزار بنده آزاد کنی

سخن منظام ابوسعید ابوالخیر ص ۹۸، ۵

** ** *

از خلق پارساست کم آزار پارساست

پرهیزگار کیست؟ کم آزار اگر کسی

دیوان ناصر خسرو ص ۸۱

«شیخ الاسلام گفت: که روزی شاه شجاع کرمانی در مسجد زیرکان نشسته بود. درویشی برپای خاست دومن نان خواست کسی فرامی‌داد. شاه گفت: کیست که این پنجاه حج من بخرد به دومن نان و بدین درویش دهد.»

طبقات الصوفیه ص ۱۹۷

«نماز نافله گزاردن کار پیرزنان است. روزه تظوع صرفه‌نانه است. حج گزاردن گشت جهان است. دلی بدست آور که کار آن است... اگر برهوا پری مگسی باشی و اگر بر روی آب روی خسی باشی دل بدست آر تا کسی باشی. ملک بهشت آن توشه گردمی زخلق خود را فدای یک قدم بینوا کنی»

رسائل جامع خواجه عبدالله انصاری ص ۴۳، ۳۵

** ** *

«... دیگر آنکه پیوسته به خدمت مشغول باشند و هیچ اصل در طریقت نیکوتر از خدمت کردن نیست.»

مناقب الصوفیه ص ۸۷

همه پارسایی نه روزه است وزهد
نه جامه کبود ونه موی دراز
ولیکن توآن میشمر پارسا
کم آزاری وبردباریش هست

نه اندر فزونی نماز ودعاست
نه اندر سجاده نه اندر وطاست
که باطن چو ظاهر ورا باصفاست
دلش باوفا وکفش با سخاست
دیوان ناصرخرو ص ۸۴

** ** *

سستی مکن وفریضه ها را بگذار
درخون کس ومال کسی قصدمکن

وان لقمه که داری زکسان بازمدار
درعهده آن جهان منم باده بیار
خیام

** ** *

«شبللی گوید: رحمة الله، گر مرا گویند: کمر خدمت بگشای وقدم دربهشت نه!
می گویم: من هشت بهشت را به سجده ای عوض نکنم دولت کلی دریند کمر
خدمت تعبیه است نه دربهشت... اگر کسی روزه تطوع دارد وکسی او را به دعوت
خواند، سنت آنست که برود وی را شادکند ودست به طعام دراز کند وطعام بخورد.
شادی دل برادر مسلمان را به حضرت عزت قدری عظیم است... معروف
کرخی بزرگ عصر خود بود روزه دار بود می گریست سقایی آواز می داد که
خدای آن را بیامزد که این آب خورد. کوزه ازدست وی بستد وآب خورد.»
روضة الفریقین ص ۲۰۶، ۲۰۷

** ** *

«یک تای نان که مسلمانی دروقت گرسنگی از دسترنج کسی بخورد بهتر
از هزار رکعت نماز که دیگری بکند.»

منتخب سراج السائرین ص ۱۲۸

** ** *

ابراهیم ادهم رحمة الله علیه گفت: «اگر لحظه ای دل بدست آوردم ازفتح
روم دوستر دارم.»

شرح شطحیات ص ۷۶

** ** *

عمر به خشنودی دلها گذار
تازتو خشنود شود کردگار
مخزن الاسرار ص ۸۲

** ** *

هرکه دارد باخدای خویش کار
او نیازارد دلی را هوش دار

هر که دارد آرزوی جنتش از دلی برداشت باید محنتش
 بار دل هر کس که بردارد زدل او به روز حشر کی ماند خجل
 لسان الغیب ص ۸۹

** ** *

«بایزید گفت: گناه شما را چنان زیان ندارد که بی حرمتی کردن و خوارداشتن برادری مسلمان. و گفت عبادت اهل معرفت راپاس انفاس است... یکی گفت چرا شب نماز نمی کنی؟ با یزید گفت: مرا فراغت نماز نیست. من گرد ملکوت می گردم و هر کجا افتاده ای است دست او را می گیرم. یعنی کاردر اندرون خود می کنم...»

تذکره الاولیا ج ۱ ص ۲۴۵

** ** *

«ابن عطا گفت: اگر کسی بیست سال در شیوه نفاق قدم زند و درین مدت برای نفع برادری یک قدم بردارد فاضلتر از آن که شصت سال عبادت به اخلاص کند و از آن نجات نفس خود بیند.» نقل است که وقتی خواص درکار خود متحیر شد به صحرایی بیرون رفت. خرماستانی دید و آبی روان. آنجا مقام کرد و از برگ خرما زنبیل می ساخت و در آن آب می انداخت چهارروز همین می کرد. بعد ازین گفت: اکنون بر اثر این زنبیل ها بروم تا خود چه بینم و حق را درین تعبیه است. می رفتم تا پیرزنی را دیدم بر لب آب نشسته می گریست. گفتم چه بوده است؟ گفت: یتیم دارم و هیچ ندارم روزی دوسه برکنار این آب بودم و آب هرروز زنبیلی چند بیاوردی آن بفروختمی و بریتیمان خرج کردمی امروز نمی آرد. بدان سبب گریانم امروز چه خوریم. خواص گفت: خانه خود را به من نمای. بنمود. خواص گفت: اکنون دل فارغ دار که تازنده ام آنچه توانم از اسباب تو راست دارم.» نقل است که شیخ (خرقانی) گفت: دوبرادر بودند و مادری. هر شب یک برادر به خدمت مادر مشغول شدی و یک برادر به خدمت خداوند مشغول بود. آن شخص که به خدمت خدا مشغول بود با خدمت خدایش خوش بود. برادر را گفت: امشب نیز خدمت خداوند به من ایثار کن. چنان کرد. آن شب که به خدمت خداوند سر به سجده نهاد در خواب دید که آوازی آمد که برادر ترا بیامرزیدیم و ترا بدو بخشیدیم. او گفت: آخر من به خدمت خدای مشغول بودم او به خدمت مادر. مرادر کار او می کنید؟ گفتند: زیرا آنچه تو می کنی، از آن بی بیازیم ولیکن مادرت از آن بی نیاز نیست که برادرت خدمت کند.» خرقانی گفت: عالم بامداد برخیزد طلب

زیادتی علم کند، زاهد طلب زیادتی زهد کند و بوالحسن دریند آن بود که سروری به دل برادری رساند...» «خرقانی گفت: کسی که روز به شب آرد و مومنی نیازارده بود آن روز تاشب با پیغمبر علیه السلام زندگانی کرده بود و اگر مومنی بیازارد آنروز خدا طاعتش نپذیرد.»

تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۵۹

«گفتند:» که اگر مشغولی به حق می خواهی به کوه لبنان درای. زیرا که در میان خلق بودن محافظت اوقات نتوان کرد و آمیزش باخلق کار دوستان حق نیست. چون این سخن بگفتند شیخ قدس الله روحه العزیز گفت... عجب نباشد که مرد در گوشه و کوه بنشیند و به یاد حق تعالی مشغول شود. مرد باید که در میان خلق بگوید و بشنود و بکار ایشان قیام نماید.»

فردوس المرشدیه ص ۱۹۲

** ** *

«به عز خداوندی ماکه در مدت عمر او در آن جهان اگر یک بار بر سرچاهی دلوی آب درسبوی پیرزنی کند او را بهتر از آنکه صد هزار سال در حظایر قدس به سبوحی و قدوسی مشغول باشد.»

مرصادالعباد ص ۱۱۰

** ** *

ای خواجه اگر همی بهشت هوس است
خیرات چو کرده ای بروایمن باش
خیرات بکن اگر ترا دسترس است
درخانه اگر کس است یک حرف بس است

** ** *

سنت مکن و فریضه راهم بگذار
عبیت مکن و دل کسی را مازار
وان لقمه که داری زکسان بازمدار
در عهده آن جهان منم باده بیار

** ** *

در حضرت حق ذکر زبان از همه به
خواهی زیل صراط آسان گذری
طاعت که به شب کنی نهان از همه به
نان ده به جهانیان که نان از همه به

** ** *

گرز آنکه هزار بنده آزاد کنی
ورز آنکه هزار شب در آیی به نماز
ورزانکه هزار مسجد آباد کنی
آنت ندهند که خاطری شاد کنی

دیوان بابا افضل ص ۱۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳

** ** *

طواف کعبه دل کن اگر دلی داری
طواف کعبه صورت حقت بدان فرمود

** ** *

دل است کعبه معنی، تو گل چه پنداری
که تابه واسطه آن دلی بدست آری

هزاربار پیاده طواف کعبه کنی
بده تو ملکت و مال ودلی بدست آور
عمارت دل بیچاره ای دو صد باره

قبول حق نشود گردلی بیازاری
که دل ضیاءدت در لحد شب تاری
زحج عمره به آید به حضرت باری
دیوان شمس تبریزی ج ۲ ص ۷۳

«کعبه در میان عالم است. چواهل حلقه عالم جمله رو با اوکنند. چون این
کعبه را از میان برداری سجده ایشان به سوی دل همدگر باشد. سجده آن بردل
این سجده این بردل آن.»

منقب العارفين ص ۶۷۲

** ** *

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده ودلق نیست

** ** *

مپندار اگر طاعتی کرده ای
به احسانی آسوده کردن دلی

که نزلی بدین حضرت آورده ای
به از الف رکعت به هر منزلی

** ** *

خورنده که خیرش برآید زدست
مسلم کسی را بود روزه داشت

به از صائم الدهر دنیا پرست
که درمانده ای را دهد نان چاشت

** ** *

نخورد از عبادت برآن بی خرد
گنهکار اندیشه ناک ازخدای

که باحق نکو بود وبا خلق بد
به از پارسای عبادت نمای
کلیات سعدی ص ۳۱۳، ۳۷۵، ۲۴۲

** ** *

گردن افراشتن از عصیان است

دل نگه داشتن از طاعات است
دیوان نزاری قهستانی ج ۱ ص ۶۲۸

** ** *

صدخانه اگر به طاعت آباد کنی
گربنده کنی ز لطف آزادی را

به زین نبود که خاطری شاد کنی
بهرتر که هزار بنده آزاد کنی
دیوان علاء الدوله سمنانی ص ۳۹۶

** ** *

«انسان کامل چون خدای را بشناخت و اشیاء را و جواهر حکمت های اشیاء را کماهی بدانست و بدید بعد از آن هیچ کاری برابر آن ندید و هیچ طاعتی بهتر از آن ندید که راحت به خلق رساند.»

مقصداقصی ص ۲۱۷

** ** *

آن سیرتی که در وی آزار دل نباشد نزد خدا پرستان دانی که چیست طاعت

دیوان اوحدی مراغه ای ص ۸۲
شاید اگر نباشدت، نان بده و نیاز کن صوم و صلوة و نافله گرچه ستوده طاعتی است

** ** *

بیش بخشیدن و کم آزاری است گزدر خلدر را کلیدی هست

دیوان ابن یمین ۲۴۳، ۲۷۸

** ** *

بدان که قبله هرواجد است و هر موجود نشان حق طلبی رویه نوع انسان کن

دیوان قاسم انوار ص ۱۴۷

** ** *

کعبه ویران بکنی به که دلی آزاری دل میازار که در مذهب ارباب یقین

دیوان خیالی بخارانی ص ۲۵۲

** ** *

گر حاجت شکسته دلی را روا کنند حاجت به کعبه رفتن و حج قبول نیست

** ** *

کعبه آنست که غم خواری درمانده کنی در میخانه به رندان بگشا، کعبه بهل

دیوان اهلی شیرازی ۳۹۹، ۲۳۲

** ** *

به زصد ناقه حمر است به قربان بردن تاتوانی اگر از غم دگران برهانی

به زصوم رمضانست به شعبان بردن بردن غم زدل خسته دلی در میزان
حاجت مومن محتاج به احسان بردن به زآزادی صد بنده فرمان بردار

دیوان فیض کاشانی ص ۳۱

** ** *

تاتوان کرد عمارت دل ویرانی را گر همه خانه کعبه است که تعمیر مکن

** ** *

عبادتگی که نهانی بود، ریایی نیست خوش است در دل شب دستگیری محتاج

چه گل درآب به تعمیر کعبه می گیری؟

خراب گشته دلی رابرو عمارت کن

دیوان صائب ص ۳۰۱۵، ۱۹۱، ۴۹

** ** *

درحسن عمل کوش ایخوب سرشت

کزحسن عمل توان رسیدن به بهشت

دیوان عندلیب کاشانی ص ۱۵۰

۱۵- شادکردن مردم خوی جوانمردان و عاشقان است

دستگیری از بی پناهان درمانده که نیازمند هستند ویاری رساندن به انسانها از صفات کسانی است که بینش آنها از حدود مصالح و منافع خود فراتر می رود. فقط انسانهای کوتاه فکر و حیوانات هستند که تنها مصلحت و منافع خود را می بینند و می خواهند. چشم پوشیدن از منافع و خواست های شخصی و مصلحت خود را فدای آسایش خلق کردن کار ساده ای نیست این مددکاری را از همه کس نمی توان انتظار داشت. تنها عاشقان آزاد مردان باستانی هستند که بیاری دیگران می روند (۱). جوانمردان خود را مسئول آسایش و امنیت همه خلق می دانند. آنها که بفکر خودند از نظر عارفان مردودند. عارفان هرگز پس از مرگ حتی جسم خود را چون مردگان باربردوش دیگران نمی خواستند که باشد. به هرحال پیام آنها به همه خلق و در همه ادوار زمان اینست: که تاملی کنید. به خلق راحت رسانده و کم آزاری را پیشه خود سازید!»

بی آزاری و مردمی بهترست

کرا کردگار جهان یاورست

بی آزاری و مردمی بایدت

فزونی چه جوئی که بگزایدت

شاهنامه ج ۳ ص ۴۲۳، ۳۸۹

** ** *

«چون سلطان طغرل بگ به همدان آمد از اولیا سه پیر بودند باباطاهر و باباجعفر و شیخ حمشا، کوهی است بر در همدان آن را خضر خوانند بر آنجا ایستاده بودند نظر سلطان بریشان آمد... باباطاهر اندکی شیفته گونه بود اورا گفت: ای ترک با خلق خدا چه خواهی کرد؟ سلطان گفت آنچه تو فرمایی.

۱- دلجویی کن نیکوان را

دلجویی رسم باستانیست

دیوان خاقانی ص ۵۶۶

بابا گفت: آن کن که خدا می فرماید: ان الله يامر بالعدل والاحسان. سلطان بگریست وگفت چنین کنم.»

راحة الصدور ص ۹۸

** ** *

خواهی که ترا دولت ابرار رسد
مپسند که از تو برکس آزار رسد
سخن منظوم ابوسعید ابوالخیر ص ۳۰

** ** *

هر که نازاردت میازارش
که بهین بهان کم آزاری است
دیوان ناصر خسرو ص ۷۰

** ** *

مطعم بیچارگان چون کاسه شویی منتها
بی طمع سقای هرتفتیده دل چون کوزه باش
رسایل جامع عبدالله انصاری ص ۷۴

** ** *

«خواجه بو عبدالله والی شهر بود و پدر هاریوکان، شب و روز تیمار خلق شهر می کرد.»

طبقات الصوفیه ص ۵۱۱

** ** *

کمتر خدمت رندان که توستی در سر
رند صادق به میان بنددو در کار آید

** ** *

ای دل اگر عاشقی خاک ره یار باش
هیچ مخواه توز خلق، بر در سلطان مرو
هستیت از سرینه مرد کم آزار باش
تن به قناعت بنه، مرد کم آزار باش
دیوان احمد جام ص ۲۴۴، ۱۵۲

** ** *

«آسایش خلق آن بود که از دسترنج تو، یا از مال تو، یا از چهارپای تو، یا از زرو سیم تو، یا از زرفان تو، یا از خوان تو، چیزی به آدمی یا جانوری رسد و او بیاساید... اگر پیشه ای داری هر روز دردکان رو چیزی فراستان، یادر کار تیمی، یا در آن پیرزنی یا در آن پیر مردی که برجای بمانده بود، به جای ایشان احسانی بکن تا ایشان از تو باسایند.»

منتخب سراج السائرین ص ۱۲

** ** *

خانه خریدی و ملک باغ نهادی اساس
ملک به مال ربا، خانه به سودغله

فرش تو در زیر پا اطلس و شعر نسیج
اوهمه شب گرسنه، تو زخورشهای خوب
دزد به شمشیر تیز گریزند کاروان
در رمضان و رجب مال یتیمان خوری

** ** *

همسایه تو گرسنه دوروز یاسه روز

** ** *

هیچ خلق از من شبی غمگین نخفت
نیستم آزاد مردار کرده ام

بیوه همسایه را دست شده آبله
کرده شکم چارسو چون شکم حامله
بردر دکان زند خواجه به زخم پله
روزه به مال یتیم ماریود درسله

تو بسته سرزخمه حلوا و روغنی

هیچکس روزی ز من خشمی نخورد
یاکنم من قصد هیچ آزاد مرد

دیوان سنایی ص ۱۰۶۲، ۷۰۰، ۵۹۴

** ** *

مرد نبود که گرد خود پوید

** ** *

نیکی کنیم و نیکویی ایرا که درجهان

مرد راه نجات خود جوید

حدیقه الحقیقه ص ۳۶۱

این هردو به که بود یادگار ما

دیوان مجیر یلقانی ص ۲۵۲

** ** *

کس نجست آزار من کازارد جست

** ** *

آنچه خود می کنی زفضل مگوی
هر دو فرموش کن که مرد کریم

خود نبود آزاده هر که آزار جست

و آنچه او می کند زجرم بیوش
هم عطا هم خطا کند فرموش

خاقانی شیروانی ص ۸۹۱، ۸۳۹

رو دامن دلی ده از چنگ غم رهایی

دیوان رفیع لبنانی ص ۱۳۳

** ** *

زین آستین فشاندن بر عاشقان چه خیزد

که چو گوی از بی خدمت همه برسر گردد

دیوان نظامی ص ۲۳۳

** ** *

سری آن راست برین دایره چو گان شکل

دولت باقی زکم آزاری است

جز خجلی حاصل این کار چیست

مخزن الاسرار ص ۷۹

خانه بر ملک، ستم کاری است

راحت مردم طلب آزار چیست

** ** *

«فضیل عیاض گفت: اگر مرا خبرآید که ترایک دعا مستجاب است. هرچه خواهی بخواه. آن دعا درحق سلطان صرف کنم از بهر آنکه اگر درصلاح خویش دعاکنم صلاح من بود تنها. اگر در اصلاح سلطان صرف کنم. صلاح همه حلق بود.» «عمرولیت بیمارشد چنانکه همه اطبا ازمعالجت او عاجز شدند، گفتند این کار کسی است که دعا کند. گفتند سهل مستجاب الدعوه است اورا طلب کردند. بحکم فرمان اولوالامر اجابت کرد. چون درپیش او بنشست. گفت دعا درحق کسی مستجاب شود که توبه کند وترادر زندان مظلومان باشند. همه را رها کردوتوبه کرد.» «سری سقطی گفت: روز عید معروف را دیدم که دانه خرما برمی چید، گفتم: این را چه می کنی؟ گفت: این کودک را دیدم که می گریست. گفتم چرا می گریی؟ گفت: من یتیم نه پدر دارم ونه مادر. کودکان دیگر راجامه هاست ومن ندارم. ایشان جوز دارند ومن ندارم. این دانه ها ازبهر آن می چینم تابفروشم ووی را جوز خرم تابرود ویازی می کند. سری گفت: این کاررا من کفایت می کنم. تورا فارغ کنم.» «حسن خلق آنست که خلق را نرنجانی ورنج خلق بکشی بی کینه ومکافات.»

تذکره الاولیاء ج ۱ ص ۸۶، ۱۳۰، ۱۴۲، ۲۵۳

** ** *

«ابوبکر وراق گفت: خدای تعالی ازینده هشت چیز می خواهد: ازدل دو چیز: تعظیم فرمان خدای وشفقت برخلق خدای واز زبان دو چیز می خواهد: اقرارکردن به توحید ورفق کردن باخلق، واز اندام دوچیز می خواهد: طاعت داشتن خدای ویاری دادن مومنان واز خلق دوچیز می خواهد: صبرکردن در حکم خدای وحلم باخلق خدای.» «شبلی گفت: صوفی نبود تاوقتی جمله خلق را عیال خودنبیند.» «سوال کردند از صحبت (ابوبکروراق) گفت: نیکوی صحبت آن باشدکه فراخ داری بربرادر مسلمان آنچه بر خود میداری. ودر آنچه اورا بود طمع نکنی وقبول کنی جفای او، انصاف او بدهی واز وی انصاف طلب نکنی ومطیع اوباشی واورا تابع خود ندانی وهرچه از وی به تو رسد تو آن را از وی بزرگ و بسیار شماری وهرچه ازتوبدو رسد احقر واندک دانی.»

تذکره الاولیاء ج ۲ ص ۸۸، ۱۴۸، ۲۶۰

** ** *

بار دنیا بفکن و راحت رسان
در کرم حق را توانی یافتن
در کرم کوشی و کم آزاری خلق

** ** *

تا در آن راحت بینی جان جان
می توانی بخل را انداختن
چندمی گردی به گرد اهل زرق

مراد رهروان در فعل و طاعات
برند ارواح قوت خود زجودش

** ** *

مقاماتست و اوقاتست و حالات
بود آسایش خلق از وجودش
لسان الغیب عطار ص ۲۳۶، ۱۵۵

برستمکش ز عدل کم نکنی
چون به پیلان علف دهی حالی
چون به خاصان دهی نواله و جام
یاد کن زان گدای بی توشه

** ** *

برستمکاره جزستم نکنی
از غم مسور دل مکن خالی
کامشان خوش کنی به نعمت و کام
که شب افتد گرسنه در گوشه
هشت بهشت ص ۲۵

ترا توشه دان پر زحلوی تر

** ** *

نظر کن به بی توشه باربر
آینه اسکندری ص ۲۹

در ظلم به قول هیچکس کار مکن
فردا گویی: من چه کنم او می گفت

** ** *

با خلق به خلق زی، و آزار مکن
این از تو بنشوند، زنهار مکن

نیکی همه وقت تاتوانی می کن
کار همه را برار از دست و زبان

** ** *

با خلق به خلق زندگانی می کن
وانگه بنشین و کامرانی می کن
رباعیات بابا افضل ص ۱۶۷، ۱۶۱

ناامیدان که فلک ساغرایشان بشکست

** ** *

چون ببینند رخ ما طرب از سر گیرند

دست و پا و پر و بال دل من منتظرند

** ** *

تا که عشقش چه کند، عشق جز احسان چه کند
دیوان مولانا ج ۱ ص ۳۱۶، ۳۱۴

«خانه کم آزاری در کوی مردمی است. بلکه اصل مردمی کم آزاری است اگر
مردمی کم آزار باش.»
قابوس نامه ص ۳۰

عالم فناست جمله دریک دمش بقاکن
مزن تشییع برسُلطان عشقش
هرسو که خشک بینی تو چشمه ای روان کن

ماریست زهردار، توزهراوشکر کن
که او کس را نرنجاند خمش کس
هرجا که سنگ بینی ازعکس خود گهرگن

دیوان شمس تبریزی ج ۲ ص ۲۱۶، ۲۱۷

چون جنازه نه که برگردن نهند
بارمردم گشته چون اهل قبور
باربرخلقان نهادند این کبار
سروری را کم طلب درویش به

دفتر ششم مثنوی ص ۸

بنده باش وبرزمین روچون سمند
جمله را حمال خود خواهد کفور
زانک آن تابوت برخلق است بار
بار خود برکس منه برخویش نه

** ** *

«بارخوداز مردمان بردارو بارایشان بکش وطمع از ایشان ببر وآن خود پیش
ایشان نه» .

مناقب العارفین ص ۶۵۳

** ** *

چه فرق از آدمی تانقش دیوار
یکی را گرتوانی دل بدست آر

چو انسان را نباشد فضل واحسان
بدست آوردن دنیا هنر نیست

** ** *

که رزق خویش بدست تومی خوردمهمان

چو خیری از توبه غیری رسد فتوح شناس

** ** *

دلی بدست کن وزنگ خاطری بزدای

دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی

** ** *

مروت است که هر وقت ازو بیندیشند

توانگران که به جنب سرای درویشند

** ** *

بی راحت خلق بادمی پیمایی

گرکان فضایلی وگر دریایی

کلیات سعدی ص ۴۷۷، ۴۸۴، ۴۹۵، ۸۶۰

** ** *

که مرواریداشک اوست در گوشوار تو

مروت کن یتیمی رابه چشم مردمی بنگر

** ** *

الفت گرفته باتو از خود رمیده اند
اینان مگر زرحمت محض آفریده اند

پیوستگان عشق تو از خود بریده اند
در راحتند خلق از ایشان مدام سیف

** ** *

رعیتند عیالت چومادر مشفق بده به جمله زیستان عدل واحسان شیر

** ** *

اگر خیر خواهی زعشاق باش که هستند عشاق خیرالبشر

دیوان سیف فرغانی ج ۱ ص ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹

اگر عشق زیماری جان صحت داد هر که را در دلی هست برو درمان کن

** ** *

چه باشد از تو بدان طلعت جهان افروز چراغ دولت بیچاره ای برافروزی

** ** *

چون عاشقان دنیا با کس مکن خصومت همکاسه سگان دان جویندگان نان را

دیوان سیف فرغانی ج ۲ ص ۳۰۳، ۱۰۴، ۸۳

** ** *

عاشق نبود کسی که از دل باتو نکند به جان نکویی

دیوان سیف فرغانی ج ۳ ص ۲۴۹

** ** *

امروز بیاراست خدا مجلس مارا امروز همه مایه لطیف و وفائیم
آن را که بود گرسنه گشتیم و رانان و آن را که بود تشنه و را آب و سقائیم

** ** *

همه مهر و دادیم، همه رحمت و دادیم از آن روز که زادیم دلی هیچ نخستیم

دیوان سلطان ولد ص ۲۴۳، ۲۴۷

** ** *

ره عشاق سپردن به دل آزاری نیست جز به دل سوزی و دلجویی و دل داری نیست

دیوان نزاری قهستانی ج ۱ ص ۸۹۶

** ** *

با خلق خدای خوشتر از مشک لیکن نه چون افه مغزشان خشک
خندان شده بادل پر از درد این است نشان آن جوانمرد
... شیرین همه از درون و بیرون کز راحت و رحمتند معجون
در زحمت این و آن بکوشند زهر همه را چو شهد نوشند

زادالمافرین ص ۵۱، ۴۷

** ** *

جهد می کن که تابرون آری از قدمهای دوستان خاری
بار بر هیچ دل منه زنهار تا توانی به جان بکش باری

وریدین دسترس نمی یابی	خار در پایشان مخل باری دیوان علاءالدوله سمنانی ص ۳۳۳
** ** *	
یک دل سوخته بنواز که کاری است عظیم	ورنه آزار دل خلق چه کاری باشد
** ** *	
مباش دربی آزار وقول من بشنو	مباش بر سرآزار و پندمن بنیوش
** ** *	
دراین باغ کش میوه زهرست یکسر	چه تریاک بهتر ز کوتاه دستی
** ** *	
باغت ارهست هیزم ومیوه مکن از کس اثاث خانه دریغ	دور کن قسم مفلس ویوه تشنه بینی بر وباران میغ دیوان اوحدی مراغه ای ص ۵۲۱، ۲۵۱، ۴۱، ۳۶۴، ۵۲۱
** ** *	
چوروزگار به کام تو گشت ودولت یار	بکوش تادل آزرده ای بدست آری دیوان ابن یمین ص ۵۳۶
** ** *	
صیرفی نغد دل خویش باش	مایه درمان دل ریش باش
** ** *	
زادره روح زنان دادن است	زندگی شمع زجان دادن است
** ** *	
مرهم ریش باش ونیش مباش	داروی درد باش وریش مباش
** ** *	
خانه دیده وقف مردم ساز	مهریا مردمان واقف باز خمسه خواجو ص ۱۹۱، ۱۷۳، ۶۹، ۳۰
** ** *	
تاکی آزاری به بیزاری وزاری خلق را	مرهم آزارباش وخلق را آزرده گیر دیوان خواجوی کرمانی ص ۶۸۲
** ** *	
چشم غیرت مگرش چشم قساوت بردوخت بارهاییر ادیبم به نصیحت می گفت	هر که محنت زده ای بیندو گریان نشود هر که احسان کند از کرده پشیمان نشود
** ** *	

دوای دردی و تدبیر مشکلی کردی
ترحمی نشنیدم که بردلی کردی

** ** *

از آن دوساعد سیمین حمایلی کردی
دیوان عماد کرمانی ص ۲۹۶، ۹۶

** ** *

که اهل دل نپسندند مردم آزاری
دیوان عضد یزدی ص ۷۸

** ** *

هرچه زین نوع بود آن همه بانسان است

** ** *

کسی که بازوی ظلم و سرستم دارد
غلام همت آنم که این قدم دارد

** ** *

گر بخواهی زمن نیوشیدن
در رعایات خلق کوشیدن
دیوان ابن یمین ص ۴۹۸، ۴۰۴، ۳۳

** ** *

آزار خاطر شرط کرم نباشد
غزلیات عبید زاکانی ص ۶۱

** ** *

چو هرگز مردم آزاری نکردی
دیوان کمال خجندی ص ۹۳۵

** ** *

بستگان رادر گشایی می کنیم

** ** *

محبوس نحیف را نجاتیم
گو تشنه بیا که ما فراتیم
از ما مگذر که مادواییم
دیوان شمس مغربی ص ۱۷۶، ۱۶۷

** ** *

کدام روز مدارای بیدلی کردی
هزار دل ز جفایت شنیده ام نالان

ندیده ام که تودرگردن شکسته دلی

بکوش تادل آزرده بدست آری

راستی و کرم و لطف و کم آزاری و داد

زمال و جاه ندارد تمتعی هرگز
خوشاکسی که از وید به هیچکس نرسد

من نگویم که مهتری چه بود
همگان را زغم رهانیدن

چون مابه هیچ حالی آزار کس نخواهیم

کمال آن چشم شوخ از خود میازار

خستگان را نوشدارو می دهیم

بیمار ضعیف را دوائیم
گومرده بیا که روح بخشیم
ای درد کشیده دواجوی

روزی نشد ملول دل بنده ای زما

باری زمان یافت کسی هیچ زحمتی
دیوان شاه نعمت الله ص ۸۴۰

** ** *

ز برای خرج باشد زیر دیوارش مکن
برفقیران روزگاری میرود بسیار تنگ
خان و مان مردمان اکثر خراب است ازستم
داعیا! احسان عرفانی خوش است از عارفان

نان برای جان انسانی است احسانی بیار
ای توانگر سخت دورانی است احسانی بیار
در خور خود چون ترانانی است احسانی بیار
چون ترا امروز عرفانی است احسانی بیار

** ** *

باهمه خلق بسربرد به جان از پی خویش

هر که عاشق وش و روشن دل و خوشخو باشد

** ** *

کمال آدمی در حسن خلق است

دگر کم گوی و کم میجوی پر خاش
دیوان شاه داعی شیرازی ج ۲ ص ۳۴۴، ۱۱۷، ۱۹

** ** *

مکن چون فرومایگان دل گران
چو باشد دو صد حاجت با خدای

ز حاجت روایی حاجت و ران
بر ارباب حاجت مزین پشت پای
مثنوی هفتو رنگ ص ۹۵۸

** ** *

چو بینی تیره بختی راسیه روز
به آب از تشنگی می ده نجاتش
به سرما گر شود از خویش نومید
به گرما چون نیابد مایه خود

شبش را همچو قرص مه بر افروز
که باشد آب تو آب حیاتش
پوش از خلقت گرمش چو خورشید
دلش آسوده کن در سایه خود

دیوان هلالی جغتالی ص ۲۹۸
جزیر میفروش که محض کرامت است

صاحب دلی که کند خاطری کجاست

** ** *

یار آن باش که باری زدلی بردارد

نه کسی کوبه دل ریش نه دباری چند

** ** *

ساقیا امروز و فردایی که دوران زان تست
با پریشان بودن عاشق خود او را دل خوشست

تشنه ای را جرعه ای ده از ایام خویشتن
نیست عاشق هر که می جوید فراغ خویشتن

** ** *

برد بر دوش سبوی می رندان اهلی

مرد آنست که بردوش نهد بار کسی
دیوان اهلی شیرازی ص ۳۸۵، ۳۳۵، ۲۲۰، ۱۱۲

اگرخواهی که رحمت یابی ازحق
هرآنکس کزهدایت بوی دارد
بقدر آن که رحمت دردل تست
چو برخلق خدا رحمت نمایی

ترحم خوی کن باخلق مطلق
دل او مهربانی خوی دارد
از اینزد آن قدر می بایدت جست
بیابای رحمت از گنج خدایی
قلندرنامه خطیب فارسی ص ۱۰۳

** ** *

باسبک روحان کن آمیزش که چون ماندی زراه

بارغم بردوش منزل به منزل می برند

** ** *

هرگز دل کس رابه گناهی نشکستیم
ازمیکده بردیم دو صد شیشه به کعبه

وزیهرجز اطرف کلاهی نشکستیم
یک شیشه دل بر سر راهی نشکستیم
دیوان عرفی شیرازی ص ۲۵۹، ۲۷۷

** ** *

دل سنجر نیازاری که ازتست

سرت کردم دل آزدن هنر نیست
دیوان سنجرکاشی ص ۴۴

** ** *

گرچشم مرحمت بگشایی به حال خلق

رحمی کنی هرآینه بر اشک ساییلی

** ** *

مانند حسین خسته هرگز

ما سینه هیچکس نخستیم
دیوان منسوب به حلاج ص ۲۲۰، ۲۲۳

** ** *

خوشاصحرای الفت کز تقاضای کم آزاری

دم شیرست میل سرمه، چشم آهوانش را

** ** *

عجز می بارد زیازو شحنگان عشق را

دست دامنگیرشان هرگز گریبان گیر نیست

** ** *

ز ما ایمن نشین کز آتش ما گل نمی سوزد

و گردوزخ شویم از ما پر لبلب نمی سوزد

** ** *

دور ما را نیست آئینی بجز آزار خلق

ای خوشادوری که رسم مردم آزاری نبود

** ** *

دورست دل آزدن ز آئین مروت

گو تیغ زبانه را اثر تیغ میان باش

** ** *

ما دشمنی به مردم عالم نکرده ایم

مویی چه باشد از سر کس کم نکرده ایم

ازدهان چون مگس شهد، فشانم همه نوش
کار من نیش زدن نیست که زنبور نیم
دیوان طالب آملی ص ۷۹۵، ۷۶۱، ۷۳۴، ۶۳۰، ۵۲۴، ۴۶۲، ۳۶۸، ۲۱۹

** ** *

نخراشیم به سرینجه شفایی دل کس را
صیدمردم شود آن شیر که دریشه ماست

** ** *

آنچه آسان است مردم راز خودرنجانند است
سالها خونخورده ام تادردلی جا کرده ام
دیوان شغائی اسفهانلی ص ۶۰۰، ۳۶۶

** ** *

راضی به دل آزاری یاران نتوان بود
از همنفسان شکر کسی راغم مانیست
دیوان واعظ قزوینی ص ۸۸

** ** *

مستم اما دربی آزار کم ظرفان نیم
موج بی پروایم اما باحبابم کارنیست

** ** *

آسمان خاک ره مردم بی آزارست
گرگ درگله این قوم شبان می گردد

** ** *

زنیش خرمن من برق از کم آزاری
به آرمیدگی ماهتاب می گذرد

** ** *

خوش آن گروه که برداشتند بار جهان
درین محیط دل یک حباب نشکستند

** ** *

مرا چون مهراگردور فلک فرمانروا سازد
به خون شبنمی هرگز نیالایم سنان خود
بر آن گروه حرام است خامشی صائب
که کار خلق توانند از زبان سازند

** ** *

باهمه آزادگی از من کسی آزرده نیست
آهنین جانم ولیکن آهنین دل نیستم

** ** *

ستم برزیردستان نیست از مردانگی ورنه
تا چون سبوعزیز خراباتیان شوی
به آهی می توانم چرخ رازبروزیر کردن
یک چند دستگیری هراو فتاده کن

دیوان صائب ص ۳۰۹، ۳۰۰، ۶۸۷، ۵۶۳، ۴۸۸، ۳۸۴، ۳۶۷، ۳۳۳، ۲۷۱

** ** *

پندی شنوازبنده ویرخور ز خداوند
هرگز دلی از خویش میازارودگر هیچ

دیوان اسرار ص ۴۸

** ** *

دنیا و عقبی بدست آوردن ازدل می توان

گرنیاری دل بدست از کس اذل آزاری چرا
دیوان لامع ص ۱۱۹

** ** *

غم زدل خستگان تابتوانی ببر
شب همه شب جان بده در طلب مغفرت
کن سبک از ناله شب، دوش زیار گناه

بر در حق ناله ها تابتوانی بیار
روز چو شد نان بده از طلب کسب و کار
روز زیهر کسان دوش بنه زیر بار
دیوان فیض کاشانی ص ۲۰۰

** ** *

لازمه عاشقی است بر سردار آمدن

شاد ز خود ساختن خاطر اغیار را
دیوان مخفی ص ۱۰

** ** *

مشت استخوان جسم فنا را به زندگی
گر حلقه هلال و سمنند سپهر بود

هر گز به دوش خلق نکردم چومرده بار
پارا نکرده ام به رکاب کس استوار

** ** *

از عجز و تن آسانی از دوش کسی باری

برداشت چون نتوانی خود بار نباید شد
دیوان حزین لاهیجی ص ۳۰۱، ۱۹۳

** ** *

ما کجا و همت آزدن کس از کجا

همسری با آسمان کی گنجد اندر شأن ما
دیوان فیاض لاهیجی ص ۱۵۳

** ** *

هاتف این پند زمن بشنو و تابتوانی

بکش آزار کسان و مکن آزار کسی
دیوان هاتف ص ۱۱۱

** ** *

... که تاباشدم در کشاکش نفس

نیازارم از خود دل هیچکس
دیوان آذر بیگدلی ص ۵۶۳

** ** *

دل بدست آر هر چه خواهی کن

بی زرو زور پادشاهی کن
نشاط اسفغانی ص ۱۵۸

** ** *

نی نی چو شیر در پی آزار کس مباش

مانند مور جورکش و بردبار باش
دیوان محیط قمی ص ۸۲

در چشم ضریر توتیائیم
دیوان صفای اسفهان‌ی ص ۱۶۲

برجسم شکسته مومیایی

** ** *

باداس ستم کشته کس را متراش
دیوان مدهوش تهرانی ص ۳۵۲

با ناخن ظلم خاطر کس مخراش

** ** *

اگر تلافی بد کرده ای پشیمان باش
دیوان روح القدس ص ۵۰

صبور باش به آزاروید مکن باکس

دکتر جواد برومند سعید

کرمان و سہمڑ شستان و بہرستی

ماملت آمیر

دکتر جابگیر اشیدر

کرمان و سهم زرتشتیان و همزیستی مسالمت آمیز

دستورنوشیروان دستورمرزبان و شناسنامه محله خواجه خضر و چگونگی بنیان آن

* * *

درباره اوضاع واحوال زرتشتیان پس از ساسانیان و چیرگی تازیان ورخدادهای بعدی سخن بسیار رفته . بنابه گفته فردوسی :

زمین گرگشاده کند راز خویش	نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پراز شهریاران بود	برش پر زخون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش	پراز مه جبین جیب پیراهنش

تحولات گذشته در چگونگی وضع کرمان زمین و مردمش مؤثر بوده است که در سرآغاز بکوتاهی بدان اشاره مینماید. گفتار شامل یک سر آغاز و ۱- چگونگی بنیان گذاری پیر خواجه خضر وسیله دستور نوشیروان مرزبان کرمانی و خوابی که دید.

۲- شناخت دستور نوشیروان پور دستور مرزبان ،بنیان گذار پیر خواجه خضر

۳- شناخت خضر و آنچه به آن مقام نسبت می دهند.

۴- کرامات خضر و یک نمونه آن

سر آغاز

پس از درود و سپاس به همشهریان فرزانه و ارجمند، نخست از پروردگار بی‌همتا و یکتا و با بقول مازرتشتیان اهورا مزدای دانا و توانا و هستی بخش که از پیشگاهش خواستارم دست اندرکاران و مسئولان این گردهمایی و سمینار را توفیق دهد تا گامهای مثبت و مؤثر و سودمندی در راه اعتلاء و سربلندی این سرزمین کهن و بویژه مردم مهربان و مهمان نوازش بردارند. در جلسه پایانی اولین سمینار کرمان شناسی که در مهرماه ۱۳۶۸ برگزار گردید به جناب آقای مرعی استاندار گفتم :

«ای استاندار جوان اکنون که کرمان شناسی نمودی ، نوبت کرمان سازی است ... و...»

در همان جلسه به دو نفر روحانی کرمانی ، جنابان دعائی و حجتی کرمانی عرض کردم به بینید چه محیط آرام و آرامش بخش و مساعدی است که من بازنشسته ارتشی و موبدزاده و شما دعائی معمم بقول باستانی پاریزی نیمه کرمانی و نیمه یزدی و شما حجتی که واژه کرمان را نیز یدک می کشید و زرتشتی زاده هستید با دیگر استادان و بزرگان و کارشناسان در کنار هم نشسته و درباره سرزمین آباء و اجدادی و پیشرفت و ترقی آن کنکاش مینمائیم و این همان چیزی است که یک هفته بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ یعنی در تاریخ ۲۹ بهمن ۱۳۵۷ در دیداری که به همراهی اعضاء انجمن زرتشتیان تهران وعده ای از سرشناسان و ریش سفیدان در مدرسه علوی با رهبرانقلاب دست داده می باشد. یعنی فرمودند وحدت کلمه داشته باشید و همه باهم باشید و فرمودند شما ها موحد و در کنار ما هستید ماهمه باهم برای خدا و ایران کار می کنیم . بخلاف نظر بعضی متعصبین زمان سلیمان صفوی که گفته بودند زرتشتیان باید در خارج از شهر کرمان باشند و بر سرشان آمد آنچه را که افغانها و نادر آورد . به عکس شاه عباس که زرتشتیان کرمان بیاس خدمتش بزرزشتیان کرمان خیرات شاه عباسی برگزار می کردند و خیرات شاه عباسی در تاریخ زرتشتیان کرمان جایی دارد و در زمان کودکی خود در مظهر یا کهن قنات غسان در یکی از این مراسم حضور داشتم و مردم حتی از من و کرمان با اسب والاغ و قاطر خود را برای شرکت در مراسم

می‌رسانیدند در باباکمال وسایر اماکن معتبرنیز به خیر و خیرات و پختن
آش خیراتی و بوی خوش و دود کردن اسفند و کندر و عود بخور می نمودند.
باری سخن از سمنار اول بود که جمله معترضه بالا پیش آمد، گرچه موضوع
گفتار هم بنایش همبستگی مسالمت آمیز است بنابراین زیاد هم معترضه و خارج
از مقصود نیست.

چنانچه می‌دانید علاوه بر طبیعت سخت منطقه وسایر لایای جوی و آسمانی و
طبیعی، این سرزمین همواره مورد تاخت و هجوم و چپاول و غارت و کشتار و بیرحمی
بوده است که حتی بر شمردن فهرست وارش دل را بدر آورده و آزرده می‌سازد
فقط به یک نکته سخن همشهری دانشمند و بواقع کرمان شناس دکتر باستانی
پاریزی اشاره می‌نمایم:

«معمولاً کسانی که اهل محل نیستند و در آنجا حکومت دارند، طبعاً کمتر به
آبادانی و پیشرفت وضع اقتصادی مردم آن ناحیه توجه خواهند نمود. اینها در حقیقت
مسافران یا سوداگرانی هستند که هدفی دیگر دارند و از آنجا خواهند رفت و...»
خوشبختانه استنادار کنونی کرمان اهل همین سرزمین است و قطعاً دلش
بیشتر از من و شما با توجه به مسئولیتی که بر عهده دارد می‌سوزد.

خیلی دلم می‌خواست در این جلسه با توجه به گشایش سد جیرفت که اول
سال جاری بعمل آمد سخن بگویم و باتوجه به پی آمدهای آبیاری و کشت
صحیح زمینهای جلگه جیرفت و رودبار تا جازموریان، عملاً این خطه که بنام
هند کوچک هم خوانده شده، بتواند سرزمینی پربرکت بوده و نه تنها استان
کرمان را پاسخگو باشد بلکه از محصولاتش سایر نقاط کشور عزیز ایران بهره‌مند
و مازادش هم با دسترسی به دریای عمان و خلیج فارس به خارج صادر شود.
زیرا واژه هند کوچک خیلی چیزها را دربر دارد.

مژده دیگر اتصال راه آهن به بندرعباس وزاهدان است که مسلماً از نظر پنهان
نیست. بکار افتادن معادن مس سرچشمه وزغال سنگ زرنده و پنبه نسوز بشاکرد و دیگر
معادن زیرزمینی نیز خود مژده بخش سپری شدن روزگار تلخکامی و کمبود است.
دیگر از نکاتی که این دل پرتوقع خواهان آنست، بازگشت پول و احياناً ارز
حاصله از فروش محصولات کرمان به ویژه پسته و فرش میباشد و درآمدش
صرف عمران و آبادانی، ایجاد سد و کارخانه و راه و کشت و زراعت گردد.
این دل پرتوقع خیلی چیزهای دیگر نیز می‌خواهد که مسئولان یقیناً منظور
نظر دارند. من نیز تا زنده باشم و توانم اجازه دهد. دلم برای سرزمین

آباء و اجدادی می‌تپد. کما اینکه در سالهای ۳۷-۱۳۳۵ که در کرمانشاه خدمت می‌کردم و هیئت دولت وقت در اولین بازدیدش کرمان را در نظر گرفت همان موقع نقطه نظرهایم را به دفتر نخست‌وزیری وقت دادم.

چون قسمتی از دوران کودکی-تحصیل- جوانی و خدمتی‌ام را در کرمان و سیرجان و رودبار گذرانده بودم، حتی بخشهایی را با اسب و شتر و دوچرخه از نزدیک دیده بودم

سراغازیدرازا کشید، گفتمتی زیاد است که باین وقت محدود ادای مطلب نمی‌شود که درم تجاوز از پنجاه صفحه به سمینار اول تقدیم نمودم. ولی احساسات درونی و دل حرف نشنو هم ول کن نیست. بنابراین برویم بر سر اصل موضوع:

خوابیکه دستور نوشیروان دستور مرزبان دید

دستور نوشیروان می‌گوید در خواب مهر ایزد بر من آشکار شد و دستور داد تا جایگاه مقدسی را جهت زیارت و سیاحت بنا کرده و گل و گیاه و درخت فراوانی در آن بنشان که مردمان بسیاری از ۷۲ ملت در آنجا به نماز و نیایش و سجود بپردازند و خواجه خضر پیر بر آن نام گذار.

بدیدم یلی چهره چون آفتاب
که از لطف و فرمان آن غیب دان
به گیتی و مینو منم رهنما
روانت کنم شاد و روشن روان
وزین گفته من مگردان سخن
که باشد ابر ملک کرمان زمین
که باشد نکو و خوش و دلنواز
به هر میوه کو داده است غیب دان
که یزدان دهد با توشادی و کام
کنند اندر آن باسجود و نماز

شبی بودم اکنون چو خفته به خواب
بگفتا منم مهر ایزد بدان
نگه دار هستم همه بندها
یکی حرف گویم تو را این زمان
سراسر به گفتار من کار کن
کنار همان باغ اسب کزین
بدان جایگه جای زیبا بساز
درختان در آن جایگه بر نشان
بکن خواجه خضر پیرش بنام
که هفتادو دو ملت آید فراز

چون دستور از این رؤیا برمی‌خیزد، سر گردان متحیر، که چگونه چنین مهمتی را به انجام رساند.

بگفت این و کم کرد رویش به ما
بنالیدم از داور رهنما

به همین جهت نزد یکی از معتمدان و یا بهدینان زرتشتی رفته که راهنمایی نمود نزد موبد مرزبان برو

شدم پیش شخصی که بهدینش بود
برو پیش آن موبد مرزبان
شدم من بگفتم بدان نیک مرد
بگفتا بیایم ابر چشم و سر
به روزی که آن روز به مهر بود
به بد سال برنه سد و هفتاد و هشت
در آن جا به سی ماه پرداختم

کنون آن چنان راه برمن گشود
تو برگوی این خواب را از کران
بگفتم که این کار بایدت کرد
کنم این چنین کار ای نامور
به امرداد ماهی قدیمی نمود
پس ازدور شه یزدگردی گذشت
درختان در آن جای بنشاختم

بنابراین باهمکاری موبد مرزبان بروزمهر ازماه امرداد و سال ۹۷۸ یزدگردی (۱۰۱۸ هـ. ق) به بنای آن جایگاه آغاز رده و ماهها صرف وقت و مال می کنند.

نهادم در آن جای یک حجره ای
چو خیرات او شاه عباس شد

بکردیم خیرات شاهنشاهی
زبان من از آن چوالماس شد

آنگاه پس از اتمام بنا ، به نام شاه عباس حجره ئی ساخته و به خیرات و نیایش می پردازند.

در آن سال، یعنی ۱۰۱۸ ، قاضی القضاة کرمان مردی بود میرقاسم نام ، وی از تعصب و سخت اندیشی به دور بوده و عناد و کینه ای به زرتشتیان نمی ورزید.
یکی مرد بودی به آئین و رای
کنون میرقاسم بدی نام او
همان قاضی دین اسلام بود
بروی جهان داشت عقل و خرد
دستور نوشیروان به نزد قاضی رفته و آنچه را که گذشته و واقع شده بود، باز گوید.

قاضی خواهان آن می‌شود که آن بنا را از نزدیک بنگرد که باراهنمائی
دستور نوشیروان بنا را می‌بیند

جوابم چنین داد مرد نکو	بگفتم همه راز درپیش او
که تا من به بینم همان نیز راه	تو بنمای با من همان جایگاه
ستایش گرفتیم جان آفرین	نهادیم هر دوسراندر زمین
به جا آوردیم امر خدا	کنون باز گشتیم رو بر سرا
قاضی موافقت خود را از حمایت و صحه گزارى اعلام می‌کند	
بخواهم که قاضی به عوزم رسند	بگفتم که ای قاضی ملک مند
نیابد به پیشم گزند وزیان	سند خواهم از این زمین برکشان
مراد ترا خود دهد نیز کام	بود خواجه خضر پیرش به نام
نویسم فرستم برت این خبر	بگفتاکه من هم به چشم و به سر
نگهدار جانش خدای جهان	برفت و فرستاد اندر زمان

دستور برای تحکیم و پشتوانهٔ ایمنی بیشتر از قاضی می‌خواهد تا از حاکم
کرمان نیز سندی دریافت نماید که حکم بر تأیید آن بدهد قاضی نزد حاکم که
خواجه عبدالرشید نام داشته وساطت می‌کند و سندی به مهر و امضای حاکم به
دستور تسلیم می‌نماید.

یکی بود حاکم به روی زمین	که بر ملک کرمان بدی او گزین
بود خواجه عبدالرشیدش به نام	به مهرش رسیده سند شد تمام
من این نظم گفتم که تا مردمان	بخوانند و دانند پیر و جوان

با این ترتیب یکی از امکنهٔ مقدس زرتشتیان ، جهت ایمنی بانام (خواجه
خضر) به بقای خود ادامه می‌دهد. البته در طول تاریخ جهت حفظ و بقاء
بسیاری از امکنهٔ مقدسهٔ زرتشتیان با چنین مآل اندیشی‌ها ابقاء شد - چنانچه آمد
دستور نوشیروان و با سرودن شعری آن را بیادگار می‌گذارد.

[توضیح - زرتشتیان محلهای زیادی دارند که جزو اماکن مقدسه بوده و در
مواقع مقرر در این اماکن به خیر و خیرات و نیایش می‌پردازند و گاهی هم پیروان
دیگر ادیان خود را در کارهای خیر آنها سهیم می‌نمایند و از اینجاست که
زندگی مسالمت آمیز آنها تاکنون ادامه یافته است و این همکاری متقابل است

یعنی زرتشتیان در امورخیر و خیرات برادران مسلمان خود نیز شرکت جسته و خود را سهیم می‌سازند. بطوریکه یکی از معمرین می‌گفت پدر بزرگش بهنگام برگزاری آیین کهنبار مورد همیاری برادران مسلمان بوده و آنان خود را در کهنبار شریک می‌نمودند تا از ثواب آن بهره ببرند.

دستور نوشیروان پور دستور مرزبان کرمانی

دستور نوشیروان یکی از دستوران دانشمند و صاحب نام نیمه اول سده یازدهم هجری قمری و سده دهم یزدگردی است. از دستورانی است که بسیار مورد احترام و اعتماد زرتشتیان بوده و در مرجعیت مقام شامخ داشته. گرچه از زندگی و رویدادهای روزگاران زیست وی آگاهی چندانی نداریم ولی از محتوی سروده‌ها و برخی نامه‌هایش تا اندازه‌ای درباره‌ی او آگاهی حاصل می‌شود. او موبدان موبد یوزدائرگر (= یکی از مراحل و پایه‌های روحانیت است و موبد پس از تمرینات کامل و آزمایشات و کامیابی در انجام برگزاری تشریفات دینی، در صورت توفیق برتبه یوزدائرگری نایل می‌گردد. آنگاه می‌تواند درجات پیشوائی را به موبدزادگان حوزه خویش که از عهده آزمایش برآیند عطا نماید. و رئیس یک پرستشگاه را که موبدان و هیریدان و یوزدائرگرها در آنجا بکار مشغولند دستور می‌نامند ولی در ایران به موبدان دستور هم گویند) کرمان زمین بود. در اوستا و پهلوی استاد و شعر هم می‌گفت. بسی از مراسم و تشریفات دینی و سرگذشت‌ها را از اوستا و پهلوی و وندیداد، به فارسی و منظوم درآورد.

مانند مزدک نامه - قصه سلطان محمود، کرامات موبدان - قصه پادشاه هرات (داستان جمشید نام زرتشتی یزدی و جهانشاه)، ارادویراف نامه، داستان جمشید پیشدادی ویمه، حقیقت در باب مرگ، داستان انوشیروان عادل و مرزبان کارسانی، در اهمیت گنبار و پیر خواجه خضر کرمان که جداگانه آمد.

آثار تاریخ دار نوشیروان تقریباً بین ۹۸۸-۹۹۸ ی (۱۶۲۰-۱۶۳۰ م) نوشته شده است و تعدادشان نسبتاً زیاد و راجع به موضوعات مختلف مذهبی و داستانهای کوتاه و جالب است و علاوه بر آنچه نام برده شد نوشته‌های زیر نیز از اوست:

داستان افراسیاب پسریشنگ و وصف امشاسپندان-مارنامه، برج نامه- داستان درباره قحطی- معجزات زرتشت- زرتشت و حوادث زندگی و آتش ورمرام- بیست و یک نسک اوستا- همپرسگی میان زرتشت و اهورامزدا- داستان تهمورث و

اهریمن - داستان خلقت جهان و حوادثی که بدنبال داشته - داستان گرشاسب و زرتشت ، شش داستان کوتاه ، علاوه بر آنچه برشمردیم وصیت نامه مفصلی به نظم دارد که آن نیز بسیاری از اندرزهای دینی را شامل است. باری موارد دیگری هم بوده که بدان دسترسی نداشت که انگیزه ما در این گفتار همان چگونگی اقدامات اودرینای پیر خواجه خضر می باشد. دستور نوشیروان ، اشعار خود را برای اطلاع پارسیان هندبه هندوستان می فرستاده است که در روایات مختلفه ضبط شده است. چون سخنان منظوم بهتر از سخنان منشور در برابر زوال روزگار ایستادگی می نماید. بنابراین زرتشتیان پیشین سرگذشتها را بقالب نظم درمی آوردند. که اشعار دستور نوشیروان دارای جنبه تاریخی و دینی است. دستور نوشیروان در ستاره شناسی نیز بهره وافعی داشته، و در رمل و زیچ و اسطرلاب استاد، و پیشگوئیهای او مقرون به حقیقت بوده. مقام او بسیار مهم و چون موبدان موبد و یوزدائرگر شهر بود، کلیه مراسم بزرگ مذهبی در تحت نظر او اجرا می گردیده. در نامه ۱۰۳۶=۹۹۶ ، از کرمان به هند امضای او اول آمده در نامه هائیکه پس از سال ۱۰۳۶ ه . از کرمان به هندوستان رسیده ، دیگر امضای او نیست و با امضای پسرش رستم رسیده ، به ظن قوی بایستی جهان را بدورد گفته باشد.

ولی در شمار آثار مکتوب باقیمانده از ادبیات سنتی زرتشتی نامه ای کوتاه منظوم وی باقی گذاشته. آنچه که ازین نامه برمی آید زندگی نامه دستور نامبرده نیست بلکه شرح مجمل و کوتاهی است درباره مقام و اخلاق و صفات و دانش دستور نوشیروان. ما این اشعار را نقل مینمائیم تا هم ، تا حدی با وی آشنا شویم و هم نمونه ای از کلام شاعری زرتشتی را داشته باشیم.

به لطف خداوند روزی رسان
 که در دل ندارد بدی و شکی
 که نتوان ابی نام تو ، هیچ کار
 برد نام پاک تو را یک خدا
 ز لطف تو ای داور غیب دان
 شدم آشنا من به نوشیروان
 که بد پور دستور دین مرزبان
 ز گفتار بد کردن او دور بود
 دلش بود یکرنگ نزد خدای
 ز بد کردنی ها دلش دور بود

بخواهم که گویم یکی داستان
 من این نظم گویم ز بهر یکی
 کنم خواست از لطف تو کردگار
 چو بنیاد سازند هر کار ما
 شود در جهان راست آن کارشان
 فرودم کمین بنده ناتوان
 یکی بود دستور نوشیروان
 ز هفتاد پشت آنکه دستور بود
 بدان مرد دانای باهوش و رای
 ایا عقل و با هوش منشور بود

شب و روز بودی به ذکر خدای
بنالید در پیش جان آفرین
کنم من ز لطف تو چندان سپاس
شب و روز هستم همی شادمان
نیچم ز هرگز سراز دین و داد
بگویم حدیثش همه سربه سر
بدی منزل او به کرمان زمین
خردمند و دانا و هشیار بود
مراورا بسی علم و تدبیر بود
زنور خداوند جان آفرین
ز راز دل خلق آگاه بود
چورملی که انداختی در جهان
بدانستی ازدانش و عقل و هوش
نظاره همی کردی از کار او
به رمل و به زیجش همه سال و ماه
چو او علم و دانش نبوده کسی
چو در باب آن گردش روزگار
چنان دان که رازش به صنع خداست
یکی مرد صادق بدو خوب دان

به پیش همان دادگر رهنمای
که دادی چنین راه آئین و دین
که هستم بروی جهان حق شناس
هم از داد زرتشت اسفندمان
بداریم آئین دیرینه یاد
به لطف تو ای داور دادگر
بکوشید در راه آئین و دین
نکوکار و دستور و دین دار بود
بسی راز دیرینه را می گشود
که دادست او آسمان و زمین
همه راه پیشش خدا می نمود
بدانستی از آشکار و نهان
خلایق به نزدش شدند خموش
همه راست می شد ز گفتار او
چه کردی تو نگر بکارش نگاه
بگفت از جهان بودنی یا کسی
شدی گفتش با همه آشکار
که یزدان مگر خود بدو رهنماست
همه راست بد گفته اش بر نشان

[توضیح - ممکن بلکه یقین است، اگر سوابقی بوده در تاراج و خرابی
گیر محله بدست افغانها، کشتار نادری، قضایای آقا محمدخان و دیگر
هجومها از بین رفته باشد و یا مردم به قدری درگیر تنگی و قحط و غلا و
کشتار و بیماری بوده اند که دیگر به مصداق «آنقدر داریم غم توشه که عاشقی
فراموشه» کسی در آن گیر و دار نمی توانسته به تاریخ و فرهنگ بپردازد.]
سفر یزدانامبرده در سال ۹۵۲ برابر ۹۹۱ هـ. باتفاق بزرگان زرتشتی کرمان
عازم یزد و زیارت زیارتگاههای آندریار می گردد. بین آنها و بین زرنشتیان یزد
یگانگی کامل حکمفرما بود چنانچه موبدان و بزرگان یزد هم به همراهی آنها
بزیارت زیارتگاهها می شتابند.
نامبرده پسر دستور مرزبان راری است و ضمن برشمردن شرح خود اظهار

فخر میکند که به خانواده‌ای تعلق دارد که مقام دستوری از ۷۰ نسل به این طرف در آن ارثی بوده است.

زهفتاد پشت آنکه دستور بود ز گفتار بد کردن او دور بود

پدرش موبد مرزبان راوی نیز شاعری توانا بوده و صاحب دیوان قطوربست که به چاپ نرسیده و در کتابخانه مهرجی رانا در نوساری محفوظ است. بویژه اشعاری در وصف خرد - داستان شاعر و تاراج بلوچ و عدالت نامه انوشیروان دارد که شرح تاراج بلوچ او مسلماً گوشه‌هایی از اوضاع اجتماعی و تاریخی ۴۰۰ سال پیش را برای ما آشکار می‌سازد.

سخن درباره‌ی انوشیروان را در اینجا به پایان رسانیده و به خضر و کرامات آن نیز اشارتی می‌گردد. زیر عنوان پیوستهای گفتار.

پیوست اول درباره‌ی خضر و دانستیهای گوناگون

در روایات و نوشته‌ها درباره‌ی خضر سخن زیاد آمده که گلچینی از نوشته‌هایی که در دسترس داشت می‌آورد. باعتقاد عامه، خضر مایه‌ی خیر و برکت و نعمت است و اگر پرتوش (باعتقاد ایرانیان باستان «فرز») مشمول فردی شود از نعم زیادی برخوردار خواهد شد که نمونه‌ای از آنرا که در تاریخ کرمان درباره‌ی ملاحسین و دخترش در زمان حکومت گنجعلیخان حاکم کرمان آمده در پیوست دیگری خواهم آورد.

بموجب فرهنگ مصاحب، خضر، شهرت شخصی افسانه‌ای که دراعتقاد عامه‌ی مسلمانان با شخص دیگری (نامش الیاس) به سبب نوشیدن آب حیات در قلمرو ظلمات عمر ابدی یافته‌اند و از آن دو بموجب روایات، خضر در بیابانها و الیاس در دریاها دائم برای کمک به درماندگان و گمشدگان اهتمام دارند. نام خضر در قرآن نیامده است اما یک داستان راجع به موسی را که در قرآن (سوره کهف ۸۱-۵۹) آمده است. بیشتر مفسران راجع به صحبت موسی با خضر دانسته‌اند.

در باب نام و نسب و همچنین عهد ظهور، در روایات اختلاف است برخی او را از اولاد آدم، از اولاد قابیل، از اولاد اسحاق و همچنین از اولاد دختر

فرعون شمرده اند بعضی او را تالیان ابن ملک‌ان ابن عاد دانسته اند ، برخی او را ایرانی نژاد شمرده اند که از یکسو نژادش به یونانیان می‌رسیده است. بعضی احوال او یادآور داستان فریدون ، داستان رمولوس ، داستان اندریاس (طباخ اسکندر) ، داستان ایلیاء ، داستان یهودی سرگردان و داستان گیلگمش است.

دربارهٔ زمان او نیز اختلاف است. بعضی او را با ابراهیم ، بعضی باموسی ، بعضی با فریدون و بعضی با اسکندر هم عصر شمرده اند. بموجب بعضی قصه‌ها چون در آب زندگانی غوطه خورد ، سبز شد و نام خضر (= سبز) از آنجا باو داده شده. بر حسب روایات دیگر هر جا که قدم وی برسد آنجا سبز شود و گیاه روید و نام وی بدان سبب خضر است از اینرو ، احتمال هست که اوصاف یک رب النوع قدیم (شاید یکی از ایزدان باشد که بعداً خضر شده) سبزه و گیاه یا پروردگار بهاران به وی منسوب است.

در اخبار و روایات اسلامی ، خضر و الیاس هر دو پیغمبر شناخته شده اند. هم چنین ذکر خضر و داستان ملاقات او با اشخاص در قصص اسلامی و کتب صوفیه بسیار آمده است. چنانکه در فولکلور ممالک اسلامی ، برای ملاقات او شروط و احوال مختلف ذکر شده است. به موجب بعضی روایات شیعه ، خضر با ائمه و از جمله علی ابن ابیطالب و امام محمدباقر مکرر ملاقات کرده است و او را غالباً شیعه شمرده اند. همچنین بعضی از صوفیه مدعی دیدار خضر شده اند.

دیگر توضیحات دربارهٔ خضر

معروفست که خضر آب حیات خورده و همیشه زنده می‌باشد. به موجب روایات اسلامی وی یکی از چهار جاویدانان است. برابر شاهنامه اسکندر قصد آب حیات کرد ولی موفق نشد ولی خضر بر آن دست یافت. اسکندر در ظلمات گم شد و خضر که رایزن او در این سفر بود به آب حیات دست یافت و از آن بخورد و تنشست و زندگی جاویدان یافت.

آبیکه خضر حیات از او یافت درمیکده جو که جام دارد. (حافظ)
 به من هم چون خضر دادند عمر جاویدان اما گره شدرشته عمرم زبس بر خویش پیچیدم

این هم خطاب شاعر به خضر است:

بگوبه خضر که جز مرگ دوستان دیدن دگرچه لذت ازین عمر جاودان داری

لقب ارمیا نیز برای خضر گفته شده است. بعضی گویند دو شخصیت «ایلیا» ی نبی و «جرجیس» قدیس بصورت خضر درآمده.

اطلاعات گوناگون دیگر

۱- چنانچه می‌دانید محله خواجه خضر در محدوده خیابانهای شریعتی و چمران و ابوحامد و فلسطین می‌باشد و در نزدیکی محله قبه سبز قدیم است و از یکطرف محله دولت خانه قدیم (آن سوی خیابان فلسطین و از سوی دیگر آن سوی پامنار و کوچه آتشکده (آن سوی چمران) واقع شده است.

۲- بموجب کتاب راهنمای کرمان نوشته دکتر باستانی پاریزی (۱۳۳۵) زیر عنوان خواجه خضر و مزار جیحون: در قسمت شمالی شهر کرمان محله ای است بنام محله خواجه خضر و در آنجا مسجد و مدفنی است که خواجه خضر خوانده می‌شود. گنبد آن از خشت و گل بنا شده و بقعه ای تاریک زیارتگاه عمومی است، در این اواخر نیز تغییراتی در آن حاصل شده که از صورت مزار خارج گردیده است و حتی دکانهائی نیز در اطراف آن احداث شده است. در این محل مدفن شاعر معروف قرن اخیر جیحون یزدی قرار دارد.

۳- چهل خانه خواجه خضر - به نقل تاریخ کرمان همت ص ۴۴۵ .

در این محل مسجدی بنا شده که به مسجدخواجه معروف می‌گویند در ایام قدیم محلی در این مکان وجود داشته که بنام چهل خانه مشهور و هرکس می‌خواست امام زمان یا حضرت نبی الله را ببیند می‌بایستی مدت چهل روز در این محل بماند و همه روز فقط بایک مغز بادام اکتفا و غیر از همان یک دانه بادام و مقدار کمی آب چیز دیگری نخورد و همه روز عبادت کند و روزه بگیرد پس از چهل روز می‌بایست دعاهائی بخواند و حمام رفته غسل کند و خود را تمیز نموده جامه پاکیزه بپوشد. امام زمان یا خضر نبی الله را زیارت و به چشم آنها را می‌بیند و می‌گویند چند نفر بودند که مردمانی دین باور و متدین بودند به چهل خانه نشسته اند و پس از اتمام ریاضت بخدمت خواجه خضر نبی الله و حضرت صاحب الامر رسیده اند.

همت می‌نویسد: تاریخ بنای خواجه خضر بدرستی معلوم نیست (زیرا بطور یقین از خواب دستور نویروان و شرح او خبری نداشته).

- ۴- بموجب حاشیه فرماندهان کرمان (ص ۴۶) تکیه وزیر در محله خواجه خضر واقع فعلاً تبدیل بدبستان شده و موقوفه آن درست خاندان منتصر است :
- ۵- بموجب صفحه ۴۳ شهر شش دروازه، ضمن برشمردن آب انبارهای کرمان، از آب انبار خواجه خضر در کوچه خانقاه اسم می برد.
- ۶- بموجب صفحه ۱۰۲ همان کتاب، مدرسه ای در تکیه وزیر نزدیک خواجه خضر در سال ۱۳۰۷ بمدیریت آقای علی فولادی تأسیس گردید.
- ۷- باز بموجب ص ۱۲۲ یکی از علمای سالهای ۱۳۱۰ بنام شیخ محمود خواجه خضری بوده است.

پیوست دوم - کرامات خضر ویک نمونه آن .

از گفتگوهای افسانه ای بین مردم در زمان گنجعلی خان زیک - ملاحسین و برکت خواجه خضری به نقل از صفحات ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳ تاریخ کرمان (همت) .

و نیز در همین هنگام واقعه مهمی در کرمان رخ داده که شبیه معجزه ایست ولی این واقعه را تاریخ تذکر نداده اما بین اهالی و عوام مانند افسانه های کهن مشهور و هر موقع در محفلی اسم این حاکم خیرپیش می آید (منظور گنجعلیخان است) این واقعه را پیر مردها با آب و تاب خاصی تعریف می نمایند و آن واقعه را چنین حکایت می نمایند:

می گویند پیرمردی متقی و متدین بوده به نام ملاحسین شغل این شخص برک بافی و عبادوزی بوده این پیر زوجه اش فوت نموده و فقط یک دختر داشته آن دختر را عروس می نماید از بخت بد یا خوب شوهر دختر میمیرد ولی دختر حامله شده بود و چون وضع حمل او نزدیک می شود پدرش می گوید من احساس درد می نمایم شمع و شیرینی و دواجاتی که لازمست خریداری آماده داشته باش. ملاحسین پولی موجود نداشته، برک نیم تمام خود را وثیقه می گذارد و سه عباسی قرض می نماید و به قصد خرید چراغ و شیرینی و دوا می رود از کوچه اول رد می شود پیر مرد روحانی را می بیند که تکیه بدیوار داده می گوید

هرکس بمن کمکی بنماید خواجه خضر هزاران هزار به او در عوض بدهد ملاحسین یک عباسی از پولها رباو می دهد. بکوچه دوم می رسد باز می بیند پیر مردی شبیه پیرمرد اولی در این کوچه نشسته و همان کلمات را که آن پیرمرد اول می گفت او هم می گوید ملاحسین باز دست در کیسه نمود و یک عباسی هم به این پیرمرد می دهد. بکوچه سوم می رسد باز می بیند به شکل همان پیرمرد اولی و دومی یکی هم در این کوچه تکیه بدیوار داده و می گوید هرکس بمن کمکی بنماید خواجه خضر هزاران هزار در عوض باو بدهد ملاحسین عباسی آخر را هم به پیرمرد سومی می دهد و چون دیگر پولی نداشت خرید نماید واثائی هم که قابل وثیقه دادن باشد در خانه نداشته لاعلاج بطرف دامنه مسجد صاحب الزمان می رود و با خود ذکری داشته می خوانده و راهی می رفته وروئی که بخانه باز گردد نداشته در همین اثنا بقصد پیشاب ریختن می نشیند و چون پیشاب می ریزد می بیند زمین پائین رفت و سوراخی نمایان شد و آخر سوراخ آجری نظرش را جلب می نماید با سنگی آن سوراخ را گشاد می نماید تا خوب آجر نمایان می شود و چون آجر را برمی دارد می بیند خمره بزرگ محتوی سکه هائی از طلا است یکی از سکه ها را برمی دارد و باز خاک ها را روی آن آجر و خمره می ریزد و از همان محل علامتی می گذارد تا می رسد به شاهراه و بعد آن سکه را به زرگری می فروشد از پول آن شمع و شیرینی و دواجاتی که دخترش دستور داده بود می خرد و بخانه می آید. بمحض ورود به خانه روی بدخترش نموده می گوید دخترجان می خواهم بتو مژده ای بدهم و تو باید قسم بخوری تا آنچه بتو می گویم بدیگران نگوئی ، دختر سوگند می خورد بعد ملاحسین می گوید مژده آنست این طفل که در شکم داری بسیار خوشقدم است به لحاظ آنکه من امروز در بیابان مسجد صاحب الزمان خمره بزرگی یافته ام که محتوی سکه هائی از طلاست و یکی از آنها برداشته فروخته ام و شمع و شیرینی و دواجات خریدم و مابقی پول آنها آورده ام و خیال دارم در تاریکی شب بروم و آن گنج را بیرون آورده بخانه بیاورم .

دختر می گوید پدرجان همه مردم این شهر می دانند که ما خانواده ای فقیر و در آمد کافی نداریم چنانچه این گنج را به خانه بیاوری و زندگی را توسعه دهیم مردم خواهند دانست و انگهی زرگرهائی که این سکه ها را از ما بخرند ممکن است به حاکم و داروغه خبر دهند آنموقع از همین مختصر آزادی و زندگانی آرام محروم و در زیر کند و زنجیر داروغه باید جان بدهیم ملاحسین

کمی به فکر فرو رفت و گفتار دختر را تصدیق نمود و بعد روی بدختر نمود و گفت تو هر قسم صلاح می‌دانی بگو تا همان عمل بنمائیم. دختر گفت فردا صبح نزد گنجعلیخان برو و پیدا شدن گنج را بعرض برسان و این رفتار تو را حاکم بعرض شاه عباس می‌رساند والبته چون شاه عباس پادشاهی عدالت گستر است هر مبلغ که باشد بتو مرحمت می‌نماید و ما می‌توانیم با همان مبلغ زندگانی راحت و مرفهی داشته باشیم ملاحسین به پیشنهاد دخترش آفرین کرد و عزم نمود فردا صبح نزد حاکم رفته و از وجود گنج او را آگاه نماید پس از ادای نماز و خوردن مختصر شامی خوابید ولی از خوشحالی و فکر بخواب نمی‌رفت از آنطرف گنجعلیخان همان شب در عالم خواب حضرت خضر نبی الله را می‌بیند که می‌فرماید:

امروز یکی از شیعیان علی علیه السلام بنام ملاحسین بزرگ باف را امتحان، بطور شایسته‌ای از بوته آزمایش ما بیرون آمد بدستور خداوند متعال باو گنجی عطا شد چون اوقادر بحفاظت آن مال نیست تو مأموری باو کمک نمائی و از وجه آن گنج آثار عام المنفعه‌ای دراین شهر بنا واحداث نمائی و او فردا صبح نزد تو خواهد آمد او مردی رحیم و متقی است. باو و خانواده‌اش احترام نما گنجعلیخان چون این خواب را می‌بیند از خواب بیدار و تا صبح بخواب نمی‌رود به انتظار طلوع فجر و آمدن ملاحسین دقیقه شماری و بی‌تابی می‌نماید و پس از ادای نماز صبح به گماشتگان دستور می‌دهد ملاحسین نامی نزد ما می‌آید او را به احترام بنزد من راهنمائی کنی پس از یکساعت ملاحسین وارد و سلام می‌گوید. گنجعلیخان می‌گوید ملاحسین تو هستی جواب می‌دهد آری منم پس می‌گوید تو گنجی پیدا کردی ملاحسین عرض می‌نماید قربان من هنوز عرضی ننمودم حضرت خان از کجا اطلاع یافتید حاکم می‌گوید دیروز چه عمل نیکی انجام دادی که حضرت خضر نبی الله از تو رضامندی حاصل نموده فرموده ملاحسین یاد می‌آورد از آن پیرمردهای روحانی که سرهر کوچه ورد زبانشان آن بود اگر کمکی بنمائید خواجه خضر هزاران هزار در عوض می‌دهد در اینجا ملاحسین متوجه شد که آن پیرمرد حضرت خضر نبی الله بوده و جهت آزمایش در خواست کمکی می‌فرموده سپس ملاحسین تمام داستان روز گذشته را از اول تا آخر برای حضرت خان بیان نمود بعد با عده‌ای از گماشتگان به سراغ گنج رفتند می‌گویند در آن محل هفت خمره خسروی بوده که تمام آنها پراز اشیائی گرانبها و سکه‌هایی از طلا بوده، آنگاه دستور

می دهد تا آن خمره ها را بیرون آورده و همه آنها را به خانه ملاحسین می برند و چون خود خان همراه ملاحسین بخانه او می آید اتفاقاً دختر نیز وضع حمل نموده و پسری بسیار زیبا بدنيا آورده بود خان از دیدن نوزاد و مادر زیبایش در همان دیدار دلباخته آنها گردید و محبت کودک و مادرش به قلب او جای می گیرد با تعارف ملاحسین ، خان روی حصیری که کف اطاق پهن بود و دوشک کوچکی بالای آن جهت جلوس او گذارده بودند نشست ملاحسین قهوه و نقل و نبات آورد خان حاکم کمی از آنها میل فرمود وبعد نوزاد را که در قنடைه تمیزی پیچیده بودند جهت نام گذاری و اذان در گوش او گفتن به حاکم دادند. حضرت والا اول اذان و شهادتین خواند و در گوش نوزاد فوت نمود وبعد روی به ملاحسین و حاضرین نمود و گفت چون این طفل از پدر بتیم است من او را به فرزندی قبول وانشالله سعی در تعلیم و تربیت او بنمایم و اکنون با مشورت و صلاح دید مادر و پدر بزرگش جهت نام گذاری او فکری نموده و چند اسم از اسامی بزرگان دین را بزبان می آورد و هر کدام را که مایل باشید انتخاب می نمائیم وانشالله به برکت همان اسم این نوزاد بزرگ شده ودر آتیه بتواند به مملکت و دین و پادشاه کشور خدمات شایانی بنماید واولین اسم بعد از اسم الله که بزبان آورد این کلمه بود (علی شاه مردان).

ملاحسین عرض کرد همین اسم بهترین اسم هاست پس کلمه علی مردان را اسم نوزاد قراردادند. سپس حاکم گنج ها را در محلی امن قرار داد و همه جریان را بعرض شاه عباس رساند. شاه عباس دستور داد معاش ملاحسین و دخترش را از هر لحاظ بطور رضامندی تأمین و از پول گنجها با نظارت ملاحسین مدرسه و حمام و بازار و مسجد و حوض انبار و آثار عام المنفعه و کاروانسرا بسازید و عایدی آنها را مبلغی جهت نگاهداری بناها و بقیه را با صلاح دید علمای اسلام هر قسم که صلاح و مفید باشد وقف نمایند. پس از وصول دستور ملاحسین گفت من پیرمردی ضعیف و امروز و فرداست که باید به آرامگاه ابدی قرار گیرم و از مال دنیا همین یگانه دختر را دارم و گنجهایی که پیدا شده به ظاهر مال من است ولی نه از من و نه از شما و نه از غیر است مالی است که اجداد ما جمع و مدتی پنهان و امروز بخواست خداوند متعال و نظر خضر نبی الله ظاهر و در ید ما قرار گرفته ، پس این مال از دنیا است که باید باز برای دنیا خرج شود و هر طریق که شاه عباس دستور فرموده اند عمل فرمائید خان از گفتار ملاحسین خوشنود گردید و باو اظهار نمود ممکن است پیشنهادی بتو بنمایم قبول نمائی ملاحسین

عرض کرد حضرت خان اوامری داشته باشید که بانجام آن قادر باشم زهی افتخار، حاکم گفت از امروز من وتو باید خیلی کارها به کمک هم انجام دهیم پس چه بهتر تا دخترت رابه عقد دائمی من درآوری تا بین من وتو بستگی بیشتری بوجود آید ملاحسین عرض نمود زهی افتخار و شرف، دختر من کنیزی است از شما حاکم خوشحال شد و دختر ملاحسین رابه عقد خود درآورد و کمی بعد ملاحسین که بعضی هم او را شیخ حسین می نامیدند به رحمت ایزدی پیوست و طبق گفتار بعضی از پیرمردهای کرمان، مزاریکه اکنون در جنب فلکه مشتاقیه بنام مزار شیخ حسین نامیده می شود آرامگاه همان ملاحسین بزرگ باف می باشد.

خلاصه گنجعلیخان طبق دستور شاه عباس طرح بازاری عالی و دیگر ساختمانها را نمود که از این گفتار خارج است.

در پایان درباره دکانهای بازار که بی ارتباط بابرکت خواجه خضری نیست اضافه می نماید:

«و نیز شهرت دارد چون این دکانین از گنج حضرت خواجه خضر ساخته شده بپربرکت و با خیر است و همین طریق هم میباشد. کسبه و صنعتگرانی که روی این دکانین به کسب و کار مشغول شوند به اندک مدتی مال مکفی بدست می آورند و استفاده ای که روی این دکانین بدست می آید خیر و برکت مافوقی دارد. (صفحه ۵-۱۵۴ کرمان همت.)

نتیجه - خلاصه این سرگذشتها و روایتها و خواب دیدنها که در بالا آمد چه از زبان دستور نوشیروان و چه از زبان ملاحسین و چه فرماندهان و حکام وقت، همه و همه دال بر آبادانی و همزیستی مسالمت آمیز می باشد بویژه آنکه خضرهم راهی در آن داشته باشد و برکتش این سرزمین را شامل گردد.

پیوست سوم - چنانچه در سرآغاز آمد در سال ۱۳۶۸ نوشتاری در ۵۸ صفحه به اولین سمینار کرمان شناسی تقدیم داشتم که در بر گیرنده نکات زیادی درباره تاریخ و سهم زردشتیان در کرمان داشت و می تواند راهگشای خوبی برای پژوهندگان و علاقه مندان باشد که فقط در پایان این گفتار بعنوان مکمل به عناوین و سرفصلهای آن اشاره می نماید: بدین شرح زرتشتیان کرمان بخشی از کتاب زرتشتیان شناخت کرمان و کرمانیان از دید یک نویسنده قدیمی گذشته چراغ راه آینده - نگاهی گذرا به اوضاع زردشتیان در زمان ساسانیان و پس از آن وضع اجتماعی و اخلاق و روحیات زرتشتیان کرمان

زمین پس از ساسانیان - زرتشتیان کرمانی در خدمت دانش و نجوم و ادب و شعر - نقش زرتشتیان و موبدان کرمان در حفظ و نگهداری و آموزش اوستا - کرمان و پارسیان هند - مانکجی اولین نماینده زردشتیان کرمان در زمان صفویه بویژه شاه عباس زرتشتیان و غارت و ویرانی گیرمحل و کشتار آنان وسیله افغانها - متفرقه و یادداشت‌هایی از اینجا و آنجا - نصرالله خان - پیران (زیارتگاهها) زرتشتیان - ذکر بعضی بزرگان و بازرگان زرتشتی الاصل کرمان - بزرگان زرتشتی کرمانزمین گزارش مستندی از رخدادهای سال ۱۳۴۰ زمان حکومت امیراعظم - ذکر دو نمونه از امار زرتشتیان کرمان بالاخره اشاراتی کوتاه به چند محله و اماکن و اعتقادات .

پایان
دکتر جهانگیر اشیدری

کرک یا طلای سفید عیار

بختیار محمدی سیستانی

کرک یا طلای سفید عشایر

از آنجا که کرک یکی از فرآورده‌های مهم دامی و یکی از تولیدات با ارزش عشایر است، جای آن دارد که تغییر و تحولات، نوسانات قیمت و نحوه خرید و فروش آن در نیم قرن اخیر مورد مطالعه قرار گیرد تا با توجه به نکات ضعف و قوت ایجاد شده در بازار کرک راه حل بهتری برای عرضه آن به بازار ارائه گردد. اینک برای آشنائی خوانندگان محترم با کرک ابتدا نحوه تولید و سپس تغییر و تحولات و نوسانات قیمت آن را در قرن ۱۴ مورد بررسی قرار می‌دهیم.

نوع یا نام زایش	زمان زایش
قوسی	آذر ماه
سده ای	بهمن ماه
کمری	فروردین ماه

جدول شماره ۱ زمان زایش گوسفندان را نشان می‌دهد

- ۱- قوس یکی از ماههای رومی است که برابر با ماه آبان تاریخ هجری شمسی است به کهره‌هائی (بزغاله) که در این ماه متولد شوند کهره قوسی گویند.
- ۲- سده روز دهم بهمن ماه است و به کهره‌هائی که در ماه بهمن متولد شوند سده ای می‌گویند.
- ۳- کُمَری ، اصطلاحی است در عشایر به معنی کوچک و کهره‌هائی که در فصل بهار متولد شوند.
- همچنین به کهره‌های قوسی وسده‌ای تا ۴۰ روزگی کُمَر «کوچک» گویند.

سن	نام براساس سن		نام براساس رشد شاخ کرک	نام:براساس رشد شاخ مخصوص نرها	نام:براساس رشد شاخ مخصوص ماده‌ها
	نرها	ماده‌ها			
هنگام تولد	کُمَر	کُمَر	—	—	—
۴۰ روز تا یکسالگی	کهره	کهره	—	—	—
یک سالگی	کودار	کودار	—	اَبَر	—
دو سالگی	چبش	گیسه	اچین	اَبَر	ازه
سه سالگی	نوکن	تشتیر	۲چین و ۳چین	۳بر	آزه و ۳زه
۴ تا ۶ سالگی	نری	بز	۶ تا ۴ چین	۶ تا ۴ بر	۶ تا ۴ زه
۷ سالگی به بالا	پیرنری	پیریز	۷ چین و بالاتر	۷ پروبالاتر	۷ زه و بالاتر

جدول شماره ۲: نام گذاری گوسفندان از زمان تولد تا پیری

- ۱- زه ، هر زایش را یک زه می‌گویند.
- ۲- چین ، مقصود یک دفعه کرک او چیده شده است زیرا هر سال یک دفعه کرک می‌چینند.
- ۳- بُر ، گره‌ای است که پس از گذشت هر سال بر شاخ گوسفندان بصورت برآمدگی نمایان می‌گردد.

کاربرد	نام	ردیف
برای ازدیاد نسل	تخمی	۱
برای نگهداری و فروش	بخته	۲

جدول شماره ۳ انواع نری ها

زمان اخته کردن	نام	ردیف
هنگام تولد	شیر بخته	۱
از ۲ سالگی تا ۴ سالگی	بخته	۲
از ۴ سالگی به بعد	کنته کش	۳

جدول شماره ۴ انواع نری های بخته

میزان کرک	نام
۳ کیلو گرم	نری شیر بخته
۲ کیلو گرم	گودار
۲ کیلو گرم	نوکن
۱/۵ کیلو گرم	تشتیر
۰/۵ کیلو گرم	نری
۳/۵ کیلو گرم	بز
۳/۴ کیلو گرم	پیریزونری کنته کش

جدول شماره ۵ وضعیت کرک دمی گوسفندان

گله استاق = نرها	گله بز = ماده ها
۱- از ساعت ۹ صبح تا ساعت ۲ بعد از ظهر	۱- از سپیده صبح تا طلوع آفتاب
—	۲- هنگام ظهر

جدول شماره ۶ ساعت کرک چینی

سال	محل شستشو، منگنه و عدل بندی	صاحب کارخانه و صادر کننده
۵۶تا۵۴	کارخانه کشمیران تهران	شاپور غلامرضا پهلوی وحی
۶۴تا۵۷	بنیاد مستضعفان
۶۷تا۶۵	سازمان امورعشایر باهمکاری بنیاد
۷۱تا۶۸	بنیاد و چند تاجر عمده افغانی در مشهد مقدس

جدول شماره ۸ چگونگی صادر کردن کرک از سال ۱۳۷۱-۵۴ در کرمان

نوع کرک	نوع کاربرد
کرک منگنه شده	صدور به خارج از کشور
موی کرک	توسط شال بافان شال بافته شده، برس-مسواک
کرک پت روسنی «دباغی»	نوعی پارچه نیام برگ ازان بافته می شده.
مقداری از هر سه نوع فوق	به مصرف خود عشایر برای حاجیم و کلیم و... بافی می رسیده است .

جدول شماره ۹ چگونگی کاربرد کرک در کرمان از ۱۳۷۱ تا ۱۳۰۰

طبقه بندی کرک به رنگهای هفتگانه	۱-سفید ۲- شگری ۳- بور ۴- زرد
توسط صادرکنندگان کرک	۵-قهوه ای ۶- فولادی ۷- سنیه

اهمیت کرک از دیدگاههای مختلف :

۱- از دیدگاه قرآن مجید

واله جعل لکم من بیوتکم سکناً وجعل لکم من جلود الانعام بیوتاً تستخفون لها یوم ظعنکم ویوم اقامتکم ومن اصوافها واوراها واشعارها اثاثاً ومتاعاً الی حین ۱. خداوند قرار داد برای شما خانه ها و آرامگاههایی و قرار داد برای شما خانه هائی از پوست چهارپایان که سبک شمارید آن راروز سفرکردنتان و روز ایستادن شما واز پشم ها و کرکها و موهای آنها رخت ها و بهره ها برگزید.

۲-ازدیدگاه کشورهای خارجی
در دومین کنفرانس بین المللی کشمیر نماینده بزرگترین تولید کننده منسوجات کشمیر در جهان گفته است بز کرکی هدیه ای خدائی برای کشورهای زلاندنو و استرالیا است . در حالیکه سالانه ۵۸۰ تن مو و ۱۶ تن کرک تولید می کنند ولی تولید کرک کرمان سالانه ۵۰۰۰ تا ۶۰۰۰ تن می باشد.

اهمیت کرک از نظر اجتماعی در استان کرمان

کرک کالائی صادراتی است و نقش مهمی در اقتصاد استان دارا می باشد و مقداری از تولید ناخالص ملی Ghp استان را تشکیل می دهد. ترقی آن در بهبود وضع زندگی عشایر نقش اساسی دارد.

دلایل عدم موفقیت شرکتهای تعاونی عشایر در رابطه با خرید کرک عشایر
۱- نداشتن نرخ ، واحد هر شرکت برای خود نرخى جداگانه داشت و در هر شهرستانى کرک را از عشایر به نرخى می خریدند.

۲- خرید کرک از واسطه ها، شرکتهای کرک را مستقیماً از عشایر نمی خریدند بلکه واسطه هائی داشتند که واسطه ها کرک را از عشایر خریداری کرده به شرکت می فروختند در نتیجه واسطه ها مبلغی بعنوان سود برای خود در نظر می گرفتند و تولید کنندگان اصلی ضرر می کردند.

۳- از بین رفتن مرغوبیت کرک به دلایل سودجویی واسطه ها و مخلوط کردن آن زیرا واسطه ها که هدفی جز بدست آوردن سود بیشتر نداشتند هر نوع کرکی اعم از دباغی به اصطلاح عشایر پُت کنی و سایر چیزهای شبیه کرک داخل آن می کردند که در نهایت از مرغوبیت کرک کاسته شد و قیمت آن پائین آمد و ضرر اصلی متوجه عشایر گردید.

۴- اگر عشایری ۱۰ کیلو کرک به شرکت تحویل می داد شرکت در ازای قیمت چک به او می داد که فرد عشایر بایستی برای وصول چک خود که مبلغ ناچیزی هم بود به شهرستان برود ومدتی از کار بی کار شود واین نیز به ضرر عشایرهائی که کرک کم داشتند تمام می شد.

قیمت کرک

همانطور که در جدول صفحه ۵ ملاحظه می شود از سال ۱۳۰۰ تا سال ۱۳۲۹ هجری شمسی قیمت کرک سیر صعودی ناچیزی داشته است و در سال ۱۳۳۰ از ترقی قابل ملاحظه ای برخوردار گردیده است سپس تا سال ۱۳۵۰ سیر نزولی داشته و از سال ۱۳۵۱ روبه افزایش گذاشته است تا اینکه بالاترین قیمت را در سال ۱۳۶۶ به خود اختصاص داده است و از آن سال به بعد تقریباً قیمت یکسانی در حد کیلوئی ۱۰۰۰۰-۸۰۰۰ ریال داشته است آخرین اطلاعاتی که از قیمت صادراتی کرک بدست آمده بشرح زیر است .

قیمت هر کیلو کرک سفید در سال ۱۳۶۲ هشت دلار و در سال ۱۳۶۵ پنجاه دلار و در سال ۱۳۶۶ نود دلار بوده است در حالی که یک پولیور مردانه ۳۲۰ گرمی از جنس کرک در آمریکا ۲۰۰ دلار قیمت داشته است .

مرکز توسعه صادرات طی نامه شماره ۱۳۱۱/ک مورخ ۷۰/۵/۱۵ اعلام داشته است که در جلسه مورخ ۷۰/۵/۱۴ کمیسیون نرخ گذاری کالاهای صادراتی قیمت صادراتی کرک بزی به شرح ذیل به تصویب رسیده است .

۱- کرک بزی سفید شسته شده و موکشی شده هر کیلو ۵۰ دلار.
۲- کرک بزی سایر رنگها شسته شده و موکشی شده هر کیلو ۳۸ دلار.
در صورتیکه کرکهای صادراتی به روش دستی شسته و موکشی شده باشند از قیمت های مذکور برای هر کیلو ۳۰ درصد کمتر خواهد شد. قیمت های فوق که بر مبنای فوب مرزهای خروجی کشور تعیین شده است تا پایان سال ۱۳۷۰ اعتبار خواهد داشت (مقاله دکتر جعفر زاخرزی ۱۹۵) قیمت صادراتی موی بزی براساس بررسی های اداره بازرگانی در مهر ماه ۱۳۷۰ بشرح ذیل می باشد.

۱- موی بزی دباغی ناشور هر کیلو ۰/۳۵ دلار «سی و پنج سنت»
۲- موی بزی شسته شده هر کیلو ۰/۵۵ دلار «پنجاه پنج سنت»
۳- موی بزی غیر دباغی (آزادیا اسکوری) هر کیلو ۰/۵۰ دلار.
۴- موی بزی خارج شده از کرک در محموله های موی بزی بلامانع می باشد و قیمت هر کیلو از چنین موئی ۱/۲۰ دلار به تصویب رسیده است . ضمناً قیمت موی بزی خارج شده از کرک «موی تیجی» هر کیلو ۰/۷۰ دلار.

ولی اکنون این نعمت خدادادی این چشمه زلالی که سالهاست در کشورمان جاریست روی بسوی خشکیدن نهاده و شاید در چند سال آینده اثری هم از آن نتوان پیدا کرد، اما کشوری که می خواهد خودکفا باشد و اقتصادش وابسته به بیگانگان نباشد باید راه استفاده منطقی از منابع موجودش را بخوبی هموارسازد و

مسئولانش باهمت و تلاش و تدبیر ، نگذارند که زلالی چشمه های جوشانش به تیرگی مبدل گردد.

** ** *

پیشنهادات

با وجود دسترسی عشایر به مرکز استان و در اختیار داشتن وسیله نقلیه جهت حمل و نقل محصولات خود هنوز هم در راه فروش فرآورده های دامی خود مشکلات فراوانی دارند که اهم آنها از این قرار است .

۱- گرچه تعاونیهای عشایروام در اختیار عشایر می گذارند ولی این مبلغ کافی نبوده و آنان را در طول سال بی نیاز نمی کند زیرا به دلیل تقلیل و تضعیف مراتع نیاز مبرم به خرید علوفه بخصوص جو دارند و برای رفع نیاز ناچارند به پيله و ران دکانداران روستائی و شهری متوسل شوند. و کالاهای خود را نیز به آنان بدهند تا بتوانند مشکلات خود را مرتفع سازند و دکانداران هم محصولات عشایر را به دلخواه خود قیمت می کنند.

۲- اکنون در استان کرمان نه بازار معینی و نه خریدار مشخصی برای کرک عشایر وجود دارد و کرک بعضی از عشایر مدت یکسال است که بحال خود باقی مانده و می رود که بیوسد.

۳- عشایری هم که کرک خود را به پيله و ران و دکانداران نمی دهند در اثر نبودن خریدار معین لابد هستند کرک خود را به واسطه ها تحویل داده تا در فرصت مناسب بفروشند.

۴- عده بیشماری از عشایر هم که مقدار کرک آنها کمتر از ۶۰ کیلو است خود نمی توانند کرکشان را به کرمان حمل کنند زیرا هزینه رفت و آمد آنها زیاد می شود ناچارند کرک خود را به واسطه های محلی بدهند تا آنها به کرمان حمل کرده و توسط واسطه های دیگری در کرمان بفروش برسانند در نتیجه یک سود واسطه کرمانی و سود دیگری واسطه محلی علاوه بر سود تاجران از محصول برمی دارند و چیز قابل توجه ای، عاید عشایر تولید کننده نمی شود.

امید است سازمان امور عشایر کشور در آینده نزدیک بتواند مشکل فروش محصولات دامی عشایر را حل کرده تا هم کمکی به بهبود وضع زندگی عشایر شود و هم تلاشی در جهت تولید بیشتر صورت گیرد.

- اکنون با توجه به نظر برخی محققان در این زمینه پیشنهاداتی ارائه می‌دهم .
- ۱- روشن نمودن آمار و ارقام و میزان حقیقی کرک سالانه کشور.
 - ۲- دایر شدن بازار مشخصی برای خرید کرک.
 - ۳- کوتاه کردن دست واسطه‌ها.
 - ۴- خرید کرک بگونه‌ای که برای عموم عشایر امکان فروش باشد.
 - ۵- تقویت بنیه مالی عشایر از طریق دادن وام جهت جلوگیری از پیش فروش کردن محصولات خود.
 - ۶- اصلاح نژاد بز کرکی .
 - ۷- بررسی امکانات و توسعه محلهای پرورش گوسفند (بز).
 - ۸- شناخت انواع کرک تولیدی از نظر ویژگیهای نساجی و کاربرد آن .
 - ۹- ارائه مقالات تحقیقی برای سازمان جهانی کشمیر و شناساندن منابع بومی و نکات لازم .
 - ۱۰- گسترش امکانات برای تحقیق مراکز علمی در اجرای طرحهای پژوهشی و شرکت کارشناسان ایرانی در مجامع بین المللی کنفرانسهای مربوطه به تولید، پرورش و کاربرد الیاف کرکی از طرف مسئولان ذیربط.
 - ۱۱- جلوگیری از صدور کرک خام به خارج بصورت غیر رسمی .
 - ۱۲- مراقبت و نظارت بر نحوه موکشی ، شستن و ضدعفونی کردن کرک .
 - ۱۳- توسعه صنایع و ایجاد خط ریسندگی و صنایع وابسته به آن در کشور .
 - ۱۴- خرید توسط تعاونیهای عشایر یا هر ارگان دیگری بطور مستقیم از تولید کنندگان اصلی .
 - ۱۵- توسعه سیستم بازاریابی و قدرت نفوذ در بازار جهانی کشمیر با بالابردن کیفیت کرک صادراتی .
 - ۱۶- حمایت از عشایر و دامداران محلی جهت تشویق آنها به تولید این محصول .
 - ۱۷- خرید به موقع محصول کرک از عشایر با قیمت عادلانه .
 - ۱۸- در نظر گرفتن جوایزی برای کسانی که بیشترین مقدار کرک را تولید می‌کنند، مانند جوایز کشاورزی در رابطه با تولید گندم.

بختیار محمدی سلیمانی

بهار : ۱۳۷۱

پیشہ علوم ریاضی در خطہ کرمان

دکتر محمد علی پور

پیشینه علوم ریاضی در خطه کرمان

اسناد تاریخی موجود در مورد فعالیت‌های ریاضیدانان کرمانی بسیار معدودند و از سال ۲۱۰ هجری فراتر نمی‌روند. بنابراین برای مطالعه تاریخ علم در خطه کرمان مجبوریم اوضاع علمی نواحی مجاور کرمان را در دو قرن اول بعد از هجرت و نیز قرون قبل از ظهور اسلام بررسی کنیم. استان کرمان به ویژه شهرستان بم بر سر دوراه بازرگانی جاده ابریشم و جاده ادویه قرار داشته و لذا همواره تحت تأثیر فرهنگ‌های هند و ماوراءالنهر و پارس بوده است. دولت‌های مقتدر و متمرکزی همچون هخامنشی، ساسانی، روم و صفوی علوم و فلسفه را فقط در خدمت تداوم حکومت خود و جمع‌آوری عنایم و مالیات بیشتر می‌گرفتند و از این‌روی تحقیقات و آموزش‌هایی را حمایت می‌کردند که در رشد کشاورزی و راه‌سازی، بهبود حسابداری، تأمین بهداشت و تعیین اوقات مراسم مذهبی مؤثر بودند. لذا در حالی که تعدادی پزشک و مهندس ایرانی قبل از اسلام می‌شناسیم فقط به نام یک منجم موسوم به زادان فرخ برمی‌خوریم که فعالیت‌های علمی وی از اواخر ساسانیان شروع می‌شود و تادوران حجاج بن یوسف سردار اموی ادامه می‌یابد. بزرگمهر حکیم هم بوده که در کنار صدارت و مشاغل دیگر به نجوم هم می‌پرداخته است.

شاهنامه هرکجا از منجمی یاد می‌کند اورا موبد هم می‌داند و این عقیده در انجیل متی هم منعکس شده است آنجا که مغان ستاره‌شناس از روی ستارگان به زادنگاه حضرت عیسی رهنمون می‌شوند.

کرمان به عنوان یکی از مهدهای دین زردشتی می‌بایست رصدخانه‌های خاص خود را داشته باشد. مخصوصاً وجود بیابانهای وسیع و کوههای صعب‌العبور و گهگاه استقلال ملوک الطوائفی این خطه امکان استفاده از رصدخانه‌های نواحی مجاور را منتفی می‌ساخت. این نکته را هم اضافه کنیم که مدتها به علت ضعف حکومت مرکزی اشکانی، منطقه کرمان تحت تسلط مهرپرستان سیستانی (سکاها) که طبیعتاً توجه بیشتری به رصدخورشید و سیارات و ستارگان داشته‌اند بوده است.

بنابراین می‌باید منجمین و ریاضیدانان زیادی در سراسر ایران قبل از اسلام پراکنده باشند ولی به دو دلیل نامی از آنها باقی نمانده است. یکی اینکه این منجمین موبد هم بوده‌اند و از لحاظ اجتماعی ترجیح می‌دادند موبد نامیده شوند تا منجم. اما دلیل مهمتر اینکه تشکیلات مرکزی موبدان تحقیقات و تتبعات منجمین سراسر کشور را گردآوری نموده و نسخ کامل و جامعی تهیه و منتشر می‌کردند. فرازی از کتاب کفایة‌التعلیم فی احکام‌التنجیم را گواه می‌گیریم: «اما پاریسیان متوسط حالند، هم در هیئت وهم در احکام و به سبب قوت و کثرت مملکت و دولت و ترتیب ملوک علمارا، علمای ایشان مذاهب بابل و هند و روم معلوم توانستند کرد و از آن مذاهب آنچه مقبول بود اختیار و آنچه نبود رد کردند و خود آنچه دریافتند بدان زیادت کردند و بدان سبب کتابهای ایشان منتشر و مذهب ایشان مقبول گشت» [۶، صفحه ۱۰۸].

البته نباید سایر گنج‌های معارف ایرانی را که حاصل کار اقلیتهای نسطوری و غیره بودند نادیده گرفت.

در دو قرن اول هجری کرمان و سیستان در آتش جنگ بین خوارج و نژادپرستان اموی و عباسی می‌سوختند و هیچ طرف مقصودی جز کشتار و غارت و جمع‌آوری غنائم و برده نداشتند. در چنین شرایطی چه کسی می‌توانست مدرسه یا رصدخانه‌ای بسازد که ماهانی در آن نجوم را فراگیرد و در حوالی ۲۵ سالگی در بزرگترین مرکز علمی دوش به دوش بزرگترین منجمین و ریاضیدانان عصر خود به ترصد و تحقیق مشغول باشد. این نیست مگر آنکه سنتی کهن در منطقه بوده باشد و رصدخانه‌هایی هرچند کوچک دائر بوده باشند. احتمالاً این پایگاهها

را باید در کاوشهای باستان‌شناسی معابد آنهایتا (قلعه‌های دختر) و برجهای نوری یا چهار طاقی‌های آتشکده‌ها جستجو کرد.

قدیمی‌ترین ریاضیدان کرمانی که می‌شناسیم ابو عبدالله محمد بن عیسی ماهانی است که حدود ۲۱۰ هجری در ماهان به دنیا آمد و اولین اطلاع مستندی که از وی داریم رصدهای او بین سالهای ۲۳۹ تا ۲۵۲ هجری در بغداد است. ابن یونس در زیج کبیر حاکمی رصدهای زیر را توسط ماهانی ذکر می‌کند: خسوفهای ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۵۲ هجری، قران زهره و مریخ ۲۵۰ هجری.

محمد بن ابوبکر فارسی مؤلف زیج ممتحن مظفری تهیه زیجی را به ماهانی نسبت می‌دهد که هم اکنون مفقود است. همچنین ابن ندیم در الفهرست خود اثر نجومی گمشده دیگری از ماهانی تحت عنوان «رسالة فی عروض الکواکب» را ذکر می‌کند.

اما یک اثر نجومی از ماهانی با عنوان «مقالة فی معرفة السمات لای ساعة اردت وفی ای موضع اردت» در استانبول موجود است. رزفندل [۲۲، صفحات ۱۵ و ۱۶] اظهار می‌دارد که نویسندگان زیجهای قبل از ابوریحان بیرونی فرمولهایی از مثلثات کروی را بدون اثبات پذیرفته و به کار می‌بردند. ریاضیدانان دارالحکمه بغداد این را ضعف خود می‌دانستند و همواره در صدد رفع آن بودند. همین انگیزه باید موجب گرایش ماهانی و همکاران او از نجوم به سوی هندسه و ریاضیات محض بوده باشد. برخی از این فرمولها احتمالاً توسط یونانیان اثبات شده بودند ولی این اثباتها یا مفقود شده بود و یا ترجمه‌های انجام شده توسط غیرمتخصصین آنقدر نادرست بودند که ریاضیدانان چیزی از آنها نمی‌فهمیدند. ماهانی بخش عمده‌ای از زندگی علمی خود را صرف ساختن واژه‌ها و اصطلاحات فنی کرد و قسمتهای مهمی از اصول اقلیدس را تفسیر و تشریح کرد. نمونه‌ای از این خدمات ماهانی با عنوان «تفسیر المقالة العاشرة من کتاب اقلیدس» در کتابخانه ملی پاریس موجود است.

اصول اقلیدس برای درک المجسطی که متضمن مثلثات کروی است کافی نیست و ریاضیدانان قدیم لازم بود که اگر منلائوس را به عنوان واسطی بین آن دو فراگیرند. ترجمه‌های انجام شده روشن و گویا نبودند. چنین به نظر می‌رسد که ماهانی سرآمد هندسه دانان هم عصر خود بود چنانچه مهندسان از ماهانی خواستند اقدام به تصحیح و تشریح ترجمه اگر منلائوس کند. وی تا اصلاح قضیه دهم پیش رفت ولی به علت نقائص فراوان ترجمه‌ها نتوانست کار را ادامه دهد.

ابوالفضل هروی در سده بعد کارماهانی را ادامه داد ولی تصحیح کامل اکرمیناٹوس یکصدویست سال بعد از ماهانی توسط ابونصر عراق به پایان رسید و راه را برای تحقیقات شاگردش ابوریحان بیرونی در مثلثات کروی هموار کرد. عشق به هندسه، ماهانی را از نجوم به حیطه ریاضیات محض سوق داد. وی در صدد تحلیل جبری رساله «کره واستوانه» ارشمیدس برآمد و ازنه مسئله آن هشت مسئله را به طریق جبری حل کرد. یکی از مسائل که در مورد قطع کره با صفحه به دو حجم با نسبت معین بود به معادله درجه سوم $x+a=cx$ منجر شد و ماهانی بعد از تفکر زیاد از حل آن عاجز ماند و حکم به امتناع کرد.

بعد ابوجعفر خازن آن را به وسیله قطوع مخروطی حل کرد. معادله درجه سه فوق نزد ریاضیدانان اسلامی به معادله ماهانی موسوم بود. تحلیل جبری ماهانی از رساله کره واستوانه مفقود است ولی خیام در کتاب جبر و مقابله خود از آن یاد کرده است.

گرایش بیشتر ماهانی به ریاضیات محض از کتابهای او با عناوین «فی امرالسنبه» و «بیست و شش قضیه از مقاله اول اقلیدس که بی نیاز از برهان خلف هستند» آشکار می شود. نسخه ای از اولی در مدرسه عالی سپهسالار وجود دارد و تلفیقی است از عقاید ریاضیدانان هم عصر ماهانی به ویژه ثابت بن قره و ریاضیات یونانی و هندی که منجر به تعریفی از اعداد اصم گشته است.

این تعریف که به مفهوم کسرهای مسلسل بسیار نزدیک است به طور کامل در کارهای خیام آمده است. کتاب دومی مفقود است ولی از عنوان آن هویدا است که انگیزه ای از منطق ریاضی دارد. هردو کتاب نمایشگر آغاز چرخش دیدگاه کاربردی ریاضیدانان اسلامی به سوی ریاضیات دقیق و استدلالی یونانی است. قبل از اینکه به معرفی سایر ریاضیدانان کرمانی بپردازیم متذکر می شویم که ترتیب فوق از زندگی ماهانی تا حدود زیادی حدسی است و تحقیق در صحت تقدیم و تأخر کارهای ماهانی می تواند زوایای تاریکی از تاریخ کرمان و تحولات فکری ریاضیدانان دارالحکمه بغداد را روشن سازد.

در قرن پنجم هجری به نام علی بن ابراهیم کرمانی برمی خوریم که حاجی خلیفه مؤلف کشف الظنون به آثار او اشاره می کند. هیچ اثری از او برجای نمانده است [۶]. کرمان از آشوبهای خوارج نیاسوده بود که صحنه تاخت و تاز سلجوقیان و قراختائیان و غزها شد. سیورغتمش قراختائی فرصتی پیدا کرد که

مدرسه درب نورا تأسیس کند. قرون هفتم و هشتم هجری شاهد تأسیس چنین مدارسی در شهرهای مهم ایران بود. عبدالرفیع حقیقت [۶] می نویسد از جمله مراکزی که در عهد مغول (قرن هشتم هجری) محل اجتماع شاعران و نویسندگان و دانشمندان شد شیراز و مراغه و تبریز و سلطانیه و کرمان و سمنان و در خارج از ایران بغداد و بعضی از بلاد روم و شام و هندوستان را باید ذکر کرد. در مجموع این حوزه ها و مراکز است که باز مانده فرهنگ و تمدن ایران و سنن علمی و ادبی ایرانیان دوره اسلامی حفظ شد و دوباره نیروئی به دست آورد.

باحمله مغول و شوکت گرفتن دولت عثمانی عده ای از فضلا و علمای ایرانی به عثمانی مهاجرت کردند. در زمان سلطان بایزید عثمانی منجم و ریاضیدانی به نام علاء کرمانی می زیسته که رساله ای در تصنیع اسطرلاب به نام آن سلطان تألیف کرده که هنوز موجود است. همچنین ریاضیدانی بنام رکن الدین بن شرف الدین حسینی آملی حدود سالهای ۸۰۰ تا ۸۶۰ می زیسته و پس از خروج از زادگاه خود آمل مدتی در فارس و کرمان و هند گذراند و عاقبت در هرات در گذشت [۶، صفحه ۲۵۷]. این ریاضیدان کتابهای نجومی متعددی از خود برجای گذاشته است.

گرچه ممکن است به کرمان مربوط نشود ولی در همین قرن ریاضیدانی بنام حسین بن محمد زیدی حسینی در جنوب می زیسته و کتاب دستورالمنجمین را به نام نصرت الدین سلفرشاه از ملوک هرمز تألیف کرده است.

اینک به ریاضیدانی می پردازیم که بخش مهمی از زندگی علمی خود را در کرمان گذرانده است. شیخ زاده ابواسحاق بن عبدالله خادم کوهبنانی معروف به کوبنانی اهل کوهبنان کرمان بوده است. ابوالقاسم قربانی [۱۱] با مراجعه به فهرستهای کتابخانه ها چنین نتیجه می گیرد که کوبنانی بین سالهای ۸۴۶ تا ۸۸۶ هرچندگاه در یکی از شهرهای ایران و از جمله ساری و یزد و کرمان می زیسته و به تألیف مشغول بوده است. کوبنانی رساله تألیفیه خود را به زبان فارسی در سال ۸۳۶ هنگام اقامت در کرمان نوشته که نسخه ای از آن به خط مؤلف در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است. کتابخانه مجلس نیز نسخه ای از آن را دارد. رساله مزبور گزارشی است از مسئله تناسب تألیف شرف الدین علی یزدی. رساله دیگر کوبنانی شرحی است برشمسیه الحساب نظام اعرج نیشابوری که آنرا در سال ۸۶۸ به پایان رسانده است. درنجوم شرحی دارد برزیج ایلخانی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی و در هیأت نیز شرح سی فصل طوسی، حاشیه

شرح ملخص و حل مسئله اقبال وادبار که تا به امروز موجودند از اوست رساله تضعیفه کوبناتی مربوط به تضعیف خانه‌های شطرنج مربوط به علم حساب است. کتاب اعمال هندسی بوزجانی را که قبلاً نجم الدین محمود از عربی به فارسی برگردانده و بخشهایی از آن ترجمه گم شده بود تکمیل کرد.

در قرن دهم هجری ریاضیدانی اهل شهداد بنام میرشمس الدین خبیصی متخلص به فهمی زندگی می‌کرده است. وی از سادات شهداد بود که گذشته از علوم شرعی در ریاضیات و هیئت و رمل و نجوم و ادبیات هم دست داشت. در زمان شاه طهماسب اول صفوی به مقام صدارت رسید و تا پایان عمر در این مقام به اهل علم و ادب توجه خاص داشت. وی پس از مرگ شاه طهماسب به همراهی سلطان محمد خدابنده در محاصره تبریز شرکت جست و در همان واقعه به سال ۹۳۳ هجری بدرود زندگی گفت.

در دوران قاجار کرمان پایه پای سایر نواحی ایران در خواب غفلت بسر می‌برد و با طلوعه مشروطیت سراز خواب گران برداشت. با آمدن نظامهای جدید آموزشی ریاضیات همچون سایر علوم در مدارس سراسر کشور رواج یافت و کتابهای ریاضی ترجمه شده از فرانسه و سایر زبانها در دسترس همگان قرار گرفت. تقریباً کلیه فعالیتهای ترجمه و تألیف کتب در تهران انجام می‌گرفت. تامدتی دبیران ریاضی دبیرستانها جزو بهترین ریاضیدانان مملکت محسوب می‌شدند و بجاست که آموزش و پرورش کرمان دبیرانی را که قبل از تأسیس دانشگاه تهران به تدریس ریاضی مشغول بودند معرفی کند. باباز شدن دانشگاهها در ایران و اعزام دانشجویان به خارج کمیت و کیفیت علمی در کشور ارتقاء یافت و مجدداً سنت تحقیق پای گرفت. متأسفانه شکاف عمیقی بین ریاضیاتی که خواجه نصیرالدین طوسی می‌دانست و در عصر خود در بالاترین سطح علمی جهان قرار داشت و آنچه اینک در کشورهای غربی تدریس می‌شد پیدا شده بود. برای فراگرفتن علوم تجربی راهی جز عزیمت به خارج از کشور وجود نداشت.

یکی از کسانی که برای تحصیل به فرانسه اعزام شد دکتر عباس ریاضی کرمانی بود وی در سال ۱۲۸۶ (شمسی هجری) در خانواده‌ای از علمای کرمان به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات ابتدائی به تهران رفت و دوره دارالمعلمین عالی رشته ریاضی را برگزید و پس از اتمام آن همراه با پنجمین دسته از محصلین اعزامی در سال ۱۳۱۰ به فرانسه عزیمت کرد. بعد از گذراندن دوره‌های لیسانس و دکترای دولتی ریاضی و همچنین اخذ دیپلم عالی نجوم در دانشگاه دولتی فرانسه، از سال ۱۳۱۷ به ایران بازگشت و به تدریس در دانشکده علوم

دانشگاه تهران، دانشسرایعالی دانشکده افسری، و هنرستان عالی راه آهن و غیره مشغول شد. دکتر ریاضی به عنوان بنیان گذار تقویم رسمی کشور از سال ۱۳۱۹ به استخراج و تنظیم تقویم مشغول شد و نامی آشنا برای کلیه اقشار ملت و کشورهای مسلمان همسایه گردید. به همت او اختلافات بین تقاویم برطرف شد و به روشی علمی تقویم های کلیه سالهای بین ۱۳۱۹ تا ۱۳۶۹ (دو سال پس از وفاتش) را استخراج نمود.

وی علاوه بر سمت استادی کرسی نجوم دانشگاه تهران مدتی عضو شورای عالی فرهنگ و نیز عضو فرهنگستان ایران بود. شادروان دکتر عباس ریاضی کرمانی در هیجدهم اسفند ۱۳۶۷ در گذشت.

امروزه چهره ریاضیات در کرمان بسیار دگرگون شده است. در دانشگاههای استان کرمان عده زیادی از فارغ التحصیلان دکتری و کارشناسی ارشد ریاضی داخل و خارج کشور به امر تدریس ریاضی مشغولند. تأسیس دانشگاه کرمان در سال ۱۳۵۴ توسط دانش پرور نیکوکار مرحوم مهندس علیرضا افضلی پور گامی بزرگ در جهت ارتقای سطح علمی منطقه بود. نگارنده و همکاران در بخش ریاضی این دانشگاه افتخار می کنیم اولین فارغ التحصیلان دکترای ریاضی ایران را از سال ۱۳۶۹ به بعد تحویل جامعه علمی کشور داده ایم. اینک دوشادوش اساتید فارغ التحصیل شده از خارج فارغ التحصیلان دکترای ریاضی ما مشغول آموزش و پژوهش بوده و آثارشان در مجلات ریاضی معتبر جهان منتشر می شود. ایجاد مرکز پژوهشی ریاضی ماهانی در سال ۱۳۶۷ و شرکت آقایان نخست وزیر و وزیر فرهنگ و آموزش عالی و استاندار و حمایت همیشگی مقامات کشوری نمایشگر توجه خاص دولت به ترویج علوم و فنون در مناطق دوراز مرکز و نیز قدردانی از اساتید و مربیان و کارمندانی است که با تلاش شبانه روزی خود در مدتی کوتاه دانشگاهی بزرگ به وجود آوردند و نیت پاک شادروان افضلی پور را در زمان حیاتش سپاس گفتند. ساختمان این مرکز شروع شده و به زودی پذیرای ریاضیدانان جهان برای دوره های کوتاه مدت یا دراز مدت خواهد شد.

دکتر مهدی رجبعلی پور :

دانشگاه کرمان و مرکز علوم و تکنولوژی پیشرفته و علوم محیطی

مراجع :

- اکثر مطالب این مقاله از دو مرجع [۱۱ و ۶] اخذ شده‌اند. سایر مراجع زیر در دیدگاه‌های کلی مقاله مؤثر بوده‌اند.
- ۱- این ندیم، ابوالفرج محمدبن اسحاق؛ کتاب الفهرست، ترجمه م. رضاتجدد، تهران ۱۳۴۳.
 - ۲- اسمیت، دیوید؛ تاریخ ریاضیات، ترجمه غلامحسین صدری افشار، تهران ۱۳۵۶.
 - ۳- اولیری، دلیسی؛ انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ترجمه احمد آرام، تهران ۱۳۵۵.
 - ۴- ایوز، هاورد و.؛ آشنائی با تاریخ ریاضیات، جلد اول، ترجمه دکتر محمدقاسم وحیدی اصل، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۳.
 - ۵- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله؛ کشف الظنون، چاپ افست، تهران ۱۹۶۷ میلادی.
 - ۶- حقیقت (رفیع)، عبدالرفیع؛ تاریخ علوم و فلسفه ایرانی، انتشارات کومش، تهران ۱۳۷۲.
 - ۷- دیاکونف، م. م.؛ اشکانیان، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۱.
 - ۸- رجبعلی پور، مهدی؛ ابو عبدالله محمدبن عیسی ماهانی، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره اول- شماره ۲-۳، صفحات ۶۰-۷۲ (۱۳۷۰).
 - ۹- فرای، ریچارد ن.؛ عصر زرین فرهنگ اسلام، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم، انتشارات سروش، تهران ۱۳۶۳.
 - ۱۰- قربانی، ابوالقاسم؛ ریاضیدانان، نشریه شماره ۱۰ مدرسه عالی دختران ایران، تهران ۱۳۵۰.
 - ۱۱- قربانی، ابوالقاسم؛ زندگینامه ریاضیدانان دوره اسلامی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران ۱۳۶۵.

۱۲_ کارادو، بارون: متفکران اسلام، جلد اول، ترجمه احمد آرام، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران ۱۳۵۹.

۱۳_ مصاحب، غلامحسین: حکیم خیام، تهران ۱۳۳۹.

۱۴_ مطهری، مرتضی: خدمات متقابل اسلام و ایران، چاپ دهم، انتشارات ضدرا، قم ۱۳۵۹.

15_ Perggren, J.L.; Episodes in the Mathematics of Medieval Islam, Springer-Verlag, 1986.

16_ Bondy, J.A.; Murty, U.S.R.; Graph Theory with Applications, American Elsevier Co., 1976.

17_ De perceval, C.; La livre de la grand table Hakemite.. par Ibn Iounis (Notice et extraits des ms de la bibliotheque nationale, tome 7e, 1803)

18_ Dold-Samplonius, y.; Dictionary of Scientific Biography, Al-Mahani, pages 21-22, Charles Scribner's Sons, New York, 1970-78.

19_ Hogendijk, J.P.; Ibn al-Haytham's Completion of the Conics, Springer-Verlag, 1985.

20_ Luckey, P.; Beitrage zur Erforschung der Islamischen Mathematik I.-Orientalia (N.S.), 17(1948), 490-510.

21 Manohar, R; Tremblay, J.P.; Discrete Mathematical Structures With Applications to Computer Science, McGraw-Hill, 1975.

22_ Rosenfeld, B.A; A History of Non-Euclidean Geometry, Springer-Verlag, 1988.

23_ Van der Warden, B.L.; A History of Algebra: From al-Khwarizmi to Emmy Noether, Springer-Verlag 1985.

نیاز به طرح و اجرای برنامه‌های

فرهنگی - هنری برود

دکتر فرهاد ماسنژو

مقدمه :

دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی ، متولد ۱۲ آذرماه سال ۱۳۲۶، مترجم دانشگاه تهران - است. او، فرزند ادیب، شاعر، متفکر و متأله، روانشاد «دکتر احمد ناظرزاده کرمانی» و بانوی فرهنگی و فرهنگ پرور، «فرح انگیز هرمزی» است. او تحصیلات خود را در رشته هنرهای نمایشی و علوم اجتماعی در ایران، فرانسه و آمریکا به انجام رسانید و موفق به دریافت عالیترین درجه تحصیلی (Ph.D) در این زمینه گردیده است.

«دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی» پس از مدت کوتاهی تحقیق و تدریس در آمریکا به وطن بازگشت و به عضویت هیئت علمی دانشکده هنرهای زیبا - دانشگاه تهران - درآمد. او در سال ۱۳۷۰ از سوی این دانشکده به عنوان استاد ممتاز معرفی گردید.

آثار چاپ شده «دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی» فراوان است :
آثار تحقیقی او شامل ۱۲ کتاب و بیش از ۵۰ مقاله و مصاحبه و سخنرانی است. او ۳۵ نمایشنامه از آثار نویسندگان خارجی را به زبان فارسی برگردانده و خود نیز ۱۰ نمایشنامه تصنیف کرده است.

نیاز به طرح و اجرای برنامه های فرهنگی - هنری در بردسیر

موضوع سخنرانی من، لزوم و وجوب طرح برنامه های فرهنگی و هنری و اجرای آنها در نقاط مختلف کرمان، بویژه شهرستان بردسیر است. اجازه می خواهم این سخنرانی را با دو مفهوم بزرگ، که تمامی مفاهیم زندگی و بشر با آن دو، به گونه ای مربوط می شود، آغاز کنم: این دو مفهوم، یکی رفاه است و دومی رستگاری (فلاح). بله، تأکید می کنم، دو مفهوم رفاه و رستگاری، نه فقط دو آرمان بشری هستند، بلکه اصولاً علت وجودی، علت غایی - و به اصطلاح فلاسفه - غایت قصوای موجودیت انسان، به شمار می آیند.

توضیحی درباره دو مفهوم «رفاه» و «رستگاری»

«رفاه»

مفهومی دنیوی و این جهانی دارد، یعنی تحقق موجودیت انسانی در مطلوب ترین شرایط مادی زندگی. یعنی شکوفائی تنائی - فیزیکی - انسان در عرصه زندگی.

انسان به اعتبار آنکه موجودی آسمانی، والا، اندیشمند، و مدبر است - یعنی این ظرفیت ها را دارد -، باید از شرایط کاملاً مطلوبی برای زندگی مادی و این جهانی برخوردار گردد. باید از زندگی در جهان، کامروایی حاصل کند. او به عنوان بشر، قداست دارد و دارای حقوقی است که هرگز نباید پایمال شود و یا از او سلب گردد. به هیچ دلیل.

زندگی رفاهمند حق طبیعی هر انسانی است که به این جهان پای می گذارد. هر انسانی دارای حقوق اقتصادی، سیاسی، قضایی، بهداشتی، درمانی و فرهنگی، و... هنری است. حق و وظیفه دارد به مطلوب ترین شکل در محدوده اخلاق و قانون، از زندگی خود در جهان بهره مند و کامیاب شود. مشکلات و محرومیت های جسمانی خود را، برطرف کند، به عبارت دیگر زندگی رفاهمندی داشته باشد. به زبان ساده تر: داشتن مسکن، غذا، همسر، شغل،

سلامتی، درآمد مالی کافی، امکانات سفر، تفریح، امکانات تحصیلی، ... و امنیت سیاسی و قضایی، جملگی این امور، تشکیل دهنده زندگی رفاهمند بشمار می آید.

« رستگاری »

هم مفهوم این جهانی، وهم آن جهانی است. اصولاً این مفهوم، مفهومی معنوی است و به آن بخش از انسان: این موجود شگفت انگیز، مربوط می شود، که به آن روان و روح می گویند. انسان دارای روان و روح است که به سعادت خاص خود نیاز دارد و آن رستگاری است.

رستگاری کسی که وظایف انسانی خود را در برابر انسان های دیگر و آفریننده هستی، به درستی و پاکی به انجام رسانیده و اینک با خرسندی و آرامش و شادی، جهان مادی را ترک می گوید. باری، رستگاری، سعادت مندی روحی است و رفاه، سعادت مندی جسمانی. و سعادت مند راستین و تام، شخصی است که هم رفاهمند باشد، وهم رستگار. خوشا به حال چنین شخصی.

خوب، این دو مفهوم: رفاه و رستگاری، در سراسر تاریخ بشر، بخش اعظم تفکر، تدبیر، و تأمل بشر را به خود اختصاص داده است، و متفکران، دانشمندان، هنرمندان، روحانیون، ... و انبیاء و اولیاء در فکر آن بوده اند، و در این مسیر کوشیده اند که چگونه انسان را به این دو مفهوم، دو آرمان، دو نقطه نهایی، نزدیک کنند. برخی بیشتر بر رفاه تأکید ورزیده اند، و برخی بیشتر به رستگاری، و برخی هم بر هر دو مفهوم.

اصولاً « تمدن » بشری عمدتاً به منظور تحقق و تعمق و توسعه این دو مفهوم، تکامل یافته است. بنابراین بحث درباره رفاه و رستگاری ما را به بحث درباره « تمدن بشری » و چند و چون آن سوق می دهد؛ زیرا همانطور که عرض کردم، تمدن بشری بر این اصل استوار است که چگونه این دو مفهوم - که خود هم معلول تمدن است و هم علت آن - تحقق بخشد، چگونه به آن عمق بیشتری بدهد، چگونه وسعت و شمول آن را بیشتر کند. تکرار می کنم، « تمدن بشری » به سهم خود معلول مساعی انسانها برای درک و تحقق دو مفهوم رفاه و رستگاری بوده است، و هم علت به وجود آمدن، و محل بوجود آمدن آن دو.

تمدن چیست؟

ارکان و عناصر تشکیل دهنده تمدن، کدامند؟
تمدن چهار رکن دارد. باید به هوش باشیم که هنگام به کار بردن اصطلاح تمدن، در واقع ماز چند و چون یا کیفیت و کمیت چهار عنصر تشکیل دهنده آن (تمدن) دم می‌زنیم.
این چهار رکن عبارتند از:

۱- علم ۲- تکنولوژی فن شناسی « ۳- فلسفه و مابعدالطبیعه ۴- هنر
هنگامی که ما می‌گوییم تمدن مصر، یا تمدن ایران، یا تمدن مکزیک، در واقع می‌خواهیم دربارهٔ چند و چون کمیت و کیفیت ۱- علم ۲- تکنولوژی ۳- فلسفه و مابعدالطبیعه ۴- هنر، در مصر، ایران ویا مکزیک سخن بگوییم. و بشر، تمدن: (علم - تکنولوژی - فلسفه و مابعدالطبیعه - هنر) را، ایجاد کرده و به منظور آنکه رفاه و رستگاری خود را حاصل کند؛ تا سعادت مند شود. این مجموعه (علم - تکنولوژی - فلسفه و مابعدالطبیعه - هنر) مانند یک «سیستم» به هم مربوط و همبسته است.

تمدن، حاصل «موجودیت انسان» این وجه تفارق او با حیوان. حیوانات طبق «غرائز» خود زیست می‌کنند و انسان‌ها به اعتبار «خلاقیت» خود زندگی.. تمدن حاصل و ثمرهٔ «خلاقیت نسل‌های انسانی» است، که بر رویهم انباشته شده و از میان نرفته. هرچند که گاهی تمدن‌ها هم از میان رفته است. شاهد این مدعا همین «بردسیر» خودمان است که در عصر «سلاجقه» گویا کتابخانه‌ای با ۵۰۰۰ جلد کتاب داشته و بیمارستانها و مدرسه نیز.

باری، ما امیدواریم که سطح تمدن را در کرمان و ویژه بردسیر ارتقاء بدهیم. چرا؟ چون به وساطت تمدن انسان به رفاه و رستگاری تاحدودی دست می‌یابد.

چگونه می‌توانیم سطح تمدن (رفاه و رستگاری) را در «بردسیر» بالا ببریم؟ اینجاست که باید به ارکان و عناصر تشکیل دهندهٔ تمدن رجوع کنیم. یعنی باید در «بردسیر» سطح «علم»، «تکنولوژی»، «فلسفه و ماوراءالطبیعه» و البته هنر را ارتقاء دهیم. با ارتقاء این عناصر و این ارگان، سطح تمدن ارتقاء می‌یابد، و به این ترتیب میزان برخورداری بردسیری‌ها از رفاه و رستگاری - یعنی

«سعادت» بیشتر می‌گردد.

خوب، در مورد رکن علمی: تأسیس مدارس ابتدایی، متوسطه، و مؤسسات عالی علمی، و مدارس حرفه‌ای، و تجهیز آن به تکنولوژی آموزشی و به کارگیری استادان صاحب صلاحیت، و فعالیت‌هایی از این دست ضرورت دارد.

در مورد رکن تکنولوژیکی-فن‌شناختی-تمدن، علاوه بر مدارس حرفه‌ای-فنی، مؤسسات تولیدی-صنعتی، مثلاً: صنایع فولاد کرمان، پروژه ماشین‌سازی معدنی کرمان، پروژه مجتمع صنعتی-شیمیایی مشیز، کارخانه قند بردسیر،... و صنایع الکترونیک واقع در شرق بردسیر، پروژه‌های بسیار مهم و کارسازی هستند. به امید تحقق و اتمام آنها باید دعا کنیم. البته برخی از این مجموعه‌های صنعتی، پیشاپیش احداث شده‌اند (مثلاً کارخانه قند بردسیر که از احداث آن حدود سی سال می‌گذرد).

باری، بعد فلسفی و ماوراء الطبیعه تمدن، به توسعه خرد تحلیلی و ایمان مذهبی و تعهد اخلاقی، و همبستگی‌های بشری، و پیروی از قانون مربوط می‌شود. امیدوارم کمیت و کیفیت این بعد از تمدن نیز ارتقاء یابد. به ویژه در ولایت خودمان. و بالاخره «عنصر و رکن هنری» تمدن که آنهم در همین مجموعه قرار دارد و موضوع و تأکید اصلی سخنرانی اینجانب است. لیکن، بدون توضیحات و توصیفاتی که درباره دو مفهوم رفاه و رستگاری و همچنین «پدیده تمدن» ارائه گردید، ممکن نبود که اهمیت هنر در این مجموعه به درستی روشن شود. بدین ترتیب باید تأکید کنم که هنر یکی از ارکان چهارگانه تمدن است و باید به آن بها داد، و برای رشد و گسترش آن تکاپو کرد.

دلایل آماری بسیار مهمی ما را بیش از پیش به لزوم و وجوب طرح و اجرای برنامه‌های فرهنگی-هنری در کرمان-به ویژه بردسیر-دعوت می‌کند، سوق می‌دهد.

این آمار توسط مرکز آمار ایران (وزارت برنامه و بودجه) منتشر شده؛ و بخشی از آنها به کرمان مربوط می‌شود. مثلاً: آمارگیری جاری جمعیت ۱۳۷۰ نتایج عمومی، (۱۰-۱ استان کرمان) و سرشماری عمومی نفوس و مسکن، مهرماه ۱۳۶۵ (۱۰۴-۳ شهرستان کرمان)، و فرهنگ آبادیهای کشور ۱۳۶۵ (شهرستان مشیز ۱۰۶-۴)، و نتایج تفصیلی ۱۳۶۵ (شهرستان مشیز ۱۰۶-۳)، و فرهنگ روستایی (کل کشور ۱۰)،... و آمار نامه استان کرمان، ۱۳۶۹.

استان کرمان، با مساحت تقریبی ۱۸۵،۶۷۵ کیلومتر مربع، در جنوب شرقی میهن ما ایران قرار دارد.

در مقایسه با نقاط دیگر جهان، کرمان تقریباً دوبرابر کشور مجارستان، نه برابر کشور ال سالوادور، ۴ برابر کشور دانمارک، یک برابر ونیم کشور کوبا، حدود چهار برابر ونیم کشور سوئیس، و حدود نصف کشور ژاپن است. استان کرمان با حدود ۱۹۰۰۰۰۰ نفر جمعیت در مقایسه با کشور بنگلادش که حدود ۱۱۲۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد، حدود ۴۲۰۰۰ کیلومتر مربع بیشتر از آن کشور وسعت دارد.

استان کرمان، ۱۱/۷ درصد مساحت کل ایران را دارد. یعنی از هر ۱۰۰ متر خاک ایران، ۱۱/۷ متر آن به استان کرمان تعلق دارد، و پس از خراسان، دومین استان پهناور ایران است. با اینهمه فقط ۳/۳ درصد جمعیت کل ایران در کرمان ساکن هستند، یعنی از هر ۱۰۰ ایرانی، فقط ۳/۳ نفر آنها کرمانی هستند. به عبارت دیگر، جمعیت استان کرمان کم است، حدود ۱۸۶۳۰۰۰ نفر است، با تراکمی کم (حدود ۱۱ نفر در هر کیلومتر مربع - شاخص تراکم نسبی جهان حدود ۳۰ نفر در هر کیلومتر مربع است). حدود ۴۶ درصد کرمانی‌ها در مناطق شهری زندگی می‌کنند و بیش از ۵۰ درصد در مناطق روستایی. نرخ باسوادی در گروه سنی ۶ تا ۱۴ ساله بیش از ۹۲ درصد است.

به عبارت دیگر، علیرغم آنکه فعلاً حدود ۳۰ درصد کرمانی‌ها بیسواد هستند، در آینده‌ای نه چندان دور، این رقم (بیسوادی) به حدود ۷ درصد خواهد رسید.

کرمان، ۱۰ شهرستان دارد و جمعاً ۲۸ بخش. مثلاً شهرستان بافت ۳ بخش دارد، اما شهرستان بردسیر ۱ بخش. مجموع شهرهای کرمان ۲۳ و دهستانهای آن ۱۳۶ فقره است.

جمعیت کرمان، جمعیتی جوان است. اصولاً ۳/۴۲ درصد جمعیت آن بیشتر از ۶۵ سال دارند. نزدیک ۳۱ درصد جمعیت آن را نوجوانان (۱۱ تا ۱۴ ساله) و جوانان (۱۵ تا ۲۴ ساله) تشکیل می‌دهند. حدود ۳۰ درصد جمعیت نیز میانسال است (۲۵ تا ۶۴). پس باید به این فکر باشیم که جمعیت کرمان اصولاً جمعیت جوانی است که به سرعت از میزان بیسوادی آن کاسته می‌شود.

جمعیت نسبتاً کم، جوان و بسواد

علیرغم چنین جمعیتی فعالیت هنری و فرهنگی کرمان نسبتاً ضعیف است. در سال ۱۳۶۹ جمعاً ۱۶ نمایشگاه در سراسر استان برگزار شده است و ۲۶ نمایشنامه به اجرا در آمده است.

نمایشگاه‌های هنری گوناگون: ۵۳۰۸۸ بازدید کننده داشته و نمایش‌ها ۲۲۲۲۰ نفر یعنی استقبال خوبی از این فعالیت‌های نمایشی به عمل آمده است، و این امر دلیل علاقه و عطش کرمانی‌ها به فعالیت‌های هنری به ویژه هنرهای نمایشی (تئاتر) است.

متأسفانه آمار سال ۱۳۶۹ در مورد تشکیل نمایشگاه و اجراهای نمایشی (تئاتر) در بردسیر ساکت است. گویی در این سال در این دو زمینه در بردسیر فعالیتی انجام نپذیرفته است؟ و حال آنکه این شهرستان حدود ۶۷۰۰۰ نفر جمعیت دارد: (حدود ۲۲۰۰۰ در مناطق شهری و بقیه عمدتاً در مناطق روستایی). و با ۱۲/۵۸ درصد تراکم جمعیت، پس از رفسنجان بالاترین میزان تراکم نسبی جمعیت در استان را به خود اختصاص داده است. بردسیر ۱۷۷۵۵ دانش آموز دارد که پیش بینی می‌شود تا سال ۱۳۷۵ به حدود ۲۵۰۰۰ نفر بالغ گردد.

همین سال (۱۳۷۲) دانشگاه آزاد اسلامی در بردسیر افتتاح شده است (البته فعلاً به صورت بسیار محدود). با این مشخصه‌ها باید به فکر فرو رفت که چرا فعالیت‌های فرهنگی و هنری، بویژه هنرهای نمایشی در بردسیر، به این میزان ضعیف بوده است. باید این ضعف درمان شود.

باری، به این ترتیب در چند سال آینده بردسیر از جمله شهرستان‌هایی می‌شود که بخشی از جوانان آن دانشجو نیز هستند، و بر میزان نیازهای فرهنگی-هنری آنان، به راستی افزوده می‌گردد. باید به این نیاز پاسخ داد. تأسیس کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در سال ۱۳۵۳ اقدام مناسبی بود. لیکن این کانون فقط ۳۴۰ عضو دارد. کتابخانه عمومی بردسیر که در سال ۱۳۵۴ تأسیس شده فعلاً حدود ۷۰۰۰ جلد کتاب و ۵۷۱ عضو دارد. این ارقام به هیچ وجه دلگرم کننده نیستند.

آب و هوای بردسیر معتدل و کوهستانی است، علیرغم آنکه متأسفانه در این شهرستان مرکز هواشناسی وجود ندارد، با اینهمه می‌دانیم که آب و هوای آن مطبوع و خواستنی است، نزولات جوی سالانه آن، به طور متوسط حدود ۱۱۰ میلیمتر است، منابع زیرزمینی آب آن غنی است. «بردسیر» از خوش آب و هواترین نقاط کرمان است.

صنایع دستی:

صنایع دستی در بردسیر در مقایسه با سایر نقاط کرمان رونق چندانی ندارد. آمار صنایع دستی استان کرمان چنین گزارش می‌دهد که در سال ۱۳۶۹ در حالیکه در سیرجان ۵۹۶ کارگاه تولیدی (هنر و صنایع دستی) وجود داشته، در بردسیر رقم صفر گزارش شده و اصولاً کمیت و کیفیت گلیم شیرکی پیچ، شال ترمه، قالی و فرش وقالیچه‌ای که، در «بافت» و «سیرجان» و «حرجند» و «چترود» و «دراویز» و «رفسنجان»،... «شهربابک» تولید می‌شود، با تولیدات بسیار ناچیز بردسیر و بردسیری‌ها، مقایسه‌پذیر نیست! چرا؟ خوب، اجازه بدهید از جمع مطالبی که در این مدت عنوان شده است تلخیص و نتیجه‌ای به دست آوریم.

کرمان استانی غنی و پهناور است، با جمعیتی کم. یکی از شهرستان‌های خوش آب و هوای آن بردسیر است که در نقطه خطوط مواصلاتی مهمی قرار گرفته.

مردم کرمان پر استعدادند، و نیز هنرمند و هنر پرورند. (و این قولی است که جملگی برآیند. ایرانیان دیگر، هموطنان کرمانی خود را، خیلی دوست دارند.) در مقایسه با میزان کم جمعیت کرمانی‌ها در کل جمعیت ایرانی‌ها، باید اذعان کرد که سهم هنرمندان کرمانی به مراتب بیشتر از سهم درصدی جمعیت آنان است!

از همین بردسیر ما بزرگمردان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و هنری گرانقدری برخاسته‌اند. می‌خواهم بگویم استعداد و ظرفیت فرهنگی و هنری کرمانی‌ها (و بردسیری‌ها) بسیار سرشار است.

میزان جمعیت کودکان، نوجوانان، جوانان و میانسالان، یعنی آن گروه‌های سنی خلاقه و هنر آفرین به نسبت کل جمعیت، بسیار فراوان است اصولاً بافت جمعیت کرمان (بردسیر) جوان است. و میزان بیسوادی میان آنها - خوشبختانه و خوشبختانه در شرف اتمام است، و یا به حداقل نزدیک می‌شود.

اما این جمعیت ظرفیت‌ها و تمناهای دیگری دارد و آن امکان فعالیت‌های هنری است. باید به این ظرفیت‌ها و تمناها بها داد و به آنها پاسخ گفت و انگهی، هنر، هم یکی از ارکان تمدن است و هم یکی از طرق بسیار مطلوب

گذران اوقات فراغت جوانان و سرشار کردن آن چه اهمیت فوق العاده ای دارد، آنزمان در می یابیم که جایگاه هنر، یعنی فعالیت های هنری در مناسبت با گذران اوقات فراغت چه اهمیت حیاتی دارد.

به هر حال، هنر، برای بعضی یک حرفه است و اصلاً یک جور زندگی کردن است، مثلاً برای استاد «صنعتی زاده» مجسمه ساز و نقاش، و تا حدود زیادی برای خود من تنها راه زندگی و اصلاً خود زندگی است، و حال آنکه برای دیگران ممکن است فرصتی مغتنم برای گذران اوقات فراغت باشد.

خوب، علیرغم چنین اهمیت و قابلیت هایی که هنر دارد، و اینکه هنرمند با خلق هنری، در واقع به یکی از ارکان تمدن سرزمین خود مدد می رساند، و نیز اهمیت هنر در گذران اوقات فراغت، و جنبه های اجتماعی هنر، و دهها خواص بنیادی و کاربردی هنر، در بردسیر ما، امکانات و ظرفیت هنری عمده ای وجود ندارد. به راستی جای یک فرهنگسرای معظم در «بردسیر» خالی است، نه یک فرهنگسرا، بلکه چند و چندین فرهنگسرا. زیرا یکی از معانی اصطلاح «توسعه فرهنگی» اینست که جامعه ها باید در فرآیند زمان، از نظر فرهنگی و هنری دائماً در حال پیشرفت باشند، هم از نظر کیفی، و هم کمی.

پس اجازه بدهید که حداقل با احداث یک فرهنگسرای جامع در بردسیر، در مسیر توسعه فرهنگی قرار بگیریم.

فرهنگسرا، مجموعه ای از امکانات شنیداری - دیداری (سمعی - بصری) است که به منظور آموزش و گردآوری، و نمایش آفریده های هنری تأسیس می گردد. در یک فرهنگسرای مجهز به همه رشته های هنری (مثلاً خط، نقاشی، مجسمه سازی، موسیقی، شعر، قصه، تئاتر و سینما...) پرداخته می شود. برای همه گروه های سنی، بویژه کودکان، نوجوانان و جوانان.

در یک فرهنگسرا استادان هر رشته هنری به آموزش تخصص خود اشتغال می ورزند، و آثار در خور و هنرجویان خود را، در هر رشته، به نمایش در می آورند. فرهنگسرا آثار برگزیده را حفظ و حمایت می کند، با ایجاد جلسات شعر خوانی، و یا اجرای نمایش و یا پخش فیلم، نه فقط اعضای خود که همه افراد علاقمند را به بازدید از آن نمایش برنامه خاص، فرامی خواند. در فرهنگسرا، آثار هنرجویان به نمایش درمی آید تا در نتیجه انتقاد صحیح از آنها، هنرجویان بتوانند نقائص خود را بشناسند، و در رفع آن بکوشند. و دیگر

اینکه فرهنگسرا یکی از اماکن اجتماعی است که فرد با عضویت در آن، در واقع به موقعیتی اجتماعی دست پیدا می‌کند، دیگران را می‌شناسد، و دیگران نیز او را می‌شناسند. دوستی پیدا می‌شود، و گاهی هم، بدبختانه، دشمنی به هر حال، فرد بیش از پیش در جامعه خود، درگیر و جذب می‌شود و به صورت موجودی اجتماعی در می‌آید. هنر، به شهرستان و شهر، و... آبادی جان می‌دهد و تحرک بر میزان آگاهی‌های گوناگون شهروندان می‌افزاید، به قدرت سنجش و اندیشه‌ورزی آنها کمک می‌کند. هنر، قدرت زیباشناسی مردم را تقویت می‌کند، و شور و امید به زندگی را میان آنها افزایش می‌دهد، گفته‌اند هنر، عقل را به جستجو در می‌آورد، احساسات را برمی‌انگیزاند، عواطف را سیراب می‌کند، معنویت را اوج می‌دهد، و انسان را بیش از پیش انسان می‌کند. در خاتمه یک بار دیگر آرزو می‌کنم که برای بردسیر برنامه‌هایی فرهنگی - هنری مهم و ریشه‌ای طرح و اجرا شود، و نخستین قدم در این مسیر تأسیس یک فرهنگسرای مجهز است.

دکتر فرهاد ناظرزاده

پہنیا و احداثیات رصدخانہ
در ارتفاعات شمال شرقی شہر

کوہستان

سید عبدالرحمن بنوری صدر

پیشنهاد احداث سایت رصدخانه

در ارتفاعات شمال شرقی

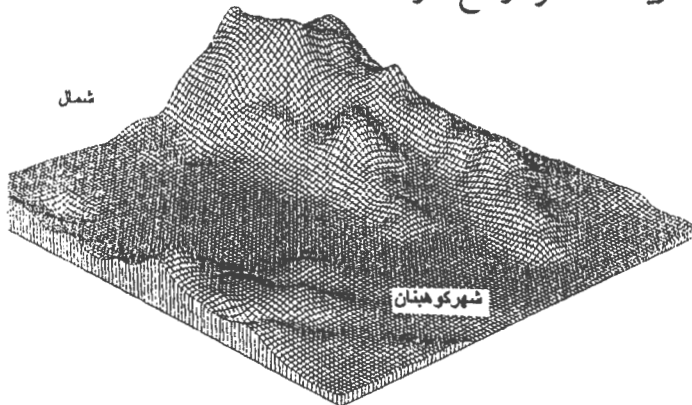
شهر کوهبنان

فصل اول : مقدمه

شهر کوهبنان مهمترین بخش شهرستان زرنند می باشد کوهبنان را در منابع مختلف بنامهای کوه بنان، کونان، خونات، کهنان، کهستان، وکوه بانان ذکر کرده اند.

وجه تسمیه این شهر شاید بدین علت باشد که چون بلندترین نقطه مرزی کرمان، کوهبنان است در زمان قدیم افرادی را از طرف حکومت بالای کوه برای دادن اطلاعات می گذاردند که به آنها کوه بانان می گفتند و به همین علت این محل را کوهبنان نامیده اند.

شهر کوهبنان را کوههای مرتفعی محاصره کرده اند که بلندترین آن که داودان با ارتفاع ۳۶۶ متر می باشد. این شهر با وسعت در حدود ۲۰ کیلومتر مربع از سطح دریا ۲۰۰۰ متر ارتفاع دارد.



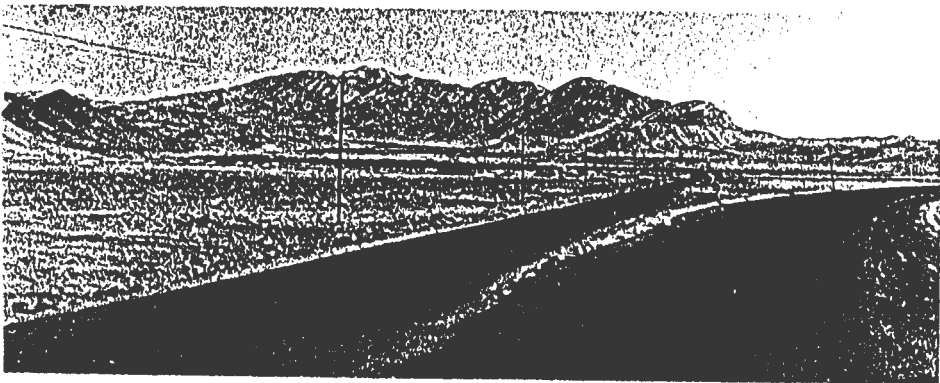
تصویر ۱: تجسم سه بعدی شهر کوهبنان بوسیله ارائه تصویر کامپیوتری، دراین نما با زاویه ۱۵ درجه نسبت به افق و جهت ۲۲۵ درجه به طرف شمال شرق نگاه می کنیم شهر کوهبنان دراین تصویر بافلش مشخص شده است.

۱.۱ وضعیت جغرافیایی شهر کوهبنان :

بخش فعلی کوهبنان دارای حدود ۳۰۰ پارچه ده و روستا است که دو دهستان (ده علی و جور) متعلق به این بخش هستند. جمعیت بخش کوهبنان حدود ۳۰۰۰۰ نفر و جمعیت شهر کوهبنان در حدود ۱۰،۰۰۰ نفر است.

کوهبنان دارای آب و هوایی کوهستانی است و جز مناطق سردسیر استان محسوب می‌گردد. عمده‌ترین معادن زغال سنگ استان در منطقه کوهبنان قرار دارند. معادن زغال این منطقه در زمره غنی‌ترین ذخائر زغال ناحیه جنوب شرقی ایران محسوب می‌گردد. مهمترین مراکز استخراج آن عبارتند از: باب‌نیزو، پابدانا، دره‌گر، مشونی، خمروود و معادن طرز و همکار می‌باشد. این شهر به وسیله جاده آسفالت به کرمان و توسط جاده شوسه به استان یزد مرتبط می‌گردد.

فاصله کوهبنان تا مرکز شهرستان ۱۰۰ کیلومتر و تا مرکز استان ۱۷۵ کیلومتر است. راه ارتباطی کوهبنان به مرکز شهرستان زرنده و کرمان آسفالت است و بلحاظ موقعیت جغرافیایی این شهر جاده ترددی آن اغلب کم ترافیک است.



تصویر ۲: منظره ورودی شهر کوهبنان، جاده آسفالت جدید الاحداث سمت راست تصویر به طرف معدن طرز و راور کشیده شده است و جاده مقابل راه ورودی شهر می‌باشد.

۲.۱ وضعیت تاریخی، اجتماعی و اقتصادی شهر کوهبنان :

کوهبنان زمانی شهر بزرگ و پر رونقی بوده است. در تاریخ آمده است که شهر کوهبنان بر اثر زلزله ویران شده و بعثت از بین رفتن دو چشمه آب جمعیت آن رفته رفته رویه کاهش نهاده است.

جمعیت فعال سکنه فعلی شهر کوهبنان از زمان شروع کار معادن زغال سنگ پابدانا، باب‌نیزو، طرزو... اکثراً جذب کار در معادن شده و عده معدودی به کار کشاورزی، قالیبافی و صنایع دستی مشغول هستند و عده‌ای نیز در مشاغل خدماتی و ادارات محل مشغول بکار هستند و نیروی غیربومی در این بخش از خدمات کمتر دیده می‌شود.

کوهبنان زمانی مهر عرفا و علمای بسیاری همچون برهان‌الدین کوهبنانی، افضل‌الدین ابوحامد احمد کوهبنانی، امیر مجاهد کوهبنانی محمد شهید کوهبنانی، برهان‌الدین خلیل‌الله فرزند شاه نعمت‌الله ولی و شمس‌الائمه کوهبنانی بوده است. و به همین لحاظ پشتروانه فرهنگی با ارزش را از پیشینیان به ارث برده است.

۳.۱ مزیت‌های شهر کوهبنان جهت احداث رصدخانه

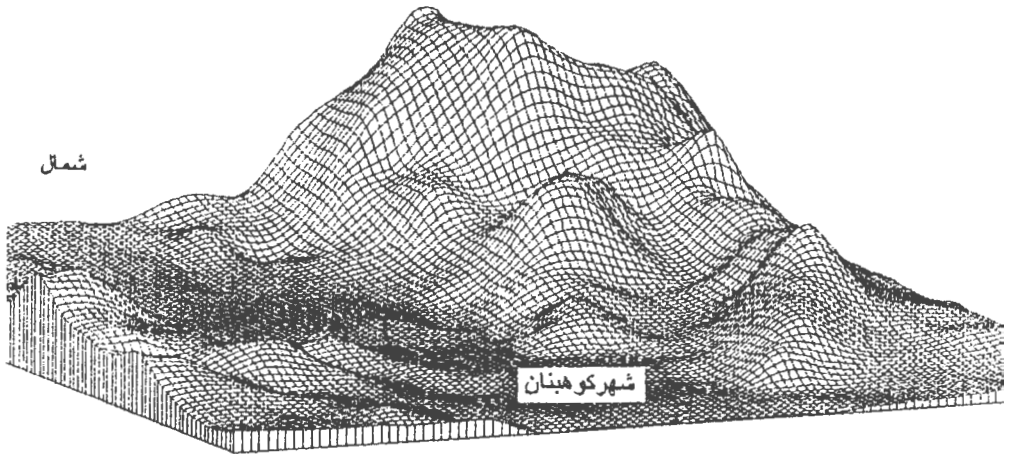
۱- عدم آلودگی هوا و داشتن آسمانی صاف در اغلب شبهای سال .
۲- داشتن مردمی با روحیه کویری که مهمان‌نوازی آنها در طول مدت کار در این منطقه برایشان ثابت شده و روحیه همکاری در امور فرهنگی در اکثر مردم منطقه دیده می‌شود.

۳- سکنه کوهبنان بدلیل دور بودن از هیاهوی زندگی شهرنشینی دارای مردمی آرام، خونگرم با صداقت بدور از ریا است که این نکته در آرامش فکری کسانی که قصد دارند در این منطقه به کارهای علمی و تحقیقاتی بپردازند فوق‌العاده موثر است.

۴- تخت‌گاه قله کوه قلعه دختر مکان مناسبی از لحاظ ارتفاع و بی‌سنگ در ایجاد تأسیسات رصدخانه است.

۵- محل احداث رصدخانه را می‌توان در ارتفاع کوه دودان و در تخت‌گاه صاف آن وجائی که شیب لایه‌های دولومیتی کمتر از ۱۰ درجه رسیده است بنا نمود برای احراز از تأثیر نور شهر در شب محل رصدخانه را می‌توان نسبت به موقعیت شهر جابجا کرد.

محل پیشنهادی سایت رصدخانه



- تصوی ۳: بلوک دیاگرام سه بعدی شهر کوهبنان و محل پیشنهادی احداث سایت را در تصویر ملاحظه می کنید این تصویر با زاویه دید ۳۰ درجه از افق و سمت ۲۲۵ درجه بوسیله کامپیوتر سیم شده است.
- ۶- نزدیکی به مرکز استان و راه ارتباطی آسفalte مناسب و کم ترافیک آن .
 - ۷- نیروی کار فراوان جهت اجرای پروژه .
 - ۸- تأمین کافی آب و برق جهت احداث تأسیسات پروژه .
 - ۹- وجود ایستگاه مخابراتی مناسب جهت ارتباط بین رصدخانه و محیط بیرون .

فصل دوم : اطلاعات فنی سایت کوهبنان

۱.۲ اطلاعات جغرافیایی

- طول و عرض جغرافیای منطقه: ۵۶ ۱۷ طول شرقی، ۲۵ ۳۱ عرض شمالی
وضعیت توپوگرافی: کوهستانی
وضعیت راههای ارتباطی منطقه:
جاده ارتباطی کرمان آسفalte و جاده ارتباطی استان یزد شوسه می باشد.
فاصله سایت تا مرکز شهر کوهبنان: ۴ کیلومتر
فاصله سایت تا مرکز شهرستان زرنند: ۱۰۰ کیلومتر
فاصله سایت تا مرکز استان کرمان: ۱۷۵ کیلومتر

آب وهوا: گرم و خشک ، دارای تابستانهای معتدل وزمستانهای نسبتاً سرد
متوسط میزان بارش سالیانه: ۱۵۰ تا ۲۰۰ میلی متر درسال

فصل زمستان	فصل پائیز	فصل تابستان	فصل بهار
دی ۵۰،۳۰	مهر —	تیر —	فروردین ۲۰،۱۰
بهمن ۵۰،۳۰	آبان —	مرداد —	اردیبهشت —
اسفند ۵۰،۳۰	آذر ۳۰،۲۰	شهریور —	خرداد —

جدول ۱: متوسط میزان بارش در ماههای مختلف سال (به ترتیب کمترین و بیشترین مقدار برحسب میلی متر).

متوسط درجه حرارت سالیانه:

حداقل: ۱۵- درجه سانتیگراد

حداکثر: ۳۵ درجه سانتیگراد

فصل زمستان	فصل پائیز	فصل تابستان	فصل بهار
دی ۱۵،۹-	مهر ۶،۲۳	تیر ۱۴،۳۵	فروردین ۳،۲۰
بهمن ۷،۸-	آبان ۱۰،۲۰-	مرداد ۱۷،۳۵	اردیبهشت ۱۰،۲۸
اسفند ۲،۱۱-	آذر ۱۱،۱۳-	شهریور ۱۲،۳۲	خرداد ۱۸،۳۵

جدول ۲: تغییرات میزان درجه حرارت در ماههای مختلف سال (به ترتیب بیشترین و کمترین درجه حرارت برحسب درجه سانتی گراد).

متوسط میزان رطوبت سالیانه: متغیر بین ۲۰ تا ۷۹ درصد

فصل زمستان	فصل پائیز	فصل تابستان	فصل بهار
دی ۷۳،۷۶	مهر ۳۲،۴۲	تیر ۲۰،۲۵	فروردین ۳۹،۵۰
بهمن ۶۶،۷۹	آبان ۵۱،۵۹	مرداد ۲۱،۲۷	اردیبهشت ۳۲،۳۸
اسفند ۶۰،۶۹	آذر ۵۲،۷۷	شهریور ۲۴،۳۰	خرداد ۲۱،۲۸

جدول ۳: متوسط تغییرات رطوبت در ماههای مختلف سال به ترتیب

بیشترین ، کمترین مقدار برحسب درصد .
تعداد شبهای صاف درسال: باتوجه به بارندگی کم وعدم آلودگی هوا
محتمل است که درپیش از ۱۱ماه درسال دارای هوای صاف باشد .

۲.۲ وضعیت اقتصادی

کشاورزی، معدن، صنعت،: اکثراً اهالی منطقه در دویخش معادن
زغال سنگ و کشاورزی فعالیت دارند، تعدادی نیز در بخش خدماتی مشغول
بکار هستند .

۳.۲ معادن فعال در منطقه

معادن زغال سنگ منطقه ازفعال ترین معادن این ناحیه می باشد تعدادی معادن
گچ، خاک رس و... نیز هست که نیروی فعال این بخش خیلی کم است .

۴.۲ سایر اطلاعات مورد لزوم

وضعیت خطوط انتقال نیرو: به شبکه سراسری انتقال نیرو متصل است .
وضعیت خطوط مخابراتی: دارای تلفن شهری و بین شهری، و یک مرکز
مخابراتی است .
وضعیت شبکه آب منطقه: تعدادی ۵ حلقه چاه در شمال شهر در دامنه
کوهستان حفر شده که آب شهر را تأمین می نماید. درحال حاضر یک منبع
ذخیره آب در حال احداث است .

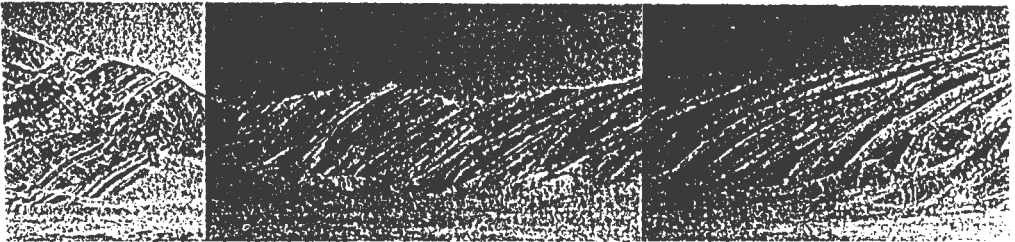
۵.۲ اطلاعات زمین شناسی منطقه :

در منطقه مورد مطالعه می توان نهشته های مربوط به پرکامبرین پسین،
پالنوزونیک، مزوزونیک وترشیاری را مشاهده نمود بامطالعه یک مقطع
چینه شناسی واندازه گیری آن واحدهای چینه شناسی دراین گزارش مورد بحث
قرار گرفته است، تفکیک واحدها وسازندهای رسوبی براساس شواهد فسیلی
وتشابهات چینه شناسی در منطقه صورت پذیرفته است .

۱.۵.۲ پرکامبرین پسین و پالئوزوئیک Late precambrian and Paleozoic

نشه‌های مربوط به پرکامبرین پسین در منطقه مورد مطالعه گسترش داشته و بطور کلی سازند دزو (Dezu Formation) رامی‌توان به پرکامبرین پسین نسبت داد.

دوران اول یا پالئوزوئیک طولانی‌ترین دوران زمین‌شناسی است (۳۴۰ میلیون سال) این دوران به ۶ دوره کامبرین، اردوئین، سیلورین، دونین، کریونئوفروبرمین تقسیم می‌شود کل سازندهای مربوط به پرکامبرین پسین و پالئوزوئیک و مزوزوئیک منطقه برگشته (Overturned) می‌باشند و لذا سازندهای جوانتر در زیر و سازندهای قدیمتر در رو قرار گرفته‌اند.



تصویر ۴: نمای شمالی شرقی شهر کوهبنان، در این تصویر زمین‌شناسی منطقه نمایش داده شده است.

۱.۱.۵.۲ سازند دزو (Dezu formation)

این سازند از لحاظ گسترش در ارتفاعات دامنه شمال شرقی شهر کوهبنان از گسترش وسیعی برخوردار است. همبری تحتانی این سازند اکثراً بوسیله گسلها گسسته شده و در مجاورت سازندهای جوانتر ژوراسیک قرار گرفته است. بلحاظ وجود گسل کوهبنان در حاشیه شهر کوهبنان و عملکرد آن بخشهایی از سازند فوق حذف شده و در مقاطع مختلف ضخامت‌های متفاوتی از آن قابل رویت است.

سنگ شناسی سازند دزو: دربخش تحتانی شامل توف و ماسه سنگهای آركوزيك و برروي آن گچ، ماسه سنگ، سيلت استون، شيل و در دورن لايه هايي از كرينات و دولوميت است. در دولوميت ها واجد نودولهاي چرت و آثار الك و استروماتوليت (Stromatolite & Alae) مي باشند.

۲.۱.۵.۲ سازند داهو (Daaahu Formation)

اين سازند از لحاظ سني به كامبرين زيرين تعلق دارد و بطور هم شيب برروي دولوميت هاي دزو قرار گرفته است. سنگ شناسي سازند داهو: در كوهبنان سازند داهو بعد از ۲۰ تا ۳۰ متر شيل و ماسه سنگهاي آركوزيك قرمز رنگ بياك قاعده كنگلومراني دگرشيب (Disconformity) شروع مي شود و انتهاي آن ماسه سنگ كوارتريتي سفيد رنگي است كه به تاپ كوارتريت موسوم شده است. (Top Quartzite)

۳.۱.۵.۲ سازند ميلا (Mila Formation)

كامبرين مياني در سراسر ايران با يك گسستگي رسوبگذاري آغاز شده است و در ابتداي كامبرين مياني دريا شروع به پيشروي كرده و آهكها و شيلها و دولوميت هاي سازند ميلا را برروي كواتريت سفيد رنگ برجاي گذاشته است. نهشته هاي معادل سازند ميلا در شمال ايران، در كوهبنان به آهك كوهبنان موسوم شده است كه ضخامتي در حدود ۱۰۰ تا ۲۰۰ متر داشته و شامل آهكهاي بودينه شده با باندهاي نازك چرت است كه مي توان آن را معادل بخش ۳ و ۲ ميلا دانست بقايای فسيلى فراواني از تريلوبيت، هيوليتس و براكيوپود در افق هاي كرينات فوق الذكر ديده مي شود. سن اين سازند را كامبرين مياني تاردويسين بالائي مشخص نموده اند.

۴.۱.۵.۲ سازندهای مربوط به سيلورين (Silurian's Formation)

بر روی سنگ های كريناته معادل سازند ميلا در كوهبنان با يك دگر شيبی ماسه سنگهاي آركوزي تاگري واكي ديده مي شود كه با توجه به بخش هاي

گرینات برآکیوپود دار آن متعلق به سیلورین می باشد .
درانتهای دوره سیلورین شواهدی دال برناآرامی در حوضه رسوبی مشاهده
می شود . این ناآرامیها در قالب تغییرات جانبی رخساره های رسوبی در فواصل
کوتاه و حضور آذر آوریها و گدازه های مرتبط و متعاقب آن متمایز می شود .

۵.۱.۵.۲ سازندهای مربوط به دونین (Devonian's Formation)

نهشته های ماسه سنگی و شیلی همراه با گوارتزیت که بصورت دگر شیب
برروی گدازه های فوق الذکر قرار گرفته اند را با توجه به فسیل های برآکیوپود
در مطالعات اخیر به دونین نسبت داده ایم . این طبقات بصورت هم شیب درزیر
رسوبات تریاس قرار گرفته اند .

۲.۵.۲ دوران دوم Mesozzoic

۱.۲.۵.۲ طبقات باسن تریاس (triassic formations)

به نهشته های کرینات واکثرادولومیتی با درون لایه های آهکی دولومیت
و آهکی که بطور هم شیب با ناپیوستگی برروی ماسه سنگها و شیل های دونین
قرار گرفته اند سن تریاس نسبت داده ایم . ضخامت این طبقات از ۱۰۰ تا ۲۰۰ متر
تغییر می کند . دربخش فوقانی این طبقات دولومیتی طبقات آهکی بازنگ
خاکستری روشن مشاهده می شود که ضخامتی درحدود ۳۰ تا ۵۰ متر دارد و با
توجه به فسیل های یافت شده معادل سازند اسپهک باسن لادنین - کارنین است .
درخارج کوهستان کوهبنان درکف دشت ها تناوب ماسه سنگ ، شیل و سیلستون هاس
سبز رنگ دیده می شود که گاهی با افقهایی از زغال و شیل های کرن دار
همراه است . این طبقات به زوراسیک زیرین (سازندشمشک) تعلق دارند .

۶.۲ اطلاعات زلزله شناختی منطقه :

استان کرمان دریکی ازفعال ترین پهنه های لرزه زمین ساختی کشورقرارگرفته
است . تجمع گسله های متعدد و بامکانیسم های فشاری و کششی و امتدادلفزاز ویژگیهای
این پهنه است که به پیچیدگی خصوصیات لرزه زمین ساختی منطقه افزوده است .

جادارد که در اینجا اشاره شود که این گسله‌ها دارای حرکت‌های زمین‌ساختی حتی در حال حاضر هم هستند ولذا بمنظور احداث هر سازه بزرگ بایستی از قبل تمهیداتی را در نظر گرفت. شهر کوهبنان گرچه از لحاظ زمین‌ساختی درکنار گسل کوهبنان که بعلت عبور ازکنار شهر کوهبنان به این نام موسوم شده غالب زلزله‌های فعال دربخش جنوبی این گسل ودر شرق زرنند وروستای چترود به وقوع پیوسته است .

۱.۶.۲ گسله کوهبنان

گسل کوهبنان در پای دامنه کوه واقع شده است این گسله دارای روند شمال غربی- جنوب شرقی است و طول این گسله ۳۰۰ کیلومتر برآورد شده است.

مکانیسم این گسله فشاری باشیب کم به سوی شمال شرقی است درامتداد این گسله سنگهای پرکامبرین پسیین وپالئوزوئیک برروی بادزندهای آبرفتی ورسوبات کوارترنردشت رانده شده انداین گسله دارای حرکت راستالغز (Right_Lateral) نیز می باشد.

گسله کوهبنان در پرکامبرین پسیین - کامبرین پیشین مرز جداکننده رخساره مهمی بوده وکنترل کننده مرز باختری تالاب نمکی هرمز بوده است. بدلیل عدم وجود نمکهای هرمز دربخش شرقی گسله کوهبنان نتیجه گیری شده است که این گسله بسیار قدیمی است (Berberian etal 1978) این گسله با خط داره مغناطیسی F₅₅₂ (Yousefi & Fridberg 1978) همخوانی دارد.

خصوصیات شناخته شده گسله کوهبنان عبارتست از :

در ۵ کیلومتری شمال کرمان تاهوتک (۳۲/۵ کیلومتری شمال غربی کرمان) یال برگشته تاقدیس رانده شده‌ای درراستای گسله کوهبنان دیده می شود دیواره گسله کوهبنان در شمال غربی جاده کرمان زرنند کیلومتر ۱۸/۵ دیده می شود درزون گسله کوهبنان در شمال روستای سردر (۱۰ کیلومتری شمال شرقی هوتک) راندگی سازندهای پالئوزوئیک پادگانه‌های آبرفتی جوان با شیب کمتر از ۲۰ درجه بسوی شمال دیده می شود.

ازروستای لنجون تا تیدرگسله میان سازند شمشک و دشت قرارداد در شرق تیدر، گسله کوهبنان رسوبات کوارترنری که روی سازند شمشک را پوشانیده اند، بریده

ودیواره ای به بلندی چندمتر را بوجود آورده است در شمال غربی ریگ آباد گسله کوهبنان مرز کوه ودشت را بوجود آورده است زمین لرزه های زیر به گسله کوهبنان نسبت داده شده است: (Berberian et al 1984) (جدول ۴)

زمان رویداد (میلادی)	مرکز سطحی	بزرگی	شدت
1864	هوریجان	Ms=5.8	I=VII
1864	چترود	Ms=6.0	I=VIII
1871	چترود	I=VIII	
1897	چترود	Ms=5.7	I=VIII
1913	چترود	Ms=5.2	I=VI
1929	ده زوئیه	Ms=4.5	I=VII
1937	درتنگل	Ms=4.7	I=III
1977/09/17	ده زوئیه	Ms=5.6	Mb=4.8
1977/11/10	ده زوئیه	Ms=4.8	I=VI
1977/12/19	درتنگل	Ms=5.7	Mb=5.8

جدول ۴: زمینلرزه های گسله کوهبنان از سال ۱۸۵۴ تاکنون براساس اطلاعات موجود این گسله در ردیف class 2A از تقسیم بندی Cluff قرار می گیرد. (جدول ۵)

نرخ لغزش	1.10 mm/yr
میزان جابجائی در هر زمینلرزه	<1m
طول گسیختگی	>50 - 200 K
گشتاور لرزه ای (Seismic moment)	>10 ²⁵ dyne - CM
بزرگی	<Ms 7.0
دوره برگشت کوتاه مدت	<100 yr

جدول ۵: مشخصات گسله های Class-2A

**۲.۶.۲ زمینلرزه‌های تاریخی و پیش از سال ۹۰۰ میلادی منسوب
به گسله کوهبنان
۱.۲.۶.۲ زمینلرزه نوامبر سال ۱۸۵۴ میلادی**

به نقل از بربریان (۱۳۶۸) زمینلرزه مذکور باعث ویرانی روستای هورجند و خرابی روستای درختگان، ده شیب و دهران گردیده است. این زمینلرزه در کرمان نیز احساس شده ولی گزارش ویرانی در شهر کرمان ثبت نشده است بعلاوه قرارگیری روستای هورجند در پای گسله کوهبنان احتمال دارد فعالیت گسله کوهبنانی باعث این ویرانی شده باشد.

۲.۲.۶.۲ زمینلرزه ۱۷ ژانویه سال ۱۸۶۴ میلادی

به نقل از آمبرسز (۱۹۸۲) در شب هفتم شعبان سال ۱۲۸۰ هجری قمری زمینلرزه‌ای در چترود و آبدیهای سوی شمال شرق دشت اتفاق افتاده است. این زمینلرزه آسیب چشمگیری به کرمان و روستاهای مجاور رسانید از خرابی‌های این زمین لرزه فروریختن جامع مظفر و آسیب دیدن طاق قبه سبز است.

۳.۲.۶.۲ زمینلرزه چهارم اوت سال ۱۸۷۱ میلادی

بربریان (۱۳۶۸) می‌نویسد که این زمینلرزه باعث ویرانی چترود و روستاهای پیرامون آن گردیده و در کرمان هم احساس شده است. احتمال دارد جنبش گسله کوهبنان سبب این ویرانی شده باشد.

۴.۲.۶.۲ زمینلرزه ماه مه سال ۱۸۷۵ میلادی

آمبرسز (۱۱۸۲) می‌نویسد که زمینلرزه مذکور باعث ویرانی دژجور و روستاهای مجاور شده، همچنین زیستگاه‌های طغرا لجرد نیز ویران شده است. نقل شده است که پیش از وقوع زمینلرزه جانوران وحشی بسیاری از کوهستان سرازیر شده و وارد روستای جور می‌شوند روستائیان از خانه‌ها بیرون آمده و به تعقیب آنها پرداخته و در همین هنگام زمینلرزه روی داده است و لذا جانشان نجات پیدا کرده است. زلزله باعث خشکیدن چشمه‌ها و آسیب رسیدن

به خانه‌های روستائی شده و شدت آن در کرمان هم احساس شده است.

۵.۲.۶.۲ زمینلرزه‌های مه سال ۱۸۹۷ میلادی

این زمینلرزه (آمیرسز، ۱۹۸۲) چترود، سرآسیاب و بخشی از روستاهای اطراف کرمان را ویران کرد و گنبد قبه سبز که پیش از آن نیز بر روی پی نیمه ویران استوار بود فرو ریخت.

جدول ۶: زمینلرزه‌های تاریخی منسوب به گسله کوهبنان

بزرگی		مرکز سطحی مهلرزه			
تاریخ وقوع	محل وقوع	طول جغرافیائی	عرض جغرافیائی	MS	I
۱۸۵۲/۱۱/۰۰	هورجند	۵۷/۳E	۳۰/۵N	۵/۸	I
۱۸۶۴/۰۱/۱۷	چترود	۵۷E	۳۰/۶N	۶	VII
۱۸۷۱/۰۸/۰۴	چترود	۵۷E	۳۰/۶N	۵	VIII
۱۸۷۵/۰۵/۰۰	چترود	۵۷E	۳۰/۶N	۶	VIII
۱۸۷۵/۰۵/۲۲	چترود	۵۷E	۳۰/۶N	۵/۷	VIII
۱۸۹۷/۰۵/۲۷	چترود	۵۷E	۳۰/۶N	—	—

نتیجه گیری :

ارتفاعات شمال شرقی کوهبنان مناسبترین موقعیت جهت احداث رصدخانه می باشد. زیرا بلحاظ عدم آلودگی هوا و داشتن آسمانی صاف در اغلب شب های سال و داشتن پی سنگ محکم و قوی جهت ایجاد تأسیسات رصدخانه محل مناسبی می باشد.

وجود ایستگاه مخابراتی، عدم وجود مشکل آب و برق، راه آسفالته مناسب، نزدیکی به مرکز استان و داشتن رطوبت حداقل در اکثر فصول سال از دیگر مزایای موقعیت پیشنهادی است.

شهر کوهبنان گرچه در کنار گسل کوهبنان واقع شده است ولی همانطوریکه در بخش زلزله شناختی منطقه عنوان گردید اکثر زمینلرزه های تاریخی در بخش جنوبی بین گسله به وقوع پیوسته است.

سپاسگزاری :

در اینجا لازم است از کلیه ارگانها، سازمانها و همکارانی که بنحوی در تهیه و ارائه این گزارش مرایاری نموده اند تشکر شود و در پایان گزارش حاضر را به همه مردم خوب، بی ریا و با صداقت کوهبنان تقدیم می دارم و امیدوارم که مطالب این گزارش نقطه عطفی در رونق شهر تاریخی و فراموش شده کوهبنان باشد.

سید عبدالرضا جعفری صدر

کارشناس سازمان زمین شناسی منطقه جنوب خاوری

کوهنہان پیش از تاریخ

دکتر جلال الدین فیضی

« کوهبنان پیش از تاریخ »

« مرکز توسعه فرهنگ و تکنولوژی »

کوهبنان یا کوبنان، در حال حاضر دهستانی است که در بخش راور در ۹۵ کیلومتر شمال غربی زرنند در دراستان کرمان واقعست. ارتفاع آن از سطح دریا ۱۹۸۵ متر و دارای آب و هوایی کوهستانی است. کوههای کمر آسیاب و سرخ در شمال و شرق و کوه تل سیاه در جنوب غربی آن قرار دارد. کوههای بلندترین نقطه کوهبنان همان کوه مشهور کوهبنان است که ۳۶۶۰ متر ارتفاع دارد و به کوه داوان مشهور است. در این کوه گیاهان مختلفی روئیده می شود که در گذشته بعنوان دارو از آنها استفاده می شده است و به همین دلیل آنرا داودان نامیده اند. (۱- روح الامینی ۱۳۵۸)

در زمان مقدسی شهر کوچکی بود که دو دروازه داشته است و حومه بزرگی که در آن حمامها و کاروانسراها قرار داشته اند، و مسجد شهر که در یکی از این دروازه ها، در باغی که تپای کوههای مجاور ادامه داشته واقع بود. (مقدسی قرن چهارم هجری) به قول یاقوت این محل به واسطه داشتن توتیا مشهور بود و توتیای آن به تمام کشورهای جهان صادر می شده است. مارکوپولو نیز از آن دیدن کرده و درباره آن چنین گفته است:

« کوهبنان شهر بزرگی است که در آخرین نقطه خاک کرمان قرار دارد، آهن، فولاد، و توتیای فراوان دارد، و از صنایع دستی آن آینه های بزرگی است که در بازار شهر به فروش می رسد ». (دائرة المعارف مصاحب ص ۲۳۲۳-ج ۲) دشت وسیع منطقه کرمان و بهاباد به نظر می رسد که در طول دوره اقلیم « نیمه خشک » تادوره هولوسن (Holocene) قدیم تشکیل و شکل گرفته باشد. در شمال این منطقه که کوهبنان واقع است و همچنین منطقه شهر کرمان که

در حال حاضر دارای آب وهوایی خشک و بسیار نزدیک به کویری است، رسوباتی از دریاچه ای با آب شور وهمچنین رسوبات آب شیرین همراه با آثار گیاهی فراوان بدست آمده است، که نشان دهنده آنندکه در گذشته میزان بارش ورطوبت در این منطقه، بیشتر از امروز بوده است. در مطالعه زمین شناسی دوران چهارم در منطقه کرمان وجنوب شرق ایران مرکزی آثار تخم شتر مرغ و گونه ای از دوزستان وانواعی از گیاهان مختلف یافته شده که خود دلیلی است برای وجود شرایطی مرطوب تر در این نقاط در گذشته (Huckeride.R.and al 1968) دکتر احمد معتمد نیز در بررسیهای منطقه لوت بامشاهده حفره وسیع دره های آبرفتی ویرشدگی آنها توسط ماسه های امروزی وجود شرایط مرطوب تری را در گذشته این نقاط تأیید کرده است. (۱۳۵۳)

در این منطقه وجود لایه های سنگهای رسوبی آهکی (Marl) وتورب (Peat) که به نظر می رسد در آخرین دوره باران تشکیل شده باشند، واز نظر مقدار باقیمانده های گیاهی (قارچها، سرخسها) وهمچنین نرم تنان بسیار غنی می باشند، ودر دوره آب وهوای مرطوب تشکیل شده اند، به تأیید نظر فوق کمک می کند.

یک زمین شناس آلمانی بنام هوک رید پس از انجام یک سری بررسیهای زمین شناختی در منطقه کوهبنان موفق به کشف وشناسایی دو محل باستانی گردید که قدمت آنرا به دوره های مزولیتیک (میان سنگی) وآغاز نوسنگی (Proto neolithic) نسبت می دهند. (۱۹۶۱) عمده آثار بدست آمده از این دو محل عبارتند از تعدادی ادوات سنگی که شامل ریز ابزارهای هندسی شکل نیز می باشند. (Microlithes geometriques)

به این مجموعه می توان تعدادی سنگهای مادر مخروطی شکل (nucleua conique) بسیار زیبا و ظریف نیز اضافه نمود. این آثار در کناره شرقی رودخانه کوهبنان، ودر مجاورت خرابه های یک امامزاده ویک قبرستان دوران اسلامی بدست آمده که در حقیقت زیستگاهی بوده است که به دوره میان سنگی تعلق داشته است. یک تپه با شیب کم و با ارتفاع حدود ۴ متر نیز که از نظر ریز ابزارهای هندسی شکل بسیار غنی بوده توسط هوک رید شناسایی گردیده است. در این دو محل هیچگونه اثری از حضور سفالینه ویا ظروف سنگی ووسائل مشخص دوره نوسنگی (هاون، سنگ ساب و...) که بتواند معرف ومشخص کننده یک فرهنگ دوره نوسنگی باشد بدست نیامده است.

به استثناء چند تیغه سنگی هندسی شکل که در نزدیکی چشمه ای که در فاصله ۶ کیلومتری جنب شرقی کوهبنان واقع است (احتمالاً همان چشمه گبری است که احمد روح الامینی آورده است) و به نظر می رسد که به همان فرهنگ تعلق داشته باشد، پدیده های دیگری که مشخص کننده دوره پارینه سنگی باشد شناسایی نشده است.

«تشریح و تحلیل صنایع سنگی در کوهبنان پیش از تاریخ»

الف: مواد اولیه:

عمده مواد اولیه بکار رفته در صنایع کوهبنان را سنگ آتش زنه (silex) تشکیل می دهد. این سنگ از سنگهای رسوبی است که در منطقه بوفور یافت می شود. در این صنایع به تعداد بسیار کمتر از سنگ کوارتز (ذر کوهی) در رنگهای مختلف (قهوه ای، زرد، شکلاتی، قهوه ای مایل به قرمز، صورتی و شیری) که در منطقه فراوانند و سرانجام سنگ دیگری از نوع سنگهای آتشفشان که ابسیدین نامیده می شود مورد استفاده قرار گرفته است. سنگ اخیر از نوعی از ابسیدین برنگ سبز روشن بوده است. میزان استفاده از ابسیدین در کوهبنان به نسبت دوسنگ دیگر بسیار کمترست، که شاید علت آن دور بودن معادن آن به کوهبنان بوده باشد. هنوز تعداد معادن شناخته شده این سنگ در ایران بسیار اندک است. در شرق و مرکز ایران تاکنون چهار محل حاوی این سنگ شناسایی شده اند که فاصله نزدیک ترین شان به کوهبنان به حدود بیش از ۲۰۰ کیلومتر می رسد (راه هوایی). این چهار محل عبارتند از:

۱- معدن بین طبس و نی بند که در ۲۰۰ کیلومتری شمال غربی کوهبنان واقع است، و همچنین کمی به طرف جنوب در شمال خور (Aklund, B.1927).

۲- معدن بصیران واقع در ۱۵۰ کیلومتری جنوب بیرجند (stratil, sauer 1956)

۳- معدن بم که در ۵۰ کیلومتری جنوب بم واقع است و با کوهبنان فاصله زیادی دارد. (Beale 1973)

۴- معدن فشارک در شمال شرقی اصفهان که فاصله آن با کوهبنان به بیش از ۴۰۰ کیلومتر می رسد. (دکتر حسین معین وزیری و علی احمدی ۱۳۶۷)

استفاده از این سنگ در کوهبنان آن دوره، حتی بمقدار کم، وجود یک سیستم ارتباطی (تجاری) بین این منطقه و مناطق دیگر در هزاره نهم پیش از میلاد را محقق می سازد، که در جای خود به آن خواهیم پرداخت. (به نقشه مراجعه شود)

ب - تکنولوژی ساخت صنایع:

حضور سنگهای مادر بسیار ظریف مخروطی شکل نشانگر استفاده از تکنیک «فشار مماس» در ساخت ادوات سنگی می باشند. این سنگهای مادر به اندازه های متفاوت، گاهی بسیار کوچک (۱۹ تا ۲۵ میلی متر طول) و در اندازه های بزرگتر نیز بدست آمده اند. (شکل: ۲۷-۲۳) چنانچه از تصاویر

هوک رید برمی آید به احتمال زیاد از تکنیک « فشار ضربه ای یا پرتابی » نیز استفاده می شده است. نشانه های استفاده از تکنیک معروف میکروبورن که در ساخت ریز تیغه های هندسی شکل به کار می رود (Micro-burin) از کوهبنان نیز بدست آمده است. (۱)

ج - تیپولوژی ادوات:

۱- تیغه ها: اکثر ادوات جمع آوری شده از کوهبنان راتیغه ها تشکیل می دهند. (Lames) این تیغه ها که اغلب ظریف و باریک هستند (شکل ۱۲-۱۸-۱۷-۱۵). خود استفاده از تکنیک فشارمماس راتأیید می کنند. از این تیغه ها که اغلب عرض شان از ۱۰ میلی متر تجاوز نمی کند و در طبقه بندی انواع تیغه ها در دسته ریز تیغه ها قرار می گیرند (Lamelles) به نظر هوک رید برای بریدن ساقه های نباتی مورد استفاده قرار گرفته اند (۱۹۶۱). تعدادی از این ادوات دارای روتوشهای بسیار ظریفی بر روی یک یا دو لبه خود می باشند (شکل ۱۶-۱۸-۱۲) نوع تیغه های ضخیم تر با روتوشهای کنگره ای شکل که خشن ترمی نماید بسیار کمیاب است، تنها یک تیغه پشت دار (Lame a dos) گزارش شده است، که هوک رید آنرا با ادوات فرهنگ ناتوفیان (در فلسطین) (۲) و شمال آفریقا قابل مقایسه دانسته است! (شکل ۱۳)

۲- تراشنده های (grattoirs) فراوان بدست آمده اند. بعضی از آنها مدور و یا شبیه به ناخن شست می باشند (unguiforme) تعداد معدودی از آنها بر روی تیغه هایی که دارای روتوشهایی بر روی لبه شان تعبیه شده ساخته شده اند (شکل ۲۲-۲۰-۱۹)
۳- در بین ریز ابزارهای هندسی انواع ذوزنقه ای (traleres) (۵۶-۵۴-۴۸) مثلثی (triangle) مستطیل (rectangle) (۵۷-۴۷-۴۶) و هلالی (Greimant) شکل آن (۴۲-۳۶) بدست آمده است.

تعدادی تیغه های نوک تیز شده کوچک که به نظر می رسد وسایل سوراخ کننده بوده باشند (percoirs) بدست آمده است (۹۵۸-۱۱۰-۲۹) که به نظر هوک رید به ادوات ناتوفیان شباهت دارند!

آنچه که درباره تکنیک میکروبورن و بقیه ادوات همراهی که در کار تولید ریز ابزارهای هندسی شکل می توان گفت، بایستی اضافه کنیم که تعداد آنها در مقایسه با ادوات دیگر بسیار اندک است.

۱- برای اطلاعات بیشتر در این باره به مقاله ج- رفیع فر ۱۳۷۱ مراجعه شود.
۲- تمدن آخرین مرحله دوره پارینه سنگی در منطقه سواحل شرقی دریای مدیترانه (لوانت) می باشد. قدمت این فرهنگ به حدود ۱۲۰۰۰ سال پیش می رسد و همعصر با فرهنگ زارزین در دامنه های زاگرس می باشد.

لازم به ذکر است که به حضور ادواتی که به اسکنه (burins) معروف اند در صنایع کوهبنان در گزارش هوک رید اشاره ای نشده است.

« آثار پیش از تاریخ کوهبنان و موضوع توسعه فرهنگ »

با وجود اینکه به نظر هوک رید فرهنگ کوهبنان با فرهنگ ناتوفیان (۱۰ هزار سال پ م) مشابهت هایی دارد، این مشابهت ها از طریق مقایسه صنایع سنگی براساس ریز ابزارهای هندسی شکل مشخص شده اند، که البته وجود چنین مشابهت هایی برای پذیرفتن ارتباطات فرهنگی بین این دو منطقه در آن زمان با این فاصله کاملاً کافی به نظر نمی رسد. از طرف دیگر کالدول صنایع کوهبنان را با ضایع بدست آمده از منطقه موسیان (جنوب غربی ایران) قابل مقایسه می داند (۱۹۶۷). چنین به نظر می رسد که کالدول و هوک رید هیچیک این نظرات را براساس مطالعات «فرهنگی-تکنولوژیکی» انجام و اعلام نکرده باشند، زیرا مطالعه تکنولوژی کوهبنان مسائل بیشتری را روشن می کند که در زیر به اجمال به آنها اشاره می کنم:

همانطوریکه ملاحظه گردید، بخش مهمی از ادوات سنگی کوهبنان با استفاده از تکنیک « فشار تماس » (taille par pression) ساخته شده اند. تحقیقات D.E. Crabtree در آمریکا (۱۹۶۸) و J. Tixier (۱۹۷۶) در فرانسه، درباره استفاده از این تکنیک در ساخت ادوات سنگی، اجازه شناخت آنرا در مناطق مختلف دنیا فراهم نمود. این تکنیک در ساخت ادوات سنگی، اجازه شناخت آنرا در مناطق مختلف دنیا فراهم نمود. این تکنیک که در اغلب موارد در ساخت صنایع از نوع ریز ابزار بکار گرفته شده است، به دوره ایپئالئولتیک (۱) و نئولتیک تعلق دارد. خاستگاه اصلی این تکنیک را باید در شرق افغانستان جستجو نمود. زیرا قدیمی ترین ادوات ساخته شده با این تکنیک در افغانستان از محلی به نام آق کوپرک (Ag. Kupruk) با قدمتی حدود ۱۶۶۱۵ سال پیش بدست آمده است. (Davis .R.S. 1978)

از مشخصات اساسی این تکنیک می توان به تولید سنگهای مادر فشنگی شکل (Nucleo lusi larme)، تیغه ها و ریز تیغه هایی با لبه های تقریباً موازی نیز اشاره نمود. (Tixier 1984) همانطوریکه قبلاً اشاره گردید هر سه مشخصه فوق در کوهبنان بدست آمده که حضور این تکنیک و استفاده از آن در این محل را تأیید می کند.

۱- ایپئالئولتیک که معادل مزولتیک بکار می رود، در فارسی بدوره میان سنگی معروف است. تاریخ این دوره در خاورمیانه بین ۱۰ تا ۱۲ هزار پ م تعیین شده است.

اهمیت این مسئله در آنست که در حال حاضر کوهنمان از نظر زمانی قدیمی ترین محل شناخته شده در ایران است که از این تکنیک استفاده می کرده است. اطلاعات موجود از محل های باستانی شرق ایران، وجود استفاده از این تکنیک را در بلوچستان - پاکستان در محلی بنام مهرگره (Mehrgarh) (۱) نیز تأیید می کند.

مونیک لوشواله (M:Lechevaller) و ماری لوئیز اینیزان (M.L.inizan) در مطالعاتی که بر روی آثار سنگی مهرگره انجام داده اند استفاده از این تکنیک را در تمام دوره های تمدنی آن (از هزاره هفتم تا اواسط هزاره سوم) با تمام مشخصات و ویژگی های خاص آن تأیید کرده اند (۱۹۸۵).

عمده محصولات سنگی مهرگره که با این تکنیک ساخته شده اند عبارتند از تیغه و ریز تیغه ها، تراشه ها (eclats) که به ندرت به شکل ابزار درآمده اند، در واقع ضایعاتی هستند که در هنگام آماده کردن سنگ مادر با این تکنیک تولید می شوند. محصولات تیغه ای شکل در مهرگره دارای لبه هایی نسبتاً موازی و منظم هستند (تیغه ها عرضشان کمتر از ۱۰ میلی متر است). اکثر تیغه ها را در دوره های ا تا ۳ بدست آورده اند، در حالیکه تیغه های عریض تر در دوره ۴ تا ۷ فراوان ترند.

ریز تیغه ها اغلب دارای یک انحنای نسبتاً محسوس می باشند که این ویژگی تراش ریز تیغه های ساخته شده از روی سنگ مادر مخروطی شکل می باشند. سنگهای مادر ابعادشان کوچک است و اغلب از نوع مخروطی شکل می باشند. (۱۹۸۵) در این جا باید گفت که در حقیقت استفاده از این تکنیک در مهرگره زیاد عجیب به نظر نمی رسد زیرا دوره نوسنگی در مهرگره با خصیصه های این دوره در ایران کاملاً مطابقت می کند. از طرف دیگر عناصر مشابهی (دوزنقه ای شکل ها با مقطع مقعر) با محل های باستانی شمال افغانستان و تاجیکستان قابل مقایسه می باشد.

در منطقه کرمان در جنوب شرقی شهریم در کناره رودخانه فهرج بررسیهای انجام شده توسط دوهنزلین (I.de Heizelin) هیچ نشانه ای از وجود این تکنیک را دربر نداشته است. البته این آثار به فرهنگ ماسترین (۲) (Mousterin) تعلق داشته اند. همچنین در دره بردسیر و دره لاله زار نیز آثار قابل توجهی که وجود استفاده از این تکنیک را نشان دهد گزارش نشده است. (J.de Heizelin ۱۳۵۳)

۱- این محل از سال ۱۹۷۴ توسط ژارثیر حفاری شده است، وسعت آن حدود ۲۰ هکتار می باشد. قدیمی ترین آثار آن به دوره نوسنگی بدون سفال هزاره (هفتم پ م) می رسد. و جدیدترین آن بدوره برتر تعلق دارد، ضخامت رسوبات باستانی آن ۷ متر تعیین شده است.

۲- این واژه از غاری در فرانسه بنام موسیته گرفته شده، در این غار آثار قابل توجهی از انسان های دوره پارینه سنگی میانه (بین ۳۵۳ تا ۳۵ هزار سال پ م) بدست آمده که فرهنگ مشخص این دوره به این نام معروف است.

اما در غرب ایران قدیمی‌ترین آثار استفاده از این تکنیک رابایستی در شمال خوزستان در منطقه دهلران مشاهده نمود. در این منطقه نشانه‌های آشنایی با این تکنیک از قدیمی‌ترین دوره استقرار دائم بشر (۷۵۰۰ پ.م) به وضوح دیده می‌شود. تعداد زیادی تیغه‌های ظریف ساخته شده با این تکنیک در کنار سنگهای مادر فشنگی شکل بسیار ظریف که از نوع بسیار مشخص کارکرد این تکنیک است، در بین بازمانده‌های تپه علی‌کش وجود داشته که استفاده از این تکنیک رادر غرب ایران و در هزاره هشتم پ.م تأیید کرده‌اند. (F.Hole et al 1969) در دامنه‌های زاگرس به جز، دریک محل (تپه عبدالحسین) در کرمانشاه که آثار استفاده از این تکنیک فراوان بدست آمده. (pullar,j-1990) تقریباً نشانه قابل توجهی از بکارگیری این تکنیک تا قبل از اوایل هزاره هفتم پ.م دیده نمی‌شود (ج. رفیع فر ۱۳۷۱)

بطوریکه ملاحظه گردید هم در جنوب شرقی ایران (مهرگره) و هم در غرب ایران (خوزستان و دامنه‌های زاگرس) آثار استفاده از این تکنیک از کوهبنان جدیدتر است. بنابراین کاملاً منطقی به نظر می‌رسد که تکنیک «فشارماس» که احتمالاً در اصل تکنیکی شرقی بوده است، در حدود هزاره نهم پ.م از آق کوپروک (افغانستان) به منطقه کوهبنان وارد شده باشد. (J-Rafifar 1988) در این خصوص استفاده از سنگ ابسیدین در کوهبنان همزمان با ورود این تکنیک قابل توجه می‌نماید زیرا همانطوریکه اشاره شد نزدیک‌ترین معدن این سنگ به کوهبنان معدن بصیران و طبس است که در بین راه آق کوپروک و کوهبنان واقع شده است. (نقشه) از طرف دیگر باتکیه بر شواهد «فرهنگی-تکنولوژیکی» بسیار محتمل است که این تکنیک در هزاره هشتم از شرق ایران (کوهبنان) بطرف غرب ایران برده شده باشد و ابتدا در دهلران و سپس بطرف شمال یعنی بخش مرکزی کوهپایه‌های زاگرس (در اوایل هزاره هفتم) انتقال یافته باشد. در این باره دو پدیده دیگر می‌توانند احتمال وجود چنین ارتباطاتی را بین غرب و شرق ایران قوی‌تر سازد:

۱- وجود استفاده از ابسیدین در دهلران که برخی از آنها می‌توانند منشاء شرقی داشته باشند. (معدن اصفهان؟)

۲- وجود سنگ فیروزه در دهلران که نزدیک‌ترین معدن شناخته شده آن در نزدیکی یزد واقع است، یعنی بین راه کوهبنان و دهلران. (Beale 1973)

از طرف دیگر احتمال اینکه این تکنولوژی در هزاره هفتم از کوهبنان به طرف جنوب شرقی و به پاکستان انتقال پیدا کرده باشد کم نیست که شواهد مهرگره بطوریکه ملاحظه گردید می‌تواند بخوبی نشانگر آن نیز باشد اما درباره مهرگره آثار حضور و استفاده از ابسیدین گزارش نشده است. در منطقه جنوب کوهبنان،

بجزء یک محل باستانی (تپه یحیی) واقع در حوضچه رودشور (۶۱۰۰-۶۵۰۰ پ) که حاوی مقدار کمی اسیسیدین بوده است (c.c.lamber Karlovsky 1986) در محل های دیگر شناخته شده مانند تپه شهداد، تل ابلیس و... هیچگونه اثری از وجود اسیسیدین گزارش نشده است. قدمت این دو محل اخیر به مراتب کمتر از تپه یحیی و بخصوص مهرگره بوده است و به هزاره چهارم پ م تعلق دارند. به هر ترتیب غیبت اسیسیدین در این دو محل می تواند نشانگر آن نیز باشد که از هزاره چهارم به بعد عناصر دیگری در صنعت وارد شده و جای صنایع سنگی را گرفته باشند که در این منطقه بدون شک فلز مس و استفاده از آن با توجه به معادن غنی آن در منطقه بیشترین بخت را برای جایگزینی این سنگ ها داشته اند. البته اظهار نظر دقیق و قاطع در این باره زیاد ساده و علمی به نظر نمی رسد. خصوصاً اینکه اطلاعات موجود درباره دوره نوسنگی منطقه بسیار اندک است و به جز محل باستانی کوهبنان که آثار اوایل نوسنگی را ارائه کرده است، آثار دیگری که از این دوره بجای مانده و شناخته شده باشد نمی شناسیم.

دکتر منصور سید سجادی در این باره می گوید: « از نخستین زمانهای دوران سنگی (نظیر آنچه که در بلوچستان پاکستان، در مهرگره دیده شده است) نیز اثری موجود نیست، کهن ترین محوطه های باستانی شناخته شده منطقه پس از دوران پارینه سنگی محوطه های دوران فلز است». (م- سجادی ۱۳۶۷)

بنابراین با توجه به اطلاعات موجود، اینکه کوهبنان یکی از اجتماعات مهم دوران مربوطه در شرق ایران امروزی بوده است تقریباً قطعی است و احتمال آن نیز بسیار است که کوهبنان یکی از مراکز توسعه فرهنگ و تکنولوژی به جنوب شرقی منطقه و همچنین غرب و دامنه های زاگرس بوده باشد. این نظریه می تواند با شناسایی و مطالعه محل های باستانی جدید مربوط به دوره نوسنگی و میان سنگی در منطقه مورد تأیید بیشتر قرار گیرد، البته این در حالیست که دلایل ارائه شده در بالا مجدداً در محل های جدید نیز مشاهده گردد، که در غیر این صورت می بایست منتظر نظرات جدیدی در این باره نیز بود.

دکتر جلال الدین رفیع فر
گروه انسان شناسی - دانشگاه تهران
سمینار کرمان شناسی ۲۸ مهر ۱۳۷۲

الف: منابع فارسی

- ۱- رفیع فر جلال الدین ۱۳۷۱ «رواج اَبسیدین و کنهترین تبدلات فرهنگی- تکنولوژیکی آن در ایران» مجله باستان شناسی و تاریخ- سال پنجم- شماره دوم ص ۱۴-۲۶ مرکز نشر دانشگاهی .
- ۲- رفیع فر جلال الدین ۱۳۷۲ «تاملی دوباره بر صنایع دهلران» مجله باستان شناسی و تاریخ- سال هفتم شماره اول و دوم (۱۳ و ۱۴) مرکز نشر دانشگاهی .
- ۳- روح الامینی احمد ۱۳۵۸ «کوهننان» پارم چاپ - کرمان
- ۴- سید سجادی منصور ۱۳۶۷ «نگاهی به آثار باستانی بلوچستان از آغاز تا اسلام (۱)» مجله باستان شناسی و تاریخ- سال دوم- شماره دوم ص ۴۱-۵۶ انتشارات مرکز نشر دانشگاهی- تهران
- ۵- معین وزیری حسین ۱۳۶۷ احمدی علی «مطالعه سنگ شناسی توده های نفوذی وهاله دگرگونی شمال فشارک (اصفهان)» مجله علوم - دانشگاه تهران- جلد ۱۷ شماره های ۲ او سال ۱۳۶۷ ص ۶۱-۶۳
- ۶- معتمد احمد ۱۳۵۳ «مسائل زمین شناسی چاله لوت» مجله جغرافیا، شماره ۱۱- انتشارات دانشگاه تهران .
- ۷- مقدسی ابوعبدالله محمد بن احمد «احسن التقاسیم» ترجمه علینفی متروی ، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران ، چاپ اول ۱۳۶۱ ه . ش

ب: منابع لاتین

1- Asklund, B. 1927
Zur Geologie ostpersiens Auf Grund Der Von Sven Hedin
Gesammelten Gesteinsprobe . In Sven Hedin : Eine
Routenaufnai Me Durch Ostpersien, 2, S, 381- 446, 17 taf :
Leipzig U . Stockholm (Generalstabens litografiska Anstalt)
1927.

- 2- Beale .T.W 1973
 "Early trade in highland Iran : a view from a source area "
 world Archaeology , 1973,5:133-148
- 3- Cald well.J.R 1967
 Investigations at tal -I-Iblis
 Spring field: Illinois state Museum preliminary reports, n g
- 4- Crabtree. D.E. 1968
 Mesoamerican polyhedral cores and Prismatic Blades.
 American Antiquity ,33,4:446- 478
- 5- Davis .R.S.1978.
 " The Paleolithic " The Archaeology Of Afghanistan From
 Earliest Tieme To The Timurid Periode ,F.R.
 Allchin Et,N. Hammond (EDS), Academic Press, PP.37_70
- 6_ De Heizelin .J. 1974
 " Industries Lithques Du . Rud_e_Fahraj "

مجله جغرافیا شماره ۱۱- انتشارات دانشگاه تهران .

- 7_ Hole ,F,Flannery,K,V Neely.J. 1969
 Prehistory And Human Ecology Of Deh Luran Plain , An Early
 Village Sequence From Khuzistan, Iran,Ann Arbor university
 of Michigan .(Memoirs of the Museum of Anthropology ,
 university of Michigan N.1
- 8- Huckride,R,1961
 Jung- Quartar und End- Mesolithikum in Der provinz Kerman
 (Iran) . In Eiszeitalter und Gegenwart, N 12.P.25
- 9- Huckride , R and al 1968
 " Geology of Kerman In Deutch Language (partly Translated)
 These zurich suitzerlan,
- 10- Le Chevallier .M.1985
 Technologie Lithiques . Le Deditage Par Pression a
 Mehrgarh, Baluchistan , Et L'utilistion De lette Techmque
 Dans Ls Sous- Continent Indo- pakistanais.
- 11- Jarrige, J.F.1988
 "Mehrgarh" In : Andre Leroi- Gourhan
 Dictionnaire De La prehistoirs, Paris, P.U.F P.631
- 12- Lamber - Karlovski , C,C, and Beale .T.W.1986
 " Excavation At the tepe yahya " Iran , 1967- 1975,
 The Early periods, peabody Museum of Archeology and
 Ethnology .(Harvard university, 1986) .P.11

13- Pollar , J 1990

Teppah abdol -Hosine a Neolithic site in western Iran . The Excavation of 1978, Oxford, Bar, International Series.

14- Rafifar.J.1988

▪ L Industries Lithiques Neolithique Du Zagros Et Du Plateau Iranien (10000-6000) , These De Doctora , Paris, Sorbonne. Pantheon , 1988

15- Strail - Sauver, G 1950

Forschungen In Der Wuste Lut , Wiss- Z.- Martin Luter University (Wittenberg:v.Halle)

16- Tixier.J.1976

▪ L Industrie Lithique Capsienne De L'ain Dokkara, region De tebessa , Algerie . Fouilies De .L. Balout Libya 24:21-54

17- Tixier. J.1983

▪ Lames ▪ Prehistoire De La pierre Taillee, 2, Economic Du Debitage Laminaire , PP, 13-21

شاه ولی در کوهستان

« دکتر محمد فرزام »

(شاه ولی در کوبنان ، مأمَن عارفان)

کوهبنان (یا مخفف گونه: کوبنان و کُهبنان) نام یکی از بخشهای معروف و خوش آب و هوای شمال غربی کرمان است که در بعضی تذکره‌ها و متون کهن حتی آثار بعضی از استادان و فضلاء معاصر به اشتباه و تحریف و تصحیف به صورت: کوبنات و کُهستان و کُهسان... در آمده است (برای آگاهی بیشتر در این باره رجوع شود به کتاب مسافرت‌های شاه نعمت الله تألیف نگارنده این سطور، اصفهان شهریور ماه ۱۳۴۷ ص ۲۳ و ۴۵ و حاشیه آن. در المضاف الی بدایع الازمان فی وقایع کرمان تألیف ابوحامد احمد بن حامد کرمانی به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۳۱ شمسی ص ۴۵، ۴۴، ۷، ۶... اشتباهاً کوبنات و در تذکرة الشعراء دولت‌شاه سمرقندی به سعی ادوارد برون انگلیسی، لیدن ۱۳۱۸ هجری قمری ذیل احوال شاه نعمت الله ولی - کوهستان و کُهسان و در ارزش میراث صوفیه، دکتر عبدالحسین زرین کوب، سال ۱۳۴۲ شمسی ص ۲۶ به غلط (شاه نعمت الله کُهستانی کرمانی)؟! درج شده است.

بخش مزبور از دیر باز آبادان و مَطْمَح نظر مُورخان و جغرافیایانویسان و سیاحان بوده و اینک پس از گذشت قرون و اعصار، وصف آن را در آثار ایشان می‌توان یافت .

در قرن چهارم هجری ، مقدسی در احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم - از کوهبنان به عنوان شهری کوچک یاد کرده که دارای مسجودو دروازه و حمامهاوکاروانسراها... بوده است (دائرة المعارف فارسی ، ج ۲ ص ۲۳۲۳).

در اوائل قرن هفتم ، یاقوت مؤلف مُعجم البلدان ، از توتیای فراوان آنجا که به دیگر بلاد صادر می‌شده سخن گفته و مارکوپولو ، سیاح معروف ایتالیایی در همان قرن ، علاوه بر توتیا - از آهن و فولاد بسیار آن دیار یاد کرده و به صنایع دستی آنجا از جمله آینه‌های بزرگی که در بازار شهر به فروش می‌رفته اشارت نموده است (همان مأخذ و صفحه) .

اینها همه به اوصاف صوری و ظاهری کوبنان پرداخته و از ذکر ویژگیها و خصوصیات معنوی و فرهنگی آن غفلت ورزیده‌اند. به قول مولانا :

چند باشی عاشق صورت ؟ بگوئی طالب معنی شو و معنی بجوی
صورت ظاهر فنا گردد بدان عالم معنی بماند جاودان...
(مثنوی میر خانی ج ۲ سال ۱۳۳۱ ص ۱۳۱)

باید دانست علاوه بر مظاهر مادی مزبور که همه نمودار تمدن باستانی میهن عزیز ماست و درجای خود نیز بسیار ارزشمند و در خور توجه و عنایت است، کوهبنان از روزگاران کهن ، مأمّن صاحب‌دلان و اولیاء حق و مجمع ارباب ذوق و معرفت بوده و به گواهی اسنادومدارک تاریخی بر اثر موقعیت خاص جغرافیایی، از نواحی عارف پرور کرمان بشمار می‌رفته است چنانکه در بعضی تذکره‌ها و تراجم احوال عُرفا ، شواهدی در این باب می‌توان یافت. ولی غیر از عرفا و متصوفه و بعضی ائمه علم کلام که اصلاً اهل این دیار بوده‌اند، مورخ و ادیب و طبیب نامدار ، ابوحامد احمدبن حامد معروف به افضل کرمان و همچنین شاه نعمت‌الله ولی ، قطب سلسله صوفیه نعمت‌اللهی به جهت طول اقامت در کوبنان ، بدانجا انتساب یافته‌اند. برای رعایت جانب ایجاز در این مقاله تنها از شاه ولی سخن می‌رود و بحث در باب افضل به وقتی دیگر مُحتمل می‌گردد. درباره بزرگان صوفیه و مشاهیر مُتکلمین این سرزمین در

تذکره مناقب شاه ولی ، تألیف عبدالرزاق کرمانی (۹۱۱ هجری) چنین آمده:
 (کوبنان مدفن قطب الاولیاء والواصلین شیخ برهان الدین احمد کوبنانی (صاحب
 کتاب سواطع البرهان فی مطالع العرفان و لویح البرهان الی اللوامح التبیان) و
 مولد و موطن (... مُحدّث و متکلم بزرگ) شمس الائمه کوبنانی... شارح
 صحیح بخاری و مواقف و شرح مختصر قاضی است ...) (مناقب شاه ولی ،
 عبدالرزاق کرمانی ، جزو مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی
 به تصحیح ژان اوین ۱۳۳۵ ، ص ۴۶) .

صاحب مزارات کرمان نیز در... ذکر مناقب عارف ربّانی و مرشد صمدانی
 شیخ برهان الدین محمد؟ الکوبنانی... که از اکابر اولیا... و اتقیا بوده... شرحی
 مستوفی آورده و خود پس از زیارت مرقد او اشعاری در عظمت مقام معنوی
 عارف مزبور سروده که برای رعایت ایجاز تنها به نقل این رباعی از گفتار وی
 بسنده می کنیم :

خواهی که شوی عزیز در ذنبی و دین در زیر نگین در آوری روی زمین
 باید که همیشه استعانت جویی از باطن پاک شیخ برهان الدین...

و به قول او: (...دیگر از اعزه که در آن محال متبرکه آسوده اند... سید
 سلیمان و... شیخ تقی الدین فوزی و شیخ محمد حاجی است...) (تذکره الاولیاء
 محرابی کرمانی یا مزارات کرمان به تصحیح سید محمد هاشمی و اهتمام
 حسین کوهی کرمانی ، ۱۳۳۰ خورشیدی ، ص ۱۶۲-۱۶۸).

مُصحح دانشمند کتاب مزبور ، پس از اشاره به اختلاف روایات درباره نام
 شیخ برهان الدین ، در اسفند ماه سال ۱۳۳۰ درباره موقعیت مزار این عارف
 بزرگ در کوبنان مطالبی نگاشته که ذکر آن خالی از فواید تاریخی و جغرافیایی
 و اجتماعی نیست ، بدین قرار:

((... قبر وی در طرف شرقی کوهبنان بالای اراضی معروف به صحرای
 جزیره ، در پایین کوهبنان قدیم واقع است و قبلاً موقوفاتی نیز داشته که
 اندکی از آن ... یعنی کمی از آب معروف به اُپورارتین علیا برای مزار شیخ
 باقی مانده در محلی که شیخ برهان الدین مدفون است سابقاً قبور بسیاری از
 عرفا و فقها بوده و عقیده عامه اهالی از قدیم بر این بوده که در خانقاه مدفن
 شیخ ، هفتاد یا هشتاد تن از اولیا مدفونند... متأسفانه اکثر آن قبور بواسطه طمع

نا اهلان به سنگهای مرمر آن ، از خرابی و ویرانی مصون نمانده است (ایضاً مزارات کرمان ، حاشیه ص ۱۶۳).

ناگفته نماند کونان در همان حال که مأمّن عارفان و عالمان بنام بوده در طی قرون و ادوار گذشته از اطراف و اکناف ایران پذیرای بسیاری از بزرگان این طایفه نیز بوده است .

چنانکه من بنده در کتاب : مسافرت‌های شاه نعمت الله ولی ، به استناد اقوال ارباب تراجم احوال مانند:

عبدالرزاق کرمانی و مولانا صنع الله نعمت اللهی و ملامحمد مفید مستوفی بافقی و رضاقلیخان هدایت و معصومعلی نعمت اللهی به تفصیل آورده است ، عارف مزبور که در سال ۷۷۱ هـ . در سمرقند به ارشاد و هدایت مردم مشغول بود بر اثر سوء ظنّ تیمور به ترک ترکستان مجبور گشت و ناگزیر به هرات رفت و از آنجا پس از ازدواج بانوه دختری امیر حسینی هروی ، صاحب سؤالات گلشن راز ، به کوهبنان کرمان عزیمت کرد و به قول مؤلف جامع مفیدی مدت هفت سال در آنجا اقامت گزید و یگانه فرزند او سید خلیل الله که به مناسبت ولادت در جوار خانقاه شیخ برهان الدین کونانی تیمناً به برهان الدین ملقب گردید، پسال ۷۷۵ هجری همانجا قدم به عرصه وجود نهاد. شاه نعمت الله ماده تاریخ تولد میمنت اثر فرزند دلبنده خود را بدین گونه به نظم آورده است :

از قضای خدای عزّ و جلّ	حیّ قیوم قادر سبحان
نیم ساعت گذشته بودازروز	روز آدینه در مه شعبان
یازدهم بودماه ووقت شریف	ماه درحوت ومهردرمیزان
پنج و هفتادوهفتصد ازسال	رفته درکونان که ناگهان
میر برهان دین خلیل الله	آمد ازغیب بنده را مهمان
خیر مقدم برآمد از عالم	مرحبایی شنودم از یاران
کسب اویاد علم ریانی	حاصلش باد عمرجاویدان ...

(مسافرت‌های شاه ولی تألیف نگارنده این سطور سال ۱۳۴۷ ص ۱۸ تا ۴۴)

چنانکه در تذکره‌ها آمده تا هنگامی که شاه ولی در کونان بسر می‌برد از سر اخلاص و ارادت به زیارت مرقد شیخ برهان الدین می‌رفت و در مواضع

معینتی که بعضی از آنها هنوز هم به نام او معروف است به نماز و عبادت و ذکر و فکر می‌پرداخت. صاحب تذکره مناقب در همین باره چنین آورده:

((در ایام اقامت (در) کوبنان حضرت مقدسه (شاه ولی) به مزار شیخ برهان الدین فرمودندی و چون به دروازه الله اکبر کوبنان رسیدندی گاهی نعل برهنه ساختندی و به زیارت حضرت حقایق پناهی خواجه رئیس السدین نیز می‌فرموده‌اند و به کوهی که نزدیک است به مزار بالا می‌رفته‌اند و محلی معین هست که به طریق تبرک مخلصان روند و نماز گزارند و توجه کنند. بنا بر آنکه حضرت مقدسه آن موضع را ممتاز ساخته (و) در آنجا بسیار می‌بوده‌اند... آنرا ((تخت امیر)) گفتندی و ((خلوت امیر)) در ظهر خانه خاصه حضرت مقدسه است در کوبنان. (در یکی از قرای آنجا) بعضی از... مردم صحرا که محتاج به آب می‌بوده‌اند استغاثه به آن حضرت نموده‌اند ((چاه میر)) را حفر فرموده‌اند (...)) (مناقب شاه نعمت الله ولی جزو مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی کرمانی، به تصحیح ژان اوین، تهران ۱۳۳۵ شمسی، ص ۴۷-۴۸) درباره ((تخت امیر)) رجوع شود به: کوه بنان تألیف آقای احمد روح الامینی، تیرماه ۱۳۵۸ ص ۳۹.

نکته‌ای که در اینجا ذکر آن لازم می‌نماید اینست که در مدت توقف چند ساله شاه ولی در کوهنجان بعضی از سالکان طریقت و طالبان حقیقت مانند: سیدنظام الدین احمد شیرازی و برادرش سید عماد الدین علی و تنی چند از اهل دانش و فضیلت همچون: صائِن الدین علی ترکه اصفهانی و شرف الدین علی یزدی ... به شوق دیدار آن عارف ربّانی، رنج سفر به جان خریده و پس از طی مراحل طولانی در کوبنان به محضر وی راه یافته و عاشقانه به کسب کمالات معنوی و معارف الهی پرداخته و از میامن و برکات ارشاد و هدایت او بهره‌ها بر گرفته‌اند. (مناقب شاه ولی جزو مجموعه در ترجمه احوال شاه نعمت الله ولی، به تصحیح ژان اوین سال ۱۳۳۵ شمسی، ص ۷۰-۷۲).

یادگار دوران اقامت شاه نعمت الله در کوبنان، پیش از مسافرت به کرمان و توطّن درین سامان - علاوه بر اشعار نغزی که در آنجا سروده و ذیلاً به بعضی از آنها اشارت خواهد رفت مکتوبی است که مخفیانه از کوبنان برای یاران مقیم ترکستان فرستاده است زیرا چنانکه قبلاً اشارت رفت چون عارف مزبور بعد از آوارگی از سمرقند و ترک یار و دیار، همواره از فراق دوستان صمیمی و باوفای ترکستان در اندوهی جانکاه بسر می‌برده و راه وصل آنان را نیزاز بیم

تیمور سخت پرآسیب بل نا ممکن می‌دیده نوشتن نامه را تنها وسیله تسلی خاطر یاران می‌دانسته است .

شاه نعمت‌الله نامه مزبور را با سوز و گداز و اندوه فراوان نگاشته و به امید وصال دل خوش داشته ، اگر چه این آرزو هرگز تحقق نیافته است و جای بسی شگفتی است که یاران وفادارترکستانی را تا پایان عمر فراموش نکرده و بعد از گذشت ماهها و سالهای متمادی باز در کرمان به یاد آنان چنین سروده است :

ای صبا گر روی به ترکستان دوستان را سلام ما برسان
ما به جان پیش آن عزیزانیم گرچه تن ساکن است در کرمان
(مسافرت‌های شاه ولی ، ص ۳۰)

و کدورت و رنجش از تیمور را نیز در اشعار خود مکرر اظهار نموده که فعلاً مجال ذکر آن نیست (رجوع شود به: مسافرت‌های شاه ولی ، ص ۳۲-۳۶ و حوالی آن).

باری ، شاه ولی در این مکتوب که مشحون از لطایف عرفانی و صنایع ادبی و نکات تاریخی و اجتماعی است و بهمین جهات نیز از بهترین رسائل وی بشمارست براستی داد معنی داده است .

من بنده که سالهاست افتخار تحقیق و پژوهش در احوال و آثار و افکار این عارف بزرگ را دارد و تا کنون کتابها و مقالات متعدد درباره وی طبع و نشر کرده است در شهریور ماه ۱۳۴۷ نخستین بار پس از گذشت شش قرن این اثر نفیس را نیز که در مجموعه‌های خطی شماره ۱۴۶۴ کتابخانه ملی و شماره ۲۲۶۲ کتابخانه ملک موجود است بعد از مقابله و تصحیح ، با تعلیقات و توضیحات و حواشی ، در کتاب : مسافرت‌های شاه نعمت‌الله ولی ... چاپ اصفهان (ص ۷۱-۶۲) آورده است که بعداً در بعضی از نشریات هم مورد استفاده قرار گرفته و اینک به مصداق : ختامه مسک ، چند جمله آنرا پایان و زینت بخش این گفتار قرار می‌دهد :

((بسم الله الرحمن الرحيم ... حمد بی‌غایت و ستایش بی‌نهایت ، لایق حضرت قدیمی راست که سرافرده شش جهات عالم را به رواق نه طاق ، در مقدار ایام سته پرداخت و سیرت آدم را به صورت : اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ اٰدَمَ عَلٰی صُوْرَتِهِ ، مصتور ساخت . و ساز دلنواز از خمرت طینه آدم بیدئ اربعین صباحاً ، به نوای و عِلْمَ اَدَمَ الْاَسْمَاءِ كُلِّهَا بنواخت . وصلات صلوات زاکیات

نامیات، شایسته روح معطر و مظهر مظهر سیدی راست که جمال : إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ... در آینه: المؤمنُ مرآة المؤمن... نمود... اما بعد تحیاتِ متواتره... و تسلیماتِ متوالیه... به جناب جنّت مآب اصحاب و احباب عرضه می دارد و می گوید :

سَلَامٌ عَلَى الْعَهْدِ الَّذِي كَانَ بَيْنَنَا سَلَامٌ عَلَى الْعَهْدِ الْقَدِيمِ ، سَلَامٌ

رباعی

آن عهد که بسته ایم در روز نخست بشکستن او خاطر من هیچ نجست
مستانه شکسته بسته ای می گویم ماییم و دل شکسته با عهد درست

شعر

مَعَاشِرَ إِخْوَانِي سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَقَدْ طَارَتْ الْأَشْوَاقُ مِنِّي إِلَيْكُمْ
أَقُولُ وَ قَدْ طَالَ التَّفَرُّقُ بَيْنَنَا أَلَا لَيْتَنِي قَدْ كُنْتُ بَيْنَ يَدَيْكُمْ...

اگر اشواق مشوقین و اشتیاق مشتاقین به تطویل انجامید ، رجاء وثقت و اعتقاد صادق ، فاعل مختار و قادر جبار ، جلّ جلاله و عمّ نواله - حاکم بر حق و حکیم مطلق است ، لطیفه یی سازد که متعشّان ... فراق به خطه زلال وصال همدیگر رساند. اِنَّهٗ عَلٰی ذٰلِكَ قَدِيرٌ.

نظم

ناگهان بینی مراسمست و جامی می به دست
آمده در بزم و یاران را صلابی می زخم
صورتم در کوبان و معنیم در کوه صاف (۱)

صوفیان صاف راخوش مرحبایی می زخم

شعر

سقى الله ،ها- تلكَ الديارِ واهلها و دام بها الاقبال والا من والسعد
ياد باد آن مقام دل افروز که درو بود یک جهت شب و روز
اما الحمد لله که از دوران نزدیکیم نه از نزدیکان دور ... (۲)

۱- درباره کوه صاف که شاه ولی در آنجا به ریاضت پرداخته است رجوع فرمایند به تذکره دولتشاه سمرقندی ص ۳۳۳ و مسافرت های شاه نعمت الله ص ۲۳، ۲۴.

۲- شاه نعمت الله بدین عبارت از گلستان سعدی نظر داشته : ((... دوران باخبر در حضور و نزدیکان بی بصر دور...)) گلستان سعدی به تصحیح عبدالعظیم گرگانی ، ۱۳۶۰ شمسی ص ۶۷.

در خواب و بیداری بهم ، ماییم با تو دمبدم
گاهی به وصلت شادمان ، گاهی زهجرانت به غم
الاطالَ شوقَ الابرارِ الی لقائی و انی الیهم لِأ شدُّ شوقاً.
مصراع :

یارب برسان به همدگر یاران را
بمحمّد وآله الامجاد.
امیدواریم که حریفان بزم عشق که رندان سراپرده میخانه صدقند، تلقینی که از
ما یافته اند و اورادی که از ما آموخته اند ، به یادگار مایاد دارند و در اوقات
عزیزه و ساعات شریفه رعایت فرمایند ویا سرخوشان ...الذین یذکرون الله قیاماً
وقعوداً وعلی جنوبهم شراب محبت نوش کنند ویا محبوب قل ان کنتم تحبون
الله فاتبعونی یحبکم الله ... دست در آغوش کنند.
رباعی :

گر جام شراب عشق ما نوش کنند خود را و همه خلق فراموش کنند
بی زحمت دست ، دست بادلبرخویش مستانه چو عاشقان درآغوش کنند

و باید که آینه ضمیر منیر که جام گیتی نمای یاران است ، ازغبار اغیار،
مصون دارند و نگذارند که گردی گرد دل برآید و منتظر باشند که ناگاه دلبر
آیدو از کلمات ناشایسته و لقمات نابایسته احتراز واحتمانمایند ویک دو سه
روزی عمر باقی را غنیمت شمارند و به نصیحت اخوان صفا که ندیمان مجلس
درویشانند ترقی نمایند . بیت :

غنیمت دان حضور نعمت الله که عمری اینچنین دیگر نیابی
حق سبحانه و تعالی بی دردان را دردی و دردمندان را دوایی وحریفان را
صفایی و وفایی کرامت کناد بحق حقه .

در رابع سفر، ختم بالخیر والظفر (۱) ازبلده کونان ، صانها الله عن الخذلان ، به الهام
ربانی وتأییدسبحانی ، این سطور مسطور گشت ومستور است تاسلام و سلامتی ما به
غم زدگان هجران برسد و مبشرانه یعقوب را از یوسف بشارتسی بخشاید (۲)

۱- تاریخ سال نگارش مکتوب مزبور در نسخ خطی نیامده ولی چنانکه در همین مقاله اشارت رفته
تاریخ کتابت آن بعد از سنه ۷۷۱ و در حدود سال ۷۷۵ هجری بوده است .

۲- شاه ولی در آثار منظوم و منثور خود گاهی از روی مسامحه بجای بخشد - بخشاید آورده. در این
باره رجوع شود به کتاب :مسافرتهاى شاه نعمت الله تألیف نگارنده ص ۷۱ و حاشیه آن .

شعر:

ای که می پرسی خبیرازحال ما آمد آن کس کو زما دارد خبیر
حال بزم ما بجو از ذوق او زانکه او دارد زذوق ما اثر
والسلام علی من اتبع الهدی (۱)

و این هم غزلی که شاه ولی در کوبنان سروده است
اگر سودای ما داری ، زسودای جهان بگذر
وگر ما را هوا داری ، زسودو از زیان بگذر
خیال این وآن بگذار، اگر ما را طلبکاری
چه بندی نقش بی حاصل؟ بیازاین وآن بگذر
خراباتست و ما سرمست و ساقی جام می بردست
اگر می نوشیش بستان وگرنه خوش روان بگذر
حیاتِ طیبه جویی، زمانی همدم ما شو
بهشتِ جاودان خواهی ، به بزم عاشقان بگذر
بیا گر عشق می بازی ، که مامعشوق یارانیم
برو گر عاشق مایی رهاکن دل ، زجان بگذر
درآبِ دیده ماجو ، خیال آنکه می دانی
قدم بر دیده مانه ، زبحر بیکران بگذر
اگر گنجی طلبکاری که در ویرانه یی یابی
بیا و نعمت الله را به شهر کوبنان بگذر
(دیوان شاه ولی، ص ۳۶۶ و مسافرتها، ص ۵۶-۵۷)

پایان

دکترحمید فرزاد

۱- برای آگاهی در باب این مکتوب رجوع فرمایند به کتاب مسافرتها شاه نعمت الله تألیف نگارنده، ص ۶۲-۷۱ و جلد اول رسائل شاه ولی چاپ خانقاه ص ۴۰۹-۴۱۳ .

زندیا استاد دکترا احمد ناظرزاده کرمانی

فاطمہ حجت انور

زنده یاد
استاد دکتر احمد ناظرزاده کرمانی

دریا دلی از کویر

تقدیم به روح بلند استاد:

آه! ای پرنده ای که تورالانه سوخته
ای شمع نیمه سوز که نورت ز سرگذشت
افسانه بود زندگی پرشکوه تر
برجان عاشقت دل پیمانہ سوخته
بر سر گذشت تویر پروانه سوخته
« (۱) دل ها به سوزناکی افسانه سوخته »

فاطمه جهانگرد « جهان » کرمانی
کرمان پاییز یک هزار و سیصد و هفتاد و دو

به نام نقشبند صفحه خاکی
عذار افروز مه رویان افلاکی
«خواجو»

(۲)

آگاه تویی زسوز و سازم
محروم مکن زلطف وجودم
منان قدیم من توهستی
پس جز درتو دگر دری نیست
یاری گر این دل شکسته
برخویش دوچشم روشنم ده
لیسک بگو به یارب من

ای بنده نواز کارسازم
ای جود تو علت وجودم
رحمن و رحیم من توهستی
غیر از تو خدای دیگری نیست
ای کارگشای کار بسته
برغیب توان دیدنم ده
تو روز کن از کرم شب من

* * *

استاد دکتر احمد ناظرزاده کرمانی، از ستارگان درخشان آسمان ادب و شرافت و دانش و سیاست ایران زمین است. وی تازنده بودبا تعصبی شکوهمند به کرمانی بودنش افتخار داشت و تا کرمان پایدار است افتخار دار این فرزند نامدار. من خود تا آنجا که خاطرات کودکی رابه یاد می آورم بارها در صحنه این تفاخر زیبا حضور داشته ام. چه آن لحظه که صدای گرم و صمیمی اش رابا لهجه کرمانی به مناسبت های مذهبی از رادیو ایران می شنیدم و چه آن روزهایی که برای دیدار از بستگان و زادگاهش به کرمان می آمد و بی تابانه همراه با خانواده اش به بردسیر می شتافت و روزهای متوالی در خانه پدر می ماند و امروز...

امروز نیز در صحنه دیگری از این تفاخر که یاد عزیزش را گرامی می داریم و به تجلیل از مقام آن تاریخ ساز فریور و ادیب دانشور نشستیم، افتخار حضور دارم. بررسی و شناخت ابعاد شخصیت و شعر آن بزرگ مرد در این کوتاه فرصت امکان پذیر نیست. از این رو خلاصه چکیده آگاهی خود رابه استحضار می رسانم. چنانچه بردسیریان و کرمانیان آگاه از زندگی و شرح احوال همشهری افتخار آفرینشان، اطلاعاتی بیشتر از آنچه تدوین شده به خاطر دارند، بر من منت گذارند و در فرصت مناسب بازگویند تا به این نوشته افزوده شود و در اختیار مرکز کرمان شناسی قرار گیرد.

اشعار متن گفتار، از سروده‌های زیبا و پرمعنای آن دانشور اندیشه‌مند است.
زندگی نامه استاد ناظرزاده کرمانی:

(۳)

من آن غنچه خون دل خورده‌ام	که نشکفته دربوستان سوختم
به بالین خود در شب تار عمر	چراغ عزایی بی‌فروختم
چراغ من این شعله ذوق من	که چون شمع زان اشک اندوختم

دکتر احمد ناظرزاده کرمانی در سال یک هزار و دوویست و نود و دو هجری شمسی برابر با یک هزار و سی صد و سی و دو هجری قمری به جهان هستی گام نهاد. پدرش محمدناظر از مردم مدبر و دین‌دار و خوشنام و پرهیزگار کرمان زمین و مادرش زنی زاهد و هوشیار و فاضل و بیدار بود. من خود در دوران کودکی به کرات ترجمه و تفسیر آیات قرآن کریم و اشعار حافظ و سعدی را از زبان آن پیر جهان دیده شنیده و به اعجاب به او نگریسته بودم.

محمدناظر در بردسیر صاحب خانه و آب و زمین بود و بسیاری از اوقات خود را در این شهر می‌گذرانید از این رو شهرت بردسیری بودن دکتر ناظرزاده علی‌رغم نسبت کرمانی دو به دنبال نام خانوادگی وی آمده است در اذهان پیچید و رفت و آمدهای وی و خانواده‌اش به بردسیر و سکونت ممتد در خانه پدری که برای استاد بسیار شادی آمیز و خاطره‌انگیز بود، دلیلی بر تأیید این هویت شد. پدر مادر دانا و پارسا در چنین شرایط اخلاقی و خانوادگی فرزند هوشمند و آزاده خویش را پرورش دادند و چون به سن مدرسه رسید او را به دبستان سعادت و سپس به دبیرستان پهلوی آن روز و امام خمینی امروز فرستادند.

اوسرودن شعر را از ۱۲ سالگی آغاز کرد و از همان دوران نوجوانی به همکاری با مطبوعات پرداخت. اما این مختصر برای روح بلند و جستجوگر آن جوان برومند بسنده نبود و دکتر ناظرزاده پس از گذراندن دوره اول دبیرستان برای ادامه تحصیلات خود در رشته ادبی راهی تهران شد و در دبیرستان دارالفنون تحت تعلیم استادان بلند پایه چون بدیع‌الزمان فروزان‌فر، احمد بهمنیار کرمانی و جلال‌الدین همایی باشوقی تمام به تحصیل علم و ادب پرداخت و مسؤول انجمن ادبی این دبیرستان شد. دکتر ناظرزاده را تنها یک خواهر بود که در جوانی از دنیا رفت.

پدر نیک نفسش مشوق بزرگ او بود. بازتاب تأثیر این تشویق را در شعر استاد چنین می‌یابیم:

(۴)

ز آن خاطرات کز تو به خاطر سپرده ام آتش فتد زیاد تو بر جانم ای پدر!
هر شعر کودکانه که بشنیدی از پسر خواندی به لطف مرد سخندانم ای پدر!

استاد که از کودکی باشعور و ادب پیوندی ناگسستنی داشت پس از ورود به تهران و اشتغال به تحصیل از فعالیت ادبی - مطبوعاتی نیز غافل نماند و آثار منشور و منظوم او که در مجلات و روزنامه‌های تهران به چاپ می‌رسید مقبول طبع مردم صاحب نظر شد.

دکتر ناظرزاده در سایه نبوغ ذاتی و کوشش پیگیر خود به پیروزی‌های چشمگیر ادبی و علمی نائل آمد. در نخستین دوره تحصیلات عالی موفق به دریافت دانشنامه لیسانس در رشته الهیات و دانشنامه لیسانس در رشته حقوق سیاسی از دانشگاه تهران شد و از دانشسرای عالی نیز موفق به دریافت درجه لیسانس در رشته علوم تربیتی گردید و بدین ترتیب با اندوخته ارزشمندی از دانشها، فعالیت اجتماعی را آغاز کرد.

وی خدمت اداری را از وزرات دارایی شروع کرد و پس از مسؤولیت پیشکاری دارایی کرمان به شهردار کرمان برگزیده شد. آنگاه به کفالت استانداری تهران رسید و در دوره‌های پانزدهم و شانزدهم از سیرجان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب گردید اما لحظه‌ای از دانش اندوزی و کسب کمال غافل نماند و به تحصیلات خود ادامه داد.

استاد ناظرزاده در سال یک هزار و سی صد و سی و دو هجری شمسی پایان نامه تحصیلی دکترای خود را با عنوان «شرح حال و آثار عمادالدین فقیه کرمانی» با درجه بسیار خوب گذرانید و در همان سال در دانشکده الهیات و معارف اسلامی به تدریس تاریخ ادبیات و متون ادبی پرداخت و تازنده بود به منش خرمی و شیوه مردمی و به روش ادب گستر و فرهنگ پروری سرپرستی دانشجویان آن دانشکده را برعهده داشت.

استاد در موقعیت‌هایی که از سال یک هزار و سی صد و چهل و هشت برای او پیش آمد چند گاهی به عنوان فرصت مطالعاتی به فرانسه رفت و در دانشگاه معروف «سوربن» به تحصیل پرداخت و در این فرصت‌های کوتاه توانست دوره دکتری

جامعه‌شناسی ادیان را نیز به پایان برساند. یادگار این تحصیل و تتبع رساله‌ای درباره «مذهب جعفری» است که زیر نظر پرفسور «هنری دروش» (Henry Destrach) به نگارش در آورده است.

دکتر ناظرزاده پس از وقایع آمدن یک هزاروسی صدوسی و دواز سیاست کناره گرفت و بقیه عمر را به تحقیق و تدریس و تصنیف آثار ادبی، اجتماعی، عرفانی و دینی و همچنین ایراد سخنرانی و شرکت در مجالس و محافل ادبی و مذهبی و نیز سفرهای تحقیقاتی گذراند.

شرکت در بسیاری از کنگره‌ها و مجامع ادبی بین‌المللی، رسانای حضور فعالانه او در عرصه فرهنگ و ادب است.

از رویدادهای مهم زندگی سیاسی او تبعید وی به قلعه فلک الافلاک بود. استاد فرازمنند از بیست سالگی در انتشار مجله ایران امروز با نویسنده نامدار محمدحجاری همکاری داشت و خود مدتها روزنامه شهر آشوب را نوشت. سالیانی سردبیر مجله سلامت فکر بود و یکی از اعضای برجسته انجمن سلامت فکر به شمار می‌رفت. بیش از ده سال معاون دانشمند بزرگ زین العابدین رهنا در انجمن قلم و نیز در همه انجمن‌های ادبی چون انجمن ادبی حافظ در زمره صدر نشینان و استادان فن بود.

استاد نامور همان‌طور که دردانش و فراست و ادب و سیاست و نکته‌دانی و خوش بیانی با لهجه زیبای کرمانی شهره بود و کلام مهرآمیز و شادی‌انگیزش گرمی بخش محفل دوستان و کلاس دانش‌پژوهان؛ در انجام آداب و رسوم مذهبی و فرائض دینی نیز پرشور و پیشگام بود.

به تهذیب نفس اعتقاد بسیار داشت و خود همواره در این طریق می‌کوشید. بارها به زیارت عتبات عالیات و اهل بیت طاهرین و مشهد حضرت رضا علیهم السلام شتافت و بسیاری از اشعار خود را در مدح ثامن‌الائمه در کنار ضریح مطهرش سروده است. دوبار به زیارت خانه خدا مشرف شد.

دکتر ناظرزاده مبتلا به بیماری قند و از عوارض آن در رنج بود و پیشرفت این بیماری موجب نابینایی چشمان بسیار بینای او در دو سال زندگانی پربارش شد و این رویداد ناخوش نه تنها در روحیه حساس شاعر بزرگ تأثیری جانگداز داشت بلکه همه ارادتمندان و دوستانش را در تأثر و تأسفی عمیق فرو برد. هنوز هم دوستان، همشهریان و مریدان وی هرگاه صحنه‌های دلسوز این نابینایی را به خاطر می‌آورند رنجور و گریان می‌شوند. گریان برجشمان نابینای کسی

که خود چشم و چراغ کرمان بود. اما این حادثه تلخ و جانکاه از کوشش و جوشش عالمانه و ادیبانه اونکاست و با همان وضعیت به جلسات درس و بحث و مجالس سخنرانی و اجتماعات ادبی - فرهنگی می‌رفت. خوب به خاطر دارم که هم در همان حال دعوت یکی از سازمان‌های فرهنگی کرمان را برای سخنرانی با بزرگواری پذیرفت و بدلی روشن و چهره‌ای گشاده در مجلس حاضر شد و در پایان سخنرانی با وجود خستگی و کسالت نگارنده را نیز بدین افتخار نائل ساخت که دمی چند درخانه با تعدادی دیگر از خویشاوندان بهره‌ور از فیض حضور و سخن پرشورش باشیم.

استاد چنان بزرگواری و بردبار و از خود رسته و برهیزگار بود که پیشنهاد دهها نفر از علاقه‌مندان و مریدانش را که اعلام کردند حاضرند چشم خود را به او هدیه کنند تا با پیوند قرینه بینایی‌اش را باز یابد پذیرفت و روزهای پایانی عمر را همچنان پر جوش و امیدوار و درعین حال تسلیم و سازگار به تدریس و تعلیم گذراند و سرانجام خیلی زودتر از آنچه تصور می‌رفت در آغاز بهار لاله خیز، زمستان غم‌انگیز عمرش فرارسید و شمع نورافشان وجودش با نسیم بی‌مهری روزگار خاموشی گرفت.

استاد سخنور و شاعر دانشور دیار ما در سپیده دم سوم فروردین ماه یک هزاروسی صد و پنجاه و پنج سبک روح چون نسیم بهاری بر اثر سگته در شهر تهران جان به جان آفرین سپرد و روح بلندش از قفس تن آزاد شد. جنازه وی وسیله دوستان بی‌شمار با تأثر بسیار تشییع و درابن بابویه به خاک سپرده شد. و جهانی علم و حلم و شور و شعرو شعور به ابدیت پیوست.

خدمات و مشاغل استاد ناظرزاده :

(۵)

گره‌گشایی اگر باری از تو ساخته نیست به هوش باش که در کار کس گره‌زنی
بدان زمان که توانی دلی به دست آور چگونه در گذرند از تو گردلی شکنی؟

بیان ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری بزرگ مردی که نزدیک به نیم قرن راهنمای دانش‌پژوهان و خدمتگزار دلسوختگان جامعه بود، کاری است دشوار و در این مختصر نمی‌گنجد.

شخصیت دکتر ناظرزاده را باید از دیدگاه سیاستمداران، متفکران، مظلومان، نیازمندان، شعرا و ادبای جامعه به طور جداگانه بررسی کرد. در بردسیر، سیرجان و دیگر شهرهای استان کرمان فراوان برجایند کسانی که به کمک آن مصلح دریادل، راهی مدرسه و دانشگاه شدند و بابه شغل و کاری که بدان مایل بودند دست یافتند و فرزندان خود رابه وجهی نیکوتریت کردند. ونیز بسیاریند کسانی که به خاطر اشتباهات و خطاهای رفتاری شان از سوی وی بیداری و آگاهی و راهنمایی یافته اند.

اودر هر مکان و مقامی که بود به کرمان و کرمانی ها عشق می ورزید و از هیچ کمکی به آنان دریغ نداشت.

منش و روش وی در زندگانی به پیروی از مولایش علی (ع)، کوشش در خدمت و اخلاص در عبادت بود. سالخوردگان کرمان از دقت و مراقبت دلسوزانه او در سمت جوان ترین شهردار، به هنگام توزیع نان میان مردم جنگ زده و قحطی کشیده در هر سپیده دم خاطراتی بر زبان دارند. من خود در زمان کودکی از بازجویی ها و تنبیهات وی در مورد مسؤولان سهل انگار داستانها شنیده ام.

غیر از اصلاحات زیر بنایی و اقدامات فرهنگی و اجتماعی، احداث کارخانه قند کرمان از خدمات مشخص او در زمان شهرداری کرمان است.

دوران پر بار زندگانی شصت و سه ساله استاد فرزانه همه به تحصیل و تدریس و طاعت و خدمت و شاعری و نویسندگی گذشت و این خدمتگزاری ارزشمند با چنان نیک رفتاری و مردم داری توأم بود که از او شخصیتی محبوب و محترم ساخت.

روزگار شخصیتهایی چون دکتر ناظرزاده را کمتر به خود می بیند. اوزاهدی و ارسته و عارفی به حق پیوسته، استادی پاکیزه خو، ادیبی فرازمند، دانشوری بشکوه، جوانمردی آزاده، خدمتگزاری عاشق و مدیری لایق و به راستی که از بندگان خاص خدا بود که به عنایت پروردگار، وجودش به ارزشهای بی شمار یک انسان متعالی آراسته بود.

نام او همواره زینت بخش تاریخ بلند کرمان کهنسال و آسمان ادب و فرهنگ ایران زمین است:

صبر بسیار بیاید پدر پیر فلک را
تادگر مادر گیتی چوتو فرزند بزاید
شخصیت اجتماعی و سیاسی دکتر ناظرزاده در سمت های منشی نخست وزیری، شهردار کرمان، پیشکار دارایی کرمان، بازرس استانداری کرمان، بازرس وزارت کشور در استان هشتم، معاون فرمانداری و کفیل استانداری تهران، نماینده مجلس

شورای ملی در دوره های شانزدهم و هفدهم (از سوی مردم سیرجان)؛ درخششی خاص داشت و هم مسئولیت های شهرداری، نمایندگی مردم و بازرسی موجب گردید سرشت متعالی اش بادردهای مردم و نیازهای جامعه بیشتر آشنا شود و همواره در اندیشه دردمندان و نیازمندان باشد و این آشنایی و دمسازی را در آثار نظم و نثر خویش منعکس سازد.

یادگارهای استاد دکتر ناظرزاده کرمانی

۱- دکتر ناظرزاده در سال یک هزار و سی صد و بیست با خانم فرخ انگیز هرمزی که فارغ التحصیل دانشسرای عالی «دانشگاه تربیت مدرس» و بانویی دانشمند و ادیب است ازدواج کرد. این بانوی فاضل و استاد صاحب دل سالها تدریس زبان و ادبیات فارسی را در دبیرستان دوشیزگان کرمان و دبیرستان های عطار و قآنی تهران و نیز ریاست دبیرستان فرح تهران که به پاس خدمات ارزنده ایشان به نام خودشان نام گذاری شده بود، برعهده داشته و ضمن تربیت فرزندان شایسته خویش منشاء خدمات ارزنده فرهنگی بسیار به جامعه بوده است.

از استاد شش فرزند فاضل و فرهیخته به نام های سیمین، فرشته، فرناز، فرامرز، فرهاد و فرید بازمانده اند که همگی دارای تحصیلات عالی و مشغول به کارهای اجتماعی و فرهنگی اند و از میان این یادگاران ارزشمند که هریک زنده نگه دارنده یاد و نام پدر پرافتخار خویش اند، بایسته است از استاد دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی، دانشگاهی هنرور و نویسنده و مترجم صاحب نظر که خود از ذخائر زمان و نوابع دوران و صاحب بیش از بیست اثر تألیف و ترجمه و چهل مقاله تحقیقی در زمینه ادبیات و ادبیات نمایشی هستند و خوشبختانه در این مجلس حضور دارند نام ببرم.

ایشان نیز چون پدر نام آور خویش عشق به کرمان را سرلوحه همه اندیشه ها و برنامه های خویش قرار داده و با چنان شور و گرمی التهاب آمیزی، کوشا و پویا برای اعتلای کرمان در جوش و خروشند که شگفت انگیز و تحسین آمیز است و تنها در دو سال اخیر با تلاشی پی گیر وقفه ناپذیر توانسته اند با وجود مشکلات فراوان به تأسیس و راه اندازی دانشکده هنر در کرمان که از سال تحصیلی جاری آغاز به کار کرده است، همت گمارند و هم اکنون مشغول تهیه مقدمات کار برای ساختن فرهنگ سرایی به نام پدر فرزانه خویش در شهر بردسیر هستند.

۲- استاد احمد ناظرزاده علاوه بر درخششی که در عرصه شعر داشت نویسنده ای

بسیار چیره دست و توانا بود. تألیفات و مقالاتش در زمینه‌های گوناگون ادبی، اجتماعی، تاریخی و سیاسی است وی از مبتکرین نگارش داستانهای تاریخی و اسلام است که از «فتح گرگاه» «نفرین صوفی» و «نامه ساختگی» در زمینه تاریخی واز «حجرین عدی» «میثم تمار» و «ابوذر غفاری» در زمینه اسلامی می‌توان نام برد و شایسته است ناشرین ادبیات نوجوانان به این داستان‌ها و چاپ و نشر آنها توجه داشته باشند.

گنجینه گفتارهای مذهبی او در رادیو ایران، به زودی به صورت کتابی مستقل به چاپ خواهد رسید.

دیگر آثار و تألیفات دکتر ناظرزاده عبارت است از:

الف - آثار منظوم شامل:

- ۱- منظومه «آفات قرن» که در زمان حیات شاعر به چاپ رسیده است
- ۲- دیوان اشعار مذهبی که در سال ۱۳۶۹ منتشر شده است ۳- دیوان اشعار که چاپ آن به پایان رسیده و به زودی در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت.

ب - آثار منثور شامل:

- ۱- شرح حال و آثار عمادالدین فقیه کرمان (رساله تحقیقی دکتری ادبیات)
- ۲- مذهب جعفری (رساله تحقیقی دکتری جامعه شناسی ادیان) ۳- شیرزاد یا گرگ جاده در دو جلد که اخیراً تجدید چاپ شده است ۴- عصر حافظ
- ۵- قهرمانان گیلان ۶- آوازهای جوانی ۷- به خاطر لیلی ۸- دختر شامگاه
- ۹- شام شوم ۱۰- رقص باخنجر ۱۱- برفراز سیحون ۱۲- خون و خاکستر (که به صورت پاورقی در مجله تهران مصور به چاپ می‌رسید)
- گفتنی است که آقای دکتر فرهاد ناظرزاده کرمانی با کوششی سزاوار ، به چاپ آثار پدر نامدار خویش همت گماشته‌اند .

ویژگیهای شعر و مقام شاعری

استاد دکتر احمد ناظرزاده کرمانی

(۶)

شعر باشد اشک روح شاعران اشک ریزد زین سخن هرشاعری

** ** *

(۷)

باور زمنت نیست زاریاب هنرپرس اشعار روان پرور من سحرلال است

** ** *

دکتر ناظرزاده قلمی روان و طبعی جوشان داشت و می توان جنبه ادبی
شخصیت او را درخشان تر از دیگر جنبه ها دانست .

او نویسنده ای جهان بین و شاعری معنی آفرین است که به توانایی از عهده
خلق آثاری ارزند برآمده است .

بررسی آثار منشور او درخور حوصله و فرصت بسیار است و دراین مختصر
نمی گنجد و تنها به بررسی جنبه های مختلف شعرا و به صورت چکیده بسنده
می شود :

خاندان نبوی در شعر دکتر ناظرزاده

استاد ناظرزاده شاعر اهل بیت است و دیوان اشعار مذهبی اش سرشار از مدایح
پیامبر بزرگ اسلام، امامان برحق و خاندان عصمت و طهارت است . در منقبت
رسول گرامی چنین می سراید :

(۸)

ای به تو افراشته رایات دین وی تو سرافرازی دین مبین
نام محمد (ص) به زبان تابرنند می رسد از سوی خدا آفرین

* * *

اوبه مولای متقیان عشقی شورانگیز داشت و همواره می کوشید گام زنی
در طریق او باشد :

(۹)

روبه درگاه تو آورده ام ای شاه ولایت به امیدی که بیفتد به منت چشم عنایت
سالها دم زدم از مهر تو شاهها به حقیقت هیچم ارنیست مرا هست ولای تو کفایت

شاعر بزرگ را ارادتی خاص به حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیهاست که
شرح این ارادت را در مقاله ای جداگانه تحت عنوان «چهره زن در آینه شعر

(۱۰) دکتر ناظرزاده کرمانی «نگاشته ام. در اینجا فقط به آوردن نمونه ای از اشعار او درباره بانوی بزرگ اسلام می پردازم:

(۱۱)

ای افتخار عالم هستی لقای تو
همپایه تو گر پسر امکان پذیر بود
پاینده چون بقای حقیقت بقای تو
می ماند یادگار پیمبر جای تو
پرورده ای چو زینب کبری تو دختری
دختر نه بلکه ضیغم دخترنمای تو

که در دوبیت اخیر صرف نظر از احترام و ارادت شاعر نسبت به حضرت فاطمه (س) دیدگاه زیبای او را در مورد شخصیت از رشمند زن می توانیم بشناسیم.

در فاجعه کربلا و شهادت امام حسین (ع) منظومه ای جان سوز در قالب ترکیب بند دارد که مشتمل بر ده بند مفصل است و دریند سوم آن چنین سروده:

(۱۲)

چون شاه دین به دشت بلا آشیان گرفت
ای کاروان مرو که به مقصد رسیده ای
اسلام نوحه گرشد و عالم زبان گرفت
این جاست نینوا و مکان می توان گرفت
استاد که هر سال مشتاقانه به زیارت ثامن الائمه می رفت تنها سیزده غزل
وقصیده در مدح حضرت رضا (ع) دارد که از آن جمله است:

(۱۳)

گفتم مگر به بار گهت باز رو کنم
توفیقم این بس است که هر سال امیدوار
و آنجا هر آنچه خواست دلم آرزو کنم
با صد هزار شوق به سوی تو رو کنم
روز ولادت تو که روز سعادت است
باشک خود ضریح تورا شستشو کنم

جلوه های اخلاقی، اجتماعی و عرفانی شعر دکتر ناظرزاده:

آنچه بیش از هر نکته در مطالعه اشعار شاعر ارزنده دیارمان به چشم می خورد حضور ذهن و قدرت طبع او در به نظم در آوردن موضوعات دلخواه است. چنان که در مرگ گاندی پیشوای بزرگ هند قطعه شیوایی سرود که برنده جایزه دولت هند شد. مطلع آن چنین است.

(۱۴)

هر که از مرگ غم انگیز تو گردید آگاه
در قصیده «پرواز به پاکستان» به دقت احساس و حالت یک مسافر هواپیما
گفت لاحول و لا قوه الا بالله

را ترسیم و تصویر کرده؛
(۱۵)

مرغ آتش دم، مرا چون بامدادان برگرفت
سوی «راول پندی» از شهر «کراچی» برگرفت
همسفر با ابرها غرش کنان درطی راه
هرزمان با باد وباران، کشمکش ها درگرفت
بارها گفتم که توفانش فرود آرد زواج
لیک هنگام خطر نیروی بالاتر گرفت
درجای جای اشعارش کمال و عزت نفس انسانی متجلی است و روند اندیشه
و چگونگی منش او را نشان می دهد که همواره با امید به درگاه پروردگاری
ویاری از او، خواننده را به تهذیب نفس و رفتار زاهدانه دعوت می کند:
(۱۶)

باری چو عمر دیر نیاید، به نام نیک خود را میان عالمیان سرافراز کن
هرگاه راه چاره به روی تو بسته شد باز آری و تکیه بر کرم چاره ساز کن
شعر استاد ناظرزاده تجلی گاه بی نیازی طبع و بلندی روح و بریدگی اواز
تعلقات دنیایی است:
(۱۷)

راستی دنیا به سان آب دریایی است شور هر که از آن بیشتر نوشید استسقا گرفت
تکیه کمتر بر جهانی کن که درطی قرون تخت صداسکندر و تاج دوصد دارا گرفت
اندیشه های عارفانه و آزادمنشانه او دلیل جهان بینی گسترده و عقاید حکیمانه
اوست:
(۱۸)

زندگی راهی است کوتاه شاد از آن باید گذشت
شور بخت آن کس که از این ره هراسان بگذرد
سخت پندارش اگر، سخت است بی شک زندگی
ور که آسان گیریش البته آسان بگذرد
و با این شیوه تفکر حوادث زندگی را چنین درسود می گیرد:
(۱۹)

نادیده ای که از وزش باد در درخت گه برگ روی زیر و گهی برگ زیر روست؟

(۲۰)

سرفراز است زایران همه تاریخ جهان یارب آسوده زید عهدی دوران ماند
اوکه خود در صحنه سیاست از جور استعمار و تأثیرخان و مان برانداز آن
رنج‌ها برده و خون دل خورده چنین ناله می‌کند:

(۲۱)

دست بیگانه در این ملک جنایت‌ها کرد تا از این ملت غمدیده شهامت برخاست

روح هنر پرور او با موسیقی و اصطلاحات آن آشناست و با کاربرد آنها مضمون
آفرینی می‌کند:

(۲۲)

اندره واسف روح مرا ساخته خسته مطرب کرمی کن به نوایی بنوازم
شورم به سرانداز از آن نغمه شیرین من شیفته بسیار، به آواز حجازم
او همچون دیگر هنری مردمان سوز و سازی دارد تا محفل دیگران را روشن
کند و غم را مایه کار و چاشنی هنرمی داند:

(۲۳)

کمال هنر از غم آمد پدید کز آن شادی عالم آمد پدید
بخندد همی شمع و خوش جان دهد که پرتو به بزم حریفان دهد
چه اندیشه دارم زرنج گران غم من به از شادی دیگران
اسیری ز آزادی ام خوشتر است قفس برمن از باغ دلکش تراست
از این رواسارت در زندان غم شاعرانه را این گونه توصیف می‌کند:

(۲۴)

شاعران دل‌داده زیبایی اند خاصه هر زیبایی غم پرور
از نظر دکتر ناظرزاده که از توانایی طبع و ذوق سرشار بهره‌مند است
نوسرایان و طرفداران شعر نو «قافیه‌باختگانند» زیرا که:

(۲۵)

ارکان سخن قافیه و معنی و وزن است زین هر سه یکی اهل سخن خوانندارد
من قافیه و وزن اصیل آرم و معنا بگذار بگویند خریدار ندارد!
در شعر او گله‌مندی و شکایت از دوستان دور و وریا کار و یا دشمنان دوست نما
بسیار به چشم می‌خورد:

(۲۶)

دشمن که برملا کند اظهار دشمنی بهتر زدوستی که سراپای اوریاست
با توجه به اینکه او خود انسانی نیک رای و نیک رفتار بوده است حیرت
خود را از دشمنی های بی مورد و جراحات هایی که از دوستان می رسد چنین به
نظم در آورده است:

(۲۷)

یا للعجب! چو با احدی بدنکرده ایم این دشمنی و کینه اشخاص از چه روست؟
دشمن هزار زخمم اگر می زند چه باک؟ آه از جراحی که به دل می رسد زدوست
فعالیت های اجتماعی و سیاسی او ایجاب می کرده که رقبایی نیز داشته باشد
و گاه به او «یک دست» بزنند و او را که اهل «بندوبست» نبوده است آزرده
سازند:

(۲۸)

به بندوبست حریفان شهر همدستند بین چگونه به ما می زندیک دستی!
از آنجا که آن ادیب خردمند شاعر و نویسنده ای اجتماعی است، از دردهای
جامعه آگاهی دارد و به نیروی قلم راه درمان را نشان می دهد. به زبان دیگر
مسئولیت های خویش را در مقابل جامعه دریافته است و با این اعتقاد در شمار
آثار خود مقاله ای تحت عنوان «مسئولیت های شاعر در برابر جامعه» دارد و در
منظومه «سوگنده به قلم» نیز نقش قلم و مسئولیت قلمزن را به قوت و دشت
توصیف می کند:

(۲۹)

بنویس آنچنان که چو وجدان شود حکم گویی به افتخار که: این گفته من است!
تفکرات اصلاح طلبانه و خیر خواهانه اش را نسبت به ملت اسلام چنین بیان
می کند:

(۳۰)

قرن ها خفتی و دیدی ضرر عجزونیا
خیز ای ملت اسلام از این خواب دراز
آن شهامت که محمد (ص) به تو آموخت چه شد؟
و آن رشادت که علی (ع) گفت کجا کرد اعجاز؟
وی چون دیگر اندیشه مندان فاضل و مؤمنان پاک دل از زاهدان ریایی
خاطرش آزرده است و آنان را این گونه مورد سؤال قرار می دهد:

(۳۱)

گرخاطرت آزرده نمی‌گردد ما را
ای زاهد شهر از تو یکی طرفه سؤال است
چون است که زربهر تو چون عمر عزیز است؟
وزبهر دگر کس همه وزر است و وبال است؟!
شاعر دانشمند ماهمواره پرچم‌دار مبارزه فقر و جهالت بود و آرزوی قلبی اش را
در این مورد در قطعه زیر به نظم آورده:

(۳۲)

گر خدا یک لحظه دادی اقتدار خود به من در جهان تازه طرح تازه ای افکند می
تابشریابد نجات از این همه رنج و عذاب ریشه فقر و جهالت از جهان برکندمی

زنده یاد دکتر ناظرزاده به شیرین سخنی و حاضر جوابی مشهور بود و بذله‌گویی
و ملاحظت کلام چه در گفتگوهای روزانه و چه در مصاحبه‌ها، از ویژگی‌های
شخصیت او به شمار می‌آمد. بازتاب این ملاحظت کلام را که مبین دیدگاه‌های
او نسبت به مسائل اجتماعی است می‌توانیم ببینیم.
قصیده «عشق سیاست آلوده» و قطعه «قاضی» در بردارنده داستان‌های بسیار از
درد دل‌ها و تجربیات اوست:

(۳۳)

این جانتوان گفت که کاری شدنی نیست در مملکت ما، همه کاری شدنی هست!
از شاعر واقع بین و دردآشنای دیارمان بیتی زیبا و محکم بر زبان‌ها جاری است
که گویای دانش مردم شناسی و تفحص اودر ریشه‌یابی گره‌های اجتماعی و نیز
زبان حال بسیاری از کرمانی‌هاست:

(۳۴)

گرت هواست که هرگز به عافیت نرسی غریب پرور خود بد چواهل کرمان باش!

چنان که در آغاز گفتار اشاره شد مهارت استاد سخنور در به نظم کشیدن
موضوعات دلخواه و توانایی وی در تبدیل مضامین برگزیده به شعر، بسیار جالب
و تحسین برانگیز است.
یکی از روان‌ترین و قوی‌ترین آثار او مثنوی «مرگ سقراط» است چنان که
خواننده اگر نام دکتر ناظرزاده را زیر آن نیابد، آن را به سعدی نسبت خواهد

داد. این مثنوی گذشته از آنکه حذاقت ذهن و مهارت طبع شاعر را به همراه دارد، دربر دارنده نکات بسیار ارزشمند اخلاقی، عرفانی و تربیتی است. صفا و حقانیت این شاعر دلسوخته و معرفت آموخته در تمامی آثارش به چشم می خورد. حتی خواننده به راحتی می تواند در لابه لای واژه های صف کشیده، سیمای متفکر، چشمان باصفا و نگاه نافذ و بلخند مهربان او را ببیند. وی همان طور که از ستایش های بی مورد و تمکین های ناروا از ارباب زور و زر سخت پرهیز می کرد سروده هایش را نیز به همین زیور آراست:

(۳۵)

به دست خالی ماطعنه زد حریفی و گفت: زیاک دامنی آخرچه طرف برستی؟
به خنده گفتمش: از خون بینوا خوردن هزار بار مرا خوش تر این تهیدستی

استاد در کاربرد اسطوره ها در شعر، دیدی دقیق و گزینشی قوی دارد و سببلها را خیلی خوب به کار می گیرد:

(۳۶)

چو توفان اندوه و غم شد بلند تو برجای مانند الوند باش
ز غم گرشود سینه آتشفشان تو خاموش همچون دماوند باش

عشق در شعر دکتر ناظرزاده:

عشق در شعر شاعر محبوب ما چهره ای ملکوتی و حق به جانب دارد. او مانند بسیاری از رهروان راه کمال و سائران الی الله عشق مجازی را پایه و مایه عشق حقیقی می داند:

(۳۷)

تا چند زنی طعنه که این عشق مجازی است باشد به حقیقت گذرا افتد ز مجازم
از این رو معتقد است که: دل بی عشق چو آتشکده خاموش است... (۳۶)
جای خالی عشق را در دل خود نمی تواند ببیند و اگر چنین وضعیتی
برایش پیش آید می نالد که:

(۳۸)

از دل مابه کجا رفته ای ای عشق عزیز یاد باد آنکه تو را درد دل ما ما و ما بود

او مایه وچاشنی غزلیات شورانگیزش را عشق می داند و اقرار می کند که :
(۳۹)

عجب مکن که غزل دلکش است و روح افزا که عشق جلوه نموده است و طبع شیوایی

محبوب شاعر چهره ای دوست داشتنی و ستودنی دارد، اصیل است و زیبا با
ویژگی های دلداری :

(۴۰)

ای دل من شیفته روی تو بسته به هر حلقه گیسوی تو
صبر زدل دل زبرم می برد چون که بلرزد شکن موی تو

در جای دیگر می گوید :

شعر من اشک روان ساختی ازهر چشمی زآنکه چشم سیهی را اثری در ما بود
و در غزلی دیگر چنین به توصیف دلداری می نشیند :

(۴۱)

عاشق کشی است شیوه شمشیر ابرویت تاغمزه های نرگس مست تو خونبهاست
این ماه آسمان بود این سان گشاده رو یا صورتی شبیه تو بر چرخ خودنماست

با این تصویر و تعبیر، محبوب شاعر یک زن ایرانی اصیل است با نگاره ای
شاهنامه ای همان که فردوسی نیز تصویر کرده است و به همین دلیل است که
اگر شاعر گاه از وی آزرده شود باز هم حاضر به جدایی نیست :

(۴۲)

ازستم طبع جفاجوی تو از تو گریزیم ولی سوی تو!

پس حق است که درباره خود بسراید :

درس دانشکدهٔ عشق نکومی خواندم دل زآموزش استاد وفا دانا بود

دکتر ناظرزاده در آفرینش‌های ادبی خویش بیشتر به خلق آثار اصیل و جان‌دار توجه داشت تا به صنایع لفظی و آرایش‌های کلامی. باوجود این جناس‌های زیبا، تشبیهات دلنشین، استعارات هوشمندانه، ایهام‌های طنزآلود تلمیحات و ارسال‌المثل‌های ملموس و تضمین‌های صوری و معنوی در اشعار وی کم نیست.

او در قالب‌های مختلف شعر پارسی طبع آزمایی کرده و تأثیر پذیری وی از شعرای بزرگی چون رودکی، ابن‌یمین، ناصرخسرو، منوچهری، سعدی، حافظ، پروین اعتصامی و اقبال لاهوری محسوس است اما با زبان امروزی و مطابق درک و فهم مردم زمان خویش. اندیشه‌های متعالی، مفاهیم بلند اخلاقی و حکمی، مضامین سرشار از ایمان، مردم‌داری و مردم‌دوستی، عشق به میهن، عزت‌نفس، مناعت طبع، یاری‌نیازمندان و دستگیری از پافتادگان و دیگر کمالات انسانی همان‌طور که بر وجود او حکمفرما بود، در شعرش نیز جاری است و آنچه را که شایسته و بایستهٔ یک شاعر خبیر و بصیر است از جمله: شجاعت ادبی، صراحت لهجه و رسالت قلم را در بیان حقایق و بیداری جامعه، به انجام رسانیده است.

روانش شاد که دانش مردی شاعر و نویسنده‌ای ماهر، سیاستمداری فاضل و جامعه‌شناسی قابل، خدامردی راستین و اندیشه‌مندی باریک بین بود:

بندهٔ عزت نفسم که اندر همه حال دست اگر بود تهی، همت ماوالا بود

فاطمه جهانگرد «جهان»



کتابخانه تخصصی اوستا

